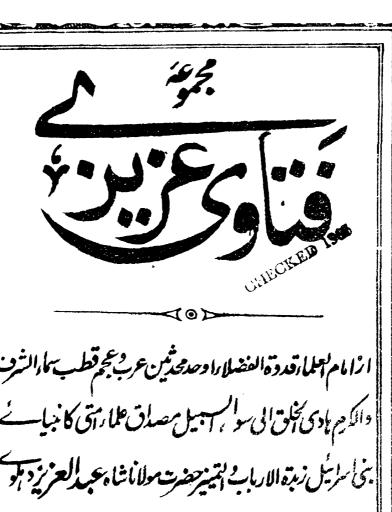
UNIVERSAL LIBRARY
OU_190002

AWARIT

A

	UNIVERSITY LIBRARY
Call No 192 STA	Accession No. 1. 797
Author	منان مارال ننسور الم
Title	5-1, 1, 1, 1, 1, 1, 1, 1, 1, 1, 1, 1, 1, 1
This book should marked below.	d be returned on or before the date last



متنائع المنافع المناف



CHECKED 1965 CHECKED 1965 CHECKED 1965

تدر شناسان مضامین بلمیادرگو پرسنجان لالی سکیدی خدمت مین گذار شس به که تفسیر سرخیا و می مصنف تا نسی تا سوالدین ابوانخیر عبد العدبن محدر شیرازی بیفیا وی جدی که یک تاب حتبر و سستند ب س که اظهاری اصلاحا جت نهین اس کی توسیف اسی قدر کافی به که یک تاب بوج تحقیقات حد اور به تجویز علمار حقین سلسلهٔ درس مین وافل ب بلاتنسیروانی کا دار مدار اسی برخیرا بهوا به کیونکه صنف علیه الرجمید نیبارت و جیز مضامین برای انتها درج فرماسه بین جملی است با است به بین اوراتوال تابعین و ترج تابعین رعم به العد تعالی و تحقیقات علما بر تحقین اسلام العد با العد با مین اوراتوال تابعین و ترج تابعین رعم به العد تعلی و تحقیقات علما بر تحقین اسلامی درجا تهم است محمد بین المی برای المی برای سربیان و درجا تهم است محمد بین المی برای است بیان المی برای سربیان و در این المی به بین علاده بروین اختلان قرارة قرا رسید کونها بیت خوش اسلوبی سربیان فرای ا در قرده شا ذه کوکمال خوبی سے طام کریا ہے -

ایک عرصه بواکه یتغییر طبع احمدی بین مولوی احمد علی صاحب نے طبع کی ہتی یا دوبارہ کہنؤیین آئی تقل جہی ہی احمدی تو پہلے ہی دست برست لوگ کے جھے تھے رہی مطبوعة کلہنؤسو کچہ دنون کے بعددہ ہی کمیاب ہوگئ ا دعلیارا وطلباری تعلیم وقعلیم مین حرج ہونے لکا تواحق نے طلبار کی دفورخوام ش سے اس کتاب کی صبح اور تحفیہ کے بیان وخیرہ تشدور می ایا ب وحواشی معتبروشل شہاب خفاجی و تعلیقات شیخ زادہ وحاست یہ قاضی القضات مولانا عبد انحکیم سیالکوٹی، ملک ایا ب وحواشی معتبروشل شہاب خفاجی و تعلیقات شیخ زادہ وحاست یہ قاضی القضال بریب عالم ادریب بارج علوم تقیار و منہیات مصنف معلوم و ایم کیے اور فاضل لبریب عالم ادریب بارج علوم تقیل الله و منہیات مصنف معلوم کے حوالے کردیا مولانا محدود کی محتبر المحروم کے حوالے کردیا مولانا محدود کی محتبر حواشی میں دہ کام نہیں اورایسی مطافت سے کتاب موصوف کو ملک کیا کہ نہ آج کے اگر انہوں کے محتبر ختا ہے اور صفائی طبع میں بھی ایسی عرق ریزی ہوئی کے جسکی نسبت ارباب بصیرت میسا ختا ہو آئی شعبر کو ریک کام نہیں ایسی عرق ریزی ہوئی کے جسکی نسبت ارباب بصیرت میسا ختا ہو آئی شعبر کی کے دیک تا کہ عدید مقت میں بھی ایسی عرق ریزی ہوئی کے جسکی نسبت ارباب بصیرت میسا ختا ہو آئی شعبر کاریک کے دیک تا میں عرف کریک کے دیک کاریک کے حدید مقت دیگئی۔

بغرض سہولت شایقین انکی تین مبلدین کی گئی ہیں پہلی عبلدسور ۂ بقر تک بہم چہت تیا رہیے جسکی قمیت دور و پیدر کھی گئی ہے شائقین منگائین اور بطف اٹھائین باتی زیر طبیع ہے۔ دوسری جلد ذیقعدہ مین تیار پرجائیگی اور تبییری اس سے جہہ ماہ بعد

مح عبدالاحدمالك ومهتم مطبع عبتبائي دلى

P797

به دحه نطای جل علاونست دخرس سروز بیاصلی اسعلیه به به به به برخوا کرطالبان برایت و لبسائر مشتریان وایست بخصی مرا کا المین قدو که ارب بخیر حضرت و ایست بخصی مرا کا المین قدو که ارب بخیر حضرت استین برخوا برای می استین برخوا برای می استین برخوا برای می استین برخوا برای می استین به برخوا برای می استین برخوا برای می استین برخوا برای می استین برخوا برای می برخوا بر سائمین نوشته از در دران مسائل و کایت بجد بو بخرید بریان فرموده اندا گرمتیز شوند آن دار کیاج مع کروه شان کرفی شود تا نظیمی که از خوا بین ایشتان فرموده اندا گرمتیز شوند آن در کیاج مع کروه شان کرفی شود تا نظیمی که ایست از بن نیز به بره و انی بردار دو شاخین از انجه که مسئل با داری که باید و محفوظ شوند فاله به به معنی که از برگران موافی ایست با برای که بری حالی دو بلکه می است با برای که بری حالی دو بلکه می است با برای که بری حالی دو بلکه می است با برای که بری حالی دو بلکه می است با برای که بری حالی دو بلکه می است با برای که بری حالی دو بلکه می است با برای که بری حالی دو بری می کار برد از ان موامی می است با برای که بری دو می می از می از می از می می است با برای که بری دو می می از می از می می است با برای که بری دو می می از می می می از می می می می دو می می دو می دو می دو شده از می که و می دو شده ای می که دو شده است با بی در بید می می است با بی می می دو شده ای می دو شده ای می دو شده ای می دو شده است با بی در بید می دو شده ای می دو شده ای می دو شده از می می دو شده به می در می دو شده ای می دو شده ای می دو شده ای می دو شده است با بی در بید می در می در می دو می در می در

محرعب الاحد عفانت الصدمالك مطيع سباني وبلي

۲۰ دمضا ن المباك المستليجرى

لبسع اصدالزمئن الرحسيم

برحي راحوا فصنا لفضله كالمكارضا بمالحي تمرين في فيسيري

قدوه اصفاقير خضرولأمانياه عبالغريرى يثنه الوي س

بدائنكه مولانا شاه عبلىغىزىل بن شيخ اجل ولى المدمىديث وبلوى فدس سره بقيته بسلف حجه الخلف خاتم لهفسه ين م لمحدثين عاسع علوم طاسرى وباطبى بور دعلم وتطموز فجرورع وتعتوى وتدليب قتلقين رتبه ملبند ومقامي أمجيندا شنيطقي سبعه مبضلان وبعجم بشاكردي أن ربداه الابرابهره إيب شده مبقام فضيله فيكميل بمسييشاً كردان وي ورا قاليم دووورانسية بعلوم دين يُرِض خلق كشاوند وفيضياب سانستند ولاوم شريبيا بيشاب وهيا بيرى مقدسايرت ويم شريف ناريخي غلام حيسم سنة ئامى علوم رنسبت بإطنى از والدا حذوبيش حاسل نمو دوا و كاملى مو دكيفيرايشان علاوه مبندور ومگيرالو بمم نبودخیا نیوصاحب بیزلانهاری گویکه حضریت شاه و تی امده ملوی والدمولا مائ مرحوم زفیول علی نی عصرجامع معفول ومنقول ارجقایت ومعارف گاه بود باسترشاه مریدان می برداخت تدریس علوم عقبی و نقوی ستعال اشت محدث بوبه خبت ال سندُعا ديث درکمه غطره مدينه منو خرا دساا مدشرغًا وتعطيعًا منو ده بو د بعدا زمان بهند آمده در د بلی کېښېسکوبل شت شهره آ فاق بود ومجن فضلائ روزگاراز وارشهر با آبده بسنده دیث میکردندشل وی محبه شفه و مفسری فقیهی بعد شیخ عبدالحق کم بوجودته مدة شحاح ستته ازبرواشت بإسنان فيج رمديث إنقل سنيبرمود وديسسند إزره صدو سنعتاد وينج ببجرى بعالم آخرت نستا اتهی **با بدوا نشست ک**ے طرفقہ سلوک بیٹان موسوم نبل اہمی ہے ہن افرب طرق وصول الی استہت خیانچوال ا مِدَيْنَان رَتَهْ إِلَا مَان مِعْدَانِد قَوْمِنَ الله سِما نه على وعل اهل رهان مان مغيف طريقا من السكى ها قرب الطرق وه وكبة من ساقة ابات اعف الريان الحقيق وتون النافل وتحم العجي وتوب الفائض وفي الملكق وصلف الطريقة غاية من الردها اتاه الله تعلى فعمن والمحال المتكام هن الطريقة والصكادم منامها وسكنا المرق الوسل

शेर बेब्राक्स्त्रीस्ता<u>र</u>

3.5

وحقيقة القرب كلها اليما غيرطرنقة واحرة وهوجبتك وكلانقيا دلك فالساء لي أء ملعبت الدض عديا بض فأهل للعن وإهلالشق كله عقتك انت تقلط العلاولم بعلافا **ل** م قرب فرائض محمر فرب ملكوت كردا ر) ایاجتیتی و وم قرب زاغل سوم قرب وجوب جه غريركردا نيديم تراامام اين طريقة ورسانيديم ترا برملبندي كوبإث بندسانتيهم زا مروز حايطرق وشو يه انباع نشب تيس براك ي كهناد دار دار تواسان آسان نب د بوا و با ربعنی تثمنی کمن ندگان تواز بر کات محرُّدِم اند) اگر دانند بمرا درسسند و اگر ندانند درخسران مانند انتهی تسر ا**ر منال ک** زوسه دری وجها ریخصرت امیار مونین عمر برا لبخطاب رصنی امد نعالی عنه دین سندمیر *سد ک*یو منا لى المدبن عبداً احيم بن جيالدين شبه يرتبع للم بن صور بن احمد بن محمود بن قوام الدين عرف قاضى قوا دن بعاضى بن فاضى كبيرغرن قاصى مرا بن عبوالملك بن تعلب لدين بن كمال الدين بيتمسل لدين المفتى عرف فاصى من يْتْبِرِ وَكُلُّ بِنَ عَطَا مُكَ بِنَ بِوَالْعَتِي مُكَ بِينِ عَمْرُوالْ كَا مُلْكَ بِنَ عَادِلْ وَكُ بِنَ فَأَروق بِن حِبْلِيس بن أحمد بن محمَّة غر منظم المان المنظم عمال بن وان بن مبايون بن قركيش من يليمان بن عفان بن عبدالله بن مخرب عبدالله بن منظم المنظم المنظم المنظم المنظ يان مي د اشت كبشرت حفظ وعلم تعبيرر و يا وسليقهُ وعظ والشا ونجوم وتحقيفات نفامسَ علوم و نداكره و مر ممنازمبن الآمران منتقد فنيموافق وثمخالع فبره خانجة تاى ئلارونضلار وفقرار وسلاطيرم مُرسكُ شيعه مؤسني دربيهم وس دارند ساحث لاکو ترامین بود همجنی که می کروقاطع مود و سردهای کرمیش می و رمجه کهنسیزغرنری که درنفسیرورکه ومصنقبول غلائق است احدى ارعلمائي سلف بداير خنين . بتحفأ ثناعشه يدريقعا كدامل تشبيع بإين حوبي تحفكي تضييف فرموره كتلمها برشيعة زحواتك ن لا و نبایت منتقد ومروا ترای عمرخو درا در تدریس و افرا و فصل خصو مات و عظو ترمیت کمیل فریدان مبرکرده و عام ى مِنْظِرِىٰ ٱيدُكِرسنْدَ لمدنى لِاستىغادُ، فلامِرى واطِنى نسبت بين خاندان نه دېمشته با شدو يانسبت فتاگر؟

فكالمال يتنجفة

ب ينشد وندو لاثرو ما با جارت و بيروستهالي توج فرم مصحوا في كور مغيط ميد اسرعليتهم وسيكم باي فرايد ييذان وأنيا أأنا المتازز يركزالبة الطانر بحوم برنبيئة شاطلم وستعم شدوا ورشهر يساخستا ماميم یرین را در برند ^{در} ما ببیت فرزعدتنی از رمده زمت ازین جهیه به نیمها خامو**ش ماند بادی ازین حبار با ازامی لاّجزا** : ‹‹ررسِيه بابنه شرّرَة رَوْا بَنِهِ يا خار **الرائح لِي ك**يراة بَأَ منريَ الوجه د ترغل ملم صديثه قرأن دعلم مقول بم اَیّتا کَ روزگارنو وخیانی که ۱روز سودی و ن مفولی از وطن او وز خود عبّه ، رثب احشا ندرون مدیسَله مدنداً مختا مرس نهرت منود بنون کمن برگزیفهرتز نخوا بخشست خدام حسب ارزنناه مولانا مدرع بای مولون من لینگ نواری ، زسوریسنهٔ وکا بگریستند بران شاهٔ ندمولوی مدن بعد اخبار شتیان اه قامه بقسگفتگوها معقول منورندمو موح فرم و که ایلیمیش مولوزی رفیع، دین بریدومرا مغدوره اریکوفتیرست^ی تاریامهٔ قان السول دامرد مکینُفتُرگوکون ، لى نى مندا دَسَوَ مردن قبول كرووسوالى ما لانجل كريشي كروا تخضرت! بن وبى دخو تْرْبِسِه لوبْي فاين حواب معقرل دا د مولوی مدن از بکینک برخامستد بفرش مهیتا و گفت: کان ما فنست مدن خزاب نشست ، سردند مولای معمد و حراسه نشستن مایگر ،مهراینووا ماندنشسته ند بسیار مندرت کرونه و گفتنی کردیافت ،مدن درجا ئے یا نمازشام منست انتیانت مو حان فوائيكه درخت بی اونی گرنتارشدم تعديفوت**ت پ**يفه ژ**ن** شسته ند**ا زاسچک** که ديجلېرع نه برخوم د کهمود اسمن ورس فيرمووند بنراراكم سن تبع ميذرند وابرتشويع نيزمي ومنترجف ي سول كروكة نبركام مبازرنبه واحضرت المهيس خالي حقتعال کیابو چضرت نرمو ، کرمنه اِن عدل مُصرا مام نظام آن ؛ خرجام غالب **دار المجمل** المرتوح صاحب بیم د بی برای ملاقات آنحضدیه آیدندانند کروسوالی مپش نها گفت کسی حوامهاین مدهدوک انسیت تخصی مسافراه لم كردوريدَ كري خسبيثياسنةِ ، كرية سنشدنة واين خوامركه راه از كربرسدمولانا جوابُ اوكدراه براي رمبروان آت ندر لئے تشستر این این استام این انتظار بهت کرے ازخواب بیدار شود تارا در معلوم کرد در ببزل مقصر ورج میں ن : يُخطيه موئى واليق است كا ويم لمشيذ وبمراتَّخف كشسة. رود **ا زَائْجُ لِي** يَشْخصِط المال تشيع لازم الكرزي بشي كم خط أمدكفت قب لدمندگی ولانا پرِ _ پزدكرهٔ اسبعلی مرتعنی كرم امائه جهدریش میرم مشتند یا ندا وگفت بلی میداشتند بازپرگ · ام توهیست گفت شیده علی ٔ دولاا گفت که ایش شامنستُ نقیرسیدار دا وگفت که اونیا داریم بازگفت که انحضرت گرفهٔ دېرنېم برسرميدېمشتندو برندان سي و برست پا خنامي اليدندو برستان مبارک چېله وانگشتري **مېميرن**ېتنداو**ن** كرد كه خطاوا م ومني بمبسم بمنى شوم الا درجها رشك است فرمو د كه فرشته كان مقربين حضرت

بصحاب *عليل لقد الجنفرت صلى مدعلة معلم عليار ورسيف ياسم جهار فيميرانسان لنم حييا ركه فاك أب ا*قمش وبا وانده إغباصار ربيكونية غرض كنهبين طورمنها وثنال فرمود اوننوجهات يشان توم ومهتغفار كردوارا بل مُسنت يُمشت رورى بنفى مموَّ خان رئيس شاه جبان آبا وقعه شادى بخدست حضرت فرستاد مولا انجواب آن برشيت رقعاين شعرنوبيا نيده وه پس كرومجاييضا رمجلين زغواندن آن مخطوط كششتدو آن اينست 🕰 ديخفل خوداه مدة بجومني لأ افدوه دل بعده كندانجنى لا مسرو ترييخصى عرض نودكانان ديمغل يقوم سرو وديمًا م شب بحلاف عباوت ببداری با ندوههدانواپ غنووگی برونعلدینی کندمولا بامعروح چرشال نا با ب گعنت کا فیق مرووشل مبترغار دارست لا *بکلفت آن حوابگرد اونمی گرد دوعب*ا دیه ما نید*سته کله باست که زیطافتیش دوح اوّ بازگی می پذیرد و د ماغش مُعطری* ر د د وطبعیت وسکون نزیرد کستراحت می و زد **ا را تنجیل ک**یخصے لازم با د شاہی روبر وی حضرت مولانا آ مدوع خس . ا تخذواه والدمرحوم کیب صدولتی بو د و من فقط نتی می یا بمهر آن خرج ا حل حابت خانگی را کمتغی نمیشود حکیم سخت حیرانم فرمؤند که حاب جنوب بروبعدانه چبار دینزل شبرشلها مان حامه *آمد در*ان قیام کنی *داگر دو شطاقه شو دیم بر*ان صبرکنی، نشارانسه تعالی ب خودا مُراداً ني ان خص موجب رشاد بهراي روكس اِسب سوار شدهُ زج مجانب حنوب كر دىعدچها د منزل بشهر لونك دارالياست نواب ميزخان صنارسيدودان اقامت ورزيدود سجداز نوالصاحب مم ملاقي شدكيكن اركيفيت حوال ا وجيه نېرسىنداين را نومټ و فاقدرستيرونځ نواب باركان ولت مشوره ميكرد كه يا با فزگيان چگونه معا مكنيم براركين صلاح فبكط ونعا ما لأى نواب بنين شكة تخصيره وأتعيم سجد دالطلب في از وسم مشوره كنيغ حوكم او اطلبر في رائ صائر ا و از به بهبنه نرأ فعاد واوا باغراز واکرم مبشا هرهٔ پا بضدر و پهتین نوده وفیل وسشتر وغیژ سا مان جلوس ا ده مجضور خبرل اختربوني مبتعام دبلي بائ متعالمت صلح وستادوة تشفعل ولأسحضو مرولا أأمدو بنبايت سنتقد كمشت جندا شرفي لطبونوك بزرانيذو گفت خيا كميران خباب زكشف فرموده بورند بهان هوربز فوع المغرمو دنداز كشف ندگفته بودم ملكازسيات كلام مجه والمجل كيشفصي مدوخواب حروبيا في كغيره روثن ي فوشه وكيمولا اوتعبير رويامهارتي كال اشت فرمو وكه بي بي شأقت بمنودة زرده بنطست لينجع لبسيار علوم شدكه ني المقيقت مولانا موم حرات هرموده انتومشِل بن مودکهٔ نادرحالت شیرخوارگی از با درخودم**غارقت فت**ادا وجوان شدیعبدُمه تی مهیمقد**منا محت** او ت (را تجل کوئیضے آ دوعوض کرد کرمشب جینی حوابی دیده ای کود دسگ زز و فرس مباشرت می کمندخت حیراً کم وبغايسة تنفكم فرمودندهائ المريشه وككرفيست شايركرزوفج توموئ وبإدرا ارتتراض يكيروا تمناع بإيركوا تضحض بجائة ا

بيعه شاديانت أرا بخيل بمخضص ترملام زرده حال كأربش ثراوا أثرسه ببويا بوذر ديولا أأمه وخواب عرض فمو بی مینم که از والدهٔ خومبسته رژ کینم ارا می تعت زنده درگوم و مرحنپهٔ غور وفکری ننم اجوانی این خواب ننم مینم من فرمو دندكه انبلي بي خود پرسشيشو د شايدا زو وکتي بو توع آمده با شد که کلام مجيد انز دمباجن گرو کروه است و يا اندکاک کرفا فربر كه تنغار بايكرد وأرخبن حركات خرار الراسي الميكار بحق عصرا مرواج سك خواب بيان كردكه مَه تا سي مثل بلال از خترن منودا گشتهٔ ما و سطاً سان مبدکا بِل میشو و واز درسیان و پاره شدهٔ تام و بلال بابسهسته شسرق بسرعت تام میرود بهيغود أميدكه ابتبياين خواتب كأه سازنة نمجاب فرمود نذكه زوجئة احل سايب مودا مروته أخرشب ساقطاكرية چونگه زن او ما تعاق رسے اطّباعقر مودا وسخت تنجب ربیّان نجانهٔ مروستغسار نووکینیت اجرسے خواب خِها نکه فرموده بردندعيان أنناد **از المجل آ** يحدمولا اوعالم روياخاص أرحضرت سيالمونين عصركم المسه وجهب مشرف ببعيت شده نسيت ندوازنكات وامهرارغرميه بهرؤوا فى بروم شنة الدخيائي خودمولا مامدوح شرح رويائى خولين م كمتوسينوسشنة الدوآن ا كيُّغبت سال م*يگزرد كسبِ*ت مِغتِم ا دجب شب معراج على كثرار وات فقيرد خوابُ يركرميانيست ^ران فرش سف برا*ت گسته و*ه اندوبران فرمن مروم بسیار ماشکال نو انی و اساسهائ فا خرنه تنظر قدوم برکت ان**روم خباب حضرت** میرشدندا ند فقيرتم بديا فتتاين عنى دان ُمقام برفرسُ مُدكور طاكرفية أكأخباب اميرعاييه لام زجا نب مّبايان شدندوسمتيان فرسن توجوفرمو دندو مروم بهمه بإئ تعظيم بإغامستنده برلب فرش ستطوله بتا دندفقير وروسط فربن منتظرابيتها ولهبب بجوم أشخاص غطمت لب فرش نتوانست رسيداسيّان تشريف ورده تغربق صفوف نمؤه نرد فقيراً مره جإ زرا يونشسها مذفقير بتام د وزانويتقابل نشسة الطاف بسيار فرموده ومانجكيس كلام نفرمو دمحض بانقير بمكلام شدندفقيران وفت إغبيمت ية جنيخبر درا في قت كردر زمن حاضر شده عرض مو دجوا بلصواب بإنت الول ُ انچ فرمو دنداين بود كهم شنه دُم تخصيے نربان شپتوکتا بی تصنیف کرده است دان کتاب خپر یکتیفیرمن بود درج نبوده شاراطلاع این منی مرست انفیر عرض نمو دکه نبده زبان نیتومنیدانترا از حال کنابهای این بغت *انگاه با شدموا فق فرمو دهٔ حضو تحقیق خواهم*کر د بازعونس نمودم كدا زمام مب فقهاكدام كمه مختاروك بندخهاب است فرمود ندكه بييح ندمب ببنده نيست يلطو وامنست فراط ونفرط بعمل وروه اندآبزعرض نبودم كانطرق ولهيا المدكلهم كيسطولسيندخباب عالى است فرمود نددا ينجا بهمهان حواسبت اود مرطر بقة چرا ك امرضى باخلاف طورا احلات منوره اندوا اينجه انطورا مقدرد ارندزياك وعبدا سطريق شفك ور تقرب استمفيد باشد معمول ومروج بوووكروتها وت فرس وتازم نها فقط وكرر شغل مقركره واندوتها وست قرآن

زراشغل منيدا نندنعبها زن عرض مودم كه لاوت قرم في ننازر حكوية شغو باليركروا ننداز خباب بيثان طريق منطل ميري ا اخر ن نماز راانفاشده ونیریسے برمان ہم فرسروه اندلیکین نبتیز ، نا نیر باطنی معلوم کرده م وحالت باطن س نغیر شمیر . پیداز ده که د دست نی ۲ یدان و فت آن را درباطن خروستقری ایم عرمن کردم که سرمندمراتوسل بنباب عالی ارراجرات وسلا البهبارى لاسدحاصل سن ألين نيوائم كه الما وسطة جيت اليم المخالب ست حودا والركروه وست فقيرراً كوفة. بيصفيزو ويدران ذفسة انذا لاتزغيم ورباطن فتيرمنو وندتبرلانا عرص بنوم كاكثر صحاج ضوصًا تركيثيان ما تبالبة مشا برأت ننوه ه اندوین انها مکیمهیدین بیگونه بو و پست این هنیفت فرمود برکد دا زادیثان شکایت برادرانه و شتیم با ٠ مود نامها به ت بادری ن تا برخیها و سیان بودمره نافهماین را دور دو برد ۱۰ ندولبسیارافز و ده بازعوش منودیم که فلان بامه نودر سيدازاً ولدوخبا بعالى مص أكار ندفرمو وندأن باعلن اولاد من شيئة نندر روخ ميكوبني تبويان كالميكا وبهان است عبت كنان فشريب بروندومردم ويكركه نتطرو وندور بيرت اليتناد بركه كاش اين حبت قدرسه ومتلاو ى نىرىذت **أرائىجىل** ئىچىنىدۇر وغەھەرىيە بورۇنتىغىية مداوران ئىكىنىت شہادىتا شارە بىيرىشىدىة ،رۇ ان تىخىس بىدر وظا مخدمت بمضرت عزعن مؤوكد دخواب يره ام كرمباب سروركا كنات اليصهلوة لوت إيمات رونق افروز ندوحبالي سرح حضور وغط مديث شريف بمينرا يذاكاه ريز كمتربني ماضر شدانباب مون طوراشا راكرد خيانكه بنوزور وفت عظ كرده بودندازين سبب بيزنم برائ نداآگاه سازيد فرموبر سبب سنت كدازدين شابوي حقدي ايدد أن وهنسوراعث * السِنديدً كى است ازين بهت شاره بهي شيت كروه شِيد**ا أراميج ل** أيحدسال اول بو دكة رلا مانتم قرآن شربين د نرا ويحكرده بووندكذا كاشخصطا ذره كمترا رسنة دعلم مبرست كرفيته بعذرا ويحا مدوكفنت كحضرت تحدرته والنازسي بعمعليه وللمكام جائى تشريف ميدار محافي التي في وفيدت والمدروض تجرشد ندكه ما ماهيسيت است بيسير بركفت الوجرري وگفت كانخسر عصلي المدعلية سلم فرموده بود . كامروزهم قرآن عبدالعزيزا سناخراسيم رفت مرادي اي ديگير ورب ورمنناده بودندازین بهت *اخیب و اقع شداین گفته نا ئب* شد **ارانچیل ب**محرچون مولانا برای *ناز جمه به*جه برایع فتى عامة تاشيم بنت شف في الدين اى كداكتر بخدمت حاضروب رؤرس ازي بب بانتسا يمود مولا ما كلاه خود ا برراو منها واود فتديه ومن شدو بديرافاة بافت برسيد برحيف كفنك ندرون مسيرا معزياره ازمك سنى الم كالعبورت انسان بامشندما فحكسى وللبسورت خر وكسبي ريسويت ننزيروكسي ليدئيت بوزندديم انرين واقعد لرزه براندامم فتباو مِ شَحْتُ نَهْ فَرمو دَمَا زَمِينِ مُسَبَّتِ كَربِرِسنْهِ بود ي **ا ْ راسنِّ عَل**َى بِحِرُولْ مَا ديك بهفته دومار وغط فرمو <u>م</u>ُساع مُزلُان

160

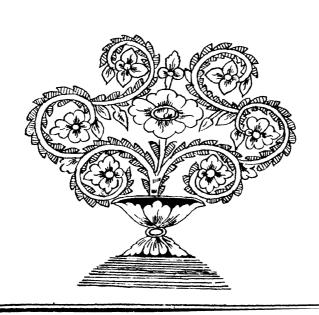
اْرصُلی وعمله رب یا برمرگار در کامنے فیوض حضرت میشان عوم هم بم منیست ولدے شل علمه اریامتی وصومت ایشان در گوش ہر قریب بعید مکیمان رسیک ر ورسسے صربت باربو د نرواز دیندر و زطعاً ہم نخور د و بو د ندو شدت م^{حرم} بسيار بودكديوم وعظاته مذفرمو وندكدكم لاوكس كرفته باسشنة وراثنا سئربيان علني شوند أنحضرت مرستور وعظ فرمو وند بعدانهان وعظا يشرنفيذوى الغربي ولهيتائ ولهساكين وابن ابيل فرمودند وصص علاسبام نقدى خودا بوحب أيئشر بغيكرونذمان معدح نيدا شعارعربي وفارسي خواندند وبجائ اين تعرسته ومومن نيرطا خرميتوم تصور طانان دلغبل" دو مُن نيزها ضرميشوم تعنية فراخ بغبل" وچند مصراع چنين كه يجي از مُصنعة ويگيرے خود اخواندند بازگعنت نزرکفن من مثل کیششش حیات من باشدخیانچ بمهیث پیرا بهن ایشان از ۱ و موتر بود و پائجامهٔ ایشان از کاشها باز فرمو وندكه نما زخبازه بيرون شهرا و اكسندوباه شاه را زحضوري خبازه منع سازندخيا بخيمرومان بعدا تقال بشان ابهان طور کر قد چنا که فرموه و ه و ند نوست نا ز جنا ز کا ایشان سبنجاه و پینج بار برسید تمر د مان حرق حرق می آمدند و نماز شیخی صدئه وفات ایشان برابی علم طاری بودسی نه بود که و سے اروفات انخصرت عگین نه بود مزا رئیرا نوا را بیشان ولی بيرون تركمان ورو، زيمتصل مزارد الد ما حدايشان است نورا مدورة وتروفات آن عامع الكالات با قوال سيح درسنه کنمرار و وصدوتنی مجلیت باريخ سن فاطانتيان اقيف سرار سجاني فخرا ولا دحضرت مخراك صرت الزاشار وفي صابعية بري مرى بفاري حيان شيرة عضرت الزاشار وفي صابعية بري مرى حدى بفاري حيان شيرة شاه عبدانسشر يفحنسرجهإن عالم علم آيتِ وسَدَون صبح كميشنه ينجتين سنوال ازبرن گشته روح اوران سن بجرى چمستم از بإتف گفنت ای مکمته سَنِع قاعدُ دان ازاحة باالوف زين عنوان سال فوتش زمېرعد د سپيرت اولاجا چند کر سیس ازان خوابى از هرعد دكة تأخيش بس مكن طرح مسيت ايجان بک بیف_یزا و ضرب کن در ده

ضرب فراتوا سے فہیم زان درصدولبت وطارباتی را

پس نبتصان یک دولب اوری نیز زبین وزمان و نیزار تحییم و مرخی فی بلوی زبان روقهاریخی عجیبت ملاحظ باید مو

حب أثبًا كُي نعشُ يك عالم ته وبالابهوا الوثنانفا خاك پرسر قدستى گردون محسل كياكس اكس بقاصدم كياجية وفت الثانقا خاك مرور مرحب زرو مبتذل مجلس دروا فرین تغربیت مین دیں ہی ا رستِ بداداع سے برا راجل سے برا بارگئے انقرو دین فضل وہن طف کرم علم وعمل

أتخاب مُنح؛ دين مولوسے عبد مهنرز البے عابل بی بال بے نظیر و بے مثال سیتشل



برخی احوال ختران وبرا دران ونبید گان شاه صنا

Salarion Street

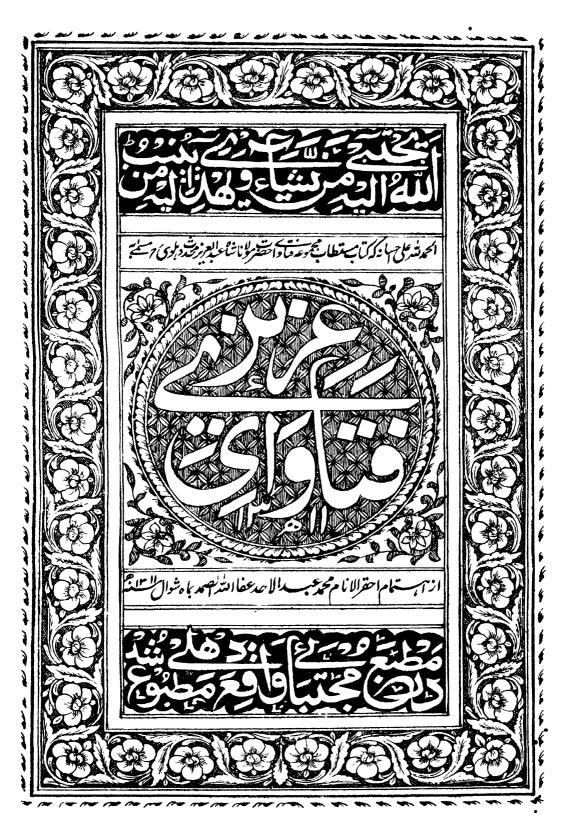
> این سِلدازطِلائ نابست این خانه تمام آفتاب است

که از اولا دایشان مولوی موئی صاحب مولوی خضوص امد صاحب مولوی عینی صاحب مولوی سینی صاحب مولوی سیان صاحب یک صاحب کی صاحب اور این ان اولادایشان صرف یک ختر بود که مولوی صطف براوز او خوش من از اولادایشان صرف یک ختر بود که مولوی صطف براوز او خوش من سوب کرده بود ندان بینان مولوی می خور بیدا من ندو برید است نداد و شار این این از مرکز شیخ زمان بیدا ست سلد یک امری خفرت مولاما شاه بری حفرت مولاما شاه بری حفرت مولاما شاه بری صاحب ساله این عمر شریف حضرت می شده سال بود که بنایخ خانز ده در با درجب ساله در سر می مرب که در مولوی می مولوی مولوی می مولوی مولوی می مولوی می مولوی می مولوی مولوی مولوی مولوی می مولوی مولوی مولوی مولوی می مولوی مولو

ابعدانيان سِلسلهٔ درس وتدريس بنام حضرت مولاً معراسحق صاحب مهاجر جمته المدعليه بنايشان ابعد خندى مع قبائل بهمراى برا درخور دمولوى محربعقوب صاحب بنيت بجرت فضد كم منظم فرمودند چنانچة تامي عكمارور وسأنيز حضرت ابوظفر سراج الدين محدبها درشاة تا درگاه حضرت خوا حقطب اين انجتيا كاكى حماد متعبيت الخضرت رفتندوم خص كروانيدند آزصدمه مفارفت أن مجمع البركات أنامي ابل اين دبار منم مود ندو پر مغير وكبيراز در دفراق آن تكانه آفاق كير ولمول -أنحضرت بكيمعظم كمزمة الشن سال كابل به درس تدريس برخبت ندو بدسبت ويخم ما وحب إحب بستهبغ قرب طلع صبح صادق تركس لا صازين دارفاني بهلك حاوراني رطت فرمو زمانا مدوانا اليل حبون تهاحب تحاف بوالم فول حلى حضريت شاه ولى المدرهما المدمى كويدكم اليثان فرمو وندا كابري ماين فرزنما ن كلطف آلهي اليثان را باعطاكره مهث بمرسعداندنوعي از مليب في الثنان فهوزه المروليكني بير غيب تفاضاى كندكه وتوض كميريدا شوندكه در مكه ومدينه سالها احيارعلوم وين نمايندوبهان حاوطن اختياكسندازطوف اريسب بشان تأتكن ابشدر براكه ومي راده بوطن ادميلان طبع واردانتقال حجآ لوالده الشات كمن إست ندب زمني ستحيل بت مرتبسة فاسرة بنى ملفظ محرسطور كويدكه مصداق اين أكابى سوائ مزونواسهٔ حضرت مولا ماشاه عباد لعریز صاحب د بلوی گرمولا محرراتی و محربعقوب مذاجا ، سلوم نی شوند کرایشان از دملی وطن خود هجرت نموده در کما قامت فرمو دندوسالهاسال با حیای روت حديث إبل عرب عجم برداخة ندوالعد علم بالصواب بعدار بجرت حضرت مولانا محق صنا مولوى مولى صاحب مولوى مخصوص المدرصنا فرزندان حضرت نتأ رفيع الدين صاحب بمدرئه شاهصا حب بدرس وتدربين مشغول شدند اتحاني نمولوي مغرالدين صاحه ازنبرگان مفرت شاه رفیع الدین رجمه الله دیگری یافته نمی شود حقتعالی دعمروی برکن با د

محرسك عفى عنه

ك تايخ دفات ١١رجب المراه العرك الميخ وفات ١١ دى المجرك المالي



رساله دربيان استحاب رفع مسبابه ورتشهد

بسمالدالهن الرسيم

الحديتيد والمنية والصلوة والسلامه علي صاحب التسرع والسنته وعلى الدواصحابه انرمته المحق والأس برانكها مام ابوحنيفه رحمته ابتدعليه كفنته است حلال نبود كبير الدبقول ماتسك كند تأانكه نداند ماخذازا انكتاب دسنت واحملع وقبياس على دمرسئله ووراصول اما مرغطمآمده كذفعة راازجها رصل كيرند أول نباب المدتعالي وومرسنت رسول المدصلي المدعليه وسلم شوم إنجاح رمت مجتهدان عمه واحدتهما وقرأير نظرى كه درال بض نباشد برنظر كميه دران فس باشد وسرحكم كه تبكتاب وسنت ثابت لّه و دخراً بتاسبلْرٍ وخ نشود وآخماع وقياس مخالف كتاب وسنت بإطل لود وتسخ بعداز زمان بيغمه <u>يصلح</u> المدعليه و^{سل} روانبودتح تهديكا وخطاكندوكاه بحق رسد وتتجل خطاى افطا هرگرد وتقليداو درخطا حرامه تود آنيت ُ إليا المم غلم رحمته اقتدعلى يأتنون بشنوكه نابت شدماجا دميث صيحه نزوام ماعظم وصاحبيهوا مم الكك وامام نتافعي وأمام احمدوغيهم رحمهم انتدك حضرت رسول انتدصلي المدعلية وللمورثب شبهدنما زلراس توح خدائ تعالىٰ انتارت بآكمشَّت كروى وتصريح كروه اندمحققان متبعان آبار واخبار نبويه عليه نفنل الصلوة والتحيدكه دارونشده درمنع اشارت بهيج آيتي وحديثي وتجان زرسيد بعضه راسنت دراقوال ائرمنع كرزمه آنرابقياس ندكبتاب وسنت وقتياس واحماع مغالف بض بالل باشذتس خطاكرد دتقليداو درخطا حرامرو د وترثیب دادم این رسالد ابر یک مقدمه وتشفیل **مثف رمیه** در ساین تمسک بسنت وقت اختلاک ت **نصلا ول** م*دا حادیث محیحه قصول فی وقع در روایات فقهی*یة *ویه قصول سوهم درا دلهٔ ما*نعان

بهرور بباین تمسک بسبنت وقت اختلات امت تال اند تعالی وماً غذوه ومانهنكم عنذفانته واوالقواالتدان التدشديدالعقاب فرمودحت تعالى چير كيه بدبدشماراليغم يعنے ازادا مرونوا ہی ہی بگیرید آنرا یعنے عمل کنید برآن و چنر کیہ نع کند شما ماانان ہیں از مانی ازف ائ تعالى مبيك تيكه خدائ تعالى سخت عقاب كنناره رست بيضي عذاب بخت ميكناج يهوسلمرك زمنكه بعدى فسيرى اختلافا كثيرافعليكم شكولها بعضاطيها النواضرير واه احمد والتزمري ليضة فرمود رسول التدصك المدعله بومن بين خوابد ديداختلان بسيارلس لازم ست برشما كدخيگ زنبار وقال رسول التدصل الدعليه وسلم من احب نتى فقد احبنى ومن احبنى كان عي المحنة رواه النرزميعني فرمود بينيه بطلط المدعليه وللمرك تعانت مرابند بامن درمنت فصل **او**ل دراعا دیث صحیحه روایت کرداها واوازمتكم بن فبي مرسم واوازعلى بن عبدالرحمن ئىگەيزە يا درنماز چون ازنماز فاغ شدم وبالمميكر وكفنمه حرمهكه وبغيمه غداصلعمركفت بوو به وسلمه وفتیکه در نما استستی بنها دیمان وست راست را مرران راست فولنس کرد دی مرراافتياركرويم وحمين ت قول ا بی صنیفهٔ تآاینجاترجهٔ عبارت موطاراوست بايدآورده كهض كرواما ممحر وركتاب عذبه اشارت وحديث آوروه است كميغم ضاصليان مراشاره كردي وتعدازان كفته كه انحة غمه خداصلعمركرو ماننيرا ورااختيار كرديم وتهين ابي هنيفه وقول ما وروخيره وشرح زابدي مركورست كها مام محربعدازان گفته كه انجه بنجيسر ضالعم كرد ىت قول ايى حنيفه وقول من و وَرَّكْفايه وَمَا مَارِخا نِي صديثُ بروايت المام محمَّ أور**ده كدينيه يغداصلع اشارت كرده است تب**دازا**ن گفت محدكة مهين ست قول من وقول ا** دجنا ودرغنابيه مدكوييت كنفل كرومحدين ن دركتا مثينمه وصدث آورده كيىغىبىرخىداصلىم اشاره كردى منذاز وتنتزروايت كرواه م إحروابن السكيت وصحلت خود ازعبد المدين عمر تحال بيوال مرحليا للاعليا

لاشارة بالاصبع اشدعك الشيطان من الحديدا ماانجه روايت كرده اندائيمه ثنافعيه دركتبه سن جنانجه دصحيم مسلمازعبدالتدبن زمبرر دايت كرد كدحون مغيرخوا صلحالىدعلىيه وسأ ىت برران راس^ىت نهادى ودست ىپ برران ىپ نهادى واشاره ما^ېكىت لردى ونرانگشت برانگشت مبیا نه نها دی و عبدالزرا ن ازا بی هرره روایت کرد که بغیمه خدافه مودسا لةحتيق بك تزازمفة ادحز بنغمه ي تاخير سحوست وخرر ديكتوميا افطارست وجزر ديكراشارت بهانكشة ارنماز وروابيت كردحا كمازع قبترس عامركه رسول التدهيل الدعليه وسلم فرمود كرنوشته ميشود درسرا سنارت اشارت میکند و فیمازخود وه نیکی مقابله پیزامشت کی نیمکی وفصائل اشارت بسیار رست در پرمنج تفتر کمنج وائر ركے كدا زفضاً كل محروم باشد قصم ل و وهم در روایات فقهیدازكت معتبر هنفیدآین الهما درست بوابي كفته منع اشارت خلاف عثفل لقل است ووبلتك فأكوست كنعيت وإشارت اختلاف علما وورغا منة كهاشارت دروقت لااله الاابتد بالإختلا*ت بست ودركفا به مُركوست كه علام ينجم الدين زايدي* بسرگاه مفق شدروا بات انهما نسیاب باکداشارت منت ست همچنین از علماری کوفه وعلیا مه ت اخبا به آناکیپ عمل تان ولی باشدا آمراین الهها مردر شرح بدایه وصاحب کفایتوتن کمیم وجفيةالمهتدى وينج تتمنى وشرح نفائيفت كوفت تبليل حقدوا شارت كندعهل بهرو دطريق مع كرد و و آمام الويوس الإنوكونككأنكشت خردود وي ايبندونينت سانها كمث زطقه كندما كمشنه سابداتنا كموكند درشرح وقابيه كفيته بمجنيين . **ما**وصلات بداید درمختارات النوازل گفته *کداشارت د*نت الاله الاالتدنیک ست وونسط ميكومدكه وقلتيكه بشهباوتنن رسدا شاره سبها يكندفنصل مهوم در دلأل نع كنندگان وجوامهايآن بعضے گفته اند مهته انست کداشارهٔ کمنه و فتوی برین ست زیرا کدینا .نماز برسکیه نه دو قاراست بینے بر آرامش وثائيمي ست دوراشارت سكيند ووتنا ينبيت تجوآب بن لبل تهيت وعير نينست وزاجراعير قياس ست وقياس وهماع باوجوده سريث تسميح بإطل بابت زطاسيت كدمنع كنذاره رااعاد ميث صحيحه وروأ فقه جيفيه زسيده بودوگرنه سركه كو نعل سغيه پراصلع كلاين خلاف سكينه و وقال س بآنفاق حميع مومنين كافرگر د و و و توسايه مسعودي ميگوليدكاين سنب علما رمتنه پيزرست متاخران بازيني كرو ينسوخ مشد بنابران كداين فول لافضيان گرفتهٔ بغوآب اول أنكه دليل ميفلاف مول امام فطويم ا ن**ىراكداين كېل قىياس س**ىن د قىياس دائېلىغ با د جود *ەر*ىيەتىي بىرخىلات تان باطل باينىد وقوم كەنتىر

ایسخ به زبان پنیه صلے اند علیه وسلم روانبود شوم مخالفت رافضیان از بوعها محالیتان محابید در سنت این بایت ان برائ مل کنند کدان خوالفت عین مخالفت بنیم براشد صلے الدعلیہ وسلم این مناف عین مخالفت بنیم براشد صلے الدعلیہ وسلم این مناف در درور وصف فرست دو ابتدابر ب الدمیکند و درست راست میخور ندوبر سیجیت استنجام یکنند و درود و قسمیه و تحمیه و ثنا و موالات و روضو و ناخن گرفتن و علق مو محربیل و توزیر با اگر ترک سنت تا برا می الفت رافضیان ضرور می باشد با بدک سنیان اکثر سنت با محوادت و عباوت و با ترک کنند و محالفت بنیم بولیان سرور می باشد با بدک سنیان اکثر سنت با محوادت و عباوت و با ترک کنند و محالفت بنیم بولیان الدر و لیا در الم البوطنی فه و محرر صنت ست و مجنین درکتا بها می و تعمل و نا و از در و نام الم البوطنی و نام و نام الم البوطنی و نام و نا

بسسمانتدارحن ارميسم

سوال ماداز دوازه وظیفه کرد و میجیسه و دیگر صحاح موجود ست کدام کوام اندوعلها محال بن حدیث برا به یعنی مراداین حدیث اتفاق کرده اندونیم خداصلے اندعلیه دسله حرامین فصل این حدیث بیان نفروده کدامت و تعیین معنو آن در اختلاف افتاد ندوسری فرقه برگر در گرای و ضلا افتیار کره بیان نفروده کدامت این سوال خالی از اضطاب و اختلال میت بیانش انایم بداول از ان مشعرست برایکه ساکل برمراد علی از اضطاب و اختلال میت بیانش انایم بداول از ان مشعرست اطلاع ندار و لهزازان استفساد میکندیس برین تقدیر بنا سرو ال بر اینکه ساکل برمراد استان از این خلفا خوا به بو دو حملة انان استفساد میکندیس برین تقدیر بنا سروال بر اینکه این مراد استان از این خلفا خوا به بو دو حملة با نیایم عقران او که علما را بل سنت چرابیک میف این حدیث اتفاق نکریده اند دلالت دار در بریکه معترض برمراد این از من قدیم بنارسوال میف این این این میان الماله با قدیم انفاق این این میان خوا به بالا به افت و نسانط آنا بر استفسار کرسیت افتران است حبا که معدر سوات بران المی خوا بران است حبا که معدر سوات بران المی خوا بران است حبا که معدر سوات بران المی خوا بران است میان که معدر سوات بران المی خوا بران المی خوا به با المی با المی خوا بران المی خوا بران المی خوا بران است حبا که معدر سوات بران المی خوا بران المی میان المی بران المی خوا بران

لالت دار دگویم مثالیے ازامتال بذاالاختیار مباارا دیہا الرسول المختار کیں انچہ ازمحملات ان و الهزنطراشهه بطيفه أيدد منحتا رافيف ازابية فن نتريف حديث مثل توبشتي وقاضي عياض ومتبعيهمه كالشيخ كمحقق عبدالحق الداوي بغيرتهم ن الاحلة قدس البيداسياريهم ميل الممانووي وترجيح يحيمها ننربطرف أن معلوم يشودانست كمرادانان فلفاإنناء شعشطين كهمُرواح ومقيم دايمتين ومنعذارها شربعيت غزا وصاحب ببطنام ربراطرات غيراو والي خلافت نبوت باستحقاق والاتفاق لاعلىببيال نأ وانشقاق باشندب تندوبه ويمكا أأمرن اين خلفا برسيل انصال يكديكرلازم نيست ملكهار وقت ظهوم خلافت لاشده تا قرنيب مهاءت اين عددتمام خوابد شدنس إجمله ابن خلفار لعطف متل خلفار ايعجب وحضرت امامترن وعمرين مسألغرنيه برويح كارآمده اندواتهام اين عددتا قرب قيامت صورت نوالست واكثرط فرباين حديث بعض احاديث ويكرمو بداينست أزالنجله انحيره صعيح سلم واردست لايزال الدبن فائما حصة تعوم إب عته وكيون عليهم إنناع شيرخليعة وآليضاً وران كتاب واردست لإيزال الاسلام عزسزامتبعا وآرائج لمآنست انحيدر لحديث جحيفه نزديك تبزار وطبراني آمده لايزال امرامتي مالحا چنالنچابن تح^{یو} ورستع اله باری نقل نموده و آزانجمالاست انچه درسنن ابی داوُد واقعث و کاهر بجمه علىيالناس وآزانجلهاست انحيدر طبراني وارد شده لايضرهم عداوة من عاامهم وازانجلهسك انحیه اخراج کرده است آنرا^{و ب}مدوبزارا (حدیث این مسعود اندستال کم بمیک بذه الامته ^ال لخ**لنفرخا**ل سالناعنها رسول المدحيلي الدعليه وسلم فقال انناعشه لعبدينقبار بنلى اسرائيل وازائجمله استغجي شيخا بن حجر در فتح البارى ازا بن حزر تفتلل كرده كدَّلفته بسنده في سنده الكبيرين طريق ابي بحرا الاتهاك بزه الامتهسطة، يأون فيها اثناعشه خليفة كله تعميل بالهدى ودين الحق النخ وآزانجكهات انحيابو داوَدَ آنزاانطريق اسود بن سعيداز طابر بن تَمَرُو اخراج كرده وزياده نمو و هبران فلماجع الي منىزله اتسة وكسينس فقالؤثم كيون ماذا قال الهرج اخرج البزار بنزهالنريا وتومن وحبرفقال فيهاثم رجيج الى مندلدا تبعيم لقلت تم كيون ماذا قال الهرج كذا في الفتح الباري وَآيَا مهرج قرب قيام ملك خابدلو دخبا نجداما مرنجاري فتخسيح خود ازتنقيق ابن سلمه إخراج نمو ده كگفت كننت مع عبدالعبر لوايي موس نقالا قال النبي صلے الد عليه ولكم ان بين يدى الساخة إيا ما ينزل فيها اتجهل وير فع فيها الم للمنوبيا الهرج القتل وآبن وري هرج رأكه درحدمت اننا عشه خليفه واقع ست بريمين سرج كذو

ساعت خوابدبود حل كرده خيانچه شيخ ابن مجرد فتح الباري بَان تَصر يَح كرده حيث قا بغوله نثم كيون الهرج اسى القتل المؤدتير بقيا مرائسا غذنته أجراب السوال على طبق مالفهم مراكمقا لمرفان أتتلج في روع السأئل عليه بإهالأرا دان المرضية بشئي من الاونام الغام بالبيان وعليناروه بالبرنان وأكرمقصودس ازسوال ستغسار لسيت اختلات علمار درسان مراد آن احادبيث است گويميزميني بركسيا نيكه في أنجله بهبرُه ازعقل وعلمه دار نمخفي نديت نسكين حو كمذها سرااز تحرير علوم میثود که ماینکمی ندار دله ذا به سبان آن برسبل خبال سریه نه ته میشو د باید دانست که ابنجديث مختملاك كثيره دارد وورصريئ كدارج نبن باشداتفا تعلم المعورت لمنح مبند د ملكهآ سرعالمے بسوی احتمالے آزان احتمالات کہ درخان او نظر بر قراین دامارات قوت ہے یا بدمیروو ، تهی**ج مذہبے** نیست که دران این قسمراحا دیث موحود نباشند دعلمار آن مذہب دران اختلاف نکود ہ شند ښرچنډاين دعوي کېښکمال اکه مشغنی از ببان ست لیکن برای د فعاوام متعصبین مذکر شا بد<u>ست برداخته میشود که شرای مرتضے در نهج</u> البلاغته از کلا مرصرت امپرالمونین ^القل کرده لإلمار فلاان فلقد قوّم الاوو الخ وآبَن البي البحديد درشسرح آن گفته المكنّي عنه عمرين الخطاب قدر وحبدت النسخة اللتي كمنحط اطهري وتحيب فلان عمرحدثني بذلك مختارين معدالموسوي الاددي انشاء وفاك الراوندي في شرحه انه ومرح تعض اصحاً برنجس السبيرة وان الفتنة بسي التي وقعت بعدرسول استصلعمن الاختيار والاثرة وتقال البجار دوبيرانه كلأفكر في امع ثنيان كما بمدرح الآن لِلميت في المم الأمير الحي بعده فيكون ذلك تعريفيا بهاتهي مختصراب بستورْ بعشرض كريمً *للمابتَ* يعه حيرا بريك منعني مراداً ين حديث انفا ق نكرده اندبالجملة سوال مخترضَ بهرتقد بركه مانتُ دناتي إطلاع اودعلم دبنييه وعدم اطلاع برندمب ابل سنت المرايت وانحبكفنته است كيغم معنے حدیث بیان نفرمووند که است دنیمین مرا دان در اختلات افتا دندگریم آین کلام ما لا ما (ا*زانخلال ست وتعرض بحبيع* آن موحب اطنا بواملال ست ليكن تحكمه الايدرك كله لا بەرىنجا نېركرسىخلل *اك*تفامىيەود أول آنكەازىن كلامەلازمەم آيدكەدر كلام لتارع اصلاازا قسا ، خفى وشكل ومجل ومتشابه كدازم قابلات ظاسرونض ولفسيرو تحكم انداحدى واقنع نبابشد حالانكه وقوع اقن در کلام ننارع برهمکی ازایل علم مخفی نبیت َ دَوَم اَنکه برَیّق دیر دقوع این اقسام در کلام اله

المورون

برخباب رسالت يناه كهترجيان التحوم ببين معانى كلام ابيد بووند لازم ربود كهابيضياح آن ميأ وخفا وأسكال وحبال وتشابه آن زائل ميفرمو دندحالا نكه يعضي افرادا قسامة ثلثه وحبييج افرا واقسا رابع غيمبين داقع اندسوم أنكاين انسكال مشترك الورو داست حيراكه ممالفين ا درا بهمرم وتقريرنا مربطش لاوراكثرا عأدمت حارمي نمايند مثلا درحدث نبج البلاغة كه مكورث وأكمونك وكأبوندكة *بېلمنى ع*نەنلان راكەدرەرىت لېزا بلايونلان دا قىعست جراسان نىفرمودندكەرمت دىغىيىن آن درخلان افتا ده اندوسر مایب زعم د گیرے گمراہمی وضلالت اختیا کر دہ مثل آیہ فانکحواما طاب لممن النسارتتني فزلات ورباع جوازازدواج هبرده زن مے فهمند و دیگران حواز حیارزن ينزعرد گريت كمراه يس درا حادث نبويه نيزىبض مردم نغلط قهمي اختلات نموده باشندازان امرة باحث لازمرم آمد دَيگرا نكه اگر مرادي*ن انست كه يك فرقه از علما را بل سنت كه يجاسيخو*ه لماوآن احاديث نموده بزعم فرقيه ديكرازان كعييين خلاف آن كرد ومكراه است بسر غيرسكم حيراكههر كسيه ازعلما مرامل منت كهليكه ازمحتملات اين خدميث راترجيح داوه اختيا رمنوده اصلابغ ويكرب كمرا ونيست واكرمرا دسن انست كه فرقهازعلها رامت بسب بعيين مرادآن نرعم ونكربه ختیا رضلالت وگمراہی کردہ مثل شیعہ ونی کہ سرواحہ نرعجر دیگرے اختیار ضلالت وگمراہی کا لوبمرمام دمرشيعه ابسبب ببيين مراد ورين احا ديث خاطي نمشكوئيمه بنابرآن ميگوئيم كه برحضرا تيكا ل این احادیث نے نمایند نمبرعوم ایشان صفاتے کہ درین احادیث مذکورا نڈبرا نہامٹل ، وعزت اسلامه دروّمت ایشان والجماع ما برایشان وغیریهمامن انصفات المذکور ة <u>ضطرت بنو الاحاديث واكترشيعه اين مهم صفات رابرائمه اطها منطبن كرده 1 ندا صلاا ببشان</u> ىم*ەنطەبرىن نر*دماگەرەنخورىنەدىود - فقطىتمامىنە **ئىقىرىمولامات دەپالغرىر**صاسپ محدث دىلوى ت له حکمه آجرتے که حافظان قرآن برخوانڈنس میگیہ ندحید صورت دار د حدا گانہ در ذمن خوو ہم اید فرمو د خلط نبایدکرو صورت اول اُنکا تُوابِ قرآن خوا ند ُونو درابعونم مبلغ کذا برت کیے بفروسك ندواين صورت محضر إطل ست إحماع الرسنت آرى نزدا ماميه رايج ومتعارب اس بككه ثواب روزه لاوحيج ود يُرعبا دان رانيزميفه ومشند دليل بطلانس ٱنكحقيقت ببيع مبادله المال بالمال بت ونواب لا مات مال نبيت ملكة تميقت أنكه مرائحات محكم دعدة الهي ثابت مع شور درم

بتيفائ نخوا بنودور بيع تقوق خواه ديني باشدخواه اخروي مثل حق الولاروحق الايث وحق تعلّی وامثال دلک حائزنسیت صورت دومهٔ انکه شخصے را براسیے ضمموون قر آ ن بمرد ورى گبيزمدو تواب ان ختم مب تاج يرېسد واين ص یلے دار د ووکیل عدم *حواز*این صورت انست که فاعده کلیزنیفیه ست کما فی شرح الوقایه وم لآصل عندناانه لايحوزالا جارت في عليےانطا عات وعلےالمعاصي لكن لماوقع الفتور في الام عتهالتعلم القرآن والفقه تحزراعن الاندراس وكمته ذكئه احاره براداء طاعات خواه فرض با خواه نفل جأئز نبيت انست كةشخص كدم بإشرطاعت سنده است مجكم وعده الهي تتحق اجرا خروع كخ بس آگراحر ذبوی را ازمخلوق بران طلب نماید احتماع عوضین واجرین ورحق ما خوابرآ مثل انكه تتخصيے اجبرخاص مك كس قراريا فيته اورانمييرسد كه اجيخاص تخص دگريشو و دريمان مرت يه وقوله عليه السلام اقرُواالقران ولا مأكلوا مبثل ان بيستًا حرر طلاليقرأ على رار ق نه والقرَّاة البيتحيّ بوالثواب لاالمي^ات ولاالقاري استهي ضوّرت سوم الكسخ<u>ص</u>ح كيسي جنثه بإلقصد ثواب ادخواندن اغازكند وسركز ضاك معاوضه درخاط اوخطور كمند واكسر بطريق كالأ بعدازان يا دراثنا بخواندان آن بوبح حيزست مدمر مااحسان نمايد ما تتخص انعام واحسانيے مىكىند وآرىس درم كا فات آن قرآن وكلى تہليل وامثال ذلكہ رأگەنت آن درخواندن ميكا فات اصان اوست بسي جائزمتخەست قاگرىلىن نىپ مىغوان ك ماوم کا قاتاب خوام مرکردگیر و دهنیقت احاره مشدآری دا^ر إيدكر وتسورت جهارم شخصه ط ونكرمينحوا بدلتكن ازراه تنكدستي وفقدان وصبمعاش فراغت أم ، ما به ذمه *داروح* قوت اوشو د نابفراغ بالمشغول *بطاع* كامل برمرطاعت اوحاصل ميشود قال امتد تعالى للفقار الذين احصيروا الى اخرلي وآيانت بريطاعت ت كين اينَ رااهِرت گفترَ جمو

نحصة فرآن ما نبروصه طاعت ملكه مبنابر قصدمها حي ينجوا مذو مران اجرميكم رومثس رقبيه ولتعويذ وختم بعضه سورقرآن براي حصول ولعضه مطالب دنيوي وبايراسي مستخلاص ازعذاب كوريا براي إس زنده بإمروه بصو ت خویش واین قسم نیز حاکزاست ملا کراست دسمین ست مرا داین حدیث که اتا جو ما اتخذ تم عله إخراكتاب التروقصه رقبية لدليغ بسورة فانتحه وكرفتن احريت برآن نيزار ببين قبيل ست بمهصور راحباحا باحكام آنها ورخاط محفوظ بايدداشت تهمين تفصيل معلوم شدكه دراحا دث مختلف تعار ضينيت مثلا درصيك عباوة بن الصامت قال فلت يارسول ابتدر طل ابدي استے قوساً كنت اعلمه ألكتاب والقران ليست مبال فارمي عليه إف سبيل المدقال ان كمنت تحب ان تطوق لموقامن نارفا قبلهارواه ابوواو ووابن ماجه وابن درصورت سهت كه وقت تعلم طلب مكافاة منطؤ ورشنة توديبهين نيت تعليم كروو بووو على نوالقياس احادث ديكروالتداعلم بالصواب توآل ازميف ىب مافظىشەلەنى. ھېگەلىمى ئادورىلىت م_ەراعىدرىيە « چىن ندىدنىھىقىت رە افسا نەزدىدە **واب ازین شورت زا دسترش سید بست** کم کروه ترابهرطرن مے جیند - سرگرو انند | يا قِيٰ به تكلف سنخنے مے گومنید ۔ ایٹ ان رِشُة بقى برت كم طائفهت - ورويث اننه يضع نماززنان مبطور مردان بست فرق چنداست اول انکه زنان راتمام مدن خرو با بدیوشیدا پارچه لک دسطبرکدرنگ بدن با مومعلومه نشو واگر رنگ معلومه گردد و خل بوشکید ن نبسبت نماز نادست برقدر كدبوشيش كامل تربو دمهته راست حتے كه دستها وبانا مهمد بوشيده ماندن مهتر رست واحتیا است تابمقدور سردوقدم وسردو دست راييت بده وارد فا مارورا باين طور نيوشد كذكا ه ازجام يحجده بندشود وسحبره كا ونبنطرنيا يرتحق متأكدا ذان واقامت كةانرا تكبير كوينيد زنان رانبا يدكفت سنت بميست ورحق ايشًا ن كه مدون أفرإن وآ فامت نماز گزار ندستوم أنكه وقت تشرق نماز البيداكم يُروينيه وست إ تأكوش نهروارند بكلة ماشانه تابروارندزياده ملبندنك نذجي إلعرائكه ببروووست للحراز برزاف زينهند ملك زىرىپنان نېند نېجماً ككه ما وازبلندائيج وقت قرارت نخوانندونة ملبيات ما وازگوينيدم پر را اېسته گويز

مبنة كمننه مكاثبه كرانها برانها سحالت التحافظ والمتعان بيوس زانوبطورمردان نخوا بدشد فقط سوآل ببرسلمان رايار حركفن نز نر مسگیریزکه زیاده ازمدت یک سال بارئیکفن نیا بدو اشت بعدانقضه ای سال بارجه مکرور کم سلمان بارؤيفن خودخريره باازكسے گرفته نزوخود مهيا دار دہر يارجەدىگەنگا بدارد ھۆآپ اگرم ن خود مضائقه نبیت چانج از صریت صیح بجاری معلوم میشود و داشتن بسالها هم مضائقه ندارد گا <u>ــارکهندنشود وطاقت این ندارد که مروه را دران پیچیده کندکپ رآ نوقت فقیر را بدلیر مایخو داشتمال قآ</u> ندارد ورتنجاري ازمهيل روايت ست كهآور د زنے بېيات انحضرت صلے العد عليه وسلم مار با نسیده که دران حاست پیم روزگفت بافیده ام این جا در راا زوست خود پس آور وه ام تاکهشمارا این گ بوشانماس گرفت آنرامیغیر جناصلعم محماج شده بسوی اولس بسیرون آمه ندنسوسے باران حاور گنگا ت بورس سیانخسین تمو د شخصے ازحا ضراب مجلس بس گفت مراد مهیداین راب پارخور پس مرد مان گفتند خب کردمی پوشیده بودند آنرا بپنیمه خدا دران حالیکه احتیاج مند**رو د بسومی آ**ن وبازسوال كرويي مبدانستي كدابيثان سوال را ردنيك نندگفت وامد كهمن سوال نكروم كه به پيشمراه، ت كەسوال كردىمەرازا كەباشەكىن مرگفت سەپەلىپ بودان چادگفن اشخىموش**وا** ت وغيروكهمنوع وغيره إئزاست مكيه ولمي احداث ساخته ماكه وبهات خريره مه بران فابض است آن حربلي و دبيات راميفرونند وحقميت آن حولمي و دبيات شرغا حلال ت ملامشبه ولم وضبيث است ليكن هرگا و آن الط تغيير تموو ور فوآب انجه مال بشوت گرفته اس ، آن مشد فووختن ان حائزست اما آن مال خنشے دار د کہ از *ک* بموقوت برملكيت ست وان نابت شدوكرا ست ونزام تةنست هركا وكسب حام شدمال نير حرام مثند سرحند تغيير درماكه *ى وجال شدمتال مغود درى ذا وحلوال كام ن لعنى نذريكه بييث منجم يا زنار دا ربرا مي استك*تا *ف*

رغيبيب تقيل مع بزر آري الروضداران را إمعالمه داران رااز ال بديد ورحى آنها طال معشود ودرحت اينتخص خبث آن سصه اندمكرموا فق رمايت اصابرالعلوم هرگاه اين بحص ازار فيعل نوبه كروا حلاك شدبث طبيكة آن ال برصامندي كمفيته بإحثدوس كسية لمعنا نكروه بإمثاروالارضار فساحته فرّ وبات شرطاست والبدعلم يتواك اگركست ازومش كه شرع ست گرفته مسجراه ايت نبايد ت وغيره كه فيرحا تزب كت زرقرض ادا نبايد بشرعًا اصات اين فسترسح ورس یا پرتوآت این تسم احداث کردن سے درست ست حکمسے دارو وامب تواب سران متوقع ا ' ریراکها زمال که قرض گرفته سنا ساخته و دروقت ادا سی دمین این قرض آگر حیراز مال خبیث ادا نمایی خبث این در السکه اول قرض گرفته است ناشه زیکند وانند اعلم میتو آل اگر ناکیح مذرب سنت و عجبا ومنكوحه مذمب اماميه ومهشته مابشد ورميان سروه مردوزن بنراسب الم سنت وحماعت نكاح حائزست يا نةحجرآ آب نكاح كردن ديسيان مرؤشتني وزن مشيعة مبني بربكفيه وعدم كمفهراين فرقة ورمذيب جنفي موافق روامات مفتى بهحكم فرقه شيعه حكمه مرتدان است جنائجه ورفتاً وملى عالمكيري بت بس کناح کرون اززن که درین فرقه بالث دورست نیست و ورمذیب فعی دو قو (بْ بریک قول کا فاند و در قول دیگر فاست*ی حبا نچه در صواعق محرقه س*طوا*س* ازان انعقاد مناکعت باین فرقه موحب مفاسد تا سے ب پارمیگرد ومثل بد مذہب سٹ وافقت صحبت وغيز ولك ليس احترازازان واحب سوآل آگرمردمان برنمالز مستاده اول ازآبات قرآنی واشخذ وامن مقام ابرامیم مصلے دخ ئوانندجائنر<u>است يا ن</u>چوا ب خواندن آيات اني وحبب وجهي النخ ورضمن *وعار ويگر ک*ه د. ت نابث شده در یعضے روایات آمره که انحضرت صلے اندعلیہ وسلم بعداز تحرا اين كبمآمره كه دقتيكا بشاده متوندسوى نمازاين بخواند وخوائدن واتخذوام لبه تقام ابراميم صليب از د در کعت که بعبرطوان کعبه میخواند تابت سنه در بنانچه وزرت کوه این بهرو در وایت موطود اند دیا انتیا انى وحبت وجهى للذى فطالسموات والارض حنيفا وما أمامن للشكين ان صلوتى ونسكى ومحياى ومماتى مىدرب العالمين لاشرك له وندلك امرت وانا اوالم المين اللّه الملك لااله الا انت وانا عبك ظلمت فنسئى واعترفت نبرتهي فاخفرلي ذفرقي حبيبيا انه لانغضرا لذنوب الاانت والبرني لآسرن

818,00

المجامع بوره أم

مورة المحلق

ت وتعالبت استعفرك واتوب الديا**سوال** برائس حصول مط بعدازعشا بابدخواند دبا قاضي الحاحات صدبارنير برائح اين كارمجرسية ل مهراتفاق انتدیبنرست با قاضی انعاجات نیربایدخواند سوال اگرینے لمرضى زوج خوو ازخانه زدئيش بيرون ردووممالغت زوج خود ابخاطرنه باندابامهرآن زن ونفقه وسوت وسكني آن باطل ميشود ماروم رفعه ا على ميكرو ومهما في تخفه الفعها را لمراة ا ذا خرجت عن البيت بغيراون زوجها يطلُّ مهم وفي الذخيرة اذاخرحت المراة مع المحارم بغيراذك الزوج ودخلت في سبت الوالد ونفقتها وكسوبتها وسكنانا نقل من الحساسية اذا خريت المأؤمن لبيت مع غيرمحرم بغيراذن زوجها لطلأ ونفقتها وكسوتها وسكنانا وغن الطحادي فئ قول محدين لحن إشيباني الفتولمي عليه كذا في فتأوى ينسهيدوني النهايته شرح الههايه اذاخرحت المراة من سبت زوحها باغيته بلااون بمن فرستدك قرئية اخرى سقطت نفقتها ومهرط من ذمته زوجها بتزاالنقل من فيحشرح الهداتيهن الذخيرة المراه اذاخرحت من سبت زوحها مع غيرلمحرم وبغيراذك الزف يت الوالدين ادغيرهما بطل مهرنا ونفقتها وكسوتها وسكنا لأ كذا في المضمرات **بخراب** روايات فقهيد ورمقدمة مقوط مهرزن بسيب برآمدن ازخانه شوسرن اول سايرالدبون لايسقط الابالادارا دبالابرار ونيزور مقامتمليل فقه وطےاول ست ہرگاہ کیبار وطی کردگویا استیفارتمتع نر رالا وأكشت من بعداكه وكمي ومكه ما ضرمات دمكه بالقامت درخانه واقع تشود و ماقط نميشو وآرسے نان ونفقه مقابل احتیاس ورہ اندا اكرانها ندبراً بيرنيه اون زوج لغقه وكسوت واحب نميعا لمرتق عده قصهت كه نفقة غص خرار حتباس

لر<u> شخص</u> ا در کار<u>ی</u> منتول سازندنفقه اوازان کاریارصاحب کارمایگرفت مینانچه عامل زکو^ه را از ے دانند و قاضی و فقتی و محتسب را اربیت المال سلمین دعلے ہذاالقیاس متوال ترکیب فع بيسحرعنايت شودتوآآب عل برائ سيب زده روغن سرشت درآوندمسي انداخته حباروه بإرآية ب- يعض *ثم إنزلنا عليكم من بعد الغمرتا ندات الصدور كه درسيب*يار همن تنا لواالبه رورسوره آل عمران ت خوانه ه بران روغن با مدسر أبركه خواند دم كرده بابث دنس روغن مذكور برتمام بدن رسيب زوهٔ بمالد برجبهكيموضع كيسموى بهم خالى نما مذواحتياط نمايدكه آن روغن را برزمين ندنهأد و دست وران نا امازد وسركيا ول ردرمبال بهان يس سرروز مالبيده بابث وازوقتيكه اول روزم غرركن يتجا ورنيمايد انث التبدأسيب منفع كُرد د وَسَرَا مِهِ وَفع يَحِمعو وَتَنبِن وآيات سَحِ كَهِم قوم كُرود ورَأْب حِارى كه آب كُنگ باشدماغیرآن درسبوحیطلبیده دران این تعوینراانراخته اران آمیلسر_ور افدرسے باید**نو**شا منہ ودست ويأتح بهم مايد بننو باينيه وأكداتفا تخسل شود مهتسهت وايرغم ل روز كميث نه باشد حين دبا، الهمين روزكروه بالبث دانت الاستوقالي دفع سح بهم خوابرت آيات وفع سحواين ست فوقع الحجق و أبطل اكانواليملون فغلبوام بالكب وانقلبوا صاغرين والقي انسحرة ساحه بين قالواامنا بريب العلمين موسے وٹارون ٥ فلماالقوا قال موسے ماجئتمرلیب حوان اید سیطلیان ابدرلایصل عمالمفتر ك الوكن التد لحق بكلماته ولوكره المجرمون ٥ امّا صنعواكبيد ساحر ولايفلح الساحر حيث اتى هنوال قبر الحبيت والتحصال آن ازرو مح*ص ست باحديث بشريف و اسب سمعن* ببيت ازرو كلغت معابدت دمدا قدت است وبإصطلاح تتكلميين دست بعهدداون ست وياص تتصوفين دست عقيدت رابيست ارنيا دمرن بين منعقدسا ختر بهتيس أكرغوض سايل استغييه ببعث كلامي است ليس آن معيت كداصحاب كبار لعدار نبي عيله السدعليه وسلم تخلافت خلفا مراشه : اواقع شدوست العهدوتونئيق احراسي خلافت حبّاب شان بود رضي الدعنه ومفهوم آيه كرم بيابعيونك تحت الشجرة ماخذلض است وأكراستفنيا رازمعيت نصدوفي استاب التراسيع لتان عبات كدان متسرمتندين واقع مصشود وست عقبيت خودنا بدست اربتنا ومرمثندين منعقد ساختن است واین انعقاد نو اسطهٔ احدی از دیگرست تنها به علی مرتضے رضی اندعنه وازان حابث به حنا ب بيغمبرصك المدعليه وسلم صرود ودرمنيصورت ماخذان نعل نبثي ست ستوال برفزعقد كؤاثي

بويد



علان كلمدنا وصفت ايمان مجل مفصل ازجدراه ايا بنظرتلقين ست ياكه بخوا ورميان مومن وكا فركناح منعقد ونميكرد و وظَاهرست كانْكِتَان ورطِالت لاعلم هواكثركلم كفرصا درميكرو وكداليثان بران تتننه نميشوند دريز صورت اكثر كناح متناكحيه منجقذ كمك لهذامتاخرين ازعل بمحتاطين إحتياطًا صغت اميان مجل مفصل رانجف ومتناتحير بم عكور مركمًا تاانعقا ونكاح تجالت اسلامروا تعشوو ف الحقيقت كمعلماسة متباخرين ابرن احتياط راو افزوه اندخالی ازبرکت دسلالمی نبیت کسانتیکهازاسلامهره ندارند بلطف آن کے میسندی ب،وعبة ن حيرهم رسانيده اندزيراكه كل فرق بهمايي ت حصر برذات حباب بغمير صلح المدعليه وسلمراست بإاصحاب كها رسم شفيع ميتوانية راوت این آن مه*ر عفر دار د لیو آب الشفاعه فیما شعلق بامورا*له سوال في التجاوز عن الذنوب والحرام وازروس افت لفظ شفاء ب عام ست شفاً غاعت دنوبي دمتنفاعت حرمي ازا حديب بأوكيب وتابع بامتبور تواندشد ومتفاغت ونوكا عله بحناب ببغريصل البدعليه وسلم تتحفق ونابت است در تنيصورت مرشد برايم ومعلمه براسية علمه واسطه شفاعُت ميتواندافت! و واطاعت اصحاب كباريكم أيه كريمه واطبعواالرسول داولي الامرىن ومصداق حدبث صحيحواصحاني كالنجومر بابيمرا قتدلتم استدنتما بب اختلاف اقوال مفنیان کرمه ارت ازا مام عظم دغیر بهم است صب بن العلما رابن ست كه بعض ظوابرآیت وحدیث تصول ببهیساز نار و بعضے بنا ویل آن لیان مثلاً ىنجرباصول نىگرو دىككېمفهوم كلامېرلت اختلات العلمار رحمته باجو دامصيد علمائ اننابين الأصول انتبلاف بست زيراكدا حدسه ببذوت بيغيبه باصلعمرو فكرية نبوت على مرتضے رضى الدريونه و تعضے بدالوسيت آن قابل اندسە بدببين تفاوت رہ ارتجاء لمام عليمن لتبع الهدي يتسوال شخصه كهازعدمث شالعي منكرشو وحيفكم دار وجوآب النفاره بيث شرلفي حينداضال وارد أول آنكهامي احاديث راائنكا ركنداين خرو كفررست ودشراكا

ノラジタ

مديثي متواترب تاويل الكارنمايداين الكاريم كفراست سوم أكدميث فتحيح راكدازا حاد بإشكنن صل*ت ذیری ستانکا زاید این انکار گذاه کسیره* بانى نظر بريئاين احاديث منافى طبع إخلات سنية بيارم آنكه صرشت رالبب قوت ه بيث وبگريا يحدث أنكه اعتما د رقول ناقل مدارد حدث تصور نكرد وبإنكارة ك برواخته ومنشار انكار مهواي نفساني وغوض ونيوئ سشم وبمخبين سرسنبري كلام خودمن ظورند بهشته بابشد وغرمضه ويكرا زاغراص فاسده مقصودا وسابشد ملكه بنإ ت*وا عداصول حَدِيثِ بِالمغالفت حديثِ مٰدكور بإكدام آستِ قرآني گ*يما ن مِنكه ^{با}امثال آن ايج\رجدبثِ اروه بابن بس رج دران نبیت **موال کسیک**هازکتاب نبقه منکرشود ارزوی نترع منزل^{ی کالم}پیتا **جواب**انيه يريد اتعال دارد آ دل أكمه أكرًا تتخص مثلاشافعي ست والكاركتاب ضفي مينما يدّقيا لخ ندارد ذوم أنكركتاب فيمعتبرونامعلوم راانكاركندا نهم ستلزم قباحتے نمیت سوم آكه منكرستا ت لسران خود كفرات خيار مرا كام نكرشو دسجمة أكاران كتا ازفقهها لي سنت ست سير الشجف متبدع است جدائكار آنشخص بجبت عدم اعتقاد محقيت آ كتاب ست گومطابق بإحاديث صحيحا بل سنت بابشد تخلات أيكارشافعي كتاب ضفي له أنكاريث بجهز ترجيح نرب خود سرمذير جبقى ميباب ندنهجهت بطلان امول دفروع حنفيه سوال كسيهكا ل*ە كۆبرز*بان مے راندونسدا نەكەرىن ك*اركۆرس*ت يا نە كا فرمىيشود يان**ە جواب** كۆلۈتۈنچى درميان فقها فتلف فيهت دروايات آن درخزانة الروايات وغيره مركور رست بهرجال آنتيخص رااريرقع ل تربه ومستغفارا مدكروستوال كسبكهانانت على وعلمه انها مرحكم اوصيت حجراب كسيكهانان ونيا وعلمانما يدبجبت أنكداين علمه داتن علماموحب خهت لإرباطل والالنت عق اندواين علم محض سراى قضايا وحق عفي موضوع است اس أنتخص كافراست وأكرا فانت مثل علم نحوم وغيرآن نمآ يدميج تباحتے ندار د واکرا انت غیرعلم دین نماید کفرسے دران نیس المانت آن بقدرمرتبه علماست الطعنے أگر علم شريف تراست مثل صرف ونحوا لانت آن ممنوع سأ واگرعلم باین مرتبهٔ نمیت الانت آن درامتناع باین مرتبهنمیت سواک کسے راکہ بدر و مادیا عاق كروه باشنه بخشيده شوديانه جوآب عاق كه دعوام شهر است بعضا فراج بيه أرنسبي . يج اصلے ندارد و باین عاق بیے اسل سپراز نمبوت احکام آن شل اخد میداث دغیران خارج نمنیشو

عقوق والدين يتبضے اندارسا ني والدين ست واّن گناه کبيره ا يرهمنحلد درنا رنخوا ببرث بس بعضو بدروما دراستنا بإبعد صدورا مرعفو .الت نياسي پاکٽ بدن عذاب نارسا وامن عقو*ق نخ*شيده خوا پر ے دارالاسٹا مردارالحرب میشود بانہ ج**وآب** ورکتب معتبرہ اکثر ممین روایت اختیار کردہ کہ دوارالحوب منتوا ندث رىشروط ملثه ورورمغتارمىنيوب بدلاتصبيروارالاس الاامو نبلته باحراء احكامرامل الشرك وباتصالها بدارالمحرب وبان لامقي فيهامسلم اوذمي الم بدودآرالحرب نبصيه دارالاسلامه بابيرار احكامرا بل الاسلام فنيها استض سلامه ملاد تحرمي فيهاحكم إمالم لمين وكيون نح للإوتجري فيهاامغطيمها وكون تحت فهره انتلج درين شهرحكمراه لممالكين بصلاطاري نميه ت ومرادازاحرا محام كفراین ست كه درمقه راموال تجارت وس ساست فطاع انطريق وسراف ويصي رسال بنايات كفار بطورخود مآلمه بهشندآرس أكر يعض احكام اسلام لامتل حم سنه نبيكن ثهل الاصول ابن چيزانزواپ **ۆلەن دۆبىجۇلقەتعەض ئۇنەن كەمە أم** لمهان **ا** ذمی بغیراستیمان ایشان در بن شهرودرنواح ودازواردين وسافرين وتحارمغالفت شيءنها بينداعيان دبكم مشل لابتي سگر بغیر حکمیرینان درین بلاو داخل نمیتوانند شد دارین شهرتا کلکیم آنههای پواست مثل حید آباد ولکهنو ورام بوراحکا مرخود حاری کرده اندسب ت مالکان آن ملک و آزوم اما ویث و تمبع سیرت صحابرگرام و خلفا ی عظام مین بمية ود زيراکه درعه دمضرت صديق اکبرينے يربوع راحکم دا رابحرب داد ناحال آنگجمعه وعميه ن د انجاماری بود گرانکارنکی رکه و کرو و اووند مجنین سالیه وگر د ونواح آنراهکم دا را پول د لمانان دران بلادموحو دبووندو عليه نزالقياس درعه دخلفا يروعه وحضرت مغيبه يصلح المدعليه وسلمرفدك وخيبررا حكمه وارالحريب فرمو ولنرحال أنكه يثجاء دران **مکانات در دادی الغ**رامی**ه**

ببراكمال اتصال بود بامدينومنوره باقيها ندفكم حمه تيدورة تيركفا رحمة بي يس درين مسّلة يم ت اكثرفقها مينوب ندكه صورت مزنوق شدن النياان مين ست كه استيلا والقع نأ مان ملوك ميشوند وتعضيفقها نوسشتها ذكراً رميهان مخوشي خو] يابرورو قهرا ولا دخو درا لوا قارب خو درا بيع نمايند وايم مبنى درا نها را نج نيزمها ك ميشو نروشوانق كتا تهمين مرمب قوى معلوم ميشود زيراكه ببيج بسياي ازعببيدوا مار درعه ترانح بالبهمين قس ى بىيغازىدىن مار نەوسلىلان فارسى دوگركسان بېين قسىم داقع سنده لېرد دانحنىرت مملوكىت أنهارا : امشته نه ودرهامع الره وزمينويسد ويتملك بهمااي بالأستيلار والاحرازه بممراستيلا رعليمباح فلوا م*ېرى ملكمن اېل ايحرب الى سلم مدېت*ەن احرارىم ملكەالاا دا كان ذى ^{برا}بة لەركورخل دارىم اشتری من حدیم اسنتهم اخرصوالی دارنا قهرا کمکه واکثرالمث سنج علی نهٔ لامیا کمرنی دارم اندملكه حتے تبجبہ علے اخراخہ وعن ابی توسف تیجبہ وقال الکرخی ن كانوارواج ازالبیع فالبيع حائز والافلاكما فى المحيط وقبيه اشعار بان الكفار فى دار يم احرار وليس كذاك فانهم ارقار فيهبا و ن لمكين كمك لاحدمليهم عليه افي عتاق الم<u>تصف</u>ي وغيرو ش**وال** دري سيدمبتدع إمحبام ق استعار بجله کیفر حبه حکم است **جوآب** این سئله حاجت بجراب ندار د زیراکه بض قرانی درین | باب كا في وشافلي است قال العدتعالي قال يانوح اندليس من المك انه عل غيرصالح دوسيح آمره كه به *ورینکوهٔ مشاهف موجود است ک*دان آل ابی فلان کسیستا یا ولبیای انما ولیبی الس*بدایو دوررو*ایت وي*گراست إن ادليائح الاالمت*قون م**توال در تحف**هٔ انناعشر به مرقوم است كه منكر ضروريات دي كافراست علو درصرا نميان حضرت على نوشتي بودن اليثان ولا نيق خلافت مبغي ببرصياءا سيطم سلم بودن ازروى احادث ملكها يات قطعية واتره ثابت است سب منكراين امور كافر بابثه حنا بخذوارج *دراحکام اخروی کا فراند و ما مومغفرت برای ایشان سابد کرد در نما ز حبار* ه ایشان سابده اندنس و*یزهو* يويهم كافرباشنه مراكز صوم قطعيات درح حضرت صديق اكبروفاروق غطيرزبا وه ترازح باب أيبر معليه وسلم برحبازه سخصے كه مامضرت عنان رضى اُمدعنه عدا و ت داشت نازنفوانده بس اختلاف در كفر شيعه نزوا بل سنت حيسب بهت جوات، خوارج وغرمب دارندازين جبت ورحال آمها علمارا اختلات نبيت زيرا كهنوارج بالوصف تعدو فرقع

12.10

برائیکا را پیان حضرت امپردهشتی بودن ایث ان و س شبعه كه مزامب متملفذدار نَد تعضف مرمح ربفضيل حضرت امير برنيخي ولو لويته خلافت اليسان اكتفامينها ولعيضے ازین مرتبہ ترقمی نمودہ مرتح لحکہ پخیر ن واعوان الٹ اُن تصریح مینیا بیندو سرخی تفرس ناانكة <u>ص</u>عيعه ازاماميه نومت بتكفير سامنيده اندازين صبت علمها إدرحال منسيعه اختلاف افتا ولتبضيع لمرا اولى ارتشنيع حكم كردند ولعيض برمرتبه وومرو يلعض برمرتبه سوم مالآانج مفتى فبمرجح اس بانيرورزنك خوارج وراحكامه اخروى كافراندوور توصي كلام تحفذا نتناعشيريه ميتوان كفت أذواز **ا بالاتفاق درائحام اخروى كافرنوست ته است د درائحام دنيوي هائزاست كه تعضي علما آنها راينز** نهمرومين فليرم من ال الحق واختلاف كمور خلاشعه ت نیرورات کام دنیوی است نه وراحکام اخروی فلا فارق بنیماً ستوال یون بسبت بع میدا صلےاں علیہ وسلمرا وب چنرے نبیت جراکہ واحب آنرامیگو نید کہ دلیل ظنی تا بت گر و د سحبر ہے۔ حائز نسيت گررترك واحب بس در نيعدورت بيغمبرخ المصلح الدعلميه وسلم راسحده سهو مانز نبا و دراها دیث ثابت _است که جنار به بغیمه پروسه بارسحبره سه وگر ده اند حجو آمپ ور*شرح سل*ه ناک^س اوه ۱۱، نیز را که مفرخ مسلم استغلیدوسلمرا لەلغضے امورنىبەت مانجناپ نىپرشىھىغ بىرتىدو دور ليز مرتبهاه نها ذنروا لإرسنت ثابت اَست وتعضه احكامه احتها ويدنسبت بالبشّال يم بلخه يود بالطِّيس *ىرىلىيە وسلىران آلاندندل على كذامع احتمال ان كيون • - نا ، چېرندا و بان مغلب تلے* . فلنه ان الفروالفلا في وخل في مفهوم الآية نظرا الى مناكبته في اكثرالامور مع احتمال ان مكون فيرد اخل نظراالى الفارق الحفيٰ بس مرتبه وجوب بالمحضرت بينتحقق مع تواند شد علّاوه أنكه درنفس الامريم بهوء يتبرك فرض ست يا تبرك سنت بس احتال ست كالمنجد الورا واحب ميدا نيم درعلم بمخضرت فرخل وو ىنىڭ بودكەمجىدىيى دىسهونتىدە دائىخەمگەنگەنگەرسى دەسىمورا ئەندارك كادىپ ئىلىم دۇگوئىم تىم ب والحال ان قول الحنفة ان الواحد - بحيرتبركوسبوقى السهومقيد بالنب بتدالي الامتدل ^ل خاصة لامطلقاكيف والشا فعينية فائلون إجوب سحبرقى السبهوبتبرك الفرض اوالسنة فيكور علمرإل خارط عن بنه والقاعدة كماان علم إلشافه ينه خارج عن منه والقاعدة منتوال حضرت شاه ولي التدمحد ك ندس سره خلافت رامنِص نابت ک^اره «اندیون وقت خلافت درسفیفه بنی ساعده در ماب خلا فت

نزاع كروندوصحا بدكها مازنص الائمتهمن قريين حبريع انصاررا تسكيبن واوه آنوقت حضرت صدلغ فرمودندكه گروهٔ سلمانان سيكے ازعمز بن الخطاب وابوعىبىية بن الجراح كەستىقاق خلاَفىت د الهتباكيننظيغهم مختودب أكريص ميشد حضرت صديق اين لفظ حبقسهم ميفرمود وحضرت فاروق وقت شها وحيوا باكث ش كس حية تسم تحويز ميفرموه ندوحضرت رنبه وطلح دروقت خلافت حضرت اميرضيم بىعىت طوغاوكر ٹاميكرونىد داگرخلافت ٰباہماع بابشدىس برودىت جواب ورصحت خلافت حضرَت طامهراست كيعضرت ابان باوصعت اجنها وتمام عمر بعيت نكروه اندولب بإرسے ارصحابه أرحضرت ممي آزرده فأطرشمه بيين معاويه رفتندوحضرت سعدوقاص دغيره صحابه كبار درحنبك حفرت امهيرشأ لشدند حوآب انج حضرت شاه ولى امتد فرمودَ ها ندكه خلافت ينبصَ ثابت است مرا دايشان بنب درينس الامرنصوص متوائره ولالت ميكنند رينخلا فت على الترتبيب نتآئكه خلافت دروقت إنعقاق م ثابت شده حبه دروّوت انعقا وخلافت بهرس بدلیلے کدا ورا فے الفور حاضرشد تمسک نمود ووست تبع نصوص إزمعاون آنها منا فت بصيق الوقت وٓ أنيرحضرت صديق فرمودكه ٱگر يُروهسلما ! ن يكي^ا ازين دوكس ختسيار كمنندخليفة سيشودغرض ايشان آن بود كه ألههاً راد فعيا منه مماييذ و وعوم كيص را مجود لمنندحېرملوم دېشتندکه يا بي ايتدوالمومنون الاايا بكر داي<u>ت</u>ا نرايقېن بود که اين امرشد ني _اسه حاحت وعومي كفس مراسي خود منيست خود بخوا مرستند وحضرت عمر فارمدت كدوقت شهبا دت ورسات ش كس خلافت راسُورُ كُلِمه شتندىنبا برمين بو دَلْعبين خِليفهُ را بر ذمه خودْ نگه نِد والا از حضرت عمر مار يا . قول ست كدا مناره بخلافت عنسين على الترتب نمو دند وحضرت زيبه وطلحه كه دروقت خلاف مضر*ت اسیرکلما*ت اکراه گفته استنداز انجههاست که بعیت بزور قاتلان حضرت عنمان ہے ش هرحنيد ورنفنس الامراعتقاد واستحقات خلاقت حضرت امييرسد شتند وانحيازمز غيررت است كه فالأ بإجباع ماست ميشود مرادآنست كاحباع اكثرابل حل وعقد سبوان تجتن بإشداً كُرِيكِ دركس خارج از احباع شوند بروانبا يدكروكه لاكثر حكم الكل حيا تخيسعداين عباده دروقت انعقا وخلافت حضرت ابوبكرصديق داخل دراحباع نشددا بإن ابن عنمان ازمحتهدين صحابه نبودتا خلاف اوم ضربابث سانے ارصحابہ کدار حضرت امیرآرز دہ خاطرت میں مخالف رفین مبین از دور کیس نبو دہ انڈل يسؤين شعبهوغيره كدورمحتهمدين صحابه معدو ومنستند ومعهزاآ زردتي البتان ازحبت ثريحانيت

خلاق بود نه ارتبهب مسلبلیات خلافت حدیثمان استخاص د صحابه ورحباك الررام الأوتوامير سابركمال احتياط شربك نشدند وحضرت ام ووندكه بئؤلار قعدواعن الباطل ولم لقوموامع الحق إمكين مرسمها هنها درمنه سے نکروہ اندومعیت ہرہر فردراانعقا دسرو م عقدميشو وبالحاجا كالكنصوص بمبرمجتم عشده اندثبو بازرو کونصوص نابت سنت گو دروقت انعقا د نبصوص نابت نستیده . إطراتيع نصوص اتفاق نرذتا و دارين بنسريم <u>دراول باقب واحتها دات نابت برکرد: داین م</u> متوال شخصے ارقوم نواصب میگوید کی خباب حضرت امہر دروقت حکومت نزاسان و فائل ونياسئ لجنيمغرورشده وعوي الومهيت كرده اندوفرعوا كعيين وفيره ومكرح كامرهم وقت ت کر دند*پس فرق م*یان هردوحه باشد **خوآس** انخیاین ^{ایسل}و بت کرده اندمیراسه دروغ و مهبتان ضرت امير دعومي الومه یمی برآر د بعداً ذان جواب طلبه واگر مرادیش آنت که زیشان کل ته یکه ازا ولسا در وقت باعث من فحالقبورانا بدانتدانا دميرانتدانا القرآن الناطورُ ماسے با معاندار دحیر دعوسے الوسیت ازین کلمات فہمیدان کاراحمقان ہست مفہوم این کلم^{ات} رامنطهرت اتم خباب آلهي حينرسے و گرمنيت و مومين مفاوا قوال انصوفية وما ذا ليقول القاً فى قولَ نارموست انى انا اىىدرىب العالمين وقوله تعالى ان الذين بيا بعو نك یت ولکن امتدر می الے غیر ذلکہ بالبحله مقوله فرعون كلمن لووكه مآعلمت لكم من الدغيري وآنار مكم الاعليه واصلاغي خودرا در مرتب ت نمیکرو و مفهوم این کلمات انست که حضرت جناب رب العزت را با صباحب این کلما يت در لعضي وجوه مشتان مين المقولين سوال باوسفين سنة وترك خلافت حضرت اماح من رضى التدعينة بمهت مستماع

بالأفيا المرات ويواق ومورة

امام مين رضي التدعمة مكدام دعوى ازمكم عظمه برآمده وركر ملاشه واتر درمشكوة وغييره موحود است كهاكنتر بإدشاد تان ظالم خوامهند بودوب ياكل خواههنكر ديسحا ببعرض بنو دندكه وترآ نوقت مسلمانان تعرض ازبا وشالان تخوامبند كروحضرت عليابه سلمانا*ن رانميرب دك*ازيا دشاه وقت ك*يبتلطيلطنت گفته* باشدتع *ض غايندور*نه آم سكمانار خوذطالم وباغى خوامهندگرو يدئس حضرت اما خسين رصنى التدعينه حيرام فابله كروند وسلطنت ميزيد ت نیوآب خروج حضرت امام مین علیاب لامرسنا بردعوی خلافت رامشد ٔ مپیغامبرکه بمبرورسی سال مقضی گشت بنود بلکه ً بنا برنخلیص رعایا از دست ظالم بود واعانة المنطامي على انطالهم ت الواحبات وانجدد دث وة ابت ست كة صرت صلى المدعليه وسلم ازبغي وخروج لبرلي دشناه دفئت اگر حبظالم بإبشد منع فرموده اندلس درانوقت بست كهآن با دشاه للابرملامنانع ومزاحم تسلطتا مربداكروه باست ومنوزال مينه وابل مكه وابل كوفه تبسلط يزيديلييد راضى كنشده بو دند ومثل حضرت اما متمين وعبدات بن عهاس وعبدانية بن عمر وعبداليّدين زبيه رضى التدعنهم معبت نكروه بالبما بنرولج حضرت الماح سين رضى المدع بندبراس وفع تسلطا وبود تبرا ت آن خروج است ک*دبرا ی دفع تس*لط^ر والفرق مبن الدفن والرفع ظا شرشه ورف السأنل الفقهتيه سموال ورصورتيكه كسيه نيت كن لەاگراین کارمن حسب ماحبت برآمد گا دسسیداحمد کمبیر پاگوسیند شینج سیدو وغیریم ا بریم دلعیدانجا خوما كاورا ذبح بنام خداكر در طال اكدورنيت نسبت كاكو بهب ياحدوثينج ستيز بيكندو حديث انما 🛭 ۱۰۰ ال الهنیات ناطق ست وان ابسالهٔ نیظر کی صور کم دلکن نیظرایے قلو کمیرونیا تکه برزمعنی ب ویته المو*ن خیرمن عله نیزولیل برین که نیت رادخل ضرورست ا* أكركم وبغيره ورست بست يانه حو آپ مارحل وحرمت وسجير قيص وَسْب وانج بست أكَّر ش ترب الى التديا براي النود وبإبرائ تحارت وويكرامورمها حذفريج ميكند حلال است والاحرام غاأ_ت <u>م</u> التفسيلنيشا پور*ي تحت قو*له ومااېل به لغيه ابتد قال العلما ريوان سلما نوسج نېږي وقصارک التقرب اليغيرابتدصارم تدا وزهجته ذهجيهم تبد انتهي وتصفى الدالمختا زفريج لقدوم الاميرونحوه كواحا أمهن تنظما سيحرم لاندابل مبلغنيه التدرا وذكراسم المتدتعالي ولوذ بحلصيف لأنجرم لانهنته آخليا

Al witte

لامه واكرامه التنسف اكرامه المدتعاسك والفارق إنه ال فدمها له أكل منها كان الذريحة والمتنف اوللولتم اوللركح وان كم تقدمها لياكل بل يدفعها لغيره كان لتعظيم فحراليه و كيفرنولان بزارته وشرب و يا نيته قلّت وفي صيدالمنيته انه كيره ولا كيفرلا نالاً ن تيقرب الى الا دمى بهذالنحرونخوه في شرح الومها بيّه عن الذخيرة ونظمه نقال 📭 وفاعلة مهويم ل تهميل ميں كفير+ كمذافع مطالب لمونين والاست باه وائنظا پر وَسف بحدیث لعن الديم وَجِيج بضبأ ملعون مزبخ لغيرانتدرواه ابوداؤد وسفء أسبابي عبيدور الفقيه وكنز العبادانه لايحوز وبمح البقر والغنم عندالقبو يقوله عليابس لام لاعقريف الاسلامين عندالق ېڭدا نى سنن ائى دا وُدوڭگذا لاي*چۆرسىك البن*يا ل*الجدىدو عندىشار الدار*لاك البنبى <u>صل</u>ے الىد ^غلىيە سلم نهيعن ذبائح الجن سبار يلحانهم كميرمون فالطل النبي صلح التَّد عليه دسلم ونهي عنه وكمزا في كا الشافعته كماقال النودي في شرح صيح صلمه في تنسيه لما خرج عن ټوله صيك المدعليه وسلم معن ربعن والده دبعن البدمن فربح لغيرابتد وآبالله زسح لغيرابتد فالمراويه ان ندبح بام وبجللصنيماوللصليب لموسيه وعيسه عليهمااك لامراوالكَعبة ونحودلك فكل فراحرام ولأكحل مَزه الذبيجة سوائلمان الذابح مسلماا ونصرانيا اوبهود بإكمالنص علىيدانشافعي رح واقفق علمية فان قصدمع ولك تغطيم المذبوح لغيرالبدوالعبادة له كان ذلك كفرا فان كان الغابيم ے صاربالذبح مربداً وذکر اشیخ ابراہیم المروزی عن اصحابیاان مائیز بح عندا*ر* لقربان بيانه افت ابل نجارا تبحريميدلانه مماابل بدلغيرائته وقال الرافعي بذاانما يذبجونه استبشار القدة موكذبح العقيقة لولادة المولود وشل مذالا يجرفي النحة بمَروالبداعلم- نَوْآنَ قيل قوله تعالى ومالكم الَّه إمدعليهان كنتم بابايته مؤنين عامه تيلاول اقصد ببالتقرب السيحامة وغيره فيكون أكل هلا باننص الأخروم وقوله تعالى في سوَرة المائدَه مرمت علَسَاكُم المهتة والدّ نيزيرو ماابل ببلغيه انتبدولمنخنقة والموقوذة والمتيوبة والنليحة وماأكل لسبيع الاما ذكتكم رمافجرىح علىالنصب فلوان رجلاك لماخنق شاة وذكراسمانته عكيها لأعمل مع انه ذكراسم ابته علبها وأكمذا

4000

مداوتغيالطريق لمشهبوريث الذبيح من استعمال الالة المحدوة وتخوذلك فعلهنا انبيالي قول في الّهات الانركالهائدة وغير للم وكمّان سيب نزول بنره الآية ُث يبن بطريق الالزامه انتم لا تاكلون الميتية وقد قتلها ابتدو تاكلون لأتفتاون إيد بمرفقد رحمتر تمتولكمة على مقتول البد فأحاب التدنعالي عن ذلك بإن المتيته لمرذكر مهانبد فلذلك حرست وكذااله وقوذة والمتخنقة المتسررية المقتل عليے ابوجه الما ذون وطين لتدفحرمت وماقتلناه بإيديناا نياصارحا ألاان قتلها وقيع بإزن البدتعالي وبالوب المتسرع مجيث ج مندالدم المسفوح ومع ذكراسم التدخليل ندا وتحريم ذلك عين التعظيم إلم التدوآماحة القتل ضغابطة ويمتيدلان أكل مقتول ايتدسوار كان إيدينالوبابدي فييزا او اتت حتف انفه ا ذلاموت عند نا الا با ذن امتدكما قالعاتمتر تيوفي الانفس عين موتها ولذلك احمع ابل بس انهمة بالواو ماالل بدلغيه لوتداسي لاتفع الصوت ببعثلا وتجدالمصني مسبني عليه ماجري عادة المشكين في ذلك الزمان دلذالم بفرقواف التفاسيرالقدمية بين ما ذكر السم غيرابية على ومبن ما قصد ريح لتقرب اسلع غيرابتدلان لششركي ولك الزمان كأنوامخلصيين في الكفر و كأنَوا واقصد واالتقرم بربح بهبمته الى غيابيتد ذكروا عليها عندالذبح اسمردلك الغيبر مخلاب مشركم المين فانهم خلطون بين الكفه والاسلامغ يقصدون التقرب بالنرسح الهيخ يرابتدو نيركرون استم اسعليها وقت الذك فالاول كفرنسر كحوالثاني كفرصور تهصورة الاسلام وكانوا بتبقدون ان لاطريق للذركاا ابذا فے زماننا ابضا فانہ کرنے ہوت فلان مربح بقرۃ وأركان اتداد لغيرانتد وقدتحرى نره العادة لابل السيداحدكبير مثلاسوا زوكرواتهم اسدعليها عندامرار اسلين اولا وآما ما وقع في الهداية وغيرا ان نيكرمع سم التدنعالي مشدّيًا اخراد وموان بقيول عندالنديح اللهمّقبل من فلان وبزه الم مآل أحدبها ان يُدكن وصولالامعطوفا فيكره ولا يحرم الذبيحة وموالمراد لها قال ونظيره البقال م استم يخررسول استدلان السشركة لم توجه فلم كمين الذابح واقعالها لاانه بكره لوحو والقران صورها مورصوره المحرم وآلثا يتدان فيكرمون ولأعله وحبه العطف والبشركة باي بقول بسبيرا

وسم خلان اولعيول سبسه التدو فلان اوسبسه السدومحدر إلى بدلغيابتيد والثالئة ان يقول مفصولاعنه صورة ومعني بان لقول قبل التسمية رقبل الايق اوبعدالذبح ومذالا باس بهلماروي الإبنبي صلى السدعليية وسلم فالبييولنج اللهم اللهم بلرو من شهدلك بالواصلانية ولي البيلاغ والمشبط موالذكرالخانص المجروعك اقال ابن لتسميتها ننتهءا فيالهوا يتهصريح فيما ذكرنامن ان قصدالتقرب الي فيرامتد محر يتبقلال اوبطريق الشبركة تغملوذكر ذكرامجرواعن غ فيرانته ففيقصيل فان وكرموسولا لامعطوفا بكرد مثلاان لقيول سبب السدمحرسو مة تصدالتقرب البيه وانماكره لاجل لمشائبة سفي ذلك بالتقرب ولوذكره معطوفا ليحرمه ابيضا وان لمركمن فبيمعنى التقرب لكنهصريح فمى التنسكة والصريح صورة ومعنى مثلاان لقيول بسه التدولوقف تم قال محدرسول التدمن غيرتصدالتقرب اليغ واذاء فت عنى مذا الكلام عرفت ان صاحب الهالية وضع المسئلة فيمااذالمركين المذكومِقوفاً بالتقرب اليالغير ذكرا مجردا فهويمغرل من مسئلتنا الموضوعه فيماقصدالتقرب اليء فانها حرام مطلقا وعرفت ايضكاان ماوقع مضالتفسيرالاحدى من تفريع قوله عليماو قع سفي الهداية ونقله فمى ذلك التفسيكيا ذكرنا وموقوله ومن مهنا علمران البقيرة المسنذورة للاولىيا سمامهوالرسمرفي زمانة بالانهم يذكراتهم غيرالتدوقت الذبرح والكأنوا بيندرو مهالهم انتهج متبنيءن الغفلة لحرفول بالهدا يتدونم وقوله والثالثة ان لقول مفصولا عنصورة ومطنف فان الانفصال! للادلمار فانهين التقرب البهم فنتيم والمتهاك وق للاماتقىرىيف قواعدالفقەمن ستدامتدالىنية الے الغ بمين الذكابمجر والذي وضع صاحب الهبداية لمسئها فيبدومبن ماقصدر سُلة فيه واين ندامن وأك شوال قال البني صلى المدعليه وَسلم متفترق ن فرقة كلهم نحالنارالا دِاحدة مرادار ْبودن جمبيع فرقه لا درنار اگرخلود ناراست فهندانجا لعث **ى** والا*حاً ديث القطعية زراً كه بيج فرَّوهُ ني*يت از فر*قِ اَسلاميه كه درنار بهميشه ما ندواً كرم*

ر لیکن بربن تقدیرلازم سے ایدکداز فرقد ناحیہ كسے درنار نبات د حال آنكه احادی لدنساق مؤنين راحيندامرت دخول نارخوا بدشد جو اب اين شبهريشه بثرقديمه بازين شبهبه نوسشة اندكه درشرح عقائد ملاحلال دحانتي آن مركور ومسطولأ منتخب احربه مركوره سدجواب بست جوآب اول كدار جمح واقوى بست حوالمجقق دواني ىت كىكىن دخول من جىيث الاعتىقاد وفه بإختيارتت ناني جواب دادوا ندخلش أنكهمرا دوخولا ناحبه رلاصلاا زحبته اعتقاد دخول نارنخوا بهث داگر حيا زحبت لقصيرات عمل درنا رو آل شوند تونج برين جاب ايرادكروه اندكهاضا مرحبت الاعقا ودرلفظ صيث كدكلها في الناريا كلهم في الناريدون قرمنها ت الكرونيجاجيا ز فرسينه سريخ تصييص موحود است او الأكليتنف قرامتي ثلثة وسعوك فهمار بواقبرريفا يزمنت ليمرم فوع نرقة فرموره إندوا فتراق دعمل درين عدو نحصر ميست خواه ننها گرفته مشو دخواه مع الاعتقاد *جنا ن*جه بربهي بست پركرش تراشان وحربر بوشان و تاركان نماز و تاركان روزه و مانعان زكوة و ماركان رجج ومركب سركبيره مثل زنا ولواطت ومثرب خمروقم اروساق وقطاع الطريق وغيريم مناصنا مهذ العصاة فأقيه حاكمكأ نداست تبس مرادنيست مكرافتراق من حيث الاعتقادليب موحب وخولُ نارنيزيمُ باد فاسدخوا بربود وومرائكه استثنارالا واحدة ولالت ميكند ترانكه منشار بخات اين فرقه السية **ٺ ت**يک درسائزاحاداين ^افرقه ومشترک درسائزاحاداين فروينميتواند شدمگراعتقاد لاختلاٺ احاوکل رقتہ نے الاعمال شوم *انکہ تعر*لف فرقہ انجبیہ باین عبارت کدالدین ہم علے ماانا علیہ وصحابی دا^ت بيان اين فرقه ورسول وحبيع اصحاب او صلے الدعليہ مرهمح يهشته ك غيرازعقا بدنبيت بألبدا مته جهارم آنكه درصدراين حدث درروايات صحيحاين بده كدا فترقت البهود علے احدى وسعلين فرقة وافترقت النصاریے علی تنین م تتفترت امتى علي للنة وسبعين فرفة وظاهراست كه در سنحاً مرادا فتراق بحبثت عقالة لپس درین بهت نیزمراد مهان افتراق خوا بد بود ومنتثار دخول نارافتراق ندکورست میرمنثار خول نارسمان عقائدكه درابنهاآ فتراق واقبع بأنث ريثده حوآب دوم كهمختار حجةالاسلامراما مغزالي ومحقين محذثين آمزاليسيند نمووه أندانست كدمرا داز فرقه ناجية كسالنع مستندكة أنهارا وخوك ارطلق ت لامن حيث الاعتقاد ولامن حيث العمل لينه اليسبق غلاب دريبشت خواسهنبررفت

إشفاعت بيغيميه ومحوآ ثار ذلوب ايثان تائيبرقوي نهايدواين فيرقد بخوا مربو دمكرخوا ية وعملًا ما ه رَعِت نهم و دنداً گرم مصدر لعضے تقصیہ الذيربيم عليه مانا علىيه واصحابى مرين تقديرب ياحسيان است زَيراكه درعه ت اگرچه از مبضے افراد ورطاعه مغزالي دربو جواب تقسّدزا ئذكروه اندوگفته اندكه مراواز فرفّه ناجيه كسانييم ت درمه نبت خوامهند رنت لیکن در منصورت دائره منجان ب بارتنگ م والذريم على ماانا عليه واصحابي نيزاز ننميعني تنافرے دار دزيراكة مبيع صحابه رابغير واخل مهشت فهميدان خلاف ولأتل عقله إيست لهذامتا خربر بجققين حواب راكه درامكم ت اصلاً ح نموده تبقر رہے کہ سابق مذکورٹ قرار دا دہ اند فلاغبار علیہ انشأ التد تجرآ ر ومآنكه معنى كلهاف الناركل وأحدمن افرادكل فرقة فالنارك مفهوم اين عبارت إيجار دواستثنام كدورالا واحدة واقع است منيدر فعراين ايجاب كلي آمدور فع ايجاب كلي مي جزني نيرصاوق ميتواندت حيائجة ظاهرست ليسر معضالا واحدة آن فرقيه داخل نَارِيخوا بَرِثْ دَكُومِضِ سِببِ بِقصيهِ أعمال داِّفل شوند درين صورت أسكال زائل ش يان فرقه ناجبه وفرق غيرناحبيه مهين قديرت كه فرق غيرناحبيكلهم داخل نا واين فرقه كليه درووز خ تخوامدرفت تبكين باغث امتيازاين فرقه از فرق ومگراممال نميتوانه لاشتراكها في الجبيع ليس نيست أن باعث مرصحت عقائدت ورانتها اين حواب رجوع بحواب ل ضرور نوابدافتا د د بهتسزین اجر چواب دیگرست که درکتب و حوشی مسطونمست و موافویه آم فديم عرب است ودراحا وبيث شابد استعمال اين نيزموحود است خلاصداش أنكه كلها في الا رت ازبطلان ست میگویند فلان چنرف النارست یعنے باطل است خی*تا نجہ در*ص ليجح وارديثنده كهالهزام فعالنار سيعنه زبائ ورازسي بطل بست قال التدنعالي اللذين بإكلون اموال البتامي ظلماانيا بإكلون في بطونهم زاراسي أكلا بإطلاحراما نطهوران الالبتيم لبين ناراحتيقة ولانمكن مملئه علية المجاز بابعتبارالأولك لان الاكل في ابطن منا دى على اللجا

ورونسار

ببراديس من كلامراين ين سندكه كل الفرق على الباطل ولوبحسب عقيدة اوعقب دين ل اعملين والفرقير الناجيّه لا بطلان مضعقيدتهم وعملهم الاان تحص الفرقة الناجيّه بن لابدعتهض اعتقاده وعمكهاصلاكما متنقيح الجواب الثاني اؤتخيل البطلان بالاعتقاديات فقط فيرجع ايسالجواب الاول ولهذا ورصد كلامراشاره نمو ديمركه جواب اول سمان ست ارجيجوا قوي **موال** سود دادن بحربیان درست است یا نه خ**وآب** عبارات کتب نقهه پیرعام داقع ست ه اند واول وكرفتن راشال اندمثل لاربؤم ين كمسلم والحربي في دارالحرب وقاضي سناراله مصاح ياني پتي در رساله توجيه دا دن سود نيرنوشته اندايلوقت فقيرا با دنيست ليکر اين قدرظا هر رست لتُكُرُنيتن سودازحرسان بابن وجه طلاكِسَت كمال حربي مباح بست أگر درشمن انقض عهد نبا وحربي حوان خوبمخوه وبديد بلامشبه حلال خابر بود د دادن سوه بجرسان بابن وحبطال است آ فورانیدن حراممبلمان درست نیست واهها حرام فرلانداگر چنرسے بطریق سوو دا وہ خوا برشد بیش ت كهحرالم خوابدغور د وآمآ وميان هرحنيدكه كا فرحزام خورمابث ندور وارالاس أين جهت حرام ست كهترويج معامله سوو در وارالاسلام سلصشو و ور وارالحريب بين سرو وعلمه ت بسر'مباح ابشد وَتَمْيق انيت كه دا دامجة التبع احرام الته كمال كسير مُيكَه و ملكهال خود ومال خود داون گودران تعصان حود بات جصوصا براسے دفع حاجت و دفع ظام مباح ست *، وجهمرمت دران بهمین دوجیزاست کیمے انکه فیرراحرام بخوراندمثل دادن رشوت ^ا، قضی الم* وممانكه باعث ترويج اين معالمه در دارالاسلام ميشود ولهذا داون سود بنا براضطرار در دارالاس لأ *جالنز دامشته اندغرضکه در گرفتن و داون فرق کب*یاراست گو در امل *وِند مر*دور شربک ان**روال** مصشود وتشفيعان اواحازت واده انذمكر بأب سفيع شفوخوا إبدلتكن تمام حوبلي داخر دينتك ند ملكه كالنيج كمتصل زمام ست حزيداري مينايد ومشتري يضى تبفرن بيع نميشود وميكويدياتمام حولمي حزيدكن باازشفوه وست بردار شوشفيع راميرسك لەمكارىجەنل خودرا ئېيرد وتمام حویلی راخر مارى نكن ج**وآپ** درېن سئلانتلاف ست دختا الإلا - كفتوى بريمين سن كشنيع طامبر<u>س برك</u> تفريق بين نمايد في مختار الجوابات رحل عامين يمبض كل م^{ال} ففيعين للازق بإحدالارضين كا^{لاش}فيع أن ما خذا لارض ^{ال}تى مَلازق اروز يرهل لايرى

9 واين كالامردلال ف المعتبرة بل *وجد سجلا*قه وم ين عمر ض فقال انه عمرة شوال رحبامن الحباد الاصغراب البهاد الاكبر Will Col بالقدير مراوازحها داكبرحها وكفس ومشا White Bay ت وجها واصنعرغاب ايتان غيزوى الغايته فالحبادان غيرالمراحقه فتا

ہرکہ عاقل دبالغ دسلمان در شریعیت نبوی این اعتقاد سیکند دمیگو بیہم ہادست بعنی خدایتعالے ت این کلام *گفرست با نه مین*واتو جروا **حو آب** ظاهر منے این کلام خلا*ت شرح ا*ت الركوبيذه اين كلام حلول حق تعالك الدرمنيا بإرتحاد بمنسيا بأن ذات مقدس اعتفا در *پس گفرست داگرمیگومیکه مراد من انس*ت که در سرحهٔ جلبورصفات ا*وس*ت مثل خلبورصفات را تمی دومرآ ليس كفرنيست كسكين ترويج اين كلامه كمرمو بمرخلاف شابعيت ست درمجالس دمجال خصوصا درجم عزم يهغوشخن نميرسندلسبار مذموم ومبيج سكت لنضا لبخارئ في كتاب العلم عن اميرالمونين على كرم انتخز موقوفا دروى فئ بعض الكتب مرنوعا حدثواالناس ببا يعرفون اتحبون ان تيكيز البعروسولة وسكله وحود درسنسرع صراحته منيامره نه دركتاب ونه درحد ميث حضرات صوفيه براسية نائب كشف وشهو دخووكم م*اراین متن*ا پربمان *ست ازکتاب وسنت اشارات برآور* وه اندمشل الاانه کل *شئی محیط و*کل شَّى نالك الاوجبه الاكل شيئ ماخلا اصد ماجل وأنكم بو وثبته يجبل البے الارض انسابعة بسفل بسطامال وآذاصك احدكم فلايبنرقن امامه فان العدقبل وحهٰبرلسكين كطاهراست كاين اشارات دليل *حريج* منيتواند شد ملكه علمارظا بهرتمين اسنارات رامقلوب كرده الزام تصوفييَه داوه اند وگفته اندقوله نعالي كل شى ميط دليل صريح برغيرَت دست لان للميط غيالهاط دَكَا اقوله كل شَيَ بالك امي في كم تتب لافح الحال بليل قوليكل نفس واكقة الموت بدلامل كثييرة مثل قوله فانجينيام وسيه ومن معه أمبين و بدليل قوأ كمراماكمينامن القرون من قبلهم فدل على انهم ليسوا بهالكين بالفعل سخلاف من قبلهم وقوآ كل شئي ماخلاً التبر بالجل المراد بالبطلان لطبلان عربا وته الابطلان ذاته بدلبيل فوله ربنا ماخلقت أما باطلافا ندبيك على اندلاتني من للخارق بإطل وكذا قوله ببط على امدييل عليے ان الهابيط بيم ا غيابسد وكتزآ فوله فان انتدقبل وجهه فال المنبئي على التوحيد الوجودي كون انتدتعالي امامه وظلفا وفوقه وشحسة لاخصاص كتبل الوجه بآلحجا اين استارات مثبت مرعاصارحة نميتوان دشد ملكما ثبوت اين مستلدركشف وشهو دحضرات صوفيه است قدس البدامه إرسم وتحفقين ابنبها ابن بسئا رابطوريسے تقرير فرمو وہ اند كہ بہيج وجہ نحالت شامعيت بنيشہ و زيراكہ وجو ومطالت راكہ عين وات قوماً تُو مراتب نابت میکنند در درتبه و حبب بهت دور مرتبه مکن وحادث و دریم و مجرد د ما دی دمون د کام وسنك ونوك وفي صذواته متبراست ازين قيوووملوث لمنيشو ونبقالص مثل حليفت صبم كهجوهر قابل

يلقيه به يس آرمنياطب ارصبس عوام بالشدكه فرق مرانب بخوبي تمنيتوا مذكر دليس كفنترا العلم في بالبينض بإبعار ومادون قوه عن أنس بن مالك رخ ان البني صلح السدعل علىلاص فقال بإمعاذا برجبل قال للبيك بارسول اسدوسعديك قال بإمعاذ قااله بإرسول ابيدوسعد بكية للآيا قال مامن احديث مهدان لااله اللابتد و ان محدارسول ابتد صدقام قبل الالترم التدعطي النارقال بارسول التدافلاا خبربه الناقي ستبث وأقال اذا تيكلوا تآوك فصيدة بانت سعارآ لرادبسعا دفي اول القصيدة الدننا بمآلها وحمالها ولذائد فاوصفها بإوصا فالم باقصه اميكن وصفهاوسي مرغوبة كك عاقل فيالابتدادتم شرع في سيان عيومها التي نظر للعافل ببدالتحه بته دمذامن فوله أكرم بهاخلة النح ممرشرع في سيان انشوق الى انسعادة الابديته الحقيقية وكمال يزمة والوصول ليے تجليالة النورية بقوالاست سعاد بارض وشيط في طلبها شروطا فمنهاال كمو نجيباك بمرالصل ذانفس بشريفيته ومنهاان مكون مع ذلك قوىالبدن ما ملاللكه والتعب فاشارالي بلغها النح واليءالثاني لقبوله ولن تبلغهاالا عدا فرة ومنهاان مكون وانهمته عالته ذدلكه يالا علام محبول ومنها ان مكون مديدالبصرف الكشوف والواقعات وذلك لقوله لے احرالابات ٹمرشرع فی سبان داردالجذب الالہی المہیج ئے کمشادہ رست + وذلک ہائے شیعی الناقہ تحریکات النوام التی مات الحرقي النها رلينت ليح حرالمطلب وختمرذكه ب من هرف التقصير في ادا جفوات الشابعية والطريقية وعدم لعنع م شرع فے بیان مابعرض للسالکہ قوابسعى الوشاة خبابها الخ وقوله وفال كل خليل كنت المدوما بيرص للسالك في بذالوقت من التوكل العظيمه والالتجار اليے الشيوخ الكمّل وتحديد الاس والتوته وذلك بقوله انئبت ان رسول التداليخ ألقوله فقدا تبيت رسول المدمعتذرا ثمراشارا كمي ب میلشیخ لقوله لقدا قوم مقا لایقوم به دآشارا لیے تحدیدالبیعه لقوله تنی و صلحت مینی کا

لمآشارا ليعراعات ليشينحاذا كان رسولا عامعًا لاحكام الشريعيّه والطرلقيّة استُدواتهم من مراعاة حقوق الثليخ اذا كأوليا فقطوذلك بقوله لذاك امهيب واشارا السانشيخ الولى لقولهن فا دامن ليوث المخ وكانه اشارامك على اسدال نغذفانه تتبنح الولاية المطلقة المحدتيه وانماذكره بلفظ الخاور ووصفه بالاختفارلان امرالولاتيمعلن وانهم تمحت القباب واتتارا ليستروط استينح من قوله بيغذ وفيلح حضرغامين إي لابع والقلب فالنشيخ بربنه بالمعالقطع العلائق من العشائر والاخوان ومن سنسروط أسنط انداذا ساور قرنا نفى له بمته في دفع الوساوس والخطرات واستبهات وتوله منه نظل ساع الجوضا مرةً بعني لايقد شِطيرٍ الانس دالجن سك اضلال من وحل في طريقية وآما قوله ولاميشي بوا دييالار حبل فاشارة الي ان ن شرط المريدان كيون عالى لهمته لاراحلا وآشاراليے فنا رالنفس بقوق الشیخ لقوله ولا بزال بوا دیپر غوتقة مطرح البزالنح ثم عادا في ترجيح الرسول علية لسلام لقولةان الرسول لنوري تيضاربه يعهنه يون الترسلول لشمر شاراك رفقا رابطريقية وطبسا رالخانفاات بقوله في عصبتهن قريش لنج مرصفات عظيمته منهاال قاتلهمة فالسبطين مكة اسي من طبن الغيب لما إسلموااس وخلوا ف انطائفة وبالعيوالتشيخ زولوا اسى اتركوا المال والحاه والاوطان والعشائر بالترك والتجريد وطع العلائق وسيالهجرة الحقيقية لكنهم ماحنبواو لم زالوا عنه لقايرالا عدارم النفنير والشبيطان والخلق بل يت يتمتهم على المجادلة ومتنهاا تنهرك العرانين ابطال لايبالون بمجاصمته كفنس تثمراشاراك نهم لبسوالبالس التقوى والتشريبة لقوله لبوسهم ن تسبح وآشارا ليے عزايم الشرع لقول بيوسوا واشارا كنفي العجب بقوله لايفرحون اننح وآليهالنط سيطيم ستاق انطرتقية المؤلدوا ميسوامجاز بعالنح وآشاراك النشاط ف الطريقة لقوله ميشون شي الجمال الزبرالن وآشار اليضنار لفوسه يبيبون لمجة لقولهلا يطع الطعن الا في تخويهم النح وعند ذلك بنيهي السلوك الكبسي ويقي الومهي ش**وال** مندوي ىنانىيەن جائزست يامكروه جوآب دركتب فقدىنېڈوى ماكەسفتىدوسفانىج گوىنىدىكرو ەنوت تانە ودرشرح وقايدم نوبييد وكميره اسفتجة وسهى اقراض اسقوط خطرالطريق في المغرب اسفتجة بضمرا وفقح التابران بدفع مالابطريق الاقراض ليدفع المصدلقيه في بلدا خروانما يقرضا يسقوط خطالط يؤت دىم برنىكە ين معاملەدرىنجابسەصورت مىشود كاسپى مبلغ رابقدرەمىنوپ ندنەزبادە نەكۇگا بىي یکپزندوزبا ده مے نوب ندو گاہے باعکس لینے زیادہ سیگیرندو کم مینوب ند درصورت ال

، ودربر دوصورت وگرصریح ربارست یا در دا دن دیا درگرفتن ا ماطراق ^م *ٺ م*تْلااً گرصدر کومپیرام نظوی میکنندوده رومپیه متاون <u>مے آیا س</u> دوکم صدروسید سباسو کار بدید دو روسیدرافلوس مکبناند در حوض دواز دہ رو ہیم ب غیرمنس بودن فلوس دوروسه ملال میشود و درحدیث صحیحوآمده که درمشکوهٔ ءازخيبراً مُدوخرماً أوروب يارخوب ونغنيس بود آنحضرت فرمود نداكل تمرخبه مِكذافيني مرمت بابتدع ض كردكه لايارسول ابتدائنا ناخذ بنراصاعابصا يخبراين قسدنبيا بتدامااين قسم رامضاعف خريدميكينيم بك صاع رابدوصاع فرمودند ي روي را بدراهم اغروس و بان دراهم خرما يدكبن ازبنجام ملوم ث دكه توك يط غيرنس تفاضل راحلال ملكند واگرسامهو كارجيزك از برد اس میدمه که آزامبرت میگو نیدُسیس علاصل نیزهمین است مثلاً اگرصندوییه را میدوی سيكنا نندو بنجروسيدازان وكهيس مهيد بندلس بإيدنو دروبيه نقديدم بندو بنجروبيه رافلوس كنابنده درعوض وه رومپیدوده رویبه خود بگیرد وعلما دروفع کرا ست سفاتج تدبیرسے نوٹ تدا ندکه اول اِمبلغ *نے رئیرطِ منٹروی فرض بربد*بعدازان گبویدک*داین قرعن رابفلار کس در*فلان وان نوشته مدید زیراکه کرامت سنڈوی ارسمین حبت ست که باین قرض مفت عؤوميك شدسيفينه اليمنيه ازخطراه وسر وقيتيكه دروسي منفعت اين كس مشروط باشدم ت مشه وطرنبا شدانیمنے تنحفق گمشت وابتد علم شوال تمامی افلیم نصاری با تفا ق بياري سلودگرفتنن حائزا للمدراازان ني يحبعه در ديار معموله كفار فرضيت وظن ظهرسا قطاميشوديا نه تشوال ومكم ازكفرومبلغ سودميكييز دليني كفره رامهلغ مهيدمهند ورلإميكيزندو بإمبلغ قرض مهكه ندوس ، مانه جواب مُنْه وطبيكه در دارالحريب در روايات فقهيه م*زكورا* برف ازان درین قرطاس ثبت خوا به شد درین اقلیم آن شه وط را قباس ما بدکر د اگر متحفق م ت للوازم برگاه دارالحرم يس دارالحرب قراريافت وتحكم إذا ثبت الشئ

ت لفی عن تعمیمه کس هرووص إمورملكي تصرف كند ومداخلت نمايد واگرازين امورانيج مكتيخص نگرو و بايد كه معيازا دا لمهادانما بيند تاازعهده فرض باليقين برآين لامهاربواین ملامهاربواین للموالحربي في دارالحرب ولان بالهملج ساحأا ذالمركمين ف مَانَ اخْتِے وفْےا**لم**الکیریةِ من باب_ً احكام الكفار عك سبيل الهشتهار وان لايحكم فيها تجكم الاسلام والثاب ، لا تبخلل ببنيهما بلدة من ملإ دالاسلامه وآلشال^ن ان لاميقي فههامون ل الذي كان أت قبل وستبلارالكفالم الماان نغلب الرالحرب علي دارمن دارنا الحار تدابل مصروغلبوا واحروا تهالعهد وتغلبوا سيلح دارجم ففي كل سن بزه الصورلاتصيه وارالحرب الاثملا بشبطوا حدلاغير ومواظهار الحكام الكفروم والقياس انتهل ايضافي العالمكية بته ملادعليها ولاة كفاريحوزللمسابين أقامنه الجبعة وبط لما كذا في معزج الدراية استح شوال بتّ يرستي مدوازت ميخوار هنت كداگر منسر كب خدا دانسة مرتسنر كنم البته نشرك **ست واگر نحل**وفهم

وال مينايندعالمرگفت كهنبي نوع زنده اندازشان ت واگرميگه دع ريع پظا ہرنہ قوت اہل قبور واردنہ ہ ازبتان بمهروا في حاحار للاوسياني وغيره حكيونه بازخوامندآ مرحوا نند بعض لمين ضعيف الاعتقا ذارب^سسس س ه واقع شده آن چند حارا خبردار با بدشد آنگاه فیضل آلهی حوام ن رأول انكه مرونواست حيرو گيراست ويرسس تيرو گه است عوام سلمير ىلەنان جابل بالل قبوراين چېزالىمل آروف الغور كافرىپگرد د^{ارسى}لما نى مے بابثد تدوخوستن مخلوقے ورمهرات خود مددميجو ميندوعوام الناس ازاوليامينج اسندكهاز جناب الهي فلان بخاب آتبی دار دمشل دادن فرزند یابارس باران یا د فع امراض باطول عمرو ماننداین حیز باستانکا وال ازمناب البي ورنيت منظور بابشدار مخاوسق درخواس ہےازاولیا ہے مٰزیب غودخواہ زندہ بات ندمامردہ این توع مادخوا م لمانان خارج میشود *نجلات بریت*ان کهمین نوع مدورا از معبو دان ميشارند وأنخيرب يرست گفت كدمن بهمازيتان خو رنشفاعت نرخولندملكه معضشفاعت رانمبيدان وينددرول حودتك

روقت درخواست مطالب خود از تبان نميفههند دميگويند كهسفاريش المجعنور مرور د گارحل وعلانمائي طلب مارااز حناب اوتعالی مرآرید ملکه ارتبان خود درخواست مطلب خودمیکنند دانمخدگفنته ست که مرحیه تقصدتهما ازابل قبواست بهمان فسنمقصودمن بهما زصورت كنساد كالكاست نيزخطا درخطا به ارواح رانعلق بدمدن خوركه در قبرمد فول است البته لمهمے باشد زبراكه مرت دراز درین بترن بود ه اندوان قبوم حبودان خودرا تعظيم نسكنند ملكه أرطرت خودصورتها ومسنكها و درختان ودريا نارا قرارسير مهندك جونشا فلانے ست نیتےآنکہ کی چیز اتعلق آبان ارواح باشد یا بدان آنها درانجاسوخته گرد د واین قرار دا د انترائی راہیج اثر نیست آرسیے صاحب روای بندگان خالق اکبراز راہ رحمانیت خودمیفرا بدائنہا ہے فهمندكها زطوف بتيان إين فائده حال مشدحق تعاليج كه عالم الغيب والخفيات بست حالاتَ مبندگان تنودراسيداند ودرزندگانی انها حاجت روا فی منظوراست از برطرف که مطلب خودخوام ندمطلب ایشانرا بإيتيان مبيديد خيانجير مشفق حاحبت بسيه خود راكه صغيرلسن است مهدا ندود وقتيبكه ازخدتم ككار و دابيه خو د چنرے مے طلبہا وسید مرحالا نکہ ضربتگا رووا پیمفہ وکر ندار ذیمخیین است حال بتان ملکہ حال لِ فبورنيزموافق قاعده الم اسلام فآنخيهم قوم شده نسي سركاه كهجواز استدا وازابل قبور ثابت شايض سلمير ضعيف الاعتقاداز سيتش لميتلاوسا في وغيره حكونه باز حوامهندآ مركس فرق درميان استمداد ازابل قبور دبیرشش سیتلادمها نی محیّد و حباست اول *تانگدایل قبور ع*لو**م ا**لذ*کرصلها و بزرگان لو ده اند^و* سيتلادسا في موموم محض از وجود أنها ملوم نسيت بلكظ الهراخيال مبدى اين مردم است ووم أكسيتلا بانى برتقد يروحود آمنها أقبيل ارواح خبيثه شاطين المركه كمربرا نيراي خلق بسته انداينها رابا ارواطيب ا نبیا دا دلیا جه مناسبت شوم آنکه استراد از ایل قبور بطرین دعلاست که از خباب الهی عرص کرده طلب ما برآرندوسیـتـــــٔ این کینیزا نبایراغیقاد استقلال وقدرت است گرکفرمحض است نتواک م صالح رابوروفات نامرٌ رفته سكّويند كه فلان ولي است مخالف عقيده الم سنت وحماعت بابت يانے تحکمامسانگ الشہادتین کدا زوہ خصلت عقیدہ امل سنت وحباعت است جواب مروسالح ونررك ورحيات دبعدازممات ولى كفتن نبا ترانست كدافعال واقوال ولى ازوصا ورميشد وصفا ولى تحبىب ظاهر دروبيدا وبهويدا واغتفاد مبثبتي لبودن اوبالقطع واليقين منابدكر دكه مخالف عتهبه الل سنت است ریزاکداحوال باطن اوونها تهدا و چکیس را غیراز علام الغیوب علوم نسبت جمیین ست

منے امساک عن النسباد تین کقطعاً واقینا شہادت بہشتی لودن ووزنی بودن این قدر با میگفت که فلانے کا رہشتی میکروو فلانے کا روز خیان براسے اوامیہ نجات داریم وبرا ً اين خوف عذاب جنائحه درصرت سترلع في درحق عثمان بن طعون رصني العدعنه كه ام العلاور حوَّ با ويقطعي بهبثت مبدأ ويمين قسمه ارمثاً دشده تسوال لفظ لااراكمه فاعليمن كه درجديث ان ته عليا دلااراكم فاعلين وارداست برزبان مخالفين مكورميشود وحواب آن خوب بخاطرنسكذر ومكرحو **تُدكهم قدر منيت كه على له لافصل خليفه كمنند جواب بفظ لاا إكرفاعلين الشهجة** ول أنكها بل كلام كفتها أبه كلا لا كتي تخلفون المفصول معه وحودالانضل إستنة أيخين فان خلانيه لمفعا والأصل والن طازعنالبعض لكنيه ترك الاولي فلاتقدمون عليه وٓوم شراح حديث ً غيّه اندكالا عليامع صغرست وصوانية عمره لان ترجيح الاكبر على الاصغرط تساوي العلم والقرارة ة ام معلوم لكم في الامامته الصغرى فتقيسون عليه الامامته الكبرى سوم أنخيه انحضرت لينيخ ت قراية اين حديث شدنيده امم وموالار جيء عندي دآن آنسسته كداين كلمه اشارت ا بعدم احتماع الاستدمع وحود الاستحقاق الكامل زيراكها ئن شام فاطبته وطلحه زبيرواصحاب مبل لبناع مجتبيع نشدنا وابتداعله شوال حدميفرمان برعلهاى دين دريه مجنى كدم قباسا ولهاكه دريايا ت دمهات وارامنی مراب مصارف درگاه وخرج وار دوصاور مقرربات و زان ا**ن بی کرخ**وا مهند تقسیم کرده بطور فرایض حصص گرفتن میتوانند باینه واگر نقسیم کردن نتوانند که ام سمتعه ومتولى آن شود وسرخ بازنذر و سیاز هرروزه آمدنی درگاه شود دران فراطن جاری سیواند واكراز فرزندان دخترے وبسرے وبرا دعینی برای سجادہ کشینے کہ آنزا خلافت سنگوینید باہم نزاع ندكدامهازىنها استحفاك دارد دعوى سجاده كنفيني وخلافت فاضي وقت ت ننماید گیوند رفع نزاع آنها کروه شود وسحاد هشین کداممر رامقر کرده آید جواب دبهات داراضی که برای مصارف درگاه وخرج دارد وصا درمقیر ا فررندان رابطورفه ائضرتف يمكرون وحصه تأكرفتن نميرسد ملكه مكيس راا بطرف خودمتولي قرارذنو ناموا نق طهبت تفییم نماید آرس*ے اگراولا دمختاج اندود - ت*مله خد*ام دستع*لقان درگاه و خل سپر آنها را ت *واگریسبب تنازع فیما بین کیشخص را قرار ندمندها کمرعا ول را*باید

متولى اين وقف كيكس راازانباكه وصوف بعدالت وامانت باشدارطرف خودمقرساز د ونذورونيا سرردزه كه در درگاه سے آیدلقدر عاحت دراولا دوخدام صرف با بیمود ومتولی صبح ولقسیم مک کس امیر با وتقسيم سررؤس احباازا ولاو وضلعمر بابينيو ومانندنقليتم سروومي القربي آرم كمه دارند ما خدمت رائد 'در درگاه مصنه ایند! باعث مرجیت خلابت امیشوند ترجیح انها با کے ندار و قباسًا۔ التنفيل من لخس وسجاده نشينے وخلانت دوعنی دار دیکئے آنکہ ریاست جمع وتفسیم وغزل دنصب خدامہ و وناخير صابح وانتمض موروت نيست ملكة مفوض بإتفاق انجماعه بست وأكرالقاق نكننه مفوض بإ ايح حاكم عادل ست دٓوم اخذ سعيت ولمقين از كاروا قامت حبنه وحباعات وترتب علقه وكروا شغال و نى بهم العبته موروث نيسات كمكرموقوت برلياقت اين كاراست ودرمع فمت لياقت اين كاربه طرابسة تباسًا علے انخلافتہ الکبری اول آنکہ جارہ شین سابق اوراخو خلیفہ ساختہ ابشدوبا خد سعیت و لقین از کا وادرا دنحبضورغود محازومافرون ساخته بابشر توقع اتفاق واحباع ظفا ومربدان بزرگ وسم بيران إوبرضا وسعا*وه نشینهٔ این کس ستوم شوری سینه چیندکس از بایان کا . کر*ده واصحاب ان طریقیه با هم شوره نمود^ه كيكس رلازاولاه وبإازخليفام آن بزرك بخدمت ادمنصوب سازيذ ودعوى اين سجاده طيبني وخلآ ىتدارً قامنى استماع ئنما يدلمكه المي طل وعقبه تنجياعت رانقيدكينه كدارسيان خود كالسكي راكهاليق بابن كاا بشدخليفه سازند باحيندكس رلازانها انتخاب نموه هاين امرط درآنها شورمح سازوا ماىعبدازا نكربيك ازطرق ثل تخصيرا يحسحاده نشينه وخلافت متعين مثده بابشد وتتخصير دگيرماا و درين امرمنازعت نمايداليته دعوم مساول رابن نودور فع نزاع بإقامت شهو دمعته برشوت سجاد پشینی وضلافت یکے انطرق م بتبوا ندكرد واكشخص دمعروعوى ناالميت تتخص امل وتغييرو تنبديل سيرت محمود سيكندلس تفتيس لنموده مدت دکذب آنزا دریافته آگرخوامها ول رامغزول نماید و درنصب خلیفه دیگریه یکے ازطرق نلائیتمیا شود بالبله درین امورورانت حارمی نبیت ورانت محض دراعیان مملوکه آن میت ست که درآخره زیر ئات مالک آن بودگر مېروکس دعوم تعین خلیفه سابق میکنند یا سردوکس دعوی اتفاق ابل حل وعقد یاالم شوری نمایند قاضی ب**علب شهود و نزکیه آن** *دفع نزاع نم***ایسوال** روپ داس گسائیر بموازی ا جند سبكيه زمين خودرا نزد با قى شا ە رىبن دامشىتە اقرارآنكەمنا فعے آن اراضى ونمرآن اىنجارىلوغ خود بلااكراه واحبيا رعمتون داده امه ومهدنموده امرتا وقتبكرآن مرمو ندرا ازمرتهن استخلاص نمايم حالامبد

تمام دوازده سال منكدرامن امرازمرتهن سطور طلب منافع اراصني مدكور مع ثمار آن ا يرليغ چەمكىمىت بىنواتوجرٰو**ا جواب** عكم اينست كەآن اراضى *مرجونە وا* ثمار مع منالغ وشعار برابن ميرسدومتهن لاميج حق ورمت فع ونسارآن نيست ومهدمنا فع واثث ت زیراکه مهرمعدوم است ومته المعدوم لابضح **هر**وم تبدلین فمی ضرع وصوف ^{سواعیم} وزرع وتخل مىارض دتمرفي تخيل كالمثاع ش الهي لا يجزينه ه الهبات 🛪 ونما راله من كولده وفدونتمره لرامبندكذا في مثيح الوقاية موافق فهمزطا هري حواب درست نوست باند د بلفظام ببط لیر بیبن فقیر تحقیق _انیست که درین صورت ا موافق رواج دعا دت لفظ مهدرا بیعنه ایاحت يعينے پروانگی انتفاع با پذفههدیس روپ داس که باقی شاه رامنا فع زمین مرمونه خود ازمحصول وثما روام ومه بنوومعنیش انبیت که بروانگی انتفاع مجصول *و ثمار*آن زمین دا دیبرودلیل گواکه قاعرفقه میمقر*ره* ا لهالعا وة محكّه به حيّا سخيه وركميّاب اشباه والنظائر موج و إست وعرف وعا وة مهمين است كه را من مرقر رااباحت منافع سيكنديس مجمول بربهمان عادت بابد وبشت فوقه آنكه ننيرقا عدوهمقررة فه العبرة في العقود للمعاني دون الالفاظ ولهذا مبه بالعوض را در صكم بيع ميدارند وكفالت راسته طِ برارت آمیل حالت ہے نامندوحوالت رابشیط عدم برأت آمیل گفالت میگویند میں روید ہی هركاه لفظ مهبدرالمجصول ثمار تعلق ساخت وظامرانست كرمحصول وثمارمنا فعم تحدوه اندسال يبال لوبيدا ميشو وجنيرس موحوونبيبت كرمهةان صبيح باشدومعدو ومعين بمغيبت تامهه باطل كرو دشل دريستان وموت بريشت كرسفند ونجه ورحمل ليس لايدلغ لاسه ما برا العت عمل بايدكر وحبنائج و بردے مگورکر سربغنس خود ابتوں ہی کر دم دیخشیر مرکباح میشود و محقیقی نمیشود کذا ہذا بمربنک*یشرگاه این عقدعقدا باحث شارس طمش آنست که تا وقتیکه روپ داس این ایات را* نسنح نگروه وازان نبرگٹ ته باشد دارمطاله محصول وتباریسکوت ورزیده بس انتفاع نمجصه ل وثبا بان باقی شاه میاح وجائزیود و درمیاح ضمان بینے بایثه واگیویواس دراننای دواز ده س روا *درامیب بدزیراکه درعاریت دانا حیت مرت* لازمنمیشو دافیت انجه ميرسيدوا تداعله تروابت اياحت انيست وركتاب ومغتار مينوبيدابا حالامن للمتهرأ كالإنثأ اوسكنے الداما ولین الشاۃ المرمونۃ فاکلہالم صین ولہ نعدانتھے درکتا ہے خراِنۃ الفتین م

لورمن شاة والإح للمتزين ان ايشرب للهر أكان للمزين ان ميشرب لبنها ولا يكون صامنا وعليه فاصح الثر والزباوة انتهجه نتبوال بستعمال آنأبه برقبور جائزام ت یانه جواب استعمال آنهگ بمراه معازمه سهُ فقط آدازغنا يا يم إه دف حائزاست برغير قبوروبرقبور ديع س**وال** ہتیں وایڈر کے رواجہ سامے بنا پرزیارت قبور ٹررگان جائزار نِیمَن سرقبورلعدسال کی*ک روز معین کرده سهسورت است اول آنکه باب روز معین* نموده مکت*ن*خعو يا وتخص بغيرمتت احتماعيه مرومان كشير برنسو تحض بناببرزمايت وبمسته نفار بروندا نيقدراز رويروايا المثولفل فهوده كرسريه سال انحضرت سيلح المدعليه وسلم رمقا بيسم وفت ففرية الل قبوز مينمود زاين تدر ثابت موسحب إ ت دومرانکه بئت احتماعه مرد ک وندوختمه كلامهابيه كننذوفأ تخدر شيريني بإطعامه فهووه فعيهم درميال حاضران نماينه ايوسيم برورزمانه ببغمه خلاوخلفا ؤرامندين وواكيك والظور مكيندماك نبيت زيراكه ورمرقيهم قبح ات اجهل مدشوو سوم طورجم شدن برقبوانيت كهرد مان كما اسى فالنزلمس بويت، يمنل إذرعيد شاومان بتدوير قبيرا جمع ميشوند قرم سرو دنگریدعات ممنوعهش سجو د راسے قبور وطوان کردن قبورسے نماینداین سیم را مموا يسندومين بهت بحل اين دوصريت ولاتجعلوا قبري عيدا حبالكي ، واللهم لِاحْجل قبرى دِننا ايسداين بم درِشكة، سبت متوال َ اقرارغلامُ نُسُ به زرگان · خواجگان که نهٔ بزرخریه ه اند کردن حانیایسات یا نه جواب لفظ غلام بدمومنی تا مُیکنند کے معنے ملوک زرخر مدود مرتبنے خا ومرنسبت کرون ممالک مبنی اول _اسٹ منسبت بزرگر ىت كەبزرگان انىكس را سرگزنە خرىدەاندە مىينے دوم مىتيوان گفت سىگ چون لفظ**مونم بابندا بل اسلام رااین ت**سمهالفاظ استعمال کردن نشنا مدزیراکه شدک هنانخه ـ. یمیمیشلود وایر فی ممزنامرنهادن ښک درتیمه ایست از احتاز لازم است جناني ويتيجبة آن سمى به فتح المرمن وتبلت آنيه فلما آنتها كسالحا حبلاله شركا ا منا انا مها فتعالى التدعماليشكون مركورست كدولها دانسستارندكد شكر ولسمياد عيست ازا

مورة التوان

ت نناز کدام نزرگ بز لورتم حرام ومروارسي بارمرتدا وذبيحته وببجته مرتدا ننتب وأأراليده وشيزرنج بنابر فاتحة ت ادل انکه حماعهٔ از کا فران مطریع با دشاه وقت نباستند واز دا دن جزیه <u>د</u>ه آورندشنل مرمهطه *دسکهان و راحی*وبان دوردس دومرانكيمير بشمكفامنا بندوسو واكرخريده سارد درين فس تِ آرِي اگر اولاد دخود إيراه خود نكاخ كروه و م

بالمرفوخية بودنداين قسمر ملااله دادشارح برايه جائز دهشتة اندونقل ازكيتا م لمه ندارند وكومينه كرمخصوص درزمان حضرت يوسفتا بووحالا سلامراست ندومطيع بإرشاه وقت اولادخودرا روان و دیگر کفار که 'در دارالام . ودرمٰدسب منفئ حائز نعیت سسئله ور صالت حبّا ٹے اولیے آنست کہ وضوکر وہ تجور دست کلہ پائچامہ ولنگ وازارم ، پائین کردن کوه این سنگ باله موسیکه برلب مصرویداگرازلب فرومے افتد بریز *ن بنهایت موکّد قریب بوجوب ست واگرازلب فرو نبے افتد ب*الا بالا درازمیشودسپس *بربی*ل ت گربنون فروافنا دن زیراکتربهاردرازمیشو د فرومےافتدودر دلان مح آید سّايرده حلال ديشرع برمذمب صحيح سقسماست آول آنكيهما عدازمسلمانان كدور كماك كفآ نے باشند بطریق تاخت در کمک کفار رفته اولا قانها را اسپرکرده میارند دوم آنکه کا فران حزبی لمانان الآبناخرييه ببارندلبشيطيكه الك آنها بفركث ستومرآنك زين ہروق مرمروہ کہ نے نکاح حلال انداز غیر الک خود وخترے پائسیہ سے متولیشو دالیٰ نیز ت وتسرحهارم نختلف فسهر ب درآیدا درا بنے لیکارح حلال س ۱۳ ان دروقت مخصد دنگی وگرسگی اولاد بدوركام معيطموا فوكقل ملاالهرإد شارح بدابياين قسم مرده نيز بت صحائست كمآن برده رائقبصد تواب خریدنما پاتااز عذا لى خلاص بشودلىكىر و اورابر دە خودنداند ومعالمەكنىزك دغلام با ونساز دېيچ وشرا درس تسئلة قال مى شرح العقائد والجمع بين طولهم لا يكفراحد من الرالقبلة وليم ن فال تخلق القران او استعالة الروتية اوسب تشيخيين اولعنهما وامثال ذلار بالمدتوستمس الدبن الخيالي فيصطهشية تولدومن قواعدالل الر ن لا يكفرني المسائل لاحتبادية اذلانزاع في كلفيرس أنكر صنوريات الدين تفران بنره العاعدة للشيخ الاشعرى لعض متابعيه وامالبعض الآخر فلمربوأ فقومهم وتئم الذين كقرواالمعتذلة والشيعته سأنك فلااحتياج اليالجمع بعدم اتحاد القائل انتهج ولأشخف ان البحواب ألاول

117

للكلام ملادليل ولجواب الثاني مبني سطيح اختلاف القائلين بالقولين و إن تباك القاعدة بمرالذين كيفرون تخلق القرآن وسيجنين وقدم العالم في بدفي نثارح الموافف اعلمان عدم كفيابل القبلة موافل ككا والفقها ركما مرككناا ذافتث ناعقا ئدفرق الاسلامين دحد نامنها مايوحب الكفرقط الراحقة البے وجودالهٔ غیرالید سبحانه اوالیے حلوله فی مفض انتخاص الناس اوالیے اُلکارنیو وہ محمر ص ان الماد 'ہال القبلة فی ہنرہ القاعدہ ہم الذین لاینکرون ضرور ہات الدین لامن بوجہ وجب الے لوة قال التدتعالي ليسن البران تولوا وجو كم قبل المُشرق والمغرب ولكر البرمن يصتره عند يبجر فمن للنة مدلول الكتاب بشيرطَ ان كيون نصاْصرِ بحا لاميكن نا ويله كتحريم الامهات الاولين من المهاحزين والانصار مضيين عنداييد تعالى واندلا يجزرا نانتهم والاستخفاف بهم ومركوا معني سوار كان من الاعتقاديات اوس لعليات ولسوار كان فرضا اونفلا بمحبتائل البيت من الازواج والبنات والحبعة والحياعة والاذان والعيدين ومجمع عليجما يألخلافةالصديق والفاروق وتنحذوكك ولامشبهة انبهن انكرامثال منره الاموركيضيحاميانه ب ولنبيير . إذ في تخطيته الاحباع لقطع تضليل لحبيع الاسته فيكون انكارالقوله تعالى لنتمرخ إمته اخرجت للناس وقولية فالي ومن بشاقق الرسول من بعبده تبين لهالهدي وتبتبع غيسبيل المؤ لإنجتمع امتى على الضلالة ومومتوا ترمعنوي فلأبكون منكربذه الامور لأللا وقدع ويعضهم ضروريات الدبن بابنهاام وليثيترك في معرفتها المتدين ببرين الاسلام وغيرالمتدين إبل القباله كلامجمل باق علي عمومه لكن لقفصيل طوبل والمشات في موق لتمسلم تعض الفقهار قدماكغوا في تكفيمون بنكا تعضر الم شهورة عندقوم دون قومرتحرمة لبلاكم عصفه وتخوذلك ومونرسب ركيك عبرآوا امن فرن ببين الاصول والفرم فكفرنى احدائها دون الاخرمي فان ارا دلفس الاعمال فنعم ومرحبا وان اراجهقأ

9

ور موه العمان

يلييالكن التّا ولي غيرسموع في امتّال بزه الامورالحليّه كما يسمع اويل مانعي الأكوه يمّ لمؤيك تكركيم وكمالمترمته اوبل الحرورتيه في انكاراتُحكيم ملير وبقبوله تعالى البحكم واله التكفير خلق القرّان ا**وانكاراار ٰو**تيه اوانكاراتع**لم ب**الجزئيات عل على وصِكَلَى فلانيغي الاقدام عليه أوليس مخالف بدأه الاحكام منصوصا نصاحليا لا في الكتا خنةالتواترة بزاوالعدتعالى اعلم فاآن قيل الدليل عليجان المراومن السالقياته المرصون روريات الدبن اتبي ولالة بمغطابل الكبلة تلنا الدليل عليدان الكفتيقابل الابيان تفأل أكمه الملكة اذالكفه عدم الاميان والمتقابلان بالعدم والملكة لاكبون مبنيها وسطة بانتظرا يحضر صوالع وضوع إلن امكن مبنيها واسطته بالنط السے الواقع كالعمى والبصرفان الذى من شانه البصرلا يخلوعن بتبدان الابيان غهوم الشرعي المعتبر رفي كتب الكلأمردا مقائد والتفسية الحديث بروتصدلو البنبي صلے الدعلیہ وسلمنیما علم محبیّہ ضرورہ عمامن شاً نہ ذلک اپنجرج الصبی وابمخبون البیوانات والکفر عدم الایا عماسن شانة ولك النصدلي فمفهوم الكفرموءمره تصديق البنبي صلى الدعليه وسلرفهما تماتم يحببه طزوة وموبعينها وكزامن إن الكروا حدسن ضرور مايت الدين اتصعف بالكفه نغم عدم التصديق لهرانب اربع فيحصل لكفه ابضاا تعسام اربته الاول كفرالجهل دبمؤ نكذب لبنبي صليج الدعلية والمصرحافيما علمجبية كلام كاذبانى دعواه و مزام وكفرابي حبل داضرابه والنّاني كفارح | والعنا د وموتكزير برح العلم كمونه صاوقا في وعواه وموكفه إلى الكتاب لقوله تعالى الذير ابتنام الكتا ليعنونيه كماليعنون ابنامهم وقوله وحجدوا بهاواستيقنتها انفسه خطلها وعلوا وكفربليسر مرن بالقبير والثالث كفالشك كماكان لاكترالمنافقين والرابج كفالتاويل وموان حجل كلامالىنبي صليا ليؤليلو علىغيىم خلاوعلى التقيته وماعا ةالمصالح وتخوذلك ذكماكان التوصرا ليالقباته من خوص م الابيان سوائكان فتاملنا وغيرشا لمهء واعن الابيان بالرالقباتكا ورويف الحديث نهبيء رجه في أقتل لمصلين والمراو المونين مع ان نص القرآن على ان الى القبلة بهم المصدقون بالنبي صلى التدعليه وسلم فيحميع ماعلم محبئية ومهوقوله تعالى وصدّة عن بل التدوكفرير والمسعدالحرام واخراج ا

اخرج ابن ابي علم. مبتهوار دخواهي شدميش على برحونس سبب نشنگی موقف دیرا ب اِبدُّونی و آاری ان تروه وس کُه يذود عمنه ورحا لتے كەمميرانداز يوض وو يعنة ابنايه مبادق المصدوق أ مرق خاب انترى وأنيه بمطامية بمركا والاورير اری ان نیردران موجود میر بوالحرفقال حبب قال مربي قاالهم بريط وتياب يجوالعم قال فروذلك نزوه لتجديذ شنم الازارعن ساق يذو دعنه روق وقد خاب من افترى انتها جواب سوال انجه در دفع تعارض رداييته

فلمي فرموه اندكهازان تلات محل حكم مختلف آمره بسيار وانعي ديجاست بلكه بخاط فقيرونين م اختلات محل نيزتعارض نميست زيراكه وجه اعطا درهرروايت مختلف بست دررواست جوازبيج وشه يدواقع مت وسواركان التاس حقيقة كماا فاصرح سف المنشور بالتاب وحكماكما في صوالهكوز يروالت منع ببيج وشرااعطا بوجرا وار واستحقاق مقد يئووه وظاهرست كدابن تعنيدمنا فئ ابست كاكراه مدوقت زميني راكه ملوك مبيت المال ست ماهتي وحبركان بطريق انعام مومد ربكي سخث - اومینشکود واگریمهان زمین رابوجه او رار و استحقاق شکیسے بدید وردست اوعار سب سف لبس مفع تعارض باختلات وطبعطاست أكرحة بحل حاصربابث وعطه مؤالتقرر تبصور تحسب الاتعالة لميته اربيح صورآلآولي البعطي الامام إرضامه كوكيبت الميال عليه وحدالتا سرحتيقه اوحكمها والنانيتدان بيطيها عليه وحبرالا كار والاستلحاق والثالثة البعطي الاما مرارضا مكوكة لذمي اوس عليه دجه التابيد والرابعته ان بعطيها الاما مرعكيه وحبرالا درار والاستحقالت اماصورت ثالثيض إصمالعقلى است خلاف شرع يس باقي منا ند مگرسه صورت در مكي صورت رقب زرم مجوكر انكس ميشود و دربا قي محضر جنّ اخدخراج ياعشاليك مسكل اينست كه بنهمه قواء أمرانجة دن ىت تىلبىق نىيتوان دا درىراكەرمىنداران درىبرجا دعوسى مالكىت خەدمىنما يەنسى زميني كهملوك ببت المال ست درين ملك موجو دنيست فهمجنين زمين موان يازمين كأدنية ىرم *دارت در*بت المال دخل شده بابت م^{يا}آنزاازمال خراج خربيره بابت متحقق نييت واگر باب^ن ت بس این حکم ا در جامی مین جاری کردن مکن نخوا بدت دگر تینآ رائح به صرت نیخ حلال سنرى قديس الدرئسره دررساله غوداختيار فرموره اندكذرين منهدوسستان درابتدا يخشتح وادعرات كه درعه جيضرت فاروق صنى المدعنة مفتوح سنته و بودموقوف مراك الكا ت وزمینداران رامبین انولیک وزراعت و خطور خلینیت خانجی فظ زمندار نیزاشهاری ك ميكندوتغيروتبدل زمينداري وغول ونصب زمينداران واخراج لعضه الانها واقرار كيض عطام ولعبض اراضى بإفغانان وبلوحإن وسادات وقدوانيان لعبيغة زمينداري ولالت محج برين ميكندلني دينيسورت جميع اراضي هندوستان ملوك مبيت المال گنت وبعقد مزارمة علےالنصف اوا قل منەدردست زمینداران لیس سرقطعه که با دینا ه وقت بطریق تابیعیقی

ررمنا شيرطوك قدممه بابدنمود تاانخير مروحة تابيد وادها نداز قسمه ديكم تنميز كرد د وانحيه مروحه يلمعافي بخراج ست ليس خراج مبم داحبر إج رائتم تنخواه كردندواً فمحض تمليك ودروحهاعطا ان منا دسمین نیدوشد که دراکنه قیصبات زسینے راکه دروس ت كه باون امامه وقت آنزا صيانموده مالك آن محت البلزة ت ملكيته ٰ فاخمارا نداگرخوامېندخو دا نزاېكار رند واکونو ين آن رمين لممر جيث الرقب البتدقابل بيع وشراخا بدلود دخراج أبنها بامروقت وكرفتن بتصماحيح ازصدور ونطردر ستحقاق وعدم أتحقاق ومنع أيعطأكم ماس درمهروغره وترجيح تعبضه وازمان بربيضه كمعمول باوشاال تيمورليداس بندسوال حيميفراينه علماروين ومفتيان تبرع متين درنصور الحاجت برآمد كاوم بالحركسر بأوم يندتينح ت گاوراد بهج نبامه فداگر دوحال آنکه در نس ت ونيةالمون خيرمن عمله دليل برينكنيت را وخل صرور 1 إحدكسه وغييره أماننوت طه ير- رومالكم الاتأكلوا نهلبعض وموالمتيته والدمه ولحمالخسنرير وكابل لغيرابسد ببروانخلفة و

موره الميام

المص متناول افرادنااليا فيتدولوطنا وآلذبجة شفيالصيور والمذكورة لبيب داخلة فمي تم والمغصمة عدم وخولها فيماسوكل قصدر التقرب البيخير التذفظ اسرواما عدم وخولها فيما فصدر بالتقرب ا بارةعن المذبحة التي لملقصد ندبجها اكل لحمها بل قصاريه الدفع السےالغيركماسياتي ومهنا سنة نحديث الذبيجة للضيف والوليته والاعواس ولعقيقته والتحارة كذبيحة القفآ ب ان الذبيخة فےالصورہ الاولى والصور المذكورہ اہل بإسم البدينيّة غيراليّه والمفرق تحكم وأمالبتول لفقهار فقول الساحبة والكثا بي اذا ذبح بإسم سوح للحل ولودبج بهماً لملام بحل وبابن عبارت سندفع ميشودقول فاصراك كدسيكون ينبت اكرحيا ت ليكن نيت خبينيه و فاسده و ببحه راحرام خوابد بمود وقول الهداية والنالثة ان يقول مفصولاً عنه صورة ومعنه بان لقيول قبل التسمية وقبل النضجع الذبحة اوبعده وندالا باس ب العقوله والتشرط موالذكرالخالص المجرولان المراوبالذكر الخالص المجرد الذكر بالبسان فقط كما يرل علية قوله بإن بقيول قبل أسسمية النخ في تفسيه تولَه صورته وُمنني دقول العناتية في شرح قوالله نداوالمامور بهبههاالذكر على الذبيح والمراد بالذكراليتعدى لعبل الذكر باللسان كماتقرر واحتج بهالمالك برح فمي حرمته متبروك أسمية ناسياً فلا تدخل الذبيحة تحت قوله تعالى ولا تا كلومه الأكرام علىيدانيفيًّا وأمَّا بقول المفسين فقول العالم العارف في نفسيرالاحدى إن البقرة المنذورة كمّ بهوالرسم في زماننا حلال طبيب لله ندلم ندكرا سم غيراليد وقت الذبح وانكانوا بنذرو نهالهمانتهي والحق المبين ما خالهمولانامحدمبين في رسالة يضالهٔ زرونذرت خسيدو دامنال آن جرام است و بزد آن كدىبام شيخ سدود بح ميكننداگر وقت ذبيخ ناسش گرفته باسشند گوشت مردار سود وخور دسته روا نباشد قال البدتعالي ولاتا كلواممالم نذكراسم التدعليه وانكفسق واأبيا مرضا يرسيم الدراكه زبيح لر*وه ببث: الرّحيه درول نيت فاسد فارند ظامراخور دنش حلال ببرتْ دسكير بمتقى و'يرينه ركار*' با كهنخورو والاحايلان كمان برندكاين نذرحلال است يس كمراه شوندانتهے بجروفه تسكير كيانيا اقوال آمنهامطابق افعال شان نيبتند شأوذ شيعدا كافرطلق بالايماع كويند وقوله تعا لولانتكحلالمنسكيين حتصابومنوا ولعبده ومن خيرمن مشرك ولواعجب بمرآلاتيه مالبس بثيت انداخر تزويج بنات وغيره ازمنسيعه مصنحايندو كمزج درا دالوب قرائيريه أنج إلاأن وش باسدة واتبعالي الم

بن المدواسعة فتهاجروا فيها الآية خلاف درريه ورانجاا قامت ميدارندوعرس بزرگان خوزمو ل فرض دانســـته سال بسال برمقبره احتماع كرده طعامه وشيهريني دراسخابرو ، لق ليندافتار بحمت بقره مُركوره بساتعجب ومنفضهند كهربي رابا فتارما مراته بأئنة دقواجمع الفقهار فحالفرق بين الذبيحة لتعظيم وإلدارا لطيسجانه اندان قامهالباكل منهاكان الذربح يتذوالمتغية للفييه ل دبيحة القصاب والوليمة وغيربهما كما في البزازية وان لمربقة مهاليا كل ل البيغها في لتغطيغيرات فيحدمه ولذاحه تكسير بتجريم حلال مصداق طنالين گرديدوبمبوحب فتو يحاز ذيحفرا چزر د نهغیرآن پل دانج مرتدشه وقتلتی حرمت داخامضلین گردید ونیت را درصحت و يعلى الخصوص درجنير مكيه مامور ينقط دراك وكريساني بإشاكما فيمانخن فيبه وقدمرحه ينكاح بنينبيت اح حرامه نبيشود وزناببنيت وليصالح وفراغ عبادت حلال نميشوو وشراب مثه قريته كماز وغراحلال نبيت والحدث محمول على حذت المضاف مثلاسي ثواب الاتمال اوعلى تخصيص كما تقرر في الهوا موالغروع فلترجع البهما ال شُنت جواليًا عتراصات بهن حوالية مولانات اليغريرصا مب محدث دانوي قوله فابح غير ناوي بإشدالخ دُّا بَحِ نَحُوا بدلود الاوکیل ناوی دنا لب اولیں نہیت موکل ونسیب دیمل وحرمت تا شیخوا برکر د لمف الاضحيته قوله وماقصد ببالتقرب الي غيرالتدا لخ مخصيص بلالفرد لم شبت بالكتاب آلاا ذا . قول وما ابل لغه البدر معلمه فيكون ذكره مكدارا ولا مار عليه نزالكر ، فهداندلا يدَل علي حرمته المذبوح ل حرمته الذبح كماا فأ دبج شا ه فصوبة ونبمن قبمته وكدوالعالمخصص تيناول افراوه الباقبية ولوظناكن يحرمي فيهخضيصات الاخربالدلائل لنطنيته الاحاد ومتياسات المجتهدين للودتيه المصتحريمها فلاتفيد تبلاوة الآية والتمسك ببها في معايضته قباساتج قوكها عدم دخولها فيماسو كخوقصد مهالتقرب الےغيرائتدائنخ نطابهر نډامضومين لان مااېل مرلغيرار "

التي مم بقصد ماانخ نزاليس بدلول بغوى لقوله ما قصد سالتقرب لغيرا مدفكيبين وحبر دلالته بزاللفظ على نزا المغنى والافهوم وووعلي قائله كيقت والاضحية لقصديها النقرب اسك انتدولق صداكل محهها سدالتقرب وقصدالكل فيالتقرب الصابعد سنغ الغيادي توله بل قصد نالله فع الے الغيار نے ما ذاارا دبالغي فليبين سينے مُسكم علي قُوله بنته غُراد لكن لأسبنيته التقرب بدالي ذلك الغيربل بنيته أكله وانتفاعه باللح فعلمان منشال شتها ونلالسأكم انه لانفرق بين الذبيح تميعن اراقة الدم وبين المذبوح تميعني اللحرفظ بحمر افت كان اراقة الدملنقرم يخيرابيد حرمت الذبيجة ومتى كان ارأقة الدم ليدوالققرب الطيحالغير بالأكل والانتفارع ملت الديجية لات الذبح عبارة عن الاراقة لاعن المذلوح امي الذَّري عصل لعدالذبيحس اللحردات وعليه نزا قلنا بواشتىرى لمحاسن إبسوق اونوبح بقرة اوننا ة لاجل البطبنج مرقاوطعا السطيم الفقرار و يجعل توابهالروح فلان ملت بلاست بهته وعلامته نثالاراده البيعيين لقرة فاصته بإسمر ذلك المييئ ولانعِلْمهانبنتئ ل كيون عنده كل البقرسوار بنيته في ذلك ان اللےالم نتري من السوق والحامل بعد وبحالبقرة سوارفي وفارالنذر تتوكه والفرق تحكم قدعلت وحدالفاق فان مبناك اراقة الدمغ إندمن غيرنيته التقب للحالغيرتبكك الاراقة لل انصال ثواب اسبه باطعامه للفقر إيراو اليصال نفع البيه بالأكل كمافئ الولايم والأعراس وفي صورة النزاع الاراقة نفسهاعما تيقرب ببالي ولك الغير توكه والكتابي اذاذبح باسم المليح لأمجل ولوذبح بسم البدوارا دبياسيح كل نزاعين نربب القائل بالحرمته فانديقول لوقال رحل لتجضرة الناس انى ندرت إن افريح بفرة تتدوارا وبالدالميكم علے اعتقا والحلولیہ کے دبیجتد لاخلا فی نیتہ بل لمخطص النیتہ بیّد لکن اخطا فی اعتقاد ہ صلول البّد فےالب پداحدکبیرکالنصرانی لعتقہ حاول انتد نے اسپے حیث یقول ان انتہ مہواہیے ابرم کم فنحلأه فصالمعنون دون العنوان فعنوانه حق دمعنونه بإطل تتجلات مالو قال اني نذرت الأبيج بقرة للمسبداح كيبيرفا نداخطأ في العنوان والمعنول معًا كما لذريج النصراني بإسم لمب يح قولها عارت مندفع ميشود قول قاصران ازين عبارت قول قاصران مند فع نميشود زيراكه مرادايشان ارنيت خبيتهانست كددوعنوان متقرب البيخ طاكند نهائكه ورمعنوك خطاكند مثلا ذبيجه معتزلي كهالتدنعا ألى راخالق افعال نميانده وافضيي كدعلي مرا برابر ضدا تجويز ميكن دحلال است رنيراك يخطا مح اينها ومعنون است

بنه ديعنوان قوله قول الهداية والثالثة ان يقول مفصولاعنه صورة ومعني ندالانة بان المجروعن نيتدالتقر ب ولاخلاف في حلها فه اسبق ^ل ىتە تىمالى خىمل الىنزاع ما دا ئوكرىبنىة التىقەب *لىيالغىرا ولىم ئەكرونوسى التقا*ب الى نولك ٺ قال قولہ لان الماو الذكرالخانص المجه والذكر باللسان فقط فسيفلل ظاہرلا و مرادہ بالذكرالخالص المحرو وان كان الذكرماللسان لكندارو بالنحلوص والتج دعدم فركرالغيرلاخلو ةن النبية واماقول العنايته في شرح قول الهيل ته فلاتعلق المحل الننزاع اذلايشكر والذكر اللساني الحالص المحروعن وكرالغيه تعمحل النزاع ماا ذا ذكراسم ابسد بالبسان جاراو الغبة قوله واماقول للمفسدين فقول الهاله الإلنح نداالقول بو لفقها ركما ببجئي فكيف سيتمع بقول نزاالفائل وصرومت مخالفته بإقوال العلمارالك محوا نئبكال وذلانتك فمي وقوع الاختيلات في حل بنه والذبيخة وتعارض الادلة ومتي كان شنبهالحا والحرمة غلب حانب لحرمته احتباطأ لمے اسد غلبیہ وسلم الحلال مبن والحرام ببن و بنهماا مورث نبهات لا بعلمها تیا س قمن القي الشبهات فقد استبهار لدنيه دعوضه ومن ومع في الشبهات وقع في الحرام إع يرعى حواالحمي بوثيك ان بواقعه قوله واگرينام خدا بركسيم ابته اكبرانخ درين عبارت لفظ طلق الاحباع النجاير بقل غلطا ت زیراکه شبه درایالاحماع کسے بین ازیشان کافرگفیته اند بلکه متبدع وضال قرار دادهٔ اند وعلمای شافعیهٔ نیر کفرایشان ِّدہ اند ملکہ متدع وضال گفتہ اند قوّلہ تزویج بنات وغیرہ مے نمایند تزویج نبات دغیر واوراباكت نكاح كروه ديدوا كران بجنس ولي آل امراست بلكرآن زائج اقارب اوست متل نبت البنت است يدرس ننده ت الفال كداوليار وبگردارد ومبروولايت اين عس برآن زن وا**ولهاي** آن

زن منیر بس نسبت کردن تزدیج آن زن بایشخص خطایر ظاہراست ولهذا قال قاکم ال نبونا بنوا بنائهنا وسناتنا هنوتهن امنا الرجال قوامسكن خودرا بنح مراو از وارالحوب كدازان ببحرة بإست رآن دارالح ت كهرسان از أحهار دين خود وصوم وصلوة حميعه وحماعات وا وان وتماسكان انجاراممانغت نمايند واكرچنين نبات د ملكه سلما ان انجاا فلهار دين خود ب وغد عرسكينند وجمعه و حباعات راقائم سيارند وسيان احكامه دين خود بے تكلف سيكنندىس ازان دارالورب ہجرت ج ت وعلے تقدیرِ الوجوب نے الفور والحب نمیشود ملکہ عند وصران الملحار والمفرلان البنبی صلے الا علىه وسلماقا مثلثنة عشير بكةمع ان كفارمكة كانوا بينعون من الهارالدعوة ويضربون دستيمون مل من جالحام نیش حق تعالیے سرگا ہ انصار ابعدارسپر وہ سال نا ہے وعیر أنجناب گر**دانده ول** میکن در ملبده طیب طیب هیم رسی تهجرت فرمود ند فلاطعن فی ذلک اصلا قوله عرس بزر گان حودلالنح ایر طع مبنبی ست رحبل ما حوال مطعون علیه زیراکه غیراز فرایش شرعیه مقرره ويحيكس فرض نميدا ندآرى زبارت ونبرك لقبورصالحين دامدا دانشان بإبدا د تواب وت قرآن ودعاى خيرتفت يمطعام وسيريني المورتحس وخوب است باحباع علما روتعين روزءس برامي أنست كه آنروز - مُركزاتهال ليك ن ميباسنداز دارالعل مبارالنواب والاسرروز كه اين عمل واقع شر موجب فلاح ونجات ست دخلف رالازم است كهسلف خود رابابين نوع برواحسان نما يرخبانج دراغاد ن*مكوراست كه ولد صالح بدعوله و تلاوت قران دا بدائ تواب راعبادت قرار دا دن مبنى بركمال بلاق* [وافراط حبل *ست ارب اگریسے سج*عه وطواف دوعا بنجو یا فلان اعل کذا امل کذانعمل آر دالیته میں | بعیدهٔ اوْان کرْد ه بات دوحوا خنین نبیت نس حرامحاطع بابنند در در مینشور سوطی مرقوم ست احرحبا بن منذر وابن مرد وربيع! نهر چني اربينه ان رسول اندصلي انتقليه وسلمان ياقي احداكل عامرفا والفوه ا تم عل قبورانشهدار وقال سلام عله كم ما صبرتم مع حقب الدار واخرج ابر جرون ميزا ارام يمرقال كال النبص لي المعلمية بماطمه أتم عقى الدار والنكاغا والالعنة بكذأ لفعلوان انتهج قول ا مُكان! تَى قبوار شار الرحواف قيوال المعليكم لان الذبيجة الغ بلابعينه مزب القائل الحرمة قدر حلح المغرض الحالحق ماعترف براوحري على نسافه وسولات وولايشة ووله ومبوالل ببغيرالله النفارع والسائم الماليق والمست ورة

يغياالل بغياتند فاخفطة توكه فداحمع الفقها رانخ لابدقي دعوى الاجباع من بقل إتوال الفقها روالافلا مع قوله ان قامهاليالل ان كان المرادس الأكل أكل الذابح فذبية القصاب بل اكترالولا بمروالاء اس يخرج عنهااذ اكل الذارئح منهاغه قصود ولأمعمول فقوله نحكان الذريح لتد ظاسراذاكل الضيف كبيس أكلاللذا زنيح فيجب عليه نزاان مكون وببحة القصار بيمالاول وان كان الماد اكل الغيرفتلز ميران بكون المذبوج والنذومقصلودة للتروكذا في كفا قالحنا بات منبيات محروات بيضافاته السالغيرائكان حلالافكيف صارت نده الذبيجة محرمته دانكان حراما فكيعث يصح ععله مرا اللحالشي ذالحامرسا قطعن درخالاعتبار فوله ولذأحمت الذباسح للغطامه نراممالفضيح منداعجب وحبييل باان السبيلاحدكبير بهوداخل فءالعظامرام لافان قال بزلوله فيم فلم اصارت البقرة المذكوب ت مملة المحيوات وقا نِقل شايعا من التفسيالا حرطي لعلها واحاب مواقضا في اصلدرالفنتوسي حلها و ن لم لقيل ببخوله فيهم فما بال الغطام صارت محرمته وباسيح مندورة لهمه وما بال الصغار حسبت حله لذمابيط المنذورة لهمرو بالحبلة في نداالكا مرضط ظاهر فتآنيهما ان البقرة المذببه خانعظ بالسسياح كبينيلا بدفعوا ليحمها الى الدفافين والرفاصين وتطبخون فبضها مرفا ونحيا ويأكل مندالذابح وغير وأفكيه عمتدمع ان الذابح مشركب في اكل لحمها توليس وقتيكة توسح واد كذو ببجيدا ننح اين كلأم فيوض وامام طلم حون فتوسى واوتجومت سوسمار نروشا فعي بسبب تربيم حلال تصداق فهالدارين بضرت املم شامعي حيون فتوى داد تجرمت طاؤس نرجيفي مصداب ضالين شده باشدفمام و مرفغ وجوامنا قوله ومنيت للالبے قوله درحل وحرمت استنبا و خلے میست محب از رسم مل کهاوجوم ات اصول را در نظر نیا دروه دمشال ضرب الیتیم تا دبیا وایدائر رالشه نیژ بخنفيه فرقل لا درشرب نبيندتفو با ولمهيًا نديده جواب نامه دولولسي نومج مصاحب يجو للامرسنوانليتمس ميدار وكدرقيمية كرممه درماب أستنفه وجودي وتوحييته ودى وأكبكا رااقاديل وحثت نآك ميان رمضان شاه وص وومهرمان من حقيقت الامرانيست كيصوفيه عليه ازقد بمراشارات باين مسئيام يفرموه وجهے کمختل تا دیل بودگا ہے بجا کا بیت اویل میتوان کرادوگا ہم محمول برسکرمیتوان دہ

چنانچەآن صاحب غود از مند نرزك كفل فرموده ا ندىيكن بعدازمرو بطبىقە سلىف ازمىو فىيەدگر شنتر. ن بال ازهجرت نبويه اين حضرات ووفرقه شدند حجيعي كتيرامثا راس را برقفيقت حمل نمودند وقأل مر بأتكه وحود داصد درمرانت وحوب وامكان وقديم وحادث ومحرو وحبباني ومومن وكافر وتحبس وطام ت لیکین ہرمنظہ حکم جداوار و فرق دراحکا لمنطا ہرضرور است مومن راحکم بنجات است و کاف راحكمقبتل واسبو عليه نلالقياس دحمبيج صفات متضاده حنيأنخير كمنته اندسه سرمرتنه ازوجوو حكمي دارم رفرق مراتب لمنى زندنقي يئو وتهمين فرق وابستهاست احكام ظاهرشانعيت حدزن منكوح علاآآ واحنبية حرامه ويدرواحب التغليماست وكافره حاندواح بالتقيير وسركه فرق ورائح كامزكمند ومحصل وحدة ت تېمخپين وجودراکه مین ذات حق ست وحود را ملاخطه نمايد خلاف شيرع است والحاد وزندقيه إس نزواليشان باوصعن للور درمظا هرختلفه درمرتبه احدث صرف يك ومننره ازنقالص ومتصف كمالات بداند ونيتر بداند كهقصان مراتب كنرت بأوعا يزميه تبود حيئا نحيه شعاع آفتاب باوجو وبكه بر بات مےافتہ تحبس نمیشود دخشیت کلیدانسان مثلابا وحود یکه درمسلمان و کافروصالح و قا وعالم وحامل ظهوركروه وخو دنقصان منح يذبرو وتميين مذبب رااكشر حضرات صوفيه وعلياسي نامدا اختياركرده اندودرين باب رسأمل وكتب نوت تهانزعمره اينهااز قادر بيشيخ اكبرمحي الدين مزاجوا وشيخ صدرالدين قونوي وسينح عبدالكرميبلي وشنخ عبدالزراق حهجابوي وسينج امان يإني تتبي وآز سبوبيم ولاناحلال الدين رومي شمس الدين تبريزي وأزسهرور ديهشينج فريدالدين عطار وازميثته سيرمح كسيود إزوس يرحيفه كمكي وازنقث بندريج ضرت فواحه عب يالتدا سرار وملانورالدين عامي و الماعبرالغفورلاري وحضرت خواصرباقي بابتدكابلي وعلى ندالفياس شيخ عبدالرزاق كانشبي و تتمس الدين فغازمي وقيصرتمي وسعيدالدين فرغاني وغيرايث ان گذيث تباند وتصانيف اينهمه بزركان موجود مرخسه واست وخباعه وكأزنهه اشارات لبزا ول حكابت بإسكرتمل نهوده انيكار وصدة وحودكرده اندوكفته اندكه وحدت وعود دربيضي اوقات بنظرسالك مي آيد بنيخ الكرفريقية باشد حنيانحيه درروشني فتاب بهمه نتارلا مصانور ميشوند ومنبط بني آيند حالانكه درلفس الامرموجود ونورهم داز دلیکن درزقت نهالیب بب غلبه نو افتاب نو آنها تضمحل میگردد میست حال إغ مبينة متعل بين كسانبكه تبوحيه صرف لاة مبيوده اند توحيدالينيان محص درمثه و وود زنطرت

ت نديب شيخ علا رالد وله سمنا في وحماعه بخيرانشار مثل نتافعي ومالكي خطائجتما البصوا منابدائيًا شت كيضليل وتكفيه جمع كثير إزعلها مح ومشايخ كبارلازم سي آيدار والرتبقا إمننه و دحرام را حلال وتحبس راطا سرائسگار و البته از ملحدان وزند بقان میگرد د حاسل الكلام أنكه اختلافيكه درميان سئني ورفضي وخارجي است مثل آن نيست كه وحب فبليل وَكفيراط ت بالجاد وزندقه رسانداليته ضيال وگمراه كرد د وجمحنيين قائلان أرتوبير عوت سيكنندلس البتة فالإلضليا نتركفه اندود كتسك بلان روير كفكبند گروصورتيكيه قائل خود تصرسح وصركفركرده باير بِالكَفْرُووحِهِ واصرمِنع فعلےالمفتی از بمیل الے ذلک الوحہ باراده توحب الكفرفلانيفعهالتا ولل عيئنذ شمران كان نيتهالقائل الوحه الذيمينع للمردان كان بنيته الوحبالذي لوحب التكفيرلانيفعه فتوسى كمفتى انتصرحوآب بهم بعنايت نآمه سامي ورمقدمهمنا

نورمحهصاحب بابت توحيدوحودي وانكارآن وصول غزت شمول نيورمهرباب من قايين يدوجودي أكثرمح ازاوليا رائته كهخواص الملسنت وحباعت اندكرنر چنا نحیر خطے کہ برائ مولوی نور محدصاحب سِابق ازین مرقوم پشدہ تملہ اِسمار بعضے ازانہا ہ بس نسيخ قائل بتوحيد وحووى بابشدا وراكا فركفتن وازنما زئيل بثبت اواَحراز كرون ومناكحت وون وذبيجه اونخوردن سرگزروانيست ملكه انهارامسلمان وابل سنت بايد دانست معللا منت ازار تدا بسلامه وحواب بسلامه وجوابع طسة عيادة مرض وشهرو حبازة دما بخفرت وحيمت نمودن بابديموو آريح إين اعتقا وسيلنئه بقيقا د توحيد وحودي دخل ورضر مريابة عفا ئداسلامنست أكسے اعتقاداً ن كمندوانل ندراسلام نقصانے نيست اما بايد كياولسارا راکہ قائل ہتوجہ دیجودی گذشتہ ہتھیے وانانت وکمفیرضلیل میں نہایدا مرواویے درجق عوامرانا سكا نفنيا وانباتا سكوت ورزه يوشغول حبث وكراراين ستانشوند كوهل كرس بفهمأن نميرب دوسوجب فسادعقيده سيكرود وابيات كتاب لمبل باغ نبي نيتتمل بربهمان الفاظ است كه مانندآن الفاظ درمتنوي مولا ناحلال الدين رومي ومشيخ فريدالدين عطا وفتحاله عرنقي وويكر بزركان ومانندآن فرموده اندامااين قيسم الفاظرانقا محلسر عوامر نبايدنمو دكسب مزمهي درفتنه نيفتند ولفظ حقيقة الحفالي نيزو اصطلاكات قدمام وصوفيه واقلح است كه *زرع* ا يامده وهرفرقه راازفرقه نامح الم سنت تعبضے الفاظ مُصطلح شده كه درشرع اطلاق آن وارتونده ع واحب الوحود درغرف متكلمين الل سنت جمحينين لفظ وحودم طلق درغو ف صوف بالرسنت تل قیصری و فرغا بی ومولانا حامی بسیار وارد است و در شرع وار دنشد ه بسیر اطلاق این الفاظ سرحنيد مدعت است اما بدعت سئية تخوايه بودواين قدرعلماسي بإ دباينت وتقريحاتم آن نموده اند ونشأه محمّدرمضان صاحب كهمردم رائبنا زور دره شغول ميسازند وازّقتل بنات وتحريم نكاح اقارب وبني الاعمام وذبح لغيرانته ورسوم كفرمنع مصنماييذ يمرخ مولاح ت دران مانع منا پیرٹ ملکه در ترویج ولٹ ہیراین احکام کوشیان باید فرمود که احیابر سنتَ و ازاله بدعت ثواب بسيار وارد والسلام سوال جهسيكو نبيحفقان احوال كتاب دسنت واجراع سئلة ففيلت اولا ديحين واولأ داعها مترائخضرت صلح المدعليه وسلم سرحذ ثابت

1000

<u> ضييا نن دما اماسوال فيضل اولا دست وسرحنيذ طا هرا</u> إمردليل بربن معاآر ندحالانكه بإحباع ورلفظ ذؤمي القريني اولا وإعما كم واخل ت درحق عباس م بن عبدالمطلب صنى المد تعالم ليعنه العماس منى دانامنه وننر دارد آ در حق ومح واولا دومی مذاعمی وصنوا بی وم تولار ایل مبتی استر جهمن الناس کشر ی ایامهم ملاء تی بذه ومواسحان احادثي صحيحه كثيره ناطق است كه انحضرت صليح المدعليه وسلمرا ولا دعياس ال عرارا لمفطال ببت تعبه فرموده وصرمه كفتهند قرإن اول وثاني ارصحابه وثالعين درعبدالته وضل رعبا ومحدوعب والحمن فرزندان حضرت الوتكريضي العدعينه ورسر قرن دربلادا سلامية بمرسواست **ــتان ادلادعیاس بلفظ سا دات آجییز شده آمره اندودید میکو نیر مرعیان این حدیث** ورسئلذركوة فيمس كه بإحباع حبيع امت درين صل احباعي شرعي ا، لاد انحضرت يسلح السدعاية فم واولاداعما مرامخضرت متحدالحكم انداتحا وطعى ابدى ومسئله فضديلت نتلفاى راشدين وقطعيت وقيس قطعيت واحباعيت وغيارحباعليت ومعنىآن فضيلت واقوال صعابرة العبين دعلما ممحتهدن وران باب باستیعاب وکتب عقائد نکوراست ان فضیلت مذکوره باین مدعامه ماس نداردودل آن مطلب نمے تواند شدمسائل حق ماہوالواقع اصلا واہماعا دمنیقا دا۔ القطع من الاصول الثابانية من غيررعايته احدالجانبين مبنوا توجروا جواب كفضيل درفسما اصنات برمكيدنگر وتفضيل انشخاص بربكد گرقسيم إول فنما بين اولا شيخين داولا دعم نزرگوارماري ميتوانم شدلفِفيل إشخاص فيما بين أنها تطعى الانتفاع است بكالقضيل نتخاص غيراز طنيكس تضوص أن عالاسجث أرقسه إول بابد فمولفضيل باعتبار ثواب درجات آخرت موافق نصوص قطعية ائر ت بلكه تابع لرتقوى وتورع است مبوحب آية ان اكرمكم عندانىدانفيكر دمبوح ^إجاد^ي شبهوره متل الناس كلهم بنوآ ومروآدم من تراب لافضل لاحد علے احدالا ىدىن وتقومىمكن است كەاولاداروال را براولادا شرائتىقى شود ولىنىماقىل **ـــە** ھىزىبھ الال ارصين صهيب اندوم موزخاك مكه ابوجبل اين حيربوالعجبي ستء وتفضيك كه درشرع مقررا

1818

ت ایشان رانقدم است بروگیران بمرحب حدیث اول مر. البی*لیق متر الاقرب فا لا قرب من قرمیش وظا هراست* که در قرب نسب راراولا و المطلب لتفضيل مبيدبداولاتبخين رابراولا وعمين مكوين أكرابي معني مراد دارد ت واگرمینے ویگر داردیس سان کند نامحل نزاع متعیر مجرد دو و عا رمغ نيزوار دستده جنائحيه درسوال مستفتى مركورا ولاوفضل لازمزميت كمضل بامشدالا ورصورت فنصيل بإعتبار قربيني آن درسخااز يسبرو ودغنا ولومع الدن تروآيات ضفيه نختلف آمده اماارجح ل ومطالقة الاحادَيث الكثيرة المشهوِّو في الكّ إراى يخصوصاً كنبار شيئتيه سماع بمين غنا فرموده أندكه بجفنور مراميه وآلات نبود متالتغنى مبااذا كان فے اللفظ مالا مجل كر إداولتبعله ومصاحبه وملاغته لغمرا ذاقيل ذلك علىالملابي منع واليكان وعظ التغلني انتهير وقال فيالمغني شرح كننه الدقابق واختلفوافي لتغنو البجرة فالعضهم انبحام مطلقا ومنهم من قال لاباس بان تمينني ليستغير بهبرالقوافي والفصماحة وتهم *ت قال بجاز النعنى لله فع الوحشته ا ذا كان وحده و لا يكون على سبيل اللهو والبيرال السيخ*

سماع ني اوقات لسرور تاكيداللسيورمهيجا له لانغنار فى المم العبيد و في العرس و فى وفت قدوم الغائبَ ووقت الوليمة واعقيقة وعندولاوة الأ وعنه ختانه وعند خفطالقرآن انتصرسوال متعنة اية واابل بهلغيرامته حبيه یت جواب توارتعالی داال به لغیرانتد لیفے دو گرآن جانورگه آداز را ورده شدوشه سلطبرغأنه بإسراكه مبرون دادان حانورا زايدا. واركشوريا توب راردانه كردن ندبدخواه سيبيرس يالبغيبرس رابابين فضع ت ودرصریت صیح وارد شده که ملعول و زیج بغيرالتدليف بركه ندبح مابور تقرب بغيرضا نايدملعون است خواه دروقت وبح نامرضالكم یا نه زیرآکی چین شهرت دا د که این حابور ترایسے فلان است ذکر نا مرضداوقت و بیح فائدہ نگرومیآل مإنورنسوب بأن غيركشت وغبنے دروسيا شدكه زياده ارضبٹ مرداراست زيراكه مردار سے وكزيام خدا <u> مان داده است ومان این جانور از آن غیرخدا قرار دا ده کشته اند وآن عین مشرک است وسرگاه</u> این خیث دروی سیایت که دیگرینگرنامه خدا حلاک نمیشود با نندسگ ذخوک کهاگرینامهٔ خدا مذلوح شوندحلال بنے گروند وکیز آبر ہمسئلانسٹ کہ جان را براسے غیرجان آفرین ٹمارکردان درست ت و ماکولات دمنسه و بات دو گیراموال را نیزاگرچه از راه تقرب بغیرانسد دادن حرام دیشک ات اما ثواب آن چنرا که کماند مرینده میشو د از آن غیرساختن حائز است زیرا کدانی ان رامیرسد که نوا ل خودرا بغیرخو سنجشد حیاسخیرمیرسد که ال خودرا بغیرخو دید بد وجان جانور ملوک آدمی نمیس ترجب ث*واب ا* درا نکیسے تواند بخٹ رونیز دا دن مال ازین جب م متنفع ميشوندوجين مرده لابعدازمفارقت ازين حبإن قابل انتفاع معين مال نهانده اندطريق نفع رسانیدن آنها در شَرَع چنین قرار بافت که نواب اموال داکمب تحقان برسانند با نها عائد بازندوحإن جانوراصلا قابل انتفاع نميه ىت درنىرگى لېس ازمروگى نېرقابل انتفاع نيام ىت كىكىم مىنىيىن تىمىين آست كىردادان جا ے اضعیہ ازطرف مردہ کرون در صریث صبیح آمرہ اس برائ خدا وتواب كه دار د بآن مرده بخت به ه شود نه أنكه ذبح براى مرده كرد أي لعِفْ جها

رین مقامه نجیخهسی سیکنند ومیگو- نیزگه گوشت را یخته سام مرده ا دادن بلاست. به جا مزار رون ما نور منامران مرود _گین قدرقصد**مینمائیمرترا**ی فهما نبدن ایشان مک^{نی}کمنه کا فی *هت ک*مالیج بايگ^{اه} ينه كه^{ا نه}ا «نه يح كرون ما **نورينا م خدا غي**رخدا نذر سيكينيدا گرعوض آن حا **نو گوشت بهمان** مق*دارخریده ، یخینهٔ لفِقاخورانید در زمن شم*لاً ان نزرا دامیشو دیا نه *اگرمیشو د راست میگومیدا*م شمااز ذريح غيه لأيشية خورانيدن براى ثواب آن مرده نبود والانقرب نبزيح ندراه كرده ايدذكم مسريح لازمه سمة ايد و وركفظ اين آيته كه درجيار جالز قران مجهيد وارد شده تامل بابدكر و كه اال بانتيا فرموده اندینهٔ از بھے باسم **غیرانتد**یس و بھے کرد ابنا مرضرا ہماہ شہرت دادن اور نرآورون بانکہ فلانی کا وُفلا **ن**ی ونرفيلانيےميكندہينج فالإهمنيكندهگوشت آن حانورطلال نميگرو د واکل رابرؤبچھل كردن فلا افقه دعون است م*رگز*املال درلغت ع**ب دعون آن دیار دآن دقت بمعنی فرسح نیامره در میرخت** وميهج عبارت مأبمه ملال دلغت عرب معنى ملبندكرون آواز وشهرت دادن ست حياً خبرا ملا لَ الإلى ستهلا لطفل لوتولدوا بلال بثيضة تلبيه حج دغيزد كأنت تعمل است واكريكسي أبو مركه الملت مترسركز مغني دسجت لمدنهميده نخوا برمث د فنيراكرال الرذبح حمل كرده شودلس فربح لغيارتداد غايدت وبحاسم غيرانيه ازكحا فهميده شودتا ميعاميان مردم حاصل شودلس درين عبارت ا ہلال را بننے ذبح گرفتن ماز بغیرانتدرا بجاہی باسم غیرانیدیسا خنز . قرب بتجربعت کیا مراہمی میس درتنسيريشا يورى ميگو مداجمع العلمار لوان مسلما وطبخ دبيخه وقصد مذبحها التقرب الطيخيراليّها بارمزه إوذبجته ذهبحة مرتدا ننته وكافران درعالمبيت وروقت برآمدك انطانه ودرأه بناه مبتال أوازميكروند دحون بمكمغطمه ميرب مدندطوات خانه كعبه مصنمو دنداين طواف اليثان نجاله خدا أبركزازيشان غبول نبوده لهذا حكم بشد فلأتقربوالمسبج الحوام بعبدعامهم ندالبس درينجاننه حوإن آمراز برآور دندوشهرت دان كهاين جانوراز فلانے آسيت و ښام اولست و برام اوميکنم ووروقت ويح بنام فعدا ذبهج كنا نبيدنه إصلاموحب ترتب عليت كمشت وسين انست كهنروعوالم طريق وبمح مانور لبركوندكة قرراست متعين است رائ رسانيدن مان مأنور براي مركه منظور ابتدجانج ٔ فاسخه وقل و درو دخوا نمران طریق ستعین است برای رسانیدن ماکولات ومشروبات بارواح خواه بفصدرسا نيدن ثواب آبن ارواح نمايند بابقصه تقرب ووفع مشروحاً بلوسي وملق

فوا يدميوما في

فامده - ابتدابتسمیه بسبب برکت است در برکار بروایت طابرونوزده حرف اوسبب نجات است از نوزده زباندی به برکت است در برکار بروایت طابرونوزده حرف اوسبب نجات است از نوزده زباندی به برای برده این باید برای به برداری و نوع بایجون در وسطه واقع شود بگریی بسبراله الراهی و والدین اورا بروایت حضرت علی مرفوعا و حدیث کل امروی و الاعدار فروی و الایدر فریسبم الدالرمن الرحیم فه واقطع بردایت صحیح از ابوبه برده مرفوعا از مراب کل امروی بایک کردن خران در شب بسم الدالرمن الرحیم الوز باید من الشیم بردایت می در باید می این برداری می در بردایت می در باید بردایت می در بردایت می در باید در برداین و بیار برداری ب

عادىبەراكە كاتب آنجناب بودندفرمودندكه يامعا دىيائق دواً تُهُ دوريث القلم وانصىپ الهارودون میں ولاتعورالمیہ وحتن اندوم*تر الرحن وج*ودالرحمر و آبودا و درکتا شدے آور د م^کله انحفرت صلے اللہ يه وسلم گزشتند براياره كاغدكه درزمين افتاده بو د نوحوان راكه بمراه بو د فرمو دند عن مرَفعل مزا سمانسرا ننهيد كمردر مقامهمناسب ليضمقام مااحترام وخطيب ازائس آورده مرفوعاكه كم ناغز<u>اسے رااز زمین بردار دکہ</u> دروسبمراسد ب<u>ا</u>بنندنوانسیة مین^ظود نزدخداا نیصدیقین دواکدین اوراتخفیف کرده میشود اگر میرکا فرباست^ا ن**خواص الجدیش**ر الحدیدراس الشکرو وقصه روناقه آن ضرت صلے استطیر دسلم شکر راہمین کلمہا دا فرمو دند کمیا ہوا ہ الطبار فی عن النواس میں سمعان اتا فواص ابن كلمه انست كة قاليم هقا مردعا است حينا نخه در ترمذى وغيره ازجا برمن عبدالعدواقع است كه قال رسول المديصيلے المدعليه وللمرافضل الذكرلا الدالا المتدوفضلَ الدعام الحديته ونيزخواص اين كلمةانست كديرم كمندميزان راونير أحصديث وارداست كدالتوحية شن الحنبة والحافم وكالمخمت ونيروار دستده كذكل امرذي بال لايبرا فيتمجران فهاقطع ونتراز حضرت على رخ منقول ست كدر نزومكي عطسه بكوبدالحديتكرب العالمين علئال حال باكان اوراور د زيدان ودرد كوش نشو د ونيزم فوتكا آمره ازوانلة بن الاسقع كه سركه مبا درت كن وقت عطسيه به الحديد موحب شفا از وامر وامرا صنطبن است ودرحت او وُدَرَ فَرستادن سُكَر آنحضرت عليه الصلوة والسلام نذركرده بووند كلا شكرت العدحي شكره وتبهين كلمهاكتفا فرمودند

رساله معاجب ماني

كبسبه البدالرحمن الرحبيب

سجان المدالذي خلق الانسان من طبين وعبل نسلمن سلالة من مارمهين ثم سوا وفيخ فيمن روحه فاذا بهخصيم ببين ولذلك خلقهم وتمت كلته ربك لاملان جهنم من الجنة والنال وجمعين تخده على السرالر والضرار ولنتكصف الشدة والرخابر ونصيلي غلج نبنياب الإنبياء والدالاوليا برواصحا بدالاتقيامه الابعبد فقد كشرالتشاجر يسف للعادالروحاني والجسماني ورعمل طافاب نفسه وانخذوا ماشب كبض الصادق وراريم ظهرما بل ظنوه بمبياعرة عقولهم المبثوبة بالويمراما فربا وصبوه محجوباعن العقول ومشيئاعنها خفيا ولعمرى اندعندي من الامورانطا هرة نابطلا

۳<u>۳</u> بته الباهرة ولست اعنی بالعقلیهٔ قواعدوضعها قوم <u>عل</u>ے على محولهم ل ارمديها مأكان مطابقا لنفسر الامرباعتبا لهقل وبالحايفه یدی الوالدفی کتیرفمن شارتفصیل ملک الاصول فلیرجع الے تصانیف لملوة نورا وصدقا آتسل حقيقة النفس إلانسانية عندناا منايرزة للنفسر لإكليته مدبرة للنسة حالة في البدك مربرة له حاملة للفوى حسل الفصل القريب للإنسان مواتفيض لمعتمر على الصورة الحيوانية الذي من شاندانساع القوى الثلأث القلب ولعقل كنفس وتحصل الانسان امز بالنفسر البحاملة مهذه القوى والبواقي كالشرائط لوجؤه الابتدائي فبالألال الذي بهزيد زيد وحمروعم عندانحقت كيس ببي كمشخصات بل تحوالبرزّة الذي بيصارت بزه البرزة هنس زيدوّ للكفيرَ ومن بهنا نيضح ان الحركة ف الكم موضوعها تنحص الانسان المتعوم ربَّفَس حقيقة واحدة مع ماوة مامبهمته والناالمادة مشرط لتقومها وتحصَّلها فطهوا يحكامهالنحالبزية 'باقية والامثال متحدوة فتامل حبترا فاندقيق وبإلتا ملحقيق آهل معضالموت انفيكاك النسهة غن البدل لاانفيكاك سعن النسمة فانفظ انتسل لما كان من خاصيته نظلبرزة الشجل في النسمة لانمكن انهج. بجردة مخنته ولكن تنقومه بالنسمة نقط وتكون كالانسان الذم فحطعت يداه ورجلاه دون الأخ سةالتي سي معنى طبورة الانسان فتسل كم من شيّ تقتضيه لحكمته الأكهبته في العال يتحالة الخلارفان الانسان اذامص القارورة نالهوار يخرج مندحتے اذا لم يوننتخلخاً إلتخلخل الزابدعك بخيمناسب فيحقيقة الهواخجين بجصيل الققا يرالقارورة وكذال كالعرفج لل ےالقارورۃ ہتے اذالم بیق کائیکاٹف صدنی حکم ابطبیعۃ الہوائیّة محینیُز انفقارت القار و ^اق ن مناك ان الامراض وان حلت النسمة فانها لا تصل الے البنیته حالته لانمکر للنفسر امتعا بهافا ذاتحللت بجيث لمركين أولدالنسمتهات الانسان ولاصيل يتحلل ليصحد تمنع تع كنفس بهاأت فلتاليجوان الارضي لانتعلق النسمة ببدنه حتيه يكون ليغشارفهل مناكع بشته ت لاا درسي اكثرمن ان كل ماسح بضح الطبيعة الكلية ان مكون في حفظ مذه النيته فا نه لا مد ان مكون من حكم الطبيعة لكثير من النظائر أخسل تكون النسمة لعدالموت عاملة للقوى وندا كاقال الشينجان ابوعلي وابونصرآن لنفتر تتعلق محبهم بهوائي مضيضح بهالنخيل والتوهم وكذلك

بة من *مشابدة القرائن آهل ادامت الفيس ني عالم البرني* فانها تعدّ لمي ودنمي فقط وبانتشار صور واشكال تحدث بهايجئيل اشارح المعاني كمايحدث فاندلفيفر بمطي الارواح فيفناح بليام فهجل مثال نوع الإنسان وحدوث بيئته فيرالهنيفر ت حتے کمیژن الاالدوجہ تم جا برمطروموا رمنا سب فینبت امن الدوحة الاغصان والازمار والاوراق على الوحز الطبيعي فان كان مهناك مبرن ارضى له نوع مهابته بالنفس الناطقة ولنسمة الهوائية كيون مؤطيها وتتعلقها والاانشأ لهاباريها بزامنا سالهاضك اذا شهروا قوى في مذه الاحبيام حكم المثال وشبه لمثل الانسانية ونغلب حكم النوع فيزشأ المحاس والمناقشات أصل السيرافي النواع التعذيبات والتنعمات اقتندا لإلنفسر كمالهام كأ بالقوى لجيهانيته والروحانية فيتبج كل قوة ماثلتذبه فيقضصه البيركل مآللتذبه كل قوة وابتدا لمة نفضيل دررياض النضرة وراحوال على ابن ابي طالب رضى ابيدعنه وثصل البع كمدر بلعن والخلف من لل الفقير والانتران عليه يكويدوقدام بعابا الب تهمر ال بدعتمان وندامماله بختلف فسيدوانمااختلفوا فيعلى وعثمان واختلف بعضرالسلف في علوا بي الصحاته فال الوالقاسم عبدالرحمن بن الخبا الب غلط غلطانطا هراقمن تامله يعينة الخاذف في فضيل على على ابي مكرخ وذلك انذ ذكر في كتابه تع ٠ ابوسعيدوالوسعيد مم*ن روي عن على ان ابا* بأرخرا بعد شول استصلے الدعلیہ وسلم نکیمٹ ایت غد فی ملے انہ خیرس ابی مکرو قدر دری عن علیٰ قالہ بالمان ابن ممر لم مرد باحاً دريثه المتقدم ذكرا في باب الثلاثة

انضلية ببطيح بديمتمان ويدل عليه ذلك انه قدمار في معض طرق صديثه نقال جل ياا بإعبدالرحمز فعلى قال ابن عمر عليمن الل البيت لايفاس بهم على مع رسوا علبه وسلمرقي درحة وشقك مع فاطمته عليه لااله بالمراخرصنكي ازبع لمراكم صركمي استمير موضع الحابجه م تتفادسشودكه كلامران عمردرمقام روا إبره عمالست كدد زمان أنحضه *ن بتبرتیب می*ادند وآمینده سکوت میگر وندود قیقت بعدازعهٔ ان علی قضل است از مین ن والل منبت رابصحابه قباس نتوان كرد درقدرى كنمص كفنسيل لموهر شدقائل مأبيه شدوبر ومكران اوراانضل بامد دانست ونسام يعليه وسلم صحاببازان تحبث نكروه انداين مسئله بم إزاا في بيل است ولفظات لجدازلا لقاتر رراص انتضره لموجو ونميت تاجا وممسك تواندث والخصاحب ساله نهث مرات كدارث و منع عظيم متوصط حميع الاولة المتمسكة مها<u>عك ان</u>ضليته الثلاثة بسرسيني برو ب**ي**يزاست بيكانك مرو نيجا موجود باشد طالانكه موحو دنميست ووم *انكه الفا ظاصيت ابن عمر مرويرا* صحاب إبينا مرنيه خلان واقع است ملكاصح الفاظلا وأنست كدبخارسي روايت ميكندعن يجيل ز؛ فع^عن ابن عمرهٔ قال كنا تخيرهٔ ين الناس في زمان رسول استر<u>صيلي</u> المدعليه وسلم عِمرَ ثُمُ عَنُمان وَوَرَ تَرِمذَ مِي سِرِهِ ولفظ واقع اندور بنجا آن منع متدحهُ ميشُو . و نيزا دِ قِلا ت ابر عمراست نقط جمیع اوله تم سکه بها درین باب سرگزفه دا بان ت واروشدهاني آمرح اين الفاطر دروا ن عين قال معت علياط <u>على النبي حمدالع والشيخ عليه وقال ال</u> چ^ی بنمته بن سایمان وخرصه این السمان عمن ابی موسسے وفی روایته نم سکت بعد وکرفر سنجرح بضيمتهن سليمان ايينيا وغتن المي جحيفة قال قال على الاالمبئكم بافضل مزهالة كَبرِثُمُ عِمرَتُم رَطِي اخْرُعِن عَلَى رَضَى العدعِينة قال لما ت رسول العديضية العدعليه أوسلم "وعز

ان افضلنا بعده ابو كم وا الت رسول المديسلي الديملية وسلم حقى علمنا ان افضلنا بعدائي كم عردا الترسول الديسلية الديملية حقى وابات حدث ابن عمرون الخرول المنافقول ديول التد كذا في راض النفرة و في روا بات حدث ابن عمرونة قال كنافقول ديول التد صله الديملية وسلم حي بضل المترمي البنوة و أو والحافظات حصله الديملية وسلم حي بضل المترمي البنوي المنافقات وتنه قال حتمة المهاجرون والانصل يبلك الن حيرة والامته بعدنيها ابو مكروع وعثمان عيشه الآن وعنه قال كنا نتحدث في حيوة رسول المدينة الديملية والما تعرب المالية بعدنيها ابو مكروم المنافق المنافق

من اللطائف التي قلم اظفر صبيبي له خفظ مذهب الخترعة والمتاخرون لحفظ مربب الي حنيفة وسي عدة - قوا عديرة ون مباجميع ما يحتج سبطيبهمن الاحاديث تشعيحه القاعدة الاولي الخاص مين فلالمحقة الببيان رووابها فرضيته قرارة الفاشخ البفي الصلوة وفرضيته الالممينان وغير ذلك قالوالفظ اسحدوا واقرأ واخاص مبين فلوحقها الهبان ككان انجاص كمحيفه الهبان وآلفاعدة الثانيّة الزمادة على الكتاب سنح فلامكون الاثابية ناصته اوحدث شهورناص آلتتالثة المسل كالمسنداللاعته لاترجيح مكثرة الوقا بة القبل لوح سنت كيون مفسرا وولك لان لوح والتحدا انمأ في الاكثراجاليان انسآ وسته قول إب الهمام في عض كتبه التحد كنخارى وسلم ونظرابها لا يحلبينًا نبولكيف وكممن راويخيلف فسيالناس ماجتها وتمرفمن حارج ومعدل مسيمان مكول الذي معدلوه محروط مرثوقا ببرفاذن لااعتماولنا الاعليه ما ذكره إصحابنا انسابعة قال ينش اصحاب الفتاوي ا ذا كان فے _المئلة قول لا بی عنیفة وصاحه فیصریت تحکمها بیصحته وحب انباع قولهم دون الحدث لا انطن بابي حنيقه وصاحبيا نهم عارضوالحدث مع معته وصخة الاستنباط منه ولانظن بهم نقرب زمانهم وستدعلمهم أكثنا منيكل مدث لممروه الامن كسيس فقيها فان انسد فسيدا

Modering

العامرة حص مند بعضاعن عثمان رصني البلاعنه قال قال رسول التسوصلي الترعليه وسلمريزها وبعدان لااله الاابته دخل الحنته روا مسلم مذالحد ميث ظامر مي ان الابيان موالتصيديق فقط موندب ابي منيفة بع قال يرسول الدييطية الديطية وسلم الوصنورم ممل ومرسائل رماه الماطني واستدلت بحنفيته بهذاالحدث على أتتقامس الوهنور سخروج أعبل من غير عليه وسلميا ذااتيتمه الغائط فلاتستقبلوالعتبلة ولاتستدمره كأولكن شرقواا وغرلعا ي*ث نيزموافق مُرسيب الوصنيفه است كان رسول التد صلے السرعليه وسلم يقبل لعفران* بصيلي ولانتيوضا رواه التهزنري فال ابومنيفةم النساء لايطل الوضور بدليل أذالحد سئل سول المدصلےالد علیہ وَسلم من سرار جل ذکرہ تعجد ما بیوضیاً قال وہل ہوالا بغسمة منا روا ه النسائي والترمذي والو دا وُوونالالحديث دليل لا بي حنيفه رَائكُ وَكُهُ ناقض وَضَوْلِيت قَالَ ل انتدصلےالىدعكيدوسلمەاسفرما بالفجر فانه اغطمه للا جرروا ه الترمذى اين صريت بطياب تائيد ميكند بمذسب ابوصيفه خال تال رسول التد<u>صيك</u>ان معليه وسلم الاسام ضامن الموذن جونز اللهم ارشدالا يمته واغفه للموونين رواه احروابو داؤد والترمذى اين حديث نيرنظا سرائية ب ابوحنیفه ترانکه نماز مقتدی موقوف است برنمازامام آن رسول الدیسک الدولیکی ورة الاعراف في توشين رواه النسا في اينحديث دلالت ميكندكه وقت مغرب ب ت مدافق مذرب الوحنيعة خ قال رسول المدوصك المدعلية وسلم انماحبل الامام بؤتمر ببغاذ اكبر فكبروا واذا قرأ فانصتوا رماه ابودا وُد دالنسا في اين حديث تائيرسيكندكنّ زنهی رسول الد<u>صلے البدعک</u>سه دسکه ان تعتمدال جل علی مدررا ذامه عن فی الص واه الوواؤ ومناالحديث وليل لذرب ابي حليفة قال رسول التدصل التدعليه وسلم ربكان برصليا بعد كجبغة فليصل اربعار واومسلم ازين حديث معلوه مبيشو دكسنت بعزه جدحيا كزكيت والي حنيفة قال رسول المدصلي المدعليه وسلم من نام عن وتره فليصل إذا اصبح رماه دالترندى اضج البرصنيفة مببذا المحديث على وجرب الوترا قال رسوالينصل السدعليه وسلم يتقبل ال يسلمه فقد حازت صلوته رواه الترمذي ندايج

يم *عند وليس لفرطن عن علقمة* قال قال لنا ابرم معود الأربي كم يهاو ج لمرفصك ولمريرفع بديدالامرة واحدة مت تكبالإفتتاح رواهاا ويرسي إلازي ت من المام الوعليفدرا ورنيكه رفع مدين نسيت و التيبية ما بيدين أر ورس اح أن البنبي ص<u>لحه المدعلية وسلم والما كروعمرها كا</u>نوالفيتتحون البصيلون بال_{عي}ف رب العالم تْ الرَّمِ مُكِنْ حَنْفِيدِ اللِّسِهِ لما زَوْا تَوْمِينِيت قَالَ سِولِ إلىهِ " إِيرَادٍ عَلَيهِ وَم لموة لعربقهُ أفيها **بإمرالقران فنهي خداجُ لمثانفية لإمر**رواه الغرغة هي اين عروبية ما يُما يُه مسيكمة. ، ابی حنیفهٔ رایکه انحضرت <u>صلح</u>المدعلیه و سلم نخواندن فانخدرا ضدای وم. د . د . این مبنی مالا ت يرمعلوم شەكەنواندان سورە فاتحەفرغن نىيەك زىراكەاگر فرض بودى نىڭلەد گەرىپىغە مود. نە م فسا وبإعدم حبازنس معلومه شدكه نواندان سوره فالخدورصلوة واحب إسه المراني أيراكه نكرون فرض موحب نقصال صلوة نبيت ملكه موجب عدم حوازست عن إبيء بيرة انه كالبغول من ادرك الركعته فقدا درك إسهبرة ومن فاترة ام القران ففّه فارته خور كزيررواه ما أب نهيه يسيل ال الفالتخالميت فرض كمام ومزمب إني حنيفة قال يبول المدعِيد الديمليد والمرااحلوة ربقرأ بام القرآن فصاعار والمسلماين صريث نيرنطا هرتائر يميكند مزرب ا بي عنيف أغضرت لصلئ المدعليه وسلم فرمووه أندااصلوة أكرازين مرأد نفي أمل ست لغظ فصامنا ود زَيراً که اغرضيت ځواندل زياوه ارسوره فاتحه کسے قائل نبيټ الامماع کېس الزمرآ مركهما وازلفي لغي كمال است قال رسول البديصك عليه وسلم من انطر في تبطوعه ليقضه رواه احريذا دليل على مربب ابي صنيفة بان كفل ليزم بالشروات _ رسالعنت

بسسم التداكر من الرحيب

اما هما بین کلام حداوا حاویت مسرورانه بیا علیه سخته والتنا تجرمت ان ناطق است قال التها تعالیط و آن الناس من مشتری لهوالحد میش بیضل عن بیل انتد در معالم از عبدالعد برسعود وابن عباس و حن و عکرمه وسعید بن جبیر رضی العد عنهم لقل کرده که لهوالحد میش نخا و مزامیم ومعازف است و در مدارک گذنهٔ که ابن عباس وابن مسعود شعم پنجر و ندکه لهوالحدث غناستها



سوره الموبون

وذرو رالمها فأركفنة كالهوالعدست غناوغراميراست ودكشاف ذكركه وهكالبوالحدمث بالندغيا برموسيقيات است وومغني كفنة كدلهوالحديث غنااس ت د د گفته میماییم آاورده که لهوالی بث غنا د ضرب بر بطروون کوا وأنهمه باين نفس حرامه إندس بهشحا فنقد كفرو وحردلالت اين أيبه رجرمت انست كمثق تعالمط والحدسيثه متصيك المنت وتعبيرانوب بإين لفظ برداخت ولهوغيرازات ت قال المدتعالة عليه بيل التوبيخ تحسبتم انماخلتنا كوعيناا احادمت وفرآن جماعها-عاشبين لإعبين لامبرأ يحال ملية إنسه لامرك شبي ليهو بدالجل بإطل الارمليد قبوسيه وتا ولبيه فرم بلاء بهترا مرائدها تهزجن أبحق رءاءالترمدلهي دامن ماجتروالداري فرانخيجيع أراباح يبشكونند كدكمية بت غنام غلامًا دلالت بنيكند زيراكه مدلول كرمية حريث است وقاتبكه **بطريق له وبوو وا**گر منا ينين بالشدس المنيت بإطل إست زيراكه لهوالحديث سركاه ببغنامف يثدوغنالهوجه باشد جيلف ئيدمف البمفسير معنت زمار دؤيمينين انحيآن حماعته انطابه كربر يفئسية تهميده ميكومز كمغ طلقا درمت ملكة قتيكة ودى ضالا لينظ لاستذيركان بوون فنالهوالحديث متحقق تشدحرست آن تاج شت وتقدئير بإضلال كهنشاءاين ومهموضيال است ازقبيل تقدئيدي است كهورين اعاد واروستٰده وملحدسفے اليوم وال ٌمر في حليباتا اجار آلكالحار الوفي زامطلتي حرام است ا ما الحاو وحرم وزنا بزن مهسا بتنتيج رسان ووركرميه نهابيت تشنيع برمذسب بمجماعت است كههوالحديث سيررام ست براي صليل اختيار نموده اندلس براباعت صل غنا ولالت مكند وسف لفتاوهي العالمكيه ليتعن حوام الفتاوي قال السماع دالقول والرقص الذي بوالصوفية في زما حرامرلا بجوزالقصداله فهالمجلوس عليه مهودالغنام والمزاميرسوار أتبن ابي الدنيا ومهقمي ازشعبي يك كرده كهرسول إندريصليران معافية لمفرمو دلعن إماليغني وأغنى لترقيرا بي وضكيب ابندايي إبديطية ولمهنهي كردازغنا وتتماع آن ورتتن الهدى أراعجي أوروه كفت نبي النببي صلے المدعلية وسلم عن الغناروالاستماع الى الغني ورسفني آوروه كه ببضرا صلحالى على وسلم فهو والعننا نيبيك النفاق كما ينبت المبارالدنيات، دراحيارالواج ازمعا ذبرجبل روابيث كروه كه منحضرت صلى المدعليه وسلم فرمود اذمب الاسلام اللهو والساطل

الغنا ظبراني ازنسراكم ونبين عمرخ روايت نمووه كدرسول خدا مصلح السبعل وغنا للحرام تهيقي دششب الاميان ارجابرآ وروه كهانحضرت مبلح ابسه عليه وسلم فرمو دالغنه النفاق كمالننت المارالررع سفة الحقالق مجردالغنا والاستماع اليمعصية لوفي لم من اباح الغنا يكون فاسقا دسف الاضتيار انكهيرة فيحميع الاديان وتسفغ المحيط تغني وم واستعاحها كل ذلك حرام وتعلها كا فروقني اضتيارالفتادي وكيروالترجيع بقرارة القلاك الأ البيدلا زرئيسانة عبل الفسقة لحال تفهمروم وأغنى وتف الفتاوي بسيرةي التغني واستماعه وفرب ال وحميح الواع الملامن حرام وسحلها كافر مرى التدقعالي الزلج د والحبلة الذين ابتلونج عين عليم الكفرو فني حامع الفتاوي إستماع الملاسي والحلول عليها وضرب المزاميروالرفص كلهامرا ومستحلها كافروت فتالجادتيمن النافع اللمان الغني حرام فيحميع الادبان ومشف النهابية لتغني والطبنور والبربط والدف وماليث مذولك كال ذلك حرام ومطفيته لقوله تعاسلے ومن الناس من يئتري لهوالحديث فسف التآبار فانيتدمن اليتمييك الحلوا فيعمن ممواالفسهمه بالصوفية فصوا بنوع كبس وشتغلوا باللهو والرفص وارعوالانفسهم منسرلة فقال افترواسط اسدكذا بوسل أيكانوا لابيين من الطابق لمستقيمة ل غيون من البلايقطع لتنفي العاميّة فقال اماطة الا ذي ابلغ فريسيا وأثل ف الدمانية وتميز الخبيث من الطيب ازمحه وادليه وبذه الروايات كلها منقولة عن رالة الفها العالم المتورع أككامل سينج محدفرخ السرمندي في بذاالباب الارواية المعدان والهداية فالها مت من علن الكتاب وقال أينح فيها ان سبعاً وسبعين نفرامن الفقها برانفقوا علي تحريم الغنار ومين اسمامهم على اتفصيل وتركيت مبنامخافة النطول -نيزان وغلامان بإعتبار ملك دعدم آك مسن قسم إنداول أنكه جباعة م در دارالحرب رفته بقه وغلبه كفار حربيان راخواه مرد باشدخواه زن خواه صغيرخواه كبير گرفعة مبذر كروه در دارالاسلام ببایند یا گفار حربهای کی ملک گفار حربهای ملک دیگر را بهین تسم غلمینوده مارند وين مروقسم مندى كنندگان خواه مسلمان باشنديكا فران مالك اين كنيزان وغلامان بیع درمن و مهبر و وطی بے *نکاح وجمیع تصرفات* رح وقابه اواس*ب كافر كا فرااخر*يد بة والناقلة. شارنج عليمانه لا ائز والأفلاكذا فحراكمح

و**يا كافرگبيروالت نزا الك منيشود جنا نخي**ه دَرُنتا ب در مختار في اب سياليرالك وسيصا الرالحوب الرالذمة من دارنا لا يملكونهم لانهم احرار نتحم انكه حارثيجهولة الحال الشديعاة رحرسان باازابل دمه نس أكران حارب بنعيره است كدبجد بلوغ نرسسيده قول قابضال ست جزا *سنچه ازروا بات کتاب* الا*ث* والنطا بمعلوم ثيثود الجارته المجهولة الحال لمرجع فيها اسك عداس اليدائزة نت صغيرة ولسا اقرارط انكانت كبيتره وان علم حالها فلاأنسكال سنستيمانكة سلمامان حرورعالت تمصد وتحيطا ولاجول ہے وگرائین رائبگیرونٹہ عُااین قسم کنیز ہے اشود اگرچہ درفتا دی نے امل میزوپینا ت برمن روایت فتوی نیاست و ندمعمول براست زر اکدو همیع متون *. در دین طحم می علیه الصلوّه والسلام حررا مال باعتبارنگر د* داند در سیسیم که ایر قسیم زن ش إشداز ووطى كرون مدول ككاح حائز نيست والتسرع لممسوال ويميفه وابندعلها موالل سنت نتريم السرتعاليك ورماب تغزيه دارى عشره محرم وساحتن ضاريح وصوريت قبور وعلم وغيره وحوار مزريه دارى درعشىره محرمه وساحتن ضاريح وصوريت وغيره درست نميت زيراكه تغريبأ دارى عبارت ازین است که ترک لذائدونرک زنیت کندوَصورت مخرون ومکبین نماید بعنے مانندصورت زنان کتو وارنده نبشيندوم درا بيج عااين سمردينتهرع تابت بميشود كمزرن رابعد و فاريه زوج خود حارماه وجەروزسوڭ آەرە درماوراسے زواج اگرئسے ازا قارب اومپیرد تاسپروراً گریزک زنیت غیرہ ت حيّا نحيه ورصيتُ أمره لأتحل لاءاة توم بالتا رنيتر تعزبيه دارى كذبهجومبتدعان ميكنند مدعت است ويمينين ساختن خرايح وم ت وظاہراست که برعمن جسنه که دران ماخوذ ساستاد میت بعت سنيه است احال بوعت سيئه انيست كدور حديث وارداست شرالا مورمحد ثاتها ب بيغيضلالة رواه للم وحال مبتدع كايونتهم مبطتها اختاع مسكند انست كديميت ا واصالع بغير استركته

دائض ونوافل اودر درگاه اتهی مقبول نبیست چنانچه در صدمیث وار دار وأوى محدثا فعله يلعنية البدوالمايكة والناسر اجمعين لايقبل البدمين صرفا ولاعدلا رواه الطبر ربابن عباس والبزارعن توبان وتنير درحاميث شاعيث است من احدث في امرنا مذا ماليثم واهالبخاري وسلمروالودا ؤدوابن ماجتهعن عائيث رصني البدعنها ونيز درحه تمبتدعان طن ابتدع ببعة ضلالة لايرضه التدبها وسوله كان علبين الأ نُل آبا مهر عمل به الأقيص من اوزار سمشمّی رواه ابن ماحبّعن عمر بن عوف وبلاك بن الحار ے دراہجلبس بہنیت زبارت وگرایہ وزاری حاضرتندن ودرائخ ارفیتہ مرشیہ وکتا بہ چواندن حائزاست یانه**جواب** وراانجلبس بهنیت زمارت وگریه وزاری حافیش^{ان} ت زىراكدانجازبارت نيىت كەبرا مى اوھاخەشود داين چەبھاكەساخىتە اوست قابل بتند ككية فالل ازالها ندحيا نخيه درجدبث مثبليف آمره من لاموم بكرافليغييره مبيره فلا بابذ فان لريت طبي فبقليه وذلك صعب الايبان رواؤت لمرودمجلس أتزسرداك ب شنیدن اگر در مرشیه دکتا ب احوال وقعی نمیست بکارکز میها وافترا و تخیرزر دروكايس شنيدن بتجنين مرشيه وكتياب درست نميست ملكه درين سمحلس حاضر شدل بمجروك چنانجه درحدیث شراه یکینهی ارشدنیدان وخوایدان مرا فی واقع سند بهمهین مرا بی است اوفحي قال نبے رسول العد صلے العدعليه وسلم عن الرا فتي روا ه ابن ماحبر والرور مرشيه وكتا ، احوال واقعى بابتذبسير مشغنيدن اين قسم مرشيه وكلتاب في كفسيه صناكقة ني ليكير بهئت اين حماعة حينا نكدمد تبدعان مسكدن رسابدكر دكه لشامهبت ارقوم مستبدعان معيشود واحتراز ازمشامهت يتامن تشبابتي ومفهومنهم ونيئر واغلاين بدعتيان ضرورست چنامخيه درحدمت مشرلف واردام ية من كثرسواد قوم فهومنهم ومن رضي عمل قوم كان تشريجالمن عم بابن مسعود كنا ذكره السبيطلي في طبع الجوامع وفاتحه ودرودخوا مذأن في نفسه درس پکر در در از ایران است و بخاست و میشود زیراکدا برخ سیم از ایران از الدونا _{ای}د کردن است و نجاست وثي دارد وفاتحه ورودحاي بابينحا نذكهحل يآك بامث دارىخاست ظاهري وبإطني ببس يكه درباتنحا نةلاوت كلامرابيدكن رورود بخوا ندملام ومطعون خوابدبو دبهجناك درمتعاميكم

بالمني باستدوقا ل ازاله بإستبدورا تخامهم خواندن موحب ملام خواندستوال بدون ساختن ضرايح دغيره فقط درمكان تبرك محيحمثل مويمه تم كلامه المدكردن وونبح آبة خانده فقطفاتحه نمودن حواب بر ت وتبرك يحيمتل موى مبارك اكثر حابصي م كنظرات صحيحه تسرك بودا متن ارم بنشاید ما دا ركرد وحون تسرك مفقود ستودمحض محلبر كربه وزاري كردن ماندوا نهمجل نبرتب كردن فقط برائ كربيه وزارى ارسلف ماتور نشدة وآكمه يتبرك سجيح ثل موى مساركه لة وزيارت اورفتن مضائفته ندار دس**وا**ل ووَران ايا**م ترك** رمْيا ىن *چىكىن دخرىن بىلور مانمزرگان ماندن جواب ترك زنيت دغېره* بالا*ئىقول شەسو*ال ن بود*ن درامور تعزیه داری وغیره ازخود* با ستعار دا دن ج**واب** انبهم حائز نیس ت برمعصیت غیر طائز سوال درح کسے کدمرنیا دکناب دنوج انی لمندخواه چنرسے اراجیت مگیٹریانگیر دجواب درحت کسے کدمرنتیہ وکتا کے دران احوا - بزه کاری میشود و پیجنین نوحه خواندان گنا ه کهبره _است و دراجا دیث^ه تلعن رسول المديصلي المدعليه وسلم الناجيزوا روا ه الودا وُدكذا في المشكوة واجرت كرفتن برمر نتي خواتي ونوحه وغيره حرامه زيراكة فاعده ست ت خپانحپېر فرامپر دغنا اجرت گرفتر جرام ت كەمرىغصىت أجرت گرفتن درست نىيە بقسم ربن حيزا حرامه سوال ورمقدمه منهدى باكهشب مازد مهم ببيع الثاني روشن سيعبدالقادرجبلاني قدس اسدسره الغريزيك نما يندونذرويز مے آرندوفاتحہ مےخوانندجواب روش کردن منہدی حضرت سیدعبدالقا درا نہم مرجت

بارواح طيبه رسانيدن في نفسه حائز ندن بسے ادبی وغیرہ است جہائحیسابق گذشت ونذرغیر خدا ہر ت حیا سخیه در صربت واًر دار وانمانيتنجرج ببثن بخيل رواه البخارمي وسلم سيوال انبهرام ومعتبصنا لمتيجوفيا متبهان دارد ت وفاعل آن مُرکب کبیره است با مکرو ه وفاعل آن صاحب مغیره **حواب** نهمه ت الهبيهجن اندوتيفاوت دامور مرعت تفاوت باعتباره ١ وورسر بدعت كدمفسده زياوه تربابتند استهجان آن زما وه ترب مته ما بشد قبیح وانتهجان آن کمتهم باشداگر مرتکب بوعث مدعت رانیامی فهمیدو قربت خدا ىلامراست خيانحيداز صديث كدوركتا بلبن كأحبه بداندنس مزكب آن خارج از دائرهار نلوم مشووغن خديفترقال قال رسول البدصليج البيدعلييه وسلمرنجرج من اللام *مايخرج الشعرة من تعجين وصاحب بدعت عام است كهخود بدعت راا حداث كر*و ه باشه ماست رلاحداث نكروه است ملكه ونكراحداث نبوده وايتلخص متركب ميشود وآنراب ندمنها بالمبحص ب ببعث مخ لمندونیز در این ماحه دارد است قال رمول البدنسلے الب علیہ وسا ا بی ابیدان بیبل عمل صاحب مبعقہ حتے یہ عبر قرم کمب بیعت راضال درجدت دار ست آگرضلالت او باین حدرب که دران دعیدنار با سندلس آمنجص مرکب کبیه واسه والآصغيره خوا برث دوابن فرق درصورتيے ہت كەبدعت رائنهجر بنسغهدسوال خوردن حنرنا برتعزيه وغيره نيازنذرم آربذو درائحا بنباوه فاستحدم وازيرتخت ضرائيح وتعزبيرنا مصنهندوصياح بردائشته تبركأتقسيرمبكنندحواب طعاما نيا زحضرت امامين نمايند وبرآن فاتحهوقل ودرو دخواندن لترك ميشو دخور دابس حا**م** بيش بغرب*يا ونهاون بيش تغريه دغيره تهامر*نه ت نىيىر بىسبب بردن آن ط ,ورهیقیر بهم*رت برکتان میشودگیس از نجین که مت*ان میشودگیس از نجین که مت بردا والبدأم

بيان افذفا بهابم كمرابعه

مره ونصل على نبيبه الكريم وعليه آله وصحبه ذومي الفضل كهلبيم اعلم رحمك التداللج بهدين الباتئين عن دلائل الاحكام الشرعيّة ومأخذ نالمارا وااحاً ديث رسول الدميل المدعليّة متعارضته واثارالصحاته والتالعين مختلفة وبهي اعم الما خذواكثر فاسفي الاحتكام تحيروا وختلف رابيم في وصلتفعسي عن نلالتعارض والاختلاف نالذي اختار مالكَ رَحْ يُحكِّيمُ لا إِلَى المدينة لان المدنية سبت الرسول وموطن خلفائه وسكن اولا والصحابة والل السبت ومهبط الوخي والمه اعرف مبعا فى الوحى فكل حدميث اواثر يخالف عملهمرلا مدان مكيون منسوخا اوما ولاا ومخصصدا اومخ وف القصته فلانعيتني ببه فالذمي اختاره الشافعي رح تحكيمها ل الحجاز وثبتغل بالدراية مع دلات وابعض الروايات على عالة دمعضها عليمالة اخريب وسلك إسلا التطبيق مهما امكن تم لما ارتحل لمسل رالعراق وسمع روامات كنيرة عن لقات لك البلاوتر حج عنده بعض للك الروايات عل*ے* ل بكَ المحياز فبحدث في مُرمهبه قولان القديم والجديد وآلذي اختاره احديث نبل رح اجرائرل ریث علے ظاہر **ولک** بخصص مبوار دیا مع اتحا دالعلیۃ وجابر ند بہبہ علے خلاف القیاس ^واخیلا مكم مع عدم الفارق ولذلك نسب فرمه بالسے انطا سریتہ وآ آالذمی اختار ہ ابوحنیفتہ رح و ابعوہ وموامليين طبا وميان ذلك إناا ذاتتبعنا فوحدنا فيحالث بويتمنين من الاحكام نعب بي القعا اكتلته المطروة المنعكسته كقولنا لاتزر وازرة وزراخري وقولنا الغنم بالعزم وقولنا المخراج بالضها وقولناالعتياق للحتمل كفسنح وقولناالبيع تيمر بالايجاب والقبول وقولناالبنيلة للمرعي وليميزعلي سن أكر و خود لك ممالاً يحصه و صنف وردات في حوادث جزئية و إسباب مختصة كانها مبنزلة الأ ن مكك الكلبات فالواحب على المجنهدان يجافظ على لكك الكلبات ويترك مأورار لألّان الشاوية فيالعقيقة بادةعن مك الكليات الالاكام لخافة للكالكليا لاندري بابها ومخصصاتها عليه ليقين نولا لميست اليها متنال دلك ان البيع يطبل بالشيروط الفاسيرة قاعدة كليته وماوروفي قصته حابرانه اشتسرط العملان السے المدینة فی بیج الحجل قصة شخصیة حزمیة فلامکون معارضته الکا لکلیت وكذا حديث المصراط تعارض القاعرة الكليته التي ثبتت في الشرع قطعا وببي قولنا لغنم بالعزم ومخوذلك مناكسائل ولزمهن نهاترك كعمل بإحاديث كثيرة وروت على بدلالنسق الخرتج

لابيا بون مهامل بعدون الاجتها د والمحافظة سطح الكليات د درج الحزيمَات في ثناً الكام ك ديذا لكلام الاجهالي للفصيل طويل لايسع الوقت له والتدالها وي **حكايت طل** ن نناه كەدغوت بمذىب امامىيەنبودەلود دىشفا ئونسپىرا درامعلق باختيار ندىب اىم بإزرويا يخطخ نشاه حباب رسالتمآب را وفرمودن انخبأب كه فرزند توشفايافت ومكفئة طاسرعما كرن ازتارسخ فرسشية منقول فرمووه لبودندوتوجبيه آن حواب سرمذمب ابل سنت جوا**ب** اول مهربان من ابن سوال وانسكال حيند بارمپيش فقيرآمده ودرحواب آن تحريرات ح واقع ستده كدا بنوقت نه ورجا فظه فقيراست وندمنقول مبين فقيئر ما نده ليكر والحال انجه در حال انسكال كفائت ميكند مكبازين نوع اشكال جندوا قع مشهوره زامل كرد دتبحرره في أيرقبل لز عل ابن انسكال مقدمهمهده را در دم محفوظ بابد داشت بعدا زان تجل اشكال متوصه باييث م ست كداساب العلم عندنا ثليثة الحواس السيابية والخيرالصيا وق والعقل وآلالهب م ياب العليصحة انشئ عندانا كبذا فمالحقا يدالنسفية وشرحها وقاك الفقهامراولة الشدع البوته والاحمالع والقياس بالحمل الهبامه وكشف وروياكهازين سردواضعف است نه دليل ث دونه دلیل اموروا تعبه کمکه الهام وکشف ورویا برگاه معارض سیکے ازین ولائل والقي شود آنزار دما بينمو و ورع ع بهمين دلائل مفت گانه با مينمو و زيراكه درالها مروكشف ور احتمال غلطهنهى رافى وناقل موجود است تدارك آن كسبب تنهامي رافى وناقل مفقود ودرولائل مفتيكانه مذكوره احتال غلط فهمي ضعيف است وتدارك آن بسبب كثرت متالمير بمحققين وغو كمنندككان بوجباتصن ميتيوا ندرث روىبا برمين قاعده شينح ززالدين ابن عسداله بصنف قواعدكبري وديكرتصانيف مغيده سركا يتخصرالتنه لدميكفت كيمن دركا رخير دختران خود سه اسبمه لودم حناب رسالتانب را بخواب ديدم فرمود ت كا فَية برون برَّار وَمْس أزان بركازا دامكون ملكه نما مروكماً أ برن شوفرمووندکه الرصخص را بایدکتمس ا دانماید زیراکه و فی الرکا زاشس صدیات ت *كەرا د*يائى آن د*رجالىت بىيدارى دائمال حواس ئىشنىدە و*لقل نىودە دايىتىخص درجالىت به إمه غفلت ومنطنه غلط فهمي است اين راشنيده وتقل نموده محل اعتما دنيست

شیخ عمدالحق دملوی دلیض رسائل نوولومث تداند که دیمپ نیفلانے درمکہ و مرمنہ ر ورشن أكمتخص حبناب رسالتماب رائجواب ديدكة ميفرما نيدا شرب الخمر حالااورا حيرم مامركر وزير شدعما ئحانحا فاطبئه بهين حواب نوشته ندكه درحرمت خرنصوص تصطعبيه واروا ندواين خه نامرمنطىنەغلطەمهى يس روانىست كەبرىن غمل نمايدىلكەنلا ساينست ك انخضرت لانشرب الخمرفرمووه بالمشنداين كالشبرب الخمرشنيد وفهم بيرندكميل أنكة صرت آما باكث معديقه بضحون مشنيدند كهعبدالعدين عمرخ روائت ميكندكهان الميت بعذب بكار تلعنے مرده رانبیب گریه اہل دعشائرخودیش درقبر عذاب میشود فرمو دندکه رحم ابسدا باعبدالهم بعنی عبدالبدس عمركه اودرونغ كمفته است تبرانخضرت ليكين غلط فهميده است انخطرت بريهوو ويمكارنا لان اوبرومنگرب تندفرموونداین میمودیه راعذاب میشود وکسان اوبروگریه میکنندازمجرد مقا پهمپیدان نوعه ارغلطههی است و تقلّع نداالقیاس رواهٔ صیبْ را د*رب*نندن فهرین یکی ^{واقع} شده ^{دری}ن هرگاه احادیث مشهوره از طرق متعدده وار دمیشوند تدارک غلطی زود ت^{ویش}وا بخلاف حالت منا مرکه درمث نیدن حدیث منامی تنها مکیس ہے بابشد وا دہم مخمورنشا برخواب سيست كفلطفهي اورا تدارك كندحون ابن مقدمه بمهر شدبس ميكويم كه أنحضرت صلے اسعا مربرلان نشا هرامهين فرمووه باست ندكه فرزند توشفا يافت ومطلب توحاصل بشد بركف تبطامها ن ^{وا}یشخص لعینی برنان شاه چون گفته طا سررا و مخیله ملوداشت نمجر دشینیدن *این ب*لفظ نوم برشا بدامرسیکنندهال آگهایشان نهی میفرمودندا نیست جوابختیقی این به کایت دیمیغ علما ازین حکایت ٔ حواب دیگر دا د ه اندکه حیندان پ ندفقه بنیست اگر چیر راه به بهی دار د واینیم ت وآن مقدم مانیت که رویت حباب رسالت آپ صلے الدیما کم البتہ دائعی وحق میاشد کیکن گاہے شعطانے وجنے آوازخوورا یا واڑ انخباب شبیہ سا وحكابيك كرده جنين ميكويدواين مصيندار وكهشا يتأنحصرت گفنته بإمثندها لانكه انحضت تهيج نفرمودند دليكش آنكه انخصرت سوره والنجم بخوا مذبندحون بابن آئيت سر ب مدندا فرانتم اللات والأي ومناة الثالثة الاخرى مشيطان آوازخود بأواز الخصرت مشبيهاخته اين عبارك برخوانه نلك الغرانيق العليومنها الشفاعة ترتجى مشركين ازشنبيرن اين آوازخوش شدندو مونين

ىتنداين آيت ازل شد قرآارسدنامن قىلك من ر طان فی امنیته العے نے سورہ الحج لس چان حکایت تعمد انحضرت ب رایجا غوای ران ناه اگاین همارا ده کرده اشده تیم ننرت دمنامهمين فدرفرموره اندكه كمفنه طانتم لكن ونفرمو دندكه بمرضى ملا طوابيف ابل سنت اسك ملكه استنا داكثرطرق صوفيه مايشان است سير مذير ت باطن را باعباوت ظاسرجمع مبكنه وانحدطا، ىدەن^قل امر*خاب رسانغاڭ نشد حواب حبايم اكداين ك*ې یا از جماعه کتیره اولیا سوسنت که درکشف الهی وکشف کونی مطول ىدق منا مات وكشەپ تىنا بېتچرىيەرىپ، دەگەرىپى ناطق رىيطلان آن م**زىپ س**ىدىمنداگرېم منا ات وکشوف ترجیح *رین یک خواب ک*دا نی ند حمه تعارض خود البته م<mark>ا</mark>ل خوابدت والدلیلا یل دعند ذلک بحب الروع البے الدلائل الاخرمن الکتیاب درہے تہ والتم بارالصيا ذفته وتعقل وبه نيمالقصود ح**واب نجمهازمولانا**رفيج الدين مرحوم تحتيق ثبت إمن رآ في في المنام لفقد رآني فان السفيطان لايمةً بطان لاسيمى اسمى ونفرمود هاندلا يدعى منصب بنوتى ولهذاتع بمرکردهٔ مجمیع صورت فاکه درتما مصین حیالے بود، اندمرحوح ومقدوح ورتبے ازنیاب و ،روپایٹ داقع شو دوخیکو نے مرجوح ومنعہ وح رہر فرمپ وبسائس لاآ دعا رنبوت میکندلیں حدثعبب کہ شیطان خود را کیے ازعاٰویان فا لندوله ندااحتياج مهمان اقوال وافعال است كدازربان تقات وابهامه دعوى نبوت

ورصین حیات مرمی گشته کپس شیطان لقراین دریافته بود که این بمیار انجان نام جهداست دفی الفرشفاه اصل خوابد شده قت رافنیمت شمروه برای شاه رااغوانمو دوجن برای شاه این نکمته واقف نبود تحقیق صورت و شبامت ناکرده ور دام او او فرتا د حال آنکه ارصها به کرام مشل عب داند بن عباس وغیره مرمی است که هرگاه کسیه پیزانشاه میار جبال اکبال انخضرت و رخواب تقل میکرد ایشان از و تحقیق صورت میکروندلس حبالت برنان شاه و بخیری او مودد و ست درازی شیطه ایشان از و تحقیق صورت میکروندلس حبالت برنان شاه و بخیری او مودد و ست درازی شیطه

شرح رومايى مولانا شاه عبدالعزيز عنا

كبسه التدالرحمن الزسيس

مهفت سال میگذر وکهسبت ومفهتم ها ه رحب شب معرائ سفے اکترالروایات فقهر درخواب دید ـت دران فرس سفید براق مشروه اندوبران فرش مردم به یا ربانه کال نورا نی ولباس لهمي فاخره فتنظر قدوم ركيت لزوم حناب حضرت اميزنسسة اندفقيه طميرريانت ابرميني *دران مقامه برذِرش مُرُورُ حاكِراً فنة ناگاه حبال حضرت امّيا زجابن قبله نمايان آندند وسمت* آن ۈن توجە فرمودندومرومهم برام تخطیم برخاستندورلیک فرش منظراب ادند فقیر نیز دروستا فرس ظالب تاده سبب بجوم أللخاص باعظمت الب فرس نتوانست برسيدالبثان تسشرون آوروه نفريق صفوف نموره نزوطفة آمره حارزانونث بتداند فقيربا دب تمام دوزانومقابل شبستهالطاف - يارُفرموده وما بهيچكِسر كلامرِنفرَمودِ ومحض مافيقه مهرَ كلامرَث ندفقيّران وقت راغن_نه ب وإنسة م چند جنر درآن وقت که در ذمهن حالنه رشده عرض نمو د حواب باطبواب یا فته او آنخه فیرمو د ه ۱ نداین بو د که شنيده المرشخصے بزمان نیتوکتا ہے گھنیف کردہ است ووران کتا ب چنر کمیتحقیرین لود درج منوده شمارا الملاع ايرجعني مهت يانه فقيرعرض منووكه مبنده زبان شيتونم يداندَ الإعال كتابهآ اين بغت أكاه باشدموانت فرموده تحنيق خوابهمركره بآزءض نمود كداز ندامب فقهاكدامر كا مختاروب ندهناب است فرمو دندكه بيج مزمب ليلندمانبست بإبطور مانيست افراط وتفريول للم اند بأزغوض نمودكم فطرق اواسارالتدكدام كي طور حناب عالى است فرمووند كه در سنجام يم بأن يتم

لددرتقرب تةرآن ورز فل مقركره واندوتلاو زرامگه زشغل مایدگردانبیدازها حندمالول بعالى ازراه طرق وبر یان بود مردم *نافهمراین رادور دور سرده ا*ند*وب* مبازاولادخنابعالي مصائكا رند فرمود ندكهآن مم ورغ میگرمند بعدازان بکایک برخا ربودند درحيرت ايستاده اندكه كالش اين صح بايح فقيراز وقوع وعدم وقوع است مكاترة انحه بعد تحررشرح رو تتدعانح حاك انسكالات وارده بران نمود ندلسر مخطحي نماند يشرح آن لقل كرده فرستاده ا *يافئت ندي* قبليع ولفين حاسل لودوك بالشافهازحضرت اليثه ناحإرمتماج بودند ببرسابط ود م برتبیح وغیران که درموضع خووسین است متحتم جنا نکه درا حادیث نبوید الصلوة والتحبد نيرمنا بروقوع وسايط اعمال مثل اين قواعد مليكننه وببراهمال ين فواعدا دراك داقع غمرلاز متحائز است كددروا قع حدبتي بإاثرس ازحناب منس باشدودرصيتے يااٹريسے محيح وہمي ازراوي بمقتضامي بشريت واقع سنده بايث ليکن ازانجا لذعتهد كاعن بإعمال ابن قواعدست ندبا دراك واقع لهذا حايزاست كامجتهدس ندم جضت يررا در بعضے مسائل فیقیر سنا برنعضے دجو متل ضعف روا ہ آن مزمب بارمسیدن مدیثے صيحع مكبمال اوبرخلات إن مرب ترك نما يدوحالانكةان مرب حضرت باورب يده وسمير راوى واقع منده باشتحصص مامنسوخ باشترمجتهد مدكوز بحبت أنكه قوا عدم قرره اصولبه كدمكاه بان بودعمل کرده مهجر خوابد بود حینا نکه در ترک یکے آزمیتین متعارضین فے انطاب لیعذر اعم^ل قوا عدمعد وراست متخص دگیرکه زمهب امیررا ربع بن فرعیات بطریقے ارط_اق علم دائے تاہم مجتهد مذكور لاباعتبار واقع غلاف ندمب حضرت اميه كويد آنهم حقق خوابدلو دوطعن ازمرواد مندفع وأماجواب لفصيل لير مركو يمرمنشا رائسكالات براك دوامرست كي تحرلف ناسنح دلقابعضوالظ جدمكممت باظرين درعبارات ومواخذه بزطا سربعض الفأظ آما امراول سيس مبانس كأكدناقل بالفظ ذكررا در دوموضع كه قريب بم ركر داقع اول بنسبت ادنئے مناسبت صورى لبفظ رىفًا تىدىل نموده حسب لقل اگرىلاوت فرآن لىے آخرالعبارة لهذا تجبت غير مذكور بودن مرلت فضل الاوكاراست شبهه نجاط ناظرن را ه يافته والعابم ت زیراکه درعهد ماسطریق شغلیکه در تقرب السےانتد مغید بایث دمتمول ومروج بود ذکا ت قرآن ونمازاینهافقط ذکرراسغل مقررکر ده اند و لاوت قرآن شربیه ونماز راسغل بنیداز انتهے وہرحنیدکہ وقوع تحرلیف درعبارتے کیسبت نافلین مہرشدہ درائجارسیدہ لبود ور ہے بارت سحيحه فنعول سنده واضح است ليكن بنابر مزيد اطمينان خواط طالبان حق مزيد توضيح شته مينودكه بروجود لفظ ذكر بحامح لفط اكترانكة بلء بن لفظ محرف سيطريق سغل مذكور ؞ *وكروِّلاوت قران ونما زبب*اين آن *سهاست بس اگر بفظ اکتر بجامی لفظ* وکر واقع شو**رط ان** شغل يمكى دوباقى باندوآن خلاف سسياق كلام است كددر اسبق طريق شغل سه مذكور شه

M

حون وقدع تخرلت تفظي ازناقل تشرح وجواب ذكركلمه ودرود ذراعية قرب الهي معلوم ميشودا زاصل منهدم كشت روجه وقع اشكال خلاسرا حافظ ذكر درشرح روما دربيان طريق تلغل مكوام تحرلفيا تبديل نموده ووروديهم وروكروأل است ليرآنهم مدكور فانحل بذاالانسكال فالمحافزلك الاعضال آمتم بربيان طل السكالات قسم دوم كدمنشا رآن تعمق درعه رابطور تمله يميكنم كبعد ستنتاج نتيجهازان خود نجوشبها ىشنەمت<u>ى</u>تىرىمەلول ئاكىغىرختاروناپ لەيودن **ن**ىرىپ چىزدىگراست ومال ت ازجائز مرجوح سَم باشد و بإطل عبارت از ناجا برتحض بهمون ت غيرختار درمقابل جايزغيرا جح واقع مع شود واطل درمقابل حق كماموامت مورفاين بزامن داك ووهم غيمزعتار لودن مرتب مجتهد لاحق تردمختهد سابق مثلامتلزم آن نيسه بامى سيالامخصاصه مذمرب مجتهد لاحق نردمج بهدسابق غيير مختار باستدجه مرضى ومختار حنيركح باشدكه ازجميع انحارغيه مرضعيه خالى بالمشدحينا بمرحت صحيح حيزيت ميباستدكه ازجميع انحار بطلأ يرتبرا بإشدوحون بإعتبار لعضيه مسائل نرمب محتهبدلاحق مثلامرضي مجتهد سالق بنبار مذسب مجتهدلاحت خلات مرضئ محتهد سابق خوابدبو ديلكه درحقيقت غيرمرضي ونالب ندلودن مذب نميها شدكريا عنهار لعضيصالل محتهد فيهاجه بالاستقار بيج نرمب مجتهد يخيست كمحتهد و باعتبارجميع مسائل محتهد فيها نالب ندوغه مرضي البشد كماكؤهي عليمن تتبع الكترب الكتي فى اتفاق الآئمته وافترا قها - متسوم اً تكه مُرسب مختا *و مرضى م*ان مح بابشد كه مود سى ميشود بطرن ان اجتها دسين طاهراست كه خلاف آن لخلاف مرضى وغير مختارخوا بدبود يتحمه آمراً نكر مخالفت دامو مجتهدفيها كداحكام فرعيه مبيات دمستازم رجوع شناعت وقباحت بطرف احدى ازمخافين ت وتفصیل کلام درین مقام بطور یکه پرودی بطرف اشات مرام شودانکه در قرن اول مود بالخيست ماكه 'درزمان لاحق دردين سدا مرعتبه بووعقا يدواعُمال شرعه فيرهمه وتزكر باطن آماعفائد س دران اصلامخالفت گنجالین ندارد که نه سکف فیما بینهم دران مُخالفت *ـ خنندونه خلف را دران مخالفت سلف یکسیموحائز و مذامب فقها مح اربعه و دیگرمجهه دین*

رصلا دراصول عقائد باسلف مخالفت ندارد-آما فروع اعمال لسِ دران اختلاف ت بیآن این همال انکه نداست فتها ت ازطریقه که ایشان برای **زرع اهمال ازکتاب** وسنت م لمنوده مقرركرده اندود رفروع اعمال بختلاف كشرارسا ت وهرت امیدالمونین علی مرتضے دابن صابس وابن عمرود گرم تهدین صحابہ رضی انعمہ بمرمثل اختلات جبرتسمية انتفائ آن وقرارت فانحد درحالت اقتدا بامام وعدم أن يجني اختلاف درا ذان ووضو مسل وصوم وزكوة وحج وتلاوت قرآن درسيان علمامت بابن قسم اختلاف ہیچے یکے مزمب دگارے را باطل نہیگفت آرہے نزد ہر کیے مزیب خود مرضی و مختار بود و نرمب دگریسے غیر مختار تھلے بذاالعیاس دراستغال تزکیہ باطن طرق شتند يعضي بذكرو بعضي كمنزت نوافل ازنمازوروزه ويعضي باكثارتلاوت قرآل فيفح بإغلام إحفظ البدتجده تحاكب مستفا ومثيود دليفي باكثار صحت ثخة صلح المدعلية سلمرو بعضے لغوك محبت ورين را ه تقرب محبستندوظا ہراست كەطرات شدكه درين قسم إموراعني اشغال نركبيه بالمن بم ساغ اختلاف است وازين مقام شدكهامورفرعلي شرعبيه في نفسها قابل اختلاك اندومناط وقوع اختلان دران ل مرتبه اجتها واست بس مهر کسے راکه این مرتبہ حاصل بابث داورا خلاف مجتبہ زخیر برادا جايزا عماز منكدآن مجهد وتكرصحابي باشدباغيران وتوتن مقدمات مدما فت رسيرحالهما منت م*زمب حضرت عَلی مرتضے را ورفقہ یایت ازکتا*ب ال ناكتاب القضاب ترتب جمع كره وكتاب مصتقك درفقه ساخته است مركب كم خوا بديط وا حلومرشودكه مذمب فقها يحار بعبريا مجتهدات صفرت اميوانه ر و مازانخا که بهجررسیدن این کتاب و مطالعه نمامی آن خالی از تعسیرسیت لهزامخ بأديمه كدركتب متداوله فقهشابيع وذاليع است كدور بعضيمقا مات بعضعه فقها فاسب نوال فق الرسب معنرت اميرميگويندو فدسب مخالف رامخالف آن وجامي العكس آيروالممينان

بمرام والسيسرى ان حاد فان عاد الثالانسيمن حتيته و مى قطع بدواليسهى ثمرحله ليمني لقواعلية سلام مَن سرق قطعوه فالطوفا فلعرم فالطوفاق باماتوع على م النح و درجته الامرسكوين ے مالاتفاق فلوسرق ٹالٹا قال الوصنیفترح واحدرح فی احد می الرواہتین لا ووسبب مالك والشافعي اناققطع فيالثالثة ليسري مديدوفي بيومهي الرواتية الاخرى عن احمد انتهي وتنيز در شسرح دقايه درياب سجو د التلاوة ، في موضع انسجيزه في حم انسجيرة فعند على صنى ان عنه موقوله تعا تعبدون وبداخذالشافعي وعنداين مسعود رضي البدعنة مهوقول تبعالك ويهمرادليه بهنزااحتياطا فان ماخيل سحبرة حائز لاتقديميه انتهب وازانجا كدمخالفت امأ مرشافعي وامام ستئميني بروليل حنانكوليل الممرشافعي وامامرالك فإلمام پردامورفرعبيراس .روايت وصطع سارق درمرّه ثالبته حديث فان سرق فاقطلوه النح است ودليا خيفا وموضع سجودهم السحده حوازنا خيرسحده است كما مزلقاء ت شرح الوقاية لهذا طعفه برطرف ايرجنين مخالعنت متوحهنميبات ركر مخالعت جزَوسي درميان ماسبقها جباهابتاير بوركه خلاف احنها وحضرك اميربابته مضلات مضى شال خوالوا إسوغيرمغتار بودن مزمب مجتهدلاحق نزومجتهدس محتهدلاحق نرومحتهد سانق غيرمختاريا بإمآخرتين ازغيرغتاربودك ملامب فقهأار بعببا متبار يعيضه الحتلافات اجنها دلا رت اميركَه آن اختلافات ايث ابي نبي بردليل است بطلان مزاسب فقها راراعه لازم بحضرت اميرا براحتها دايشان نظر برداعده نتعييم محابدوسر تيح مجتهد خلاف مرسه

زجيح كيب حدبت ست برحدث ويكرنط برقراين وانارات مرجحه نبير بينا نداس مدمث برحدمث وكميمت لذمر فبالتصفي فميت بمبنين ترجيح محتهده لبيليه نثرعي راكه باشد براجتها دحضرت اميركه تا أوبوسا بطائتيره برسيده وبجبت كثرت وسايط مختاج ببنفيذا قو*ا مدو تيرگر* ديده ستوب نناعت نباشد نير بجكم مقدمه ^{را}بعه ننه لات اجتها دن**قها** را ربعه ماجتها حضرت اميركه درامور فرعبيهم قرون ماوله شرعبهم تبالم مطلان وقباحته وكمر نباسته ملكه مجب ت باشدنس جواب حضرت امير *درخواب دراً مرفدامها* فقها ببداعمال فكرور وبه وتتنب*غ كتروي*غ وزنطرانصات كزبنان حق بأبهر وصواب ظاهر بابشدائينست حواب ارستبهه كريسبب لزوم غيم لبودن م*زاسب* فقها بررمیا ایرا و کرده اندازین حواب و ضع منه بنچیرمرضی بودن طرق اولیا اله بشفاوميشود وسوامح ابن ازمشبه غيرمرضي بودان طرق اوليارات حواسك ومكريهم ا له ارشرح خواب سته فا وميشود وآن عدمه رضا سي حضرت امريسبب احدات چيز بامي نام خريج بالهومصرح في شرح الرويانيس ورطرق اوليا رانته إصلات تعبضه المورغيرم صنى بابت كيمقل لرق ابداع آن کرده نه باعتبار نفس آن طرق وبرما هرظا *هراست که در سرطر نقی*ه بع<u>ضه قی</u>وو**ریم** عاوث شده اندکه درزمان سابق نبودندلس طرق اولیارالته رالبب امومی ته غیرضافیة بمثاتبانست كدكسي طورابل اسلام جال راميبب ارتكاب منهيات وبرعان غيرم صنى كميد ليس عدم رضارا جع لطرن منهيات وبدعات است ندمعا والمند بطرق وانحيه نوستُ متداندك تبعيبان منبسون اين رويا ب پرده ازوشي بربيرام نم گنجند وميگورنيد که پن رويا و صافحه برحقيقت مزرب اوليلحاست واضح كدبيرونفها تحويدأمب ومقتقدا بإطريق فسينتمروفيرا زنمان وتلادت شغلي نسيدا يمرا نتهيؤنس برعقلاسي ديندار ننفاسي نداره كه درين روبا إصلاجائي خوشى شيعيان نيست بككه غالب التفات والطاف حضرت اميه وخصوصيت بشرف خطار ج البطرن سال واخذ معت ارسائل وتعليه شغل نماز وقرآن كدم نظوق ثابت است شايان ا كرت يعد مدريا فت ان طامه سرخوو درند والرازيم اغماض نظركروه لفظي رامنجمام ضمون خوا وموافق مطلب خود دركمان بإطل خود فهنيدوا زباقتي اعراض نماينيد درنظ عقلامتل ستدل إبجله لاتقربه الصلوة خوامهندشد بالتجله أرماسبق معلوم شدكه بحكماين روبايطلان مزامب

ب*ت واقع است حراكه درا دامي فرايض نم* يلتواندث بنهابت ٰ قاصراند كة مارك منين اند وبفل را راسًا ساقط مُيگوبند ب ونوافل ازشعارا بشان گرویده وعدم اعتدادایشان بطرن تلاو غیرن عثمان مشل ته رمت و تخیل محرف *برغمرای*ت ان برواففیرن م*زمب ال* بب ادعا يستغل نمازة للاوت سوام وموطن خبال ايشان ورواقع وحود مح نداث وتلاوت فران اعنى صرف اوقات درين دفعل شركف حنه وونماز انتغل لساختر متل راشغاسليح كدورسيان صوفييت مهورا ورنماز وتلاوت مشغول بابتنه ورمصداق ابين رويا داخل تخوام ندبود حراكه وررويانما ىت نەشغول بودن بنما زوتلاوت وازاسنجا كەشىيعە مى*كىطىلق*ىت ا زاشغال ايشان نيز بيزار باشندنس شغله كه در روبا مركوراست منافى نرمب شيعة وايدبود زمود آن كما كفي وأكر شيعة تناكف لنبضه مسائل فقها بدلعضة أنار حضرت على مرتضه كه ككر روما بنت تتنيع نمايندنيزناموجهاست حراكة بيج محتبهد بدون دلبل منها ولبيل ازمنجالفت أنارصحابه كاضطرارًا بنابراعمال فواع تقررهم مے آید با سے نمیت وشنیعہ نیز و مواضع ب یا رمخالفت آنا رحضرت امرفروگرامیہ اط مٰ ښاېرانکه آن آثارموافق ږېب ال سنت واقع اندنمووه انداگرجهاين امرېروفلير تنو ى ندار دلىكة با تنبيه نا واقفان نوست تهييتو د كه براير · دعو م كتا بين عتبيرين شيعا عني ووشابرعا دل موجودا ندكه صنف نظر برموافقت ابل سنت ا واميه لما هربن راترك سيكند مركه نواربطرت آن رحوع نما بدوازا نجاكه مخالفت شيعه مأط بضرت اميرورامهات عقائدوها يلحقها برسرا سرطاسروبا بسروبرنا ظرتحفدا فناعشريه الحهاست أميعنى موحب فهو ربطلان ندائب شيعداست وكهذا الفين بنابر يطلال مذام البثال مأ بريافت بطلان امرحا جتين بود وفكن غالب انه ت كه *اگرازهانب*شيعه وال واقع مصرشه

أساليدالهن الحبيب إل أنكه درجحفه اثناع شبريصلوة وسلام بالاستقلال برائيه اثناع شرنوث تدوحال آلايل الأ ت حراكدت بيدابل برعيت لازم مع آيدوابل سنت احتنار شهبه برجود لازمتهم رده امدلس سراسيح وازاين اطلاق كندازكيت عتبره الل سنت مايدآوره إقعنيست أرم عليه انسلام درحق حضرت اميرالمونين وحضرت مسيدة النساوحنا ح ىت كىكىن مذكرب الى سئنت بهيير . استكىلفط صلّوة بالاستقلال برغيراند للامرغيرانبياميتوان كعنت وتسندس أن سوصآ ابوداؤد وصحيح بخارى بعداز ذكر حضرت على وحضرت ثبين وحضرت فاطروحض خديجه وحضرت عباس لفظ عليالسلامه مذكورست أرشي عل رابراسے تتنبیّه باشیعهٔ نومشهٔ انداماتشبیمه بابدان درا مرخیرممنوع منیتواندشد و تبرای الزم این مردم میتوان گفت که دراول کتاب صول جنفیه که شایشے است درعین خطب بعدا: سلام سطيحا بي حنيفة واحبابه فطاهراست كدر شبداين حضرات كه نامها ي ايشان مرقوم شدكم ازرتبه أمام وغطم نيست يس نزدايشان بهم اطلاق لفط سلامرين نزركوا

K

10 m

وتی نتخصیف^واین حدیث در شکوه شالف است باید دیدو در قران مجیداست دسلام ع**لی عباده الذین** صطعة تخضيص بأنبيائيس بلاشيه جانريا تنديفقا مذهليل الهمن برلان يورى متحكوليدكه ورصواهق محرقه أدروه الابتداك لتة قوله تعاليه سلامه عليال بإسين فقدلفل جماعة من للمفسين عن ب المم علية المحمد وكذا قاله لكليه وعليه رفه وصكيا ابن عباس صى المدعنهما ال المراو بذلك پەرسلىم داخل بابط**ریت الاولى** اوالىفس كما فى اللهم ملى <u>علىال ب</u>ى او فى وتغوى نېردرمعالم ا بن روایت ذکر کرده - وقال توالے فی سورہ طه دانسلام علے من اتبع الهدی خلیفر مکترفیصال ہم اسیان امکریر تا درواقعہ کرملا۔ حضرت لامروقتيكه دركر ملإتشنرلف آوروندئيم اهايشاك سيلسيرلووند علے اوسط امام باربود ندنسيسرورم على اكبرسبت ودو ت لعضيء رايد ولعضي على اصغر گفته اندايشان يرخواراه بووندحضرت امامرانيشان راسبب غلبتشنكي وركنار گرفته زبان خودرا ، دروَنان ایشان میداوندگرناگاه تیرے ازجانر ركنار پدرجان داد و كيب دخترې اه حضرت الامرعكى پاسىلاً مربورسكىينە نامرداشت هفت ساله عمواشت ولروايت نكاح الشان ياحضرت فاسمفلط رانوقت فصت ابن كارنبو د وانكوشهر است كحضرت سكينه دررا وشا مرفوت م غلط محض است جناتكه ديشان بتمادي ابامه زبنيه ماندند وبامضعب ابن رسرمنكوح بشدند ذربر لمروحضات على كرمراب روجهه بهزا ووحضرت بيغر صلح البدعليه وس سلامركه فاطمصغري نامم يلأ نبامد ونامره درا مامرزين العابدين شهربانومكقه سروپرونیز بن ہر مزن نوشہ *ن عروه*ً بن مسعود که مهردَار منبی نقیعت بود و فا مها در آسپسرسوم که شیر لخواره بودند مباً دنمیت آن

4

بن عدی کهارنبی کلب بود واز مبله از واج خود حضرت اما هررباب را ۱ اما مرغزت تمامر داشت حينا نكه درينباب مشعر بسيهم فرموده اند مشعر لعمري انني لاحرضا مرحان خودكهمن ان رمزن را دوسه بودام اسحاق وحضرت طلح كهسيكے ازدہ پائېشتى بو د ندمت بهورومعرون اندوحضرت امام واقر را انوم يهارسالدبووندحراكةمبل از واقعه كرملاكه درسينه شصت دبك يهجري نشده بودنجيار سال مبثته بنه نيجاه ومفنت مجرمي سيداشده بودند وأرحمله إزواج حضرت امامه درانوفت تهمرا والشان شهرا وما دربسيه سوم شيرخواره بو دندوحال ويگرازوا ج معلوم نميست كه درانوقلت زنده بو ونديا مرده وززا لهرشرب شهاوت نوسف يدندحميارتن بووندحضرت قاسم وعبدالعدوع والوكمروا زفرز ندان حضرت امله المونين على كرم المدوجهه بينج كس يمراه لو وندحضرت علباس بنجي برت حيفه بن على وحضرت عتمان بن على وحضرت محدين على وحضرت عبدالبدين على سهبيد شنه وعباس بن على كه علمدار بودنداز فراحضرت امامه وركر بلا دوسه تبرپر تاب روضهٔ الیشان حبر اس ووگیسه بیان گرملا در روصنه حضرت امامه مدفون اندواز فرزندان حضرت میل حضرت مساقبل از أمرا بحضرت امام دركربلا دوم ذي حجه كنهشصت ازسجرت وركوفه شهيدمث وووندوالشانرا حضرت الامرازكمه ببيتا روانه فرموده بووندكه ازمروم كوفه قول وقرارت كمواستوار كرفية اطلاع دمهنه ووليسرنيزا بهمراه يدرشهبير شدندممحدوا براميمزام والمشتند وعبدا يسدوعب الرحمس وعبفرك ران عقيل بن ابي طالب كهم إه بووند شهيدت ند 'واز 'فرزندان عبدانسد برج عفوطها ربرا درحضرت على موحبه دوبسيه بهمرا جمصنرت اما منتهب يرث دند كم محمد وعولن لا مرداث تند وخواسرزا و والمحقيقي ابتول بو وندخوا خشيقي حضرت اما مربو دند و باعب السدين جغوط ياريحاح مشده بو وو وحضرت المامزين لقاً [وعمزين فحسن ومحريث على المركز وكرصاحبرا ووصغيراتس وسندمان رفتند. ومصرت رمني فحأ إحميقي حفرت امام دشهر بابنوزو حجضرت امام وحضرت سكيينه دختر حضرت امامه ووبكرزنان المبسية سماه بودندور لاوشا مرتشند نقط

Dile Eline De No

ئارىبدىشلىماڭ *كىنەرەمووض مىدار دىددىنوقىك تىخ*ھ مِي كِفَا فِرَكُ فِي إِسْتِ افتاميشو دِضَالًا هَا فنمودخاك تنينى فقرا بدارصد رشيني اغنيا مركزمولويء ومراقبهم وردارند ودربنجا سركز سركمتعلق اجلاقه نشوند بنركب فبتحريد در آخرين النكاريم برايحضا باشيمه لطور بزركان خود دسلف صاليخود زباده اميدوارغلوكستاني <u>ان خبرنیک انجاول خوش میشو دو تا نحرلایق شان درونشے نیت م</u> ياده وببواب ازمولا باشاه عبه العزبز صاحب شاه صاحب وفان مراسلمكرامة بلام كمشون خاطرعاط بادكه رقيمه كرميه وصول عزت شمول زمكود <u> دو سخاط شراعت از مُدکور نوکر می او نگریان و قبول خدمت افتا ازایشان که درین</u> يدر ورمشود لاءق گرديد يوضوح انجانب يوجس اين خبرنجيح است وتعض فالمحيح الرح تيقت ت كەمولوى رعاب علىنجان مختار كارفرنگى بسارستعدا ندىكر راپنجان نوشتندگة مخصے دلاز رمتدين كدمرششي منبات دواطلاع بربسائل فقه واستسته باستدنز داينجانب بايدفرسا ونابنده رسرواتعه وحاوثه موحب روايات فقه حكم ميكروه بإشمراز بنجانب نوشنة بشدكه صاحب نوكرومحيوا ببان اندمييا ذآمنها تكليف حكمه نامثه وغ وسندثاا بن شخص راكه مابفستيم اختلاط صحت ونكرا بلامرشوداليثيان ازانطرن بتاكيدات لتمامقكمي نمووندك اصلا البجص رااختلاط فرتكيان نخوا بينتدنأ أزائكليت حكم نامندوع داوه خوا بدينته كلكه دوكر حدا كانه ويشهر بالاستقلال سكونت نوا هندورزيد و انحيمواف*ق شرع محدى باشطيح صاحبه*ا الصلوة والم بزمايد بعيداز ورو داين قسمررةا بمرايشان تامل وكفكه د *ور ترویج احکامه زندعیه باشدموافق شرع خابزا* خاطرا نداخت وقال الملك التوفي ستخلصنفسي فلما كلمه قال انك اليومرلد نيامكير إجبن قال حلبني علي خزائن الارض اني حنيظ عليمة قال البيضادي فسيدوليل علي جازطليه

الأوامن

التولى من بدالكا فرا فاعلم انتكبل لمليحا قامته أقوم سات الله لاستظار الخلو البت انح يتعلق ر دا فانخی تعلق بطریقت داردیس ترک وتحریدواختیا به نقر و ترک اطن وذكروفكالمراقسة و والحاكسب لعلق خصت است ارمحوات طريقات نبر بدوحال آنكه بسيحارين فرقداولها كوكباركث تداند مرتبه كمالأ مده حيرهاموكسے كەم نوزمىبتدى باپ دارىي تركى دىنچرىد درين طريقيت عزميت است ونهريشا ينعنه عدم عميال باصدم والدين كهزمرت أننها فرض باستثديا افارب ويكركه واحب مشفقه بابر بأزغوركروه شودكه درين ازنهيج محذورى اصحبت كفار ومدامنت درصدو واسلامه بإموافقت بآنها درميم كفرليخوش آمدانها ومبالغه وركندب ووككرمفاس كممصاحبان اغنيارا بهمرميرسدا صلام وجرد فيست باحت آن درشلعیت مطربقت بیج سنبه نیا نده ماننداین که نلفا واصحاب مختایر قبالیا اديده ومشنيده ايمركه علمكرتبي وتعليم إطفال بهيودم يكردند ومبشه ببابشارات عمده لبودندجيرجاي كسي كمهنور درين وادى قليم ننهاوه وزامها ضيارخو درا در دست ترك وتحديد نداده تبآبر ومرقومه تحويزكرده مشككمولوي عبالحي صاحب انتحار ونداكرم غاسر فبطنونه دموموم نبات ندفهها والأبرظ ستدبرا يندحوان ابن قدمعلوم شدخاط رشرلعت رايدرجه ازعاج نبايد وادواين قدراممالا ذمرك بن بايرساخت كابنجانب بمرعمرت درين مزكورات صرف كرده دانآآبا واحداديم بين وضع راديره ومشنيده كيكامك نديججت شرعي وبير تجويز ورباب طركيت حركت ناملا بمركد دربن سردوراه تهجن وتتقبح باشدان فالساد مالك نهرا يخودو نغيرغود تحزيز خوابدكروزيا وه لي نويسيدوالسلام والأكرام رقعه شا وغلام عليهما حب موسوم مولانا شاه عبدالغرز صاحب بحضرت سلامت معارج القدس جدكتاب بهت وازكسيت ديران مينايد بايوفرستاد برائ كروزيا احوال احبال مطالب آن تحرير فرمايندزيا وه جيجواب مولا ناصاص ممعرح سشاه صاحب وفال مراتب سلمكم المدتعالي بوراز سلام منواع شوفياد يهفى معرفة انفسرم قواط وتهذيب اخلاقها

، سان بطر حكمت مع شوب فليل من قواعدالتصوف بالفعل إين طرنوت نانى الفع وتهلل لست أكرمطالع منظور بسرح الصدورفي احوال الموقي والقبور لامربرودتي وممكلأمي بآبناكه انتم سلفنا ونخن بألاثره ب فرمودند بل وطدتم ما وعدر مكم حق رحال بس تأيندگان خود *ېېمخونتي وبشارت* نام همر ولاسم تحزنون بالما الكارشعير وادرأك والصالينيس ولهذا اورا درفلاسفنشمروه اندلس طل ح درمتعوروا دراک دائما در رقی ا ب وشعورا وجِيسم تاثير تواندكر دستوال آگراد داک وشعور بياندلقد رحيات ي وشعورا بل قبورب

وغيب اردادراك آنها زياده است وانخابقلق درامور نيوسيابث ادراك آنها أرميه إمور نبويكم بابن جبت ثفاوت واقع ميشود والاصل دراك يشعوركم للكه مگرنامل ده شود در دنیانته لوحیهاتشفات زیادتی و نمی مشعورا داک واقعه شودخیانخه د فائت علمه را وکلای درباركم من فهمند ولنا ندطعام ومحاسن نسار وكيفيت نغمات واوّيار رااميه زاده ناخوب او رَاكْ مِيكِهُ وفضلا دراوراك آن چیزیا بسیار قاصرا نداین بهمهسبب فلت توجه والتفات دانند و کترت آن تتتوال ازانبيا عليه ليصلوة والسلام واوليا ركرام وشهرا وصلحائ عالبمقامه لودموت شارتيهما بالنطوركه بإفلان ازحل تبارك وتعالك حاجت مرابخواه وتنغيع من شوو وعام من نخواه ورست ت یا ندحواب استدادا زاموات خواه نردیک قبور باشد یا غالبًا نه نص نبه پیرعته اس زمان صحابه ونالبعين نبودلسكين إختلاف است دران كديرعت سيئه است بإحسنه ونبرح كمختلف ميشود بانتبلان طرق استمداد أكراستمدا دبابن طربق است كه درسوال مكورست لسر ظا بآلجوا . زیراکه درین صورت مشرک نمنے آیہ ماننداستمدا وارصلها بدعا والتحا درجال حیات واکیے ج ت كيس حكم آن موافق آنَ خوا بدلود و در صرنتْ برا محر دان شدن ماحبت انيفذر أمره ن عثمان بن عنیف رضی البدتعا للے عنہ قال ان رطا ضریرالبھ اوتی البنبی صلے العلیم ومقال وعاليان فلني فعال أثبت دعوث الثبت صبرت فهوخرات فافودءقال فامره ان بيكوضا فتحسر الوضوع غوا بهذااله عاراللهما في اسُلك وانوصراليات تنبيكَ مُجِّمَد نبي الرحمته أني توجهت باب الط يقضى حتى نهوالله فشفعه فئ رداه الترندي وكذا في المشكوة سوال تحيير صاحب لإن كشف برقبوايشان لمراقب شده جيزك ازباطن اخذميتيوا ندنموديا نهجواب ميتوا نذمود ستوال برائح زيارت ابيثان روزتعين نمودن بإروزءس ابيثان كمعين إست كرون در ت بإنهٔ جواب برای زیارت قبور روز معین نمودن مدعتداست واصل زیارت جائز بعین دفت درسلف نبوداين مدعت ارال فببيل إست كهاصلش جأئزاست وخصوصيته وقت مدعه مانند ربعدالعصركه درملك توران وغيره ^{را}ئج است وروزعس برام يا دونانيدن وقيت وعا برائم میت اگر باشده مُضائقهٔ ندار دلیک_{ین} التزام آن روز نیز برعهٔ است از بیمان قبیل که کش^ت ا موال برقبورآ بباشی کردن مگل در <u>گرخ</u>ونشبونهادن درست ست یا نه وانان سرومیدینا

40

اقرخام باث رائ اسحكام آن باياك كردان قبرار نجاست حانوران جرنده وبرنده ت ونها دٰل کل وخوسشبه برقسر ماخوذاران ست که نفر بهت رانخو فافور ودمكر جنبر فإارير جنسبرمتل صنوط ليعنه اركحة أمده است وحال أكلمهيت ورقبرا ت نازه بهمرر سنحمل است کدارین نهادن خوشبوسرو بهیت مربر ور ننحالت روح بسسار متباذ ذياستعمال انجوتنبوميشود وروح باقيست سرحنيذاله وصول خوتنبوبروح درجالت زندگی که قوت شامه است مفقوداست ا اقیات ایرلیات کهیت رامیرسد بعدموت ازرو يحشرع شرلف نابت ليعنه لذنها سي عالم كدرها حادث صحيحة مده است كه فياتَ بين روبها وطيبها ودرع ستهدا درقران مجيد وارد است برزقون فرحين اثبات ميتيواندنمود سوال بندية رغود واحب گردا سندن وقبرلوین گذرا سندل حیرحکم دار د سوای حکم بذر را موستے منو دان فيصيلے دارد که درفتا وای عالمگیری درکتاب الصوم ملکور ۲ ت جنائخه زجمه عرفی بعینه در نجازشتا يشود وآن إنيست نذر كمية اقع ميشود ازاكثرعوام بابن صورت رست كدمے آيندنسبوي قبر تعجن صلحا و زرگان *وبرمیدارند برده قبرازایشان درحاکیکه میگ*وپندای سیدفلان آگرحاحت روانمُوم بشوه ب*س برای شما اخاون من این فدر زرباب شدمت*ا ایر جنبین ندر باطل *است* بالاحباع آرسے آگر ودباالهي نذركر دم رامح تواگر شفاديبي مرجن رايا مانندآن طعام بخواسم دا دفقرا راكه بردروا يقيس اندياها نندأزن بإلخز مدنيوا بهمركرو لورمانا تتحسبجد بايرغن زيت بريسك روكشني المجس إهم خواهم واوبرا كسيكيشعا ئرمسكي كيندار قسميكه وران لفع فقرا بإمشر وندربرا سي خداوذأ تحقان نذرحا تزاست كبكوللإ بومخفقيران ناسبوي صاحب علم لسبب علميت ادونه حاضرين ينيخ كمركه رحنس فقا ذوقتيكم معلوم كرومث ابن مقدمات ليرجز مكيار فنهميشو دبسوى ابنهالين حرامة بإجماع ما داميكه قصدكرده لنشود صرف انها لفقيهان زنده وتحقيق متبلاسنيده اندمردمان ماب سنوع اسنتهے وجادر لوشانیدن برقبر حرکت لغواست سنا بدکر دمثل دلارگیری وسقف بلند مک د *ن عناکب ودیگرچی*وا نات موذربه *وجمچنین درسقف* رین سود نه حراکه دلوارگیری سندست

وندحوأب وصرة الوحودي ومطابق واقع إ ورالقارص فطن براولىيا رالىدك النان بداعقا ونشود دررسائل توحيه نظركنذار

المنال المنال الم

ىت رىبىين گفتەاندكە مېطور درا رطالىقل ونىزگفت**دان**قا للوحدالذي ذكيزناه آريب مقلدان علمار متنكلميون سكوت البشان راانكابكمان كرده اندم نفتازا نی وزواضی عصنه دو بگرمتا خرین کیجن معلوم _است که درین ما**ب م**قتدا بان غزالی *و* المرازي وامثال أنهااند بذمناخرين شكوال كسك كامرابيداآ ، ماین طورُفنتن روانیست ملکه سوراد بی است اگراینچ^نیز بگفت که درجمحواینجاخواندا ضائقة بدارد وأنهم وقت است كه بطايق وعنطوب نخاندوا ما بطور وعظ ينع ارشرك وبدعت نواندن درسرطار واست ملكه برامح روبدعته گاه واحب ميشودسوال اگ ر اسنت مکسے سازوان جانور حرام گرد دیا نہ طعام منت بزرگان وطعام کہ ہراہے اِورِيا روردِگان بخِية ميف**رپ ن**دخورون آن حاً نزاست يا نه حوالب جانورورين صورت حرام ميشو**ه** دون آن قرمیب تجرامه ست بشرطه کونیت ندر غهرانسد ا بانز ككككها بثينج سدويرية نني بوعلي فلندر وغيره ونان وعلوام مروكان بطورخيرات بربيانيدن أوآ بالشادج سكننه وآمزا مانند وككطعا مرشك نميداسندأ أممحتا حإن رادمهندواحس وطعامه وستاه البخانه الل إدرى آنزابطور بهاجي كخزولقنيم مكنندام بدتواب واردفقط ت سوال *سخطے برای مصارف قبورا دلیا را*لتداراضی مقر کندلی^{ور} <u>ن ارضی خورون سخدام آن قبر ایکسے ویگرجائزاست با نه وننرمبلغ لقد که برقبورسمے نهبنده</u> *خردن میرسد یا نه جواپ مصارف قبر پیچ معنے مشرعی ندار د گریم*ان دتت مروه دفن ميشوداًگركسےاراضي ازملك خاص خور ساير غاّ دمان قبوتممَن كندخا د مان اخرا

يع كمنندواز فواحش الجابير ميزانندواز واثنتن نذرومنت ارلفته وحنبس برقبرمنع كنندو دفع بازنداگر شيطاخايت ندسجاآ ورده خونيد وغوانند حرام است سنوال رمن دائيتن اراضي ستاربوا داگرایبرمج طبول *احنی را مرتب*ن م یا نہ جوا ہے رہن دائنتن اراضی مملوکہ درست است وقبضہ خود و اثنتن برآن *ضَرور و محص*داً گرفتا درقبضه كردان است المابا بدكه محصوش لألكاه دارد ودرمبلغ خود وصول شمرودَ فَتيكه مبلغ ننود وانيقدروضع كرده ومدويمينيو الست حال كرابيويلي دماغ ومكانات كهوران كراميها رسيت رايه داده ورمبلغ نود وصول كند ومهبكرون لامن برتهن محصول اراضى وفيره راهيم غيست زبرإكه درمبة بض موموب شيطاست باقباض دامهب كهجزيرا ازملك خود ووركرده ورملك غيراندافئ ىيىن بېرگاه كەدىە **لىك**اونىيا مرە _اسىن مېيەالوقىت چگونە ھىيجى ئىنو داگرگوىنىد كەمبىدورسرسال دا «يېشو د بابنيعنى كداول درملك مالك رمين محصول وأل سيكرد دسن لبيداز ملك اوبسروان آمرء ورملك مرتبن مے درآیہ بریسے بدہ خوا برٹ د کداز ملک مالک حگیونہ نبیرون رفت اگر مقدا ول برین کروہ اس غلطاست زيراكه درانوقت اقباض نبست وأكر عقد سرساله دسرواسه براين كندآن مقدو أرفاكا ية كبير بهبرحالم محصول وكرايه اراحنبي مكأنات مرهبونه تهميشه درملك بالك آنهنا وأخل ميشود ومرتون قانجن آبنها سيشورنيا يتدانيالك ليس ناوقتيكيه وقسفيدمتهن لست ورفسفيدراين تُ زِيرَاكِهِ رَبِي نَاسُبِ او ست. وتحصيل منافع مردون با متبار عُرف زمانيان حال أك مرتهن آن نافع أبراين رساندا وآنراقبض كروه مبرتهن بهبركند بابت قبض كفع اوراخوامرية وابرك وحقيقت رلوا سست نبل أكرآن بهجاره بمرتبن نديدازوي مرتبن خوشنوو نخوا مرشدو مبزن مله راضي شفرن بود نگله منتج معاملة خوابدكر ونسيس درخصورت أنجيرال زمانه كننه وحياية ووخواري برآ وروه اندلسكين لين مبله بهم أنيجي قربته ندار و وماعتبا رفقاهت طلق ناروااست وواكل دمرموع شبطان چسن انسان استابه تبلیم خوابد که امراب و مومزخ برووطریق شیطان مهان که نیمظر ناقصان تزاولان سبلح ميدانند واكرساح ندانند حكونه در رلقه شيطان وتأبند ستوال يخنن طعا ورايا مرسع الازال برامي خدا ورسانيدن تواب آن بروح برفتوح حضرت سرور كأننات عطيفة تعاسلي علىدراله وسلمره بإحضرت الاحسين على السيالم درايا ممحرم ودكم آل اطهار سيدختا

ت باندجواب انسان در کارخو دمختارا به روا ندلىكين برامى انيكار دقت وروز تعين نمودان ولمب مقرركردن ے آگرو تقتے رعم ال آرند کہ دران ثواب زیادہ شووتل اور بینان کیمل ت زیراکه بیغه خدا صلے اد ل حضرت اميرالمونيس على مرافضيرة وسرحيز كدبران ترع روانيابنند واكريسش خوا بمخفي خيرات كند درسرروز مكه بابشد ليانه ودنئو دسوال كسأ قردى بادنگركه زنان ایثان برده نمیکنند! مامشودلس باواقتداگردن چیکرا نشرعي درشلعبيت مين است كدنن ازسه تاقدمه حيا دييشبيره بإش لس اگر ناان ايه ك اقتدا ومقتدبان مابشان مكروه وال زنا کارمی ایشان مشهبورشده بایشدافتدالحرامه و دیمین صورت برمر وان زنان مرکوره فرضت ان خودرااز بدکاری رسبه پروگی لمرنع آین دواگرانها باز نیاین طلاق دمهندوگرنه دلورث ندبودا قندا درنمازايشان منهع نوابيرث ليكين أأرخوا ندواند قفها مآك نمازوا حب نيست مراكه بس **برفاسق و فاجرحائز باستُدسوال** طلاق دا دن نـوحبرسبب نافر با ن و منط أ**دِّن** ت **ياًانكەموقوت برنا فىرما ئى نىيىت ہ**رگا كەنچەلىد**طلاق دىدجواپ** مللات دادن بردوجە - نور سمان است که بیسب طلاق نید زیراکه طلاق داز *ے ازچنر طیسے لیپ ندیدہ نیسٹ علیہ نا جارہی مب*اح است وہ بارج انسٹ کیآدمی مختار سمطلاق گوید ت ملكه دسنت خلفاسي باشين والسست راسو زباوتی نتواب نکاح بایث دقریب بسنت اس نخيرصنرت الممتهن عززنها رائكاح كردى وطلاق مهموا دمى وبازنان دنكي بيمرئكات كروي اين أحضرت امامتصن رخ پريمسيده بو ذمد فرمو وندمن ميخوا مم كهب بيار قوم راكب به باهرت سپیدا مشود و درحق ایث ن بردر موشی کابایه سوال

تون عقائدم عنيه ه ومشروح آن مينوب بندكه كفا رمخلد در نارا مدوم منان در صن خوا قبل ازعز إىعدا وخوام بندآ مرسي وران منسكيين والل كتاب والل يدع كدم واسي آنها كبفريسسيده وتكفيه كيننده هيخين وغيرومنكف وربات وين ورحسنل انديانه وورآبيران ابسدلالغيفران ليشرك به ولغفره ومان وكك أوكة يتمال داروكفا غيير شركير بمحل مغفرت باست ندوا زحديث معلوم مشيود كهم ازنا رخوامهند مبرآ مرالامن حبئسه القران وشونح عبدلهق برح أهنته كديم بدارد وزرخ خوام ندبرآ مرالاكفام وقىيەمشىكىين ننۇمشتە دىرمرنىيىما رمركەرسول الىدىيىلى الىدغلىيە ۋالەدسلىرشفاعت لقېيچېند خوامهندكرد وحكمه فوايبث كدببشفاعت تونخواسم نجشيد مكرآخرين مغفوشوندآل كدامرفريق ايمين لفا غِيرِ شكرين النه يامومنان كه ذره اميان ورول اليشان ميباب شدعك التفصيل لمبع ترجمه آيه مذكوره كدمرا دازس ببغيركه كيست فلمي فراينه حجالب احباع علمارمنعقداست برانكه خلود دزنا خاصه كفراست مطلقا خواه منشرك بإشديا انكار نموت بالنكارا حكامه قرآن بييج تفاوت نيست واز آيهُ ان امدلابغِفران ميشُرک به وَنغِفرها دون ذلک لمن بشاره اوازلفظ ما دون ماسوی نیست لمكهادون وانفل مراداست ليبنة انحيكمته إزشرك باشد دا تسام كفركمة إزشرك نيستن يلكيها في شك اند الجلماحماع علما الل سنت سريا كالمبسيع كفار دعنجله برشريك مشكيين اندفيريل نظعى است صحت حكم نزد أامرتم تراتكيس ناين لجباع جبعيزاست وابين أحباع معاض إشاره اين كيد ليف يغفره وول وَ لَه عَلَى إِنْ الشَّاء معينوا ندشد ما يذبين تخفيق وكتب مبوط علم كلامرات بجيعه نومنستها ندكة كمبيع المواع كفرا بصوبشرك ميشوندوس تلزم ألبهم يكردندلير محصل ملغفها ىناخەنىجى اين آيەمنلاا ئىل كتاب كەلكارىياڭت مىنمودنايىر گوماچنىن عنقدمەيندندكەمغور پینسر آخرالزمان کفعل آنهی تعالی برای تصدیق پیغامبارست نعل غیراوتعالیے است بس اثبات قدرة خلق معجزه مرغيرخدام وتعالكے رالازم مت جنائخة عقبيرة ايشان است وم عين اله شيركه وسطيح الالقياس درخمبيع أقسام كفرتكلفات لنووه اندنسكين نزومحققان دلسل بن احماع ايات اند كهزباده از منجاه آية خوام ندبود وليمه ولالت دارند ترانكه كفر بآيات ابدرتيجا للےمستار مرطود ناس خواه *شرک ابشدیا غیران قوله تعالط ان الذین کفروا با باتنا سون تصلیهم نا را کلمانضجت حلو دم* برلنام مطبودا غيرنا ليذو تلالعذا بالى غير ذلك من الابات ودرجد سب مقام محمو والامن

أئيان الذبن كعذوامن إليه الكشاب والمشافين نيروال فرآن است وبابن سب غاررامطلق آه وه ومُديم شكر بي منوسلية، ودرجه بريث شفاعت كملقب يجهنمان العفوالهج اله بنتر شهروخ امیذ براه و مران به سازی از کامل ایمان قلیل دارندوهمل **نیک نکروندخانجد میز** ت المزميلوا خيراتها ومرا داران من جوارح است نيراس ايمان دابل لفنسيرت كمروبرا شال حميع انداع نفزد كشنه له وكفرا منت اسطلامي شرع لفظ ننرك گروانيده انديير صعنے إل ا لالغفران ليشرك مبزرواليث ن الملغفران مكفر به است ميا تنحير قاضي مبضاوي ورخت أربو الأمكم المشركات منوب ندتيمالكيا سات لان أل الكتاب مشبركون بقوله تعاللے وقالت اليهووغز ابن ابتد وقالت النصارلمي أسيح ابن إبيدالة قولة حجانه وتعالية عماليشكون ولكر بخصت عنهها بقوله تعاليط والمحصنات ن الذين اوتوالكة اب من قبلكم ويخرالرسول صِلْحَ السرتعاليط علميه وكلَّى لمرباحباع الامتدروني تن عن حابرين عبدالقية فال تال يُمول المديصلي السدنعاليجا وعلے آلہ وسلم نزوجوا نسارا بل الکتاب ولاتز وجوا نسا ونا فال قبل کیف اطلقتم اسمرالیشرکر عليمن لم منكر' نبوة محرصيلے العديمنيه بسنمرة إلى إبدائمس في الفارس لان من بليول القرآل علام غيراب تبعاللے فقداِ شرک بابتد وغيره التجيے رئيمتي و 'انست كەسابق مُركورىتىدىلىغے آبات كثيروفرا ورتخليه كفار ورنار وتابيد ببطلقا امامينيا مداكمة سيبيص درحق ابل كتاب نيزحبا بخيرا ئيان الذين كف ن لل الكتاب والمستكير . في ناح بنم خالدين فيها وقالوالن تمسنا النارالا ايا مامعدودة الى قولم فاولتك اصحاب الناريم فبهأخاله ون وثبليع الى مدعت ومواكد مدعت البشان مكفر رمسيده وخل أييان الذمن كفروامن أبل الكتباب انديع بيميشك نيست ومراد ازما دول ذلك نيست مگر . ونوب دمعاصى خوا مكبير، أبشد ياسعيه وجمعا بين الاوكة شيوال نير درجميع متون كلاميه تومما لهصمابي اللعن نبايدكرة ضمون حدث كدنم كمون لمكاعضوضا بقينامعاومه ملك ا للموغورة كوازع ضرضيت بست كرنسدت باركنند وكريذ توجيه حدمث ترليف ومقايدا بل سنبت سلموغی ه نیکو با ست که است به کلهه نده کسیس توجید مغیاوت وع**عنوضته الیشا**

ت وبغاوت اوتبفق عليه رسن بيس الانت باغي حيم ضائقه واردومنع لعضي علمااز حدرا وا وتعضه اورامينوب ندكهمجتهد نبووله لااكرشر بك احباع برخلافت حضرت على خ نشد ضرر رندار لير این قول منافی انست که ابورا فعی از این عباس خامیکایت کرد که در مایپ نماز خلات ردایهٔ حدیث صحیح است در جواب فرمودندا نه فقیه کذافی البخاری دنیر درمشکوه مذکور قال إن عباس م انه فقيه بس اواُ عَكُومُ بحتهد نبايدُّفت ونوحبه ان حيست جواَب انجه درميون ست كرصحابي راطعن نبا مدكر د درست است اماروایت حربیتی متصمن وجهجوازوجوه عن دربعضے صحابہ بات ما بکے ندار دو بالیجا غرض اصحاب متون بابن لقب صحابہ است نڈانا صحابه كلهمع صومراندكه وحبح ازوجو وطعن ندامت تندحه از لعصف صحابه منترب خمزاب ستده حيناكيم ورمشكوة است وابارنا انحضرت صلح العدتعا ليءعليه وعلى آله وسلمه ا قامت حدو ورانها كرده اله وانصان بن نابت وسطح بن أيائه قذف ثابت سنّه و مرّانها حدننه لهاري ُسنة وازما عِمْلي زناصاور شده ومرع بمكرديده آرى زلات وخطامى اين مروم من حيث الصحابية واحب إلاج اندوازا بقبيل منيية بألامت زبان طعن دراز كندياوقت كدنفان دارتداراتها بالقطع علوظرا مثلا درحق الوذرغفاري بض در حديث صحيح تجاري واردث بده انك امرر فيك حابلته حالا مام يسرسدكه كوئهم الوذريفع مروحالل لو دنيمخييين درحق الوتهبيم كه أرعمه وصحابه است وصحيح بخاري واردمث روكه لافتسع عصاه عن عاتقه كنابه ازانست كه اوسب يارضر ب سياست محكنه زناق خادمان خود ا حالا مامروم را نمييب كمُرُّونِيم الوجهيم مرد ظالم لودِ ملكه أكْرنطر فكه بالإتراندازيم ورباسيم كالعضير انبيبا علىه الصابة ه 'والسلامه راار خدا تلعليه أورسقا مرعقاب الفاظعتاب أمنه والروشده لهت أ یان که مقتضائ الفاظ دری انخضرات تکلیماین مثل عصی آومرر بغنو ___ حال أنكة حضرت ومرعلے نبینیا وعلیہانصلوہ وانسلامہ اِ عاصبی وغاومی گفتن کفراست ومت لاآله الا انت سبحانك اني كنت من انطالمين واذا بق العاكم الشحون فإ لتقمه الحوت . لمبمركه ورعق توسس علىيانسادمه علے نبنيا وعلىيانصلوته وانسارم ابق وظالم ولمبيركفتر ، ميچكي عائزنليت سب عبارت متوانعم ورست است نظراالي مراعات الادب الوامعب علي الامته ربث مذكورهم بيح المعنه نظلالك الواقع تترتين است صحيح عقايدا بل سنت شكر المدسعيهم و

وكذرنين كالعضيرارينو بارتكاب كبائر محدد ذكشتة أركي برارصحا بواز صدوركنا نان عمة امحفوظ اندوسجت وراجتها ووغيراجتها يت زراً كأيجتهد بووندورين مسئله بالبقين خطانمو دندجير جبتها و درمقا ما بهم اصلااعتبار ندار د تأميم تحقيق حال وأمني سي بعدازلفتيسن لقحص روايات معلوم شيء وكه البشان بانىدە بودنداما مايەعلىم كەردېنىتىندوغبۇم بىچ احادىث ' جاھىل نېږد ، دامثة الهمركبين مركدا جنها واليشان، ی*خلافت حضرت علی رخ منع قد ستد*ہ لکے نداروزیراکہ درانوقت اج ينبه نداشت كدانت ازا درابل على وعقد توان شمرو معلاوة أنكه خلافت بصفرت على رم ع تحقفير. ان ورخطبهست مضرت علي رم كرد صحابه مدكور عقب آن نما زخوا ندنده بعكر تكفيرا دندگا بمضرت على في المتبه شدت كوث نيع برمروان كروندعجب است كها نا نت علم وعلم ألفار. تـ مشهاه والنطا تربروه واسعت بالتخيج زيالانت صحابي البرجراكذيه

ت ونَيْرَفْنْياتْ إلِي كُرْمُ الْعِنْدُ قِطْهِي مُكُونِيْدُونِعِفْظِنَى حِنْا ركعام جيزا مدواشت دولعن بزيدتوهن ويلعض منقول است ليرعق قال داين امره به تستجوا جيضائه كمنندكان خووراحكمه مكفرنورموده اندا ماحضرت عثمان خاس ديثيكمة وموجو وبست كيشركا إمحصوركرونداما مصانطون خوو ترسيحه نرزي نفسب كرويندوآ الجعون سب حض ن خامینمودم دم از حضرت پرسپ ندکه امامه عامنه و تدنزل کم. مازیج ایصیلی منااما میننشا يحضرك عتمان مفا فرمو وثدافعصابة واجس مانعله الشاس وفاذا انسن المشامس جأين مه**م فا**ذا اساء وافاحبتنب اساء تهجراين احيازت دا دند تعبراه آن مبند. خينمازگذار دند وأگره *کم* مکيفه بفرودندنماز چگوندادا میشد اماحضرت غلی رضی آئنگرسیس در دا قطنی و دیگرکتسب عدیث مرد ار **حضرت علی رنه حال بغاورت شامه پریرسه**. ه بو دند اِسف*ند کو مهم قال آن کشند*ک فروا «از بهیسه نیم امنا فقوسم خرمووندان المنافقين لايذكرون الدمرالا فلهيلا بازير سيندندكه ويزقي آبنيا وبإبدكرو وحيربا بدكفت فرموونداخوا ننابغوا علينا بيغ مسامأاك كده بمسيد كبدره ويؤمث بمندره أوله في المنتقة الممودة ختنيين رخ قدمارا بل سنت سيختنين بالبدئة رفسق نوسشة إنا أبين برست وسق فطير وفاتة ب كهوران اير قص مترا أي روار ونشده اندليس ح كمر كبفر نهودات ساب عنسين از فبهيل م يخسال ل ت كەنجلا**ن قىياس بغىل** آوردە اند<u>ىن</u>ائىجە د رىسائىلەسرو ئىسىتىسىدى د غىرىمالىمىل آ در و داند مالا مياس تقاضاميكنىدكەسب سرىمبدا نيهمەكفر باستە . دىمواختيارمتاخرى انحققىن زيراكەعلوما ت وارضرور مات وین واگریکسے راسنتیمه نحاطریب کفشنیر جمیاسا باحكم بكفرنكروند باوحو دقياس وقيامرا دانسيحه بروء وتنفليمانبها كوتمرومبش آنست كةصربة نيرورخ بنابراصياط وتكفيرسلمانان مشبهات آن ملامين استبالهنووند فين غ از حضرت عثمان رخا وتهمت قتل حضرت عثمان ۴ برجهزت على ع و رنظرانها القدرسوخ يبدأكروه كدهركزاحأومث ومناقب وعلوورحات المراورخاطريني آبذويا وآنهالعمق نميكذمتم بمعضة كيات قرآني اندوكو بإازرا ةمصب دمندارى افراط درانكار بإمينمان لإلكارا تكامرقرآ

ست بناراین انانت علمه وعلمها حلمه وعلمها را وانست *دُهُواست واگر علم راخ* ا و فاسدهٔ و انانت نما میگفرنسشو و از نجاست که درجد واردشده أدرواالحدود والقصاص بالتنبهات يلينة دفع كيند حدود وقصاص رالبشبه بابن جهت دمقا مرمشه لأرمكه مكفرآ نها احتراز فرمو دندسجان ابتداين مرتبه احتباط دروين آ بالإحضرت متنين بفإلوقوع آمده أمات خرمن المرسنت جون ديدند كه حالاان مشبهات كأ لائل كرديده وحق ازباطل ممينكر شنه وتبمتها ئ آن لاعين بسے حسل برآمره وبعداز عتبع علصا دسیشے بشده كجناب رسالتمآك صلحان والمدوآله وسلمه مامنكران حضرات فتنين خ بفار فرموده انداما وحق حضرت عثمان رخ لبس درجاميع ترمذمني موحو داست كبعنبا زهميش أتخضا بدعلب والدوسلم آوردنك تابران نماز گذارند أنحضرت صلح العدعليه وسلمه نيخودنم ونه وكمرازا فرمودندكه نماز لروگذار ندمردم ازين حال يرب يدند فرمووندكه انتهجال بفط فقلن فاجع امتدوا لارحق منكران على رغركب أراج حبنت كددراحا ديث صيحه واردست كرحب على أتبالك ىت لا*ىجبك الاموس ولايبخضك الامن*افق ونيروارو ونغفر بصلح آبةالنفاق دنيرواردار ت اللهم وال من والاه وعادمن عاداه ناجار حكمة كثفيرسا بختنين نمو دندوموالمذم للبنعَ المفتى به في زماننا وفضيلت حضرت صديق رخ قطع است وانجد بعضے نومنسته اندخیا نمام ىت زىراكەخبرا حاڭىفىيى سىت توانىچە دركام اىدىتعا لىے كەمتوا تراست واقع شدەست لاياتل اولولففنل منكمر سيجنيها الانقي الذمبي مغيز ولكسختل التاولي است فلابفييه إهطع المجون مجبوع اولدراس حيث البجيوع ملاخله كروه شودَمف يُطع ميكرد دوبسا است كه ركبل مفهزلين كرودومجبوع دلال مفية قطع ميكردوكما فسالخه المتواتر فان الاحاد بغيدانط بإا ذا ملبغت حدالتوا تريغيه القطع كذا نزا وركتآب ازالة الخفا وقرة العينير بسطاين تمقا بوجه واقع شده كدمبداز عبور بران بهج سشبرد قطعيت نميماند درتسن يريد توقف ازانج يست كهروا بإت، متعا رضه ومتخالفه ازان مليبيدور مقدم بهشهها دت المعر عليه السلام واروشد لأزا

روابات بضا واستبشار والمنت ابل مبت وخاندان رسول ابيد يصلح البدعليه وسأ وكسا نيكداين روايات درنظرآنها مرجح واقع شده حكم بعن اونمود ندحيا نخيه احمد برجيبل وكيامراسي أرفقها نوشافعية ومكرعلماركثيه وآر بعيضے روايات كراہانتاين امروعتاب برابن زياد واعوال و وندامت بربن كاركدازوست نواب او بوقوع آمرمعلوم ميشو وكسانيكه ابن روايات نزدايث ان مرجح مشدازلعن ومنع نمو وندحبا نخيدا ماميحجة الاسلامه الماغ فزاني رحمته المدعلييه ودنكرعلمها رشافعيه واكثر علما رضفيه وحجماعتمازعلماكه نزوآنها سردور وايت متلحارض شدند وترجيح كمطرف برديكره الزش بنابراحتياط توقف نموونهمين ست واحب برعلماع نبالتعارض ومروقول ابي حنيفة رسح آيسے ولعن شمروابن زياد كهرصا واستبشأ رابنا بابر فبحل نتنيع طعبى است من غيرالتعار عن فيهم ليسرل وران توقف نبيت سبوال آنجدور حواب طعن برمائث رخ وقيصدا فشارته انحضرت صلح البدعلسدو للم وتحريمه مار قيبطبيه مرقوم است كماز عائث خ بركزا فشار رفيث دلس معنے قوله تعالمے وال تتو با الصالة فقرصغت ملوكما بضمية تنيك كواجع است بسوى عاكيشه وهفصه ضاح من واروجواب عائث خ برحندافشا رسنركروندلىكن ببث نيدن تحريم مار قيبطبيه خ شا دان ومسرور شدند وحفصه را ازا فشار سرمنع نغرمود ندملاً لمقى بربشات ورضانمود ندوا بنهم يترك اوليے ومثوب نفسانيته ات واقببياح سنات الابرار سئيات المقربين محل توبه واستغفا كنشت وور صديث صحيح وارداست أتيما الناس توبوااليےابتدفائی اتوب الےابتدیے البومرہائڈمرہ ونیزوارواست انہ لیغان علے فلبى واني لاستغفراند في اليوم بعين مرة ستوال جان ورقرًان است مانتسخ من ية الايتر فالمش انيست نسنح برحكم مشروط است كهمكم دگيرشل آن بايهة ارزوا زحزباب كبراغ اسم يبا با بس حكم حل متعدكه ارقولاتعاليے فهاشمتعتم منهرن قاتومن احورمن الیے آخرا بیعند عض مقررا لما ف اللبيضا وي منع آن إزقول اوتعالياض أنبغي ورار ذلك فاولئات بم العادوان شليل مرا متعه كدام يحمه نازل بث عند ذلك ليعض حواب مراداز مانتسنح من ليته اوننسها الآنية انست مجم ر منسوخ میشود سکھے دیگرنسوخ میشود وآن حکم ناسنج بهنداز حکمہ دیگر کرمنسوخ است میساشدا هتیا لفع درحق عب و وتواب بإبرا رحكم مسوخ ميبا شد درحق عَبا دامهين اعتبار لس بدل حل تحيم امتعة أمرحنيا سنحيحل حكيم است ازاحكا مالهي تعاليه بمينان تحريم حكمياست اراحكام الهي تعاليك

ىت درىخ عبا دزراكە خىلانىپ وكغارت محميت وتوارث درم مل فيح التحفة الاثناعشر يتدحاصل أنكهلاز منبيت ناسخ ارخ ل بهمزناسخ تحکیبا رشیعے دیگر ماٹ ملکے جائزاسٹ کے تحک بدل تحريمه رلاوخمروقها رميهج جنرحلال نششده أمجنين د ت أكامت ومنكنه حداً كمك ومنتاق وقاع باشد جاريه راخريده تامدت الاقام ركاه كهشتغنے گرد د بفروستند ونیز مبال حل متعهل طلاق است وقصیل این متفام را دنیسیروتم شىمنهاج الدبن خانصاحب أزانقل كنانيده درنجث اين آيدملانط بابدكرة سوال جيوة غيان كدانتدا وصاحبين سيكننه ورلعض ارمسائل وتعليد شافعي محظوروممنوع الكارند حالاكم لرائفاق وراصول ملحفظ است بس درهم وجااست واگراختلا**ت در فرم ع منظوراست ل**س وم حااست جواب صاحب من عواب دوطريق دار داول آنانجهم و حنفيه خنين ميگويند كهاما مرسب غودرا درميان اصحاب غومتل زفربن الهذيل والبوليسف وحسن من زبايو وابرسم وفاضى اسدومحدين الثيبياني وامثالهم شورى كذاشتند وكفيتها ندكه مذمب سرمهانها أندب ت سرّلهازمقلدان ن خوا بديو دُنقليه إين جماعة منا بدحنا نخه صفر كنتيره كه دال رين شرّ ت دطبقات کفوی ودگرطبقات حنف مرکوراست ومنظور لهذا حنف منراسب انهمریراً احلاصحاب امامغ كمحمراند نرسب امام اغطم قرار داده اندوتقلب ديميرا ولوعندا لحاجة في بعيفا المسائل تقليداما مراعظم كومنيد ذومهارما التحقيق ازينها كعنة اندكه مراتب احتها دجهارا تتقلالي والحتهاول نتسابي واحتها دفعالمذسب وامتها وترجيح آمام عظمروا ا رومحتهد منتقل بووند كيح راتبعيت وتكرنبوه اصلائجلان مهاحبين وزفروا مثالهم كهالبها ب بودنه محتبر مينسب تابيم عبه رستقل است ومالاستغلال محتبد نبيت مذهب ملجته ىت خيانچەدومرتىبەدىگرازاجتها دىالامباع ئالىجاجتها داستقلالىمىيارلىقىتىلاي احبال أنست كمعجهميتقل آنراكويندكه أيات داحا دميث احكامرا دانار صحابه وتابعين راخور جرح وتعديل نموده مايه الآجتها دسياز د وبازقواعد بمستنباط لاومنع كندكه عندالاستة

تنافض وتهافت واقع نشو وانيمرتبه غاص المم غظمروا لمم شانعي وامثالهما است بخلاف صابب واشاكهم كهاينها مهمان احادث وآثا رفقها وتابعين راكهانا ماعظم ماخذوها بدالاجتها وحود فرار داده اندميشيوا بتنباط انبزازا مامةظمه اخذنموه تامبنوال امام فلمنسخ ميكينيدكو دفرع مزلفت اغطم نيين قرار دارد اندكه العاقم طعى كالخاص والخاص مبين فلالمجقه البيان ولاعموه لمشترك فمي معانيه ولأنجم الحقيقة والمحاز وخبرالواحدا ذا خالف العياس تبرك تعميل بالقياس كحدث المصارة وما بَه الاجتها، احا دبيث وآثار حضرت عمرخ وحضرت على وعبدائت ين معود وحابر وغيره كداز فقهائ كوفه كمهابيك سيره قرارواوه اندويمين است تعيينه مسلك صاحبين وزفر بلاتفاون وآمام رشافعي رح ستنباط اتباع امام عظم نميكنندنه در لقرير ماخذا حبهاً وواين ابنالي واضح كنيمة ب ووطريق مسكوك رست يونا اني ولم ندمي قوا عدليب رست مثلالابصيح التنقية قبل النفج ولانجور التحريب فيالبخارة بن ولانج زاستي ل الإقراص في أنحمي الابعدالرابع عشرولانجو القوة بترك الغيذاءمدة طويلة لل يجب حفظها مهها أنكن وبوزا دالغذار في المرض ومأخذ معالي خ خودا قوال حابنيوس دبقراط وامثالهما ميسازندليس اطسابريونان قلطبته بإمرجر داخسأا ويتانها وطريق حالحبمتل علونجان ووصل خان كه باسم خيلے تفاوت دارند دريك مزيب بونا ني سنريك اندو وطريق مهندمي كمال مخالفت بإين طريق وارد و وراصول قوا عد تفا وت بسهاراست مُدَّ وشاضي رابا بممتل طب يوناني ومهندي قراربا بدواد ومذسب صحببين رابا بمرزرب لطريق لقراط وطريق حالنيوس بابيرقهم يدمنه لة استفين من نعرع واحدو ذلك أنوعا امتبا أوله ندالمقا مغصيل طويل لغيني عنه ماحرر ومسيدنا ومسندنا في رسالة الانصاف في بيان و الاختلاث وعقدالجيدفي مسائل الاحتها ووالتقليد فليرجع اليهما والسدلقول لحق وموسدي السبيل ومتنة فال النبي صلح البدعلية والهوسلم فيشفع بوعالقيمته ثلثة الابنيار ثمالعلمارخ التشهدار مى طريقية الاميان شرح الوصيته لما نزلت أبزه الآيات لهاسبعة الواب كل بام بنه ذ. لهزيمقسومة فال النبي صلح العدعليه وسلم لجيئيل عليه اسسلام لمن بنره الابواب قال لاصحا الكيارً

الحيوان والحشرات لهن شفاعتهمن رحمهيهم وإعهم وسقا ممروكذ دىينە فاذا مشهرردالى حزية فىيدورجول قېرە حولا بفع البحليث تجمع الخلائق لليايوم نيفخ في بحرالمدابب ومتنه درنمازتراويج فقها نماز تراويح راسنت رسول العدصك ال شـنه اندودر*فتا وى فرع بــيار درين باب دكركر*وه اندوانجه ازمل ت سهان نماز تهجد بو د که بکد ر ما بجماعت گذار و دو بخاری *مربح* ست بأنكه بخضرت لصلے الد عليه وسلم ور رمضان وغيران زياده سرمانه وه رُعت نميگذار د راشدبن عمل مان نماز معلومه نبيشو و مكبارانجه ورصرت آمن كحضرت عمره برآمدند ولمروم لاد ورنمأز گفتنه نعمت البدعة مذه والتي تنامون عنها خيرمن التي تقومون بها وحضرت على رفإيون وم را دنماز دیدند فرمو دند که نوراند قه عمر کما نوراگساه بصریح است درانگه این هر ووام غودگذاره ندواشعار-ت بانکهاین نماز تهره کست اگر درآخرشگ گذارند بهتراست ونس . درجه عمرهٔ مرومه بازده رکعت میگذار دندس قول ب نت وانراموکده ^{دار} غربعات بران متفرع نلوون كهاكرانيجنين كنيد تراويح شود واگر حنيان نشود تراويح ت كهاً كيس اكتَّفا سازوه كعت كنه بايدكه تارك سنت نباشد واگراه ىنت مىگەىندا ىن ازكىانىم درجدىث تىدە كەنخضرت ج لمه درسررمضان باجيه ئيل عليهابسلامه مايست قرآن مبلمه و ودر مصنان اخيرو وبارك ت كەلگالى قرىيە برنرك تراویج اتفاق كىنىدا مامەرا ما بىدكە مايشان قتال كىندامام يمانند واين فائل ښرک تراویج ال

بنند مِمنَّهُ رَفِعِ سسبابه ورنِماز سنت است وازعلما برحنفیه هم آمره است ملاعلی قاری حنفی بترعب روابات جنائح بمعبارت المومنقول ميشاه وتهي بذه وتتين ان مكون لمذلحديث رواه البيهقى وان ينوى برفعها التوحيد والاخلاص لحديث فيربعانيهم رواشار تدللا تباع الموى والخضيص الرفع لبتوله لاالدالا امتدليا في رواية لمسلم والإ يستمر على الرفع السّم أخرالنشه بدكما فالترغض واحتزر بعن قول حمع بإن الاولى عندالفراغ اعا والاول بهوالمعمول لان الاعادة بحتلج رؤايته مهنه موافق قواعد شرع شربين جريز كمبخصه لمانان انلاستعمال كىنىند ينوا ە درلىباسس خوا ەدراكل دىشر بَ وخل ّىشەلېرَت مېز بت گوکه کفارانرا بیشته استعمال میکنند دستگمانان کنتربس خانقندار دیجو أكريعيني ازامور خصديمته كفارينا برارام وبإيزابر فائزج وردوه بهتعمال كيندك أنانو دمتث با يمضائقه ندار وأرب تشبيه كرممنوع است مطلقاأن است كنوورا درا عداوآ بنها وأل أكتنندوا بتلالة فاوريتم نهاوات تدبات فيمخيير بعلمرلغت وخطابت ان بنا بريين مرايسة ممنوع اما بنابراطائع برمضامين اليشان ما خواندن خطوط البشان اگر تعلمه لغت كرزين أيَّا يَعْمُ مُلْ وقوم . واحا دىپ والەرس بىلساراندغۇش كۆنسىيە ئابغا سر حوِّنکه باشد: قل منع است میمنین بوسف پرن پوشاک ایشان بنا بر فائده بر نی مفاقه ندارداننتهم رفعب فانصاحب عالى مراتب مجمع خومهما والبطان قدر دان علم أزفقيرعب العزيز لعديسه لام بنوائ شبهوض ببركا تخمير باوكه عنابت نامريهامي بارديكر ورمقير مارمر تبيخواني وغيره وصول نموده مهربابنن فقيررا طاقت تتاع عبارت طوما نبيت جدحانح ىل *داخىرم توم لودكه مولوى دىشى*دالدىن خان و بامولو*ى محواسحاق را*با بدكفت باليشان بتجرير وابرير وازنداين هرووصاحبان بسيار فليل الفرصت اندوب بب درير وويگراموراصلا مكدم فرصت ندارندمعه ذابتدرسج اين هردوصاصان رآخوا برگفت كسكر . يفعل ياين فقياست منيوليب ازمهين حاقياس بايدكرو ذرتمام سال دو محلس درخانه فيقه وندمحلس وكروفات شرلف ومحلس شهاوت نين ضراول كمروم روزعاشورايا مك دوروز بيين ازين قريب حيار صدكس يا پنجصيد ملكه نزار فراهم كآميند و دَراود سع خوانز

1.00

بالنتمية فادكد ع بيرموع است

بال مرتبه فوال وعبار

بعدازان كتخفيرهم آيدم نشينه ذكرفضا كاحسينون بضكه ديبديث مشرلف واروشده ص مے آیدوانچہ دراحاً دیثِ اخبار شہادت این نزرگان فوصیل تعضے حالات وَیدیماً لی وَاتَّا اِنْ اليشان ماردست ونيرمكورميشوه ماين تقريب تعضيه شدائد كدرجناب اليشان گدشته ازروى احا ديث معتبره بيان كردة ميئو و درين من يعضَه مرشيه نأكدا زمرد مرغيه بلينے جن وبرمي حضرت اما ووتكرصحا بهشدنيده اندننه مدكورمصشو دخوابها سومتوحش كةصرت ابان عباس مغ وديكر صحابرديإ وكالت برفرط حزان واندوه رمح سارك جناب رسالت تآصلي الدعلية سوكوميكننه مركورم كمرددلع ازان ختمرقرآن مجيدو بنج آيترخوانده برماحضه فالمحدمنووه مصآبيدو دين: پن ٱلشيخصير عوثر الحان رمیخواند بامر*تر پیشرع این اتفاق میشو د ظام است که درین «بن اکثر حضا تحلیس را واین* بقيرا مهرقت وكبالائ ميشود انيست قدر كيلم باسمه آيداس آل إن چنرا نر دفقير مهمة فيضع مركورت حائزين بودا قدامر سران اصلانميكر واجدازين انجدامور ومكر ناسته وع است عاجب بان منیدار دوسجز توفیق سناك چه بزنگار د وانسلام شمایا پیچری رفتوسه، در میزنشان ق و لمالات أكتساب ذوالذسن الثاقب والفهم إلصائب آخوان را ده مولويي عبدالرحمر ، صاحب لماسرتعاك وزاويبطة في العلم والمغالب والمغالب كالامل- ازفقه عبدالغرز لعدا باغ سلام منوك الاسلام مقرون بانتغطيم والاكرام واضح راسي شرليب ودمبن تطيعت بإوكه رقبيه كرميه در توثیقه نواب صاحب بهجت شمول بنوه وی تعالیع مراتب علم وعل در ترقی بزاید دارد وایم سویع مكروبات وملبيات دارين دراما ن خوذ تحجه ارد تقيّراز عرصه چند سال سبب بيجوم امراض وناكون ازمرا ببعث كتاب فقه محروم داست بلكرب بب فقدان بصارت بنيج كتاب مطالعة كبيواندكر جمع نمودن كتب بيفائره والمستهموقوف نمودليكن انجه ديده ومشنيده ففل الهمج لموظ إسك سئلة حكم كركدك استفسار رفية لودهيغت انست كهشينج الاسلام درصيديه ووقول درحق ا ونُقل بنوده ليكَ قول تأكه چرام است زيراكه برانسان دويگر حيوانات حمايسكندوميك اكرحير كوشت منصخدونهس مضط سبيت دروميدات دوالسمارع كلها سرأم ودركة حمواة الحتا ٺ ديدالعداوةِ للانب ان يتبه إذا سمح صوته فيقتله ولا ياكل مزير شيئا كذا سف - تبطرت **و** قول دُیگر آنکه نقل کرده است انیکه حلال ست زیراکه کاه و نبا ثات میخور و

ت که کرگدن را حمار مهندی گویند و کرگدان هم گویندلیکین لفظ شتیرک به ورمیان این حاندروحانور دگیر که خبر و ترازین میبات دومشا بهت دار دیا گاومیش که دری آن عانورروايت سحيح است كهصنرت مرتضي على رم و كوفه حلال بودن آن فرموده لهذالعضي للمأ سابقيين لاامشتباه رودا دوحكم بجليت اين حانورهم داوه اند داىيد تعالى علم تجتيقة الحال وتب فهن تاقب سامى بيت بده نحوا بربو دكها بين جانور يسته جانو متيامهت دار وبدل ويابها مانتثل میبایشد وسطش انندگاد میش و درومهن دندان دارد و شاخیکه برسه دار د سشا بهت باخرک م ندوكتتب مصرح است كهبركاه ورميان حإنورحلال وحرام مشابهت بيداميشو دحكمران نابع صورت آن حابُولِست آگرمتنامهت صورت ما جانور حلال ٰبیشته وارویس حلال ا رماجانو حرامهشا بهبت مبشنه واردحوا مرست جنا نحيرميان سأب ونراكئ بحدسدا شوومين ط وي حاربيت ليس وينصورت كه منابهت خوك فيل درين جانو موجود است علم بحرمة ت ومن القواعد للمقدرة ا ذا جتمع الحلال والحرام حكمه بالحرمته لنتب كلامه بْغَقْرْلْبْرُفِيوْ الهبي تعالى ميكوبدكه درختاوي رحماني مكورا ت كفِيل وُكُرِيدان نزوا بام اغطم والوبوست تك ولقل بازوخيره كروهاس ت دولیل سردوحانبین فایمرگرولیگن مخالف بببع فاسدم توم است الام محرفيل الخبالعين ميكومندو وكي وعائز ندار فكونين بواما مرسما معظمروا ما موابولوسه ر *دوحرامهاندخار دن ننا*ید *اگرچیم میش نزو*ا ، مین هر روحاً نزاست بس ء اعلم سوال درفوا بدالفوادم ت كەرنىڭكان بېش كىڭ ن سىرىزىمىن كى نىبا دندو دول كىچە زىن امرا مصفوا بمرمرم مرامنع كنم كبكن أين حبت كهبيث خوام قطب الدين شيخ فيداله

ببلامرانرا بفاستين *غایت توجیعل این اکابر بعدا نقتیح تعبیش* بالسحده عبادت وسجده تحييه مارصف كأفا بريست وتعظيم اطني ور ت كه أكرعندالملاقات والمعاضرة بطريق تغطيم وتكريمزا واكر تقبصه تنقرب الحرجال الغب ت منانچه عبده كفارب و محاصنام وسيء المائك را م حفرت أ دم علے نبدنا عليه لمامه أرقسه يحيت لودحيا نحداكثرم فسسرن لرانند وبعضه كفته اندسبيده برامي خدابود لمهبرطال جبن لملأنكه درمقا ملهج تعليم إسماكه ازحضرت أومه طلي سنينا وعليهال ن واقعشده مامور ماین نوع شحی^ر ن ومرشدان خود مامور شزید قعیاسا حلییا وجون ورم ال بنودنيكن درمقدمات اين استدلال تنبه بنوعے كەننوچەمشود برصاحب ظام فيهنودفلمي فنسرموذ روقوبترازين استدلال شبهدد كراست كهعىدالكريمر بهرة كحواني ت آن را در نفسیه سوره نوسف اه ت المرنطه لنا 'اسنح في سرّعنا وسحده مح ل سرايع من قبلنا محدا عداحا زلودلس درشرلعت نيرجأز ىت دموقولەلوكىنت آمراحدا اپىيىدلاحدلامەت المرا ة بحدلز دجها وكئن لانيغي كمبشران سيحد تغييرا بسدا وكميا قال وناسنح نض كناب را بأيدك

وت غيرابيد معتاد وحوًّ درانوقت منع طلق ت وحواب اين مبه الست كدرين تقرير سرار غفلت از جماع ت برخريم محده وادمول عن وكرالناسخ انتص من أواصب فرقيص الست ورا وخوارج ومثنا مرسب يأربوده اندومتكيل عباسي ووزيرا على ابن جهم نيزار مبله نواصب الر حمعيمقاللين راازصحابة بمحوطلحه ذرببيرو ميرالموننين على مرتضيه ومعاويه وعمرون العاعق بكلة ميكنندولواصب محض عداوت اميرالمونبن عليم تبضه كرم السد وعبدو فرريت طأهره اوشيعارخود وارندوازمتا خربن حافظ مغربي نيزناصبي است مت ورموالات كفار انحيفقها نوث تدانيف ميخوا برحامكش أكمولات بمعنه دوستي أكرين حبته إلدين بإشد بالاحباع كذاست وأكطيسخض ت مجومحبت زرند کا فرو زوحه کافره حرایزمیت گرانکه درتناپیل آن مهمهاامکن با بدکوت. تطبيق آبات واحادمت واروه دربنباب بفيضيل مذكور حنيدان تنكلفه نيست ثتل قوله تعاليا الاتجرقوما يومنون بالبدواليوم الآخر بوا دون من خاوامتدور سوله وشل قوايه لانتخذا لمومنون كأ اولياءمن وون المونين وثثل قوله ومن تبوله منكم فانهمنهم لمب غيرزلاب وآماحكم موالار بمعنے معاونت ومناصرة ليريثنبي است براصلي مقررو مهوان الاعان يه تعلي الكفرو المعصيمة اتفاقالقوله تعالئے ولاتعا ونواعلے الاخمروالعدوان واین معاونت گاہیے باحریت و آنزا درعو**ن ماکری میگورند دگاہے** نظاہرت میباشد آنزا مدو و کمک میگویند و حکم مرو^{دیہ} واصداست بعينے اگر کفارخوام نبرکہ باسلمانے قتال کعننہ یا ملکے وبلدے اڑایل اس ىت واگر باسمىكنىز بايراسى تميع ما ونيزحوامر لمكركميه واس وبندولست لمكي كرازسابل درتصرف خوذار ندمل لمأ بازاً نوكر كبيرند نيطرنطا سرشرع اباحت ا ت*ىيا ئىا ھاچسائرالاجارات م*شل الخياطة دالتيارة وغير **بما**كيف وقد شبتُعن الاكا برانهم آمروا مهمن المشكين نسكت عندانعمق آنهم خالى ازحرمت بنبات خصوصًا وربزيان زبراك حاكرى الينهاسيماروكشناسان لاخيلي وحبب مفاسدوبني مبكرود واقل مفاسد مداسن ست وانتكار برافاعيل منكره ايشان ومناصحت وخيرخوا بمحاليشان ونكثيرسوا وولقومت شوكت مط

كيفية والمعرفوان

بإن يجب كفاروكوري أنبا

شدكهسا موكاران دررا وخطرناك حباحته ائتسلمين رابط يوت مدرقه مسكّبه ندبية أنكيلموالقح شبة بشوو ثنل من مات عليے الفرائز م است واگر در منصورت سلمانے مهراه ایشان کم به ومين قسم اعانت كذائي ملااحرت ورمقامه مكانات بأكفار كنسبت بابرلس سابق للے لانمیکم الدعر بالدر کی لمرتفا لموا رنقسطوالبهمران التدبح المقلطين وقدشبت لفحالصحاح عن يرم بإطاعتكفا ركبهعا ندوين اندوطاعت مثل سكهان وفرنكبياك وغيير ايشان برنعاك اعلمه ستوال لعاكرفتن انكا فردردارالحهب نزوا بي حذ بته خلافا بصاحب والشأفعي ونطر برتشد بيرنياس كوركتاب وس با بسارمستبعد منیا پدرمعمولهٔ انگر نروستٔ ماه ایشان دارالحرب بست یا ندامیا فرمایند ب ولاربوامبن لمهلمه والبحربي في دارالحرب محمول برنطا بيراست وموافق قاعافیقهه اس ب ماراست مثل لاربوا ببن المالك والمملوك وغيرولك وصل آلن حاكرفيتن مال محانا بلامنته طرمعا وضدورست بامث دالمخالواحرامه بمني ماند وسركام وارالحوب ممأندا ورائز وركرفتن مال حرسان درست نمبلت وآلر مبنوشي خود بدمندوا ست ميشودلانهاح الأمل في حقيروانما حرمي تعضيدلاموج لعهدوا ذا بذلونا بالرضا فلا وحبلومته وآنج مرقوم مشركه عموله أنكرز وأشاءا بإندبس مدانندانحه كوسيكومنيدكه دارالاب لامركاسك دارالحرب نميشود دارفعج ل *ٺ مثل إذان وختان دارالحرص*يا وطائفيكفته مدارصدورة وارالاسلامه دارالحوس وبرامحوشعائراسلامنييت ملكه بركا ومشعائر نے منعنعها علان رواج کیرد دارالحرب میتود گوشعا راسلام سمه لرقرار ماشند و قرقهم

ترخى كه ده انه رگفته اند كه حدوارالح ب انست كه ان لایقی فییس لمه و لادمی امنا با لا مان اسات لترك عض شعائرالاسلام اولا بيبوا واعلن شعائر الكفاو لانمين قول الشرائحقيس ترجيج داوه ن نقديرهموله انگريزور شعا وايشان بلاسنه دارالحرك وازعلمارا ماميه بورب بجوازا خذر لولاز آنكر بزان فتوى مبيد مندوبر كم عظم کردن **دازنصوص وگرکه در عدم جوازموالات کفار دار د**است کن**اره کردن د**بایش ت نمودن سمان تکمه دار د که افتؤمنوا تبعض الکتاب و کمفه و ربی ضرم ح تحاين باب مسالمه خوابدآ مدور فتدرفاته از كفار مبند بل البين لمين يهم دراخذر بوامضائفه .ماند حواب مفاسد یکه درا خذر بولاز حربیان مرقوم مرشده بو د داصح نشات اباحتراملی این ىت ومعهدامفاسىرىكيەدىن مرقومىن دەكتىران مفاسىينىقوض است ب_{ىرا}ر ب اموال مسے راری انتخریب عمارات داحراف انتجار در انتا ىت كەبرىجىل مىسلىيىن درغائت قىس*ىخاسىت مىخېسىدى*بودن اين معاملەم خاس دىگرا ىت كلام دران نىيىت بلكە برفرض خلۇازىن مفاسىداسىت والاسبامات تىرا سوت حرمت بيوم شندحيرجامي اين مسئل كداباحت ىت دېجونزعلماءامامىيەدىن مقامرا عتىارنداروزرال ت صرف ورتحونز علما جنگفنید است عمل آ يان *ومسنبان نيراخدر يواحا*ئزا، لمرون اكثراشخاص مرآياتيكه وال برتبري ازكارة البهبه موصب طعن ورتدين آنهااس بالكتاب ولونج النفع ازان فببل نميتواند شدكه كلامرحبب ظاهرمتوح بشود ولاتيولي سأ رائرسوال سنن رداتب كهآن درنما زنيجيگانه معمولست درا زمان عوامرمنيان نشسته كه وع این کعتها محسنت و فرض و قل در امل نمازاست وحال آنکه انیقد اتاکید در غیربنه فجر<u> مراحا دی</u>ت بافیته نمیشود و سبامیلانان از مردوزن که *زکترت ک*وات مواطبت بران دین ميدارندواكر بهفده ركعات فرض امركروه شوند آباني مواطبت توان كروحواب رباب نتها علمار اوراء النهرغلونمووه وراذلان حهال عوام قرب فرض رسانيده اندوانبقدرازا ما دسيث ت نمیشودتوین ست نرسبه حضرت والدمر حرام اورین مسئله و ممین است موید با حاومیث

ت اسل نهاز اسمرترک میکنند دمیفرمو دلزاین آ فليربيع البيام الزمارة فيالتمن لاستهدها يث مُترلِعين وارداريت البركة سفحالثل<u>ث ف</u> البيع اليه أمل وفي خلط التير بالشعير للأكل أللبيع ومقابل زيادة مثن ما إلى ورينجام ضنميه غاضل وآئل دمصورست تهماه است كفيسين إيمرمتقايل بنيونديا ماموفي عكمه فنسير كآلنقلا سے مہربابن تصرف جن اشاطین دربدن آومی لینے دروح موانی السد او کہ ت دانزانصرع الحن درع بي ميناسند و ياسيب وخيط درعرف أقبيه ميركت منت ملكه أكثر فرق اسلام مسلماست جنائجه در كفسيه زيشا يورى وفيره ورتيت آليدينب تشيطان من مهس مُركوراست وَالتَّراللسانير • بعليان الشيطان قادر علي لأعرع دلفتل تبقد راسد تعالى ومخالف درين مسئل غيراز فرق معتزلد ديكر سنميت وابنا درائن آيتر ازتوصهات ركيكه مينما بيند حياسنجه ورانفاسيه آنها مرقوم آست ولقل آن وامهات فيصامل وتورآ ناجيل اربعبه يوصناومتني وغيرمها وبإنرزه قصه آسيب حبن واخراج آن ازبدن مصروع بم میسو*ی مذکوراست و دراحا دمیث نینرقه به ست کنیرازین با به آمره به گرزگییراها ب*وانگارمیت آم^و برانکه انسان همربعدموت این کارمیکند یا نه درین مَسدًا پیلما را مل مینت رااختلاف _است تبرخققين ستجويزا ونسبت كرده اندو نعيضه بامتناع آن رفيته دلهل منكران انست كهاكرانسان يدكة حتيقت اومقلوب بحتيقة حن گردو دانقلاب حقائق محال است ونبراگر النح است لين ابن نوع ظلم وابذا حِتْسمها زوست بوقوع ہے آبد کہ خلاف صلاح ت *واگرفاستی است یا کا فریس اواز دست* اموکلان **غداب گیونه غلاص** شده **میت** این کی سمے یا بد بنیا بران مجورین ورین باب دوگروه تشده اندحیا عه میگویند که از باز آ ست ملکہ نوعے است اُرسنے اخرومی کہ اسل آن در آخرت و ابدالموت

روى احادثين نابن است ودرجامع صغيرت طي ازكت متعدوه ورتتمه حديث معراج نباي ضرت تقل كرده كدامين مرحلداخنوسة الشياطيين عندللوت فحاؤ بوسيرن الجناتيه فنغرت *ن ایربهم او کما* قال وازین حدیث بوه برازین عالمه شباه مهیرب دوجون این معامله از با بسیخ اخرومى مشاربس خلاص ازعذاب فاستى رابجرالازملرآ بدبلكها بين بهم نوسعے ست ازغداب كدوسا ت مسلك علما محضف ما تربير يمين است ملامعين درنبرج بزرج كهار معتمدان علمارما وأ ت ميكو بدلانسان قديفيريز بأفي عالم البزئ المسنح وبذا تعذيب وغضب ص المترتعاليك على من شاءكمن كون يسنع في الإسمال الهذوالقرون الماضيته قروة وخنازير الااند فع بذا العذاب من بنهه الامنه المرزمته في بالحالث باده مبركة النبي صلى الساعلييه والهوسلم الإمام عن علامات الساعتدالكيري فقيد ورو في الاداريث المجتزة ان مكيون في بنيه الامتمسنج نوليف وقد عندلاننيامته ذاكت منع الانسان في أبوزيك بن غالها فيه الكفار والمومنيين انطالميو المجزين والنانيين فيغلمين سيماا ذاماتوا وفسام سيخة منائج كذا المرندين غيز بأسين فليس كل مركل إكفرلك يكوك مسوخا بلمن شاءالتدسخهوهنريه ويشتخ لأيكون في الصلحار والاولياراصلاوان فأ على جنابته وكمون أسنع في القيائم نتيراكما در ان كلب التحاب الكهمة يحعل ملجما لبلع يجعل وبيضل ذلك في النبنة دليقي مذافيه النارومن بإلقبيل عبل لاس من رفع اووضع رام ملوة قبل اللهامه رئيس حمار تلتقي مسخ آخذاله يثبوة ووضع اللهاوميث وامثال ذلك تغيير وحباعت وتكرميكو مناركه اين نداز بالبنائج والكبذويع است ازمشابهته ورافعال وجركات اصناف مختلفدا باسمهم بيرسد نمبنه إندانكه درود برئار بيبلها جماءته ازمنبديان وسارج بسته وزلفنين لأوسخيته حنيدلنظ ليثنوآموخيته خودرار مبيلية غنسج كروند ولمنئه آمنها خشونية ورسعاملات وضب وشلاق ببروحب بعبل مے آوزند كِذا بدا و تحكم من تشعبه بقوم فه و منهم آن افرادان ن راكه كار ا جنیان میکنندر عرب ضبیت میکویندوبهنامی محبوت منے امنان نے انکہ تغیرے ورحیفت ا انها واقع شود مهمین _است که اکترع*لما رعواق وعرب*این رامسلک مخیارگفته اند دیموالاً قوی والاسح النظراك الدليل والبيكات لي سيرى الواله قدس سره في اثنار البحث في الله ملكا وقع المراط عديدة سلنظله بجري منه درسئله بروز وتناسخ انجهازكتا بمنقول بموده بووند

ت آسي جعيد دراين نوع تبصرف درليت خليها أينه كه ما آكه وعنهان إسرتيهنه عادي ومطروار وكارنحلوقات كدارواح بنبئ أدمراند خارق ماوين وفيسيس الانبيا مرازين بإب چنيب بيام نِغُوسُنِحُ ٱلبرازينِ ماب قدريب كما في سائيناً أين ومثلاً كيت ارواح بني آدم إروَاح حبنيا معوضيه وربن بإب موحب نقرءما رنيبر وقارست نميشوه وحدم نساكرت تمثنيا كشاكميل مانسكاأمختلف ماني قدس سسره ونحيره ازاك مارسيه إسب واصالهموصب ميرح ونقيصه إن ملا تكهوا ولسارنمبر تِشاطين رايسببَ اقتضاء نشأ مَّهٰ ودائيقد رُسُامبت بالم*آكد واول*باحاً ل سُووجه باك ك ن وبدان از **سنب**س بابهم درامورب ارنشر کیب اندو میبار نشدمشل مشهواست کدع انجادم زبيذبهم فرق است كدشياطين مثل تيج سة ووغيرواين تصرف رابرا محاعدا يجبي ونزر وقرابين براسي نورم كينند وارواح مقدسه سرامي ابقاس علمي لأنت ليفيته محموده وسريح قابل بن مينها بندوه بنية مرار فرق درنيكان وبدان لقصدوغواتم يفيست ميبات رندورصورت عمل بشهراء ؤكافران درستعال سلاح واجرام نها*ن وقواعدنتنا ہی فروسیدٹ مکیسان میباسٹدو*تفاونیکے فیماہین الفریقیر . باس ت وخبیشتهٔ آنست ولس دمشا بهت این عمل ارواح مقدم باتمل سنیخ س أرمضاطين وشببه بكرغمل ماعمل وتأرحندان نز وبمدفد بسته ورتائيد مشيخابن فارض مصري على الرميته واقع است ومولانا رومي قدس سره درمثنوي ثر تهمان معنفة رابفارسى ميفرا يندنسث تنوسمي جون بريى غالبه برئوتراوي عركه شروازمرده چوك *برى رااين موقانون بوديمو كرد گاران بري خودچ*ون بود مُو وكرنيان متفام است نسبتيكم تعرط بابدك خووا رقيوميت ميباسندمة والمكدفح وبكررا كداوسع واقرب اطلاق مقع

ر کن ریخ زن،

إين بقع بهم ميرسدوآن رفيح حكم رفيح الرفيرج اميية كندد هر قدر وسعت واطلاق زياده وترشود. إيرتها إوه تريروزلنا يدحضكه وحقيقة الحقالين كروح تبييج ارواح است ايرم عني تمروا وقرحقن مررحمل مهكن برنليسات شاطين وح این نوع تصرف مینمایندوگا ہے نا بریکے از زرگان نمیکیپیدتا مردمہ لعضار شاطيرن بابن نوع تصرف مربح اغواقصه يبكينند ونزع الرئيسي ابيثار ببرغ يضے از منها دربر وہ ارٹ دولعا خوکر کروک مردم بھے لب وی خودقصد مینماین دور ہیں بنان کا ينرورنيك عوامرمشتياه بيداميكنند ديبنا بهمين نالمهجسے ازبزرگان دا كابرميگه زرودرزمان عابليت أمك نساطين رتعضه انتحاص بهبين فضع متل سنى وطيح وويكر كامنان أنوقت قرميه ، والمدلِّعا لئے اعلم ودلیل علم اعظام درین وعوی آنست که اگراین نوع تصرف ازارواح طهيدانبيا واولسايا بالأنكه اجضات جت واقع است حال أنكه بالقطع لهظ يرابب هرف أزمث ياطبن وارواح غبيته وافع استغلب عظيم لازم أبد وامشتباه توى رويو بالمبدلة مكن شووكه بروزروحي مقدسه را درخودا دعانما يند واقرال وافعال آنها عاسيه انكأ وو وافعامال عن لازم آبد ماكه دحال اكبراكه بروز منصرت من تبخودا وعاخوا بدنن واسكات و بر . بنشوه وقصصے كمازا دليا درين ماپ منقول است چنانچه درتفحات در دراو حدالدين ن دفقوحات بنج اکبرس مقصص اولیا درعیات ست کهروح زنده ومات فیز اختندو بجامح الطق وككم كروه وتثميعني حامح اشتبيا ونبيت كه درحالت حه وعامبروزروحي ازارواح زناركان نمايدوقو ليءوفعليه ازوصا درشو دبآن زنده ويجوع دِه على منسع ميتوان كرومنجلاف ارواست*ے ك*ەدر سرزخ اندىياملائكە ياچھ**ىرت ح**ى حلى وعلام آ سرب تصوف درتجو نر مروزار واح اوليا طلقاً خواه زنيره وخواه مرده مينماً بيندازين دبيا چنین َ واب میگویند که شتباه و تلبیس حول سریع الار تفاع باشدو و بیب الزوال ازان کم ئىتبادارىمېين قىبىل س*ت كەبار نى رجوع بىلائل كەتاب بوم*نت

ا مترعبه مرتفع میشود اقوال وافعال آنگسر برا باید که برمه میار شریفیهٔ ممل نما ینداگر میلما ابت آن رروح اِک است واگر بخلاف آن ہاٹ مبروز رفع حبیت است و نیر میکہ س واستتباء وخرقات المبيسے ومفت ملكه ذو ق الهي ومني غيطاني نبتيل بشبري كهاز ملك وحن دسنسياطين ميشو ونيزواج درانجا كاربروه بيشو دربنجا سم حارى خوا بدئ ومعهذا باول قارورة كس لم مير · إست، كه امكان را برقاعه ه تضوف انكار نيا بدنمود و وقوع را كمُعل اسْتبام ا بنابده اشت كاليلي برآن سواسح ابن دوستالقل بروقوع قائم مست ومرور كستوف كه ت درائح این نوع صوربسبار دار و که درکتب تصویک مشیرح بست آمازشو این بروز درکتب ه بی*ن قصد زیدین خارجه است والبو مکرین ا*ی الد نبا ثی کتاب من عاسلُ وت و قاضی انو کا ب**ی فحله و دیگرمی تمین روایت کرده اند که بعد**ارموت وسل اند فن روح ا و بالدامتيجلق شده آوازست كروضمنوسش أنكه محدسول البدصيك الدنعاسك عليه على ألدولم البنبى إلامي خاتم النبيين لانبي بعبده كان ذلك فيصالكتياب الاول تمرقال القاكل على سأ مة وتشرفال ابو بكرخليفة رسول البدالصديق الامين الذسي كالضعيفا في مبيده قويا ي امراد ب ذلك في الكتاب الادل ثم قال القائل عليه بسانه صدف صدق ثمرقال الاوسط المليد رالذ*ى كان لاسخا* ف فى التأدومته لايمرالذس مستحات بمنع الغاس ان ياكل تطبيعيفه ، نبے الکتائ الاول تمرفال الفال علے له تمرقال عثمان اميرالمونين ومورحيم بالموننين ومويعا سفي الهاس من ونور بنتاق يلتين وبقي اربع سنين ولانطام لهمه وانتحت يعضا تمراعوي المؤون السآخوالقعة الطويلة وازن قصيعلوه سيودكه وركا ے ازا نہاروح زرین خارصہ کہ ہا بدان خوذ تعلق ہشدہ نکا میکرد دووم ھے دیگر بود کہ بعد*از ہر کلامراد را تصدیق سیکر دہم برزمان اوسیس بروزمت*نازع منہ کا ہن ه ودركت صرمتِ قصدو گرنايم بن وتيره وارواست كدالفاظ آن بياد نميت دالسرتها كيم لينذرقوما مااتهمامن نذيرس فملكب صربح وست ورآنكه قوم انحضرت صيليرامذ

لطبقط ألدوسلم ورزمان فتره غافل ازكيكيفات شرعيه بودندواين أيدوس فصص <u>-باقراین ای</u>صریح استَ در مرعازیراکه میفراید دلولاالبصیبه مرصیته بها قدمت مفيقه بوارسالولاارسلت البيئارسولافتنيع آباتك ومكوا بمؤن المونيين آمآ بيرلتنذر قوما ماندايا مغا فلون سي ورين معنے لفن غيت زيراكه كلمة ستابه احتمال دار دالا ول ان مكون نافس الثأفى ان مكيون مصدرته والثالثة ان مكيون موصولة وعلے الاوا يحصسل نفي الانذار وون السانيين وورتفسيرنيشا يوسي ميكويد وقديقا إلئانا فبةا وموصولةا ومصدرتيراسي ارسلت لتنذ اندارا باءمهم ارماانذر كاباءمهم لوماانذره اباءمم زفانهم في غفلة فعليه نركونهم غافلين بسببه عليه الأندار وعليه الاول عدم الاندار سب غفلتهم انتهي بالبحله بانضمام إبراءاته بالبسوء ص بإآيهُ وكاكنامغهُ مِين حتين معت ارسولًا نجات الم زامان فترة ثابت ميشود موافق قاعده إل ساسعته كه قابل انمحسن وقبيح شرعي منكروحوب عقلي اندا ما كلام دنيسيت كهاندا وراء بعبث رسول *است وزم*ان آن ست كه درو ئوين رسول نباشد دا زمنبو دان اندار درز آ لدانزمان زمان فتره ستظم فترميشود سرفيما بين ضرت عييه وانحضرب عليهما الصلوة والسلام ت سال است زمان فتره نبود که ایل آن زمان حکمرفتره بیداکینندماندها ليون صبيان ومحانين معاقب نشوندز راكه علمرانبهاء ماتقدم خصوصاحضرت موسيلے وعيلے دلان بلاد موجود بود وحاملان آن كتب آكرجه درالمورب ارتحراف كرده بودندا ما در توحيد واثبات وة ومعادکه صول لمنه دین _است فے الجمله قدمے مینروند ولهٰدا دیفسیز نیشا پوری *در*حت ورهنص ميكوريس فببل كانت حجة الانذباء فائمته عليهمه ولكن كابعث اليهمين ستحدقه لك امدتعالے تقریرالتلک التکلیفات وارالة لتلک الفترة لیر نفلی اندار ب نموم انحضرك ويعبث رسول هروتو كحقق شدومرا دا زبعبث رسول درآبه وماكنا معذبين يسحته بولآان *نمیت که رسول ازان قوم بایشر بلکه مراد آنست تورعالمه رسو لیے بووکہ خمر* آن ول واحكامه أوروه اوولواحبالًا بمكلفين ليب دم كلفين راعلم أن يسول حال كرو دكه واع ، ما در عالمه مذاهب وتگرطر بعته بهست كه آنراحت ومطابق واقع ملے انكارند زيراكه يمين ت بحث ففتيش وسوال وحقيق وين كفايت ميكن وآريس زمان فتره ورميان حضرت نوح وجفا

ومردكان انوقت وارواس ت وكذلك درأيدان لقولواانم من الانجيل بالعربتيه لمنناءان لميته

زماك فترة حيقسم حاري متنوا ندشد دانحيهم فومربودكه اكرزما ويعجث ٺار ج*لصرح است وسيوطي ووگر علمار درايمان ايٺ*ان *پر* بإن من جولَ معلومه شدكه زمان بعبث المحضيت زمان فتوزيو دمكازلان وليس انسكلل زلزل كشت وسرتقد سريكه زمان فتره مهم بإسنداين اختلاف كنجائيش دار و بدامیان وکفرچنرے ویکراست وعذاب و نخات چیرے وکار کا فران زمان فترۃ رانہا یۃ بإبندا ماابيان أنهاخوداليته ثابت نير زمان فترة آباء أنحضرت صلے السرتعالے علیہ وسطے آلہ وسلم مشرک و کا فربو دند کہ رہر شؤرباموص يودندونمنظ بعبث انحضرت لص لمدوغ مصمم كروه براشاع انحناب صليحاليد تعالئے عليه وعكے آلہ وس ت كدالولين انحضرت صلے التد تعالى ليے عليہ و علے آليہ وسلمہ ما ّیا علے الگفااشا ر قضے ندارد آرے اگر توحید وسرائر ازمٹیک ازانہا نا ہ یت کاراین مرومتمهین است که نجات تابت میکنند تفصیل این اسما [ایرا ثبات سخات والدين انحضرت صلح البدتعال لاعليه وعلى آله وسلمعلما رراته ميسلك ت آول آنکەلىشان باوجووكفەدىسشەكىكەد ئىشتەنمىغىپ ئخوام ندىتەللا جىر بعلت آئد دينهان فتره لودندو بيش ازبعث بيغمه ممقتضا مح آبيرو ماكنام عذبين جية باغبل بازيعت سنحق نهيه ىت وقدىبىق قى مذلالمساكے من رالمنا فاة وكر ىت زىراكەمدلول دىتمېرن قىرار بآنها دران عبارت وارقع نيست مساك دوم آنكه ابث مزا برامي انحضرت زنره مه ت ندارد ولهندامس الدين كرورد لهازا جله علما رحنيفيه ماوإيرالنهراست درفقه خودميكويد ويجوزلعن من مات علےالكفرالدواله مرصلے العدتعا کے علیہ وسطے آلہ وسلم لنبوت اندتعا لے احیا ہم الدحتے امنیا ہ

بعو مرائيكها يناعقل خود بإسماع ازملة ابراتيمي تشبح بنيرك بادريا فيتهترك منفديووند واصنامه راتغليم نميكه وندوكا براعن كابريعبت أتحضرت راصلي بدشننده منتظر قداوم البثيان وتولدايت ن وشتند كهبركا وآن مسعود يرنيصنط ورجلوه كرشود لارزول وحان متابعت او رنوري كه دحيين عبدالتدوالد شرلعت انحضرت صلح البدلعالي عليه وعليه آله وس وازنزر كان خودموروث واشت شايداين معااست مبثية مختار سيطى وررساله خودمير مباكك ت ىپس درىين صورت بهم نحات ايىشان ئاىت مىيشود وبېمراميان ايت ن زىراكىد درانوقت عين فبدراميان احمالي محقق ميتيوانسنت شدحنا نخيه رجق ويرقيدن نوفل نيزممين قدرتا ت امابرین م کک بهرعبارت فقه کیراز دست میدود ریزکبرتیا پدعدم ایبان ت<u>فصیلی را</u> عدم وقوع ايمان معزوم عليه راتعبير كمفركروه باست نداما بي والوك في الذار ولم لو زن لى بانشفاعة فيها كدور حق ما وركت ربغيرارشا وستبده ازين سرشد سلك الماء كلي ومنافرت تمام وارند فالاولى فمي نزالمه ألل السكوت مت مريب تراويج حنا نجداين حدمث صحيح واقع شد دكها ا كان يزيد في رمضان ولا في غيرو الى احد *عشه و ركعة بهجي*نان اين احاديث مهميجه واردشده اندكه فالت عائبتة رئم كان رسول الديصلےاليد تعاليه وعلے آله وسلم يجتهد فري رمضان الإ عتهدفي غيره روامه ساروعنها رض كالنا زا دخل العشيرة الاخرة من رمضان احباله ليته والع د حدو*شدالمینه رمیواه* البخار کی وسلمه دابو دا وَدولنسا ئی وعنَ النعمان بن بنبیر فال قمنامع رموالم ءالعدتها ليء علييو علي آلدوسلم في شهر رمضان ليلة للث وعشرين الية للمث لليراللول قمنامعه ليانيمس وشيرين الي نصلف الليل ثم قمنامعه لبيلة منبع وعشيرين حته فلمننا اللج ركِ الغلاح امي تسحرلس وَحَبْطبيق ورميان اين روايات كهصر يح ولالتَ برزياد تي و یفی ولمی *نمازانحضرت درمیضان برغیرآن مے کن*ندودرا*ن روایت ک*دتغی زیا دت میک^ند بهين است كذان رواً يت مجمول مرنه باز تهجداست كه ور رمضان وغير رمضان كم سان بوا غالبًا بعِ فرياز وه ركعت مع الوترمبرسيد وليل برين عمل انست كدرا وي اين حديث الوسلمة در تبراین روایت میگویدکه قالت عاکث رخ نقلت یا رسول انتد صلے اسرتعا لیے علی<u>صفا</u>

مرسلم اتنام قبل آن توترقال ما عاليثة ال عيني تنامان ولاينام قلبي رواه المجاري وس صحيحه مرقوم لغين عدونيا مده كيئن إزالفا ظغركوره ورصروا حتبها آنخضرت للام معلوم مشودكه عدوير بسيار بودو ودم صنف ابن ابي شيب وسنن مهيفي ت ابن عباس رُخ*ا وار دُستْدہ کہ کا ن رسول اسد <u>صلح</u> البد*تعالے علیہ وعلے آلہ وسل<u>ر لصلہ</u> مى رمضان مى غيرهماعة بعبشين ركعة ويوتراه بيقي ابن روايت راتضعيف نمو د هانگه را وي ا صيث حدالوبكراين ابي شيبه است حَالَ الكه الوسشيية صدالوبكرين إلى تشبيبه القدرضعف ندار دكم بشاويهطروح مطلق ساخته شوداري أكرمعارض اوحديث صحيح محشد البته ساقط ميكثت قدمبق ان تيوبهم معارضالها عنے حدیث ابی سلته عن عائشته المتقدم ذکرہ لیس معارضا کہ قیقہ فبقى سالماكيف وخدتا يلفعل لصحاته فإكماروا متبهقي في سنته باسنا وصحيح عن التارث بن زيرً [قال كانوالقومون علے عهد عمر بن انخطاب رخ فی شهر رصفیان بعشیر بن رکعته در دمی المالک <u>ف</u>ے الموطاعن يرمدمن رومان قال كان الناس ليتومون في زمن عمر خُ بنلانية وعشه بن وفي روا بإحدى عشترة ومبيةي درين هردور وابيت جمع نموده است بابين طربق كهاول صحابه كدارم أعدوزبا ده رآكه عددمشهم ورتهجه الخضرت لبرو درين نماز تهم اختيار فرمووه بووندللعلة المشتهركه بنيها وبهوال كاله لموه البيل وجران زوان^ي أن نامت شد ك*الخطنرت درين ما و درين قي*ام زياوَه ازان عمر فيرود ومبيت وسدرااختياركروند درين عدواحباع شده بوداعبازتر احباع مراً عات این عدد بمران طرور ایت گشت درحی قرون متاخره ازین حمت است کرفقها ورن ت گەلعدانچقىق احماع ئاكىيەشدىدىيداكروە اندونبل ازىن بىر بدند بمئة تندخ فسيرصا تبحوك آن المجمع عليه شعارا مل حق كردووما بدالا متيازا زامل بدعت شود ورواتب بنجوقتي ننير ناكبيد يكه بعداز قرأن صحابه بهمرب يده سابق ازان نبووكما يغلم من ينج الروايا فى ذلك وتورا ختياراين عدووجره وگريم موحب ترجيح بهمرسيده ازانجمله انكه درغيرر مضان لموة الليل كهعبارت ازتهجواست بعدو بإزوه واردمنعه وآنزا در مرمفيان كه وقت جدوستميه إست

يوه اندوعدورواتب ونبج وقتى نيزعنداكثرابشافع رحى ليث ان اجمأع منعقد درزمان م ہے برآیر واگر الل زمان متناخرخوام ندکہ سوامی حجاع دلیلے ویگر دران ہے آیندا نخیازا مام ہالک سے منقول است کہسی شِسش کویت با میخواند س يبنةمين بودليل المارنج وحةانراجنين نوئت تداند كالل مكدور مامين سر لوات بجامے آوزند حین اہل مرینہ محل طوا*ت ندائشنن*در لن اختيارنبووندازين حهت محمور عنمازاليشان باين عدوميرسد وفنهم تبغرن داوُور . فهيس قال اوركت الناس بالمدينة في رمن عمر بن عبدالغريزر*ح و*ابان بين ساولتين ركعته وبوبرون نثلاث انتهى فظاهرا حدوث اين زماوة كرببب فالل يان عمربن عبدالغرنر لينے زمان امارت اوبر مرمز پمنورہ بودہ اس نمرا واتحيرتمه فيحالامورفا روابن قدمات ونتأا القوآ اانكرا ذاتجيرتمرفي الام ك مع آيدنبراكه درسائل بسيار درا حاديث ت

بإن سمتانت زاهجاب فبور

してい

ىق دوفع ضررازخود ونر واكنرحنفيه برام ح حلب لقع بنص ضرورت كمعتد بهاا ر ، فيها اللاف تحق داحب متدتعاً لله اولاحد من العباد ومتاخر بن ايشان درين ممق ر متعمال حبل لابرا محمنع وجب حق نيزحا ئزوانسته اندوحورت رامخصوص گرداندها نه بتعانت بارواح درين امت بسيبار بوقوع آمده انحة حمالا | وعوامه انهامیکنندالیّان را در معمل متقل دانسته اندبایت بهتیر که جلی است ونذرا ولیاکه برای ل دمرسوم ست اکثرفقها بحقیقه آنهاسیے نبروه اند و آنزا برندرخدا قیاس کرده تنكه بروة برآوروه اندكه أكزنكر بالاستقلال برائح آن ولي است باطل واگر براسح خدا ا وذكه ولي برامح بيان مصرف است صحيح است تبيكن حقيقت اين مذرانست كدا برار ثواب طوم تمسنون وازروى احادبت سيحة نابت است مثل باورون فصفيحيين من عال ام معدد غيره اين ندميسة لزمينية واس حال بن نزرانست كدان ومثلاا بدار ثواب بذاالفة راك روح فلان وذكرولي براكعين عمل منذورا ومصرب دمصرف اين ندر نزوايشان متوسيلان آن ولي مييامث ندازا قارم في خدم بطريفان ومنال دلك ويمين است مقصو ذنر كنندگان بلات برونكم إضحيح بيجب الوفاء مرع أرب آكران ولي إحلال شكلات بالاستقلال ياشفيع به غقادمیکننداین عقیده او منجر نبترک دفسا دسیگر ددلین این عقیده چنرے دیگرا ت رساله دلیس احمر در اصل یکے ازعلما سی روبھنیف کردَہ ہود التنخ ابوطا سركردى يرح حضرت ولى نعتَ مارا فرمو دندكه آنرامطالعه لما يند دبران جيري بو ج البشان بعبرطا بعد بطريق مائشيد چنرے بران رسالەنوپ تاندىمىين ماستىدە فەبم ﴿ إِمُولَفَاتَ ايشَانَ وَالْ استُ وَدَرِينَ بِابَ مَخَارَانَتَ كَهِرَاحِ رَحَرَامِنْسِتَ بِلَكُمُ عَلَفُوفِعُظ وَآنَ بمجومور دومفرح واحمرناني بمندوم إنبيكه دون موردا ندمثل شنجرفي وبير مبلح اندومانات شنيخ كه آنزاء بإن جوخ احمر كويند بالاحباع جائزار

راذكاركها ملول ظاہرانراائکا رنماید س گزوم کفر تنقی نشند کیکن النزام و قطیخع ملول فض اقتفاد کردہ ہے تامل انکارش نماید وگومیکہ ہر حیزیض دار در لما فلقت الافلاك دربيج كتاب نبظ نيايأه م منيثودالاعندالضرورة التى ككوا بمختصته وامثاله القرآنى الوارد فيح حرمته المتيته وغيره وعموم ملوى رامخصص بن حرمت ر بندومستان واقع است حراة ننيشو دغمومه للوى درطهارت وسخاس والحرمته متثهر قاعده احاره انست كسريش واحب وم بالكفاييت ومندوب عليح لعين سيمحل احاره نبيت آربه شامشعستن والمفال اوراشاني كرون فعليرست ورارتعليمه كمرران اط ينعقدعليها الاجارة رضيرا برتعليمه قبالس نبايدكر وونذلك يز لتعارض وآنتحه درترهمه مرقوماست كهركفتن أجرت غوبيت وكلفتن رخصت بأعني ست ونگرفتر لی آن رغ نست وگرفتن اُئےرت بررقی وعوامیر بالاحبا ماحرت توان كردا إمراداليا البمين بعا مند تامحل احاره تواندُثَ رنبحضرتع الميشَّلاتخصي بيش شخص كهمرافلان تأيت تعليمرن داين ازوى مردوري فحوابد كداين اجريت بالاحباع بين اا والمتاخرين حرام است منه درحق اصحاب كهف مذرب بث بهور ومجمع عليهمين ا اميااندوبهمراه الممهدى خوامه دبرخاست در نضرت اليثنان مشغول خوام ندلود دبعدازات

نيدمرد ولئين ادكيجة الماخذ قويترالدلالة بربن امرازروي ردايا وابشّان احامت كرده بازبخواب رفته اند والهدتعاليّے إعلم مستع ت كهمعاوندين ابي سفيان سعدابن ابي وواص راگفت مامنه كي ان تسب الباته داران معادیین ابی سفیان این لفظرا تا دیل میکنند وگویندهرادی^ش ای^م .بو لهجرا بإحضرت ملي مرتضيرخ ورشعتي وركابعه لمني كهني وينميه فهما في كه دست ازهما تيهة سيار دليكن وربن توحرفه وحدسته بخاطرميكذرداو ابربن تقدير مديبا يدكهاين كفك وسنسند درايا مرحليت اميزار منين على مفربوده أتاسيخ للاقات سعدبامعاويه ورست نيست زيباك سعدازا بتدامج فيتنه وموضيح فيبق كدببروان » منبوسی سننده دوران ایامه آمدن معاویه در مدینه منوره اتفا و ملحازاهامش يضرباه وحجآمده وباالل مدينه ملاقات بموده وومرآنكه حواب سعداماميا ذكرت فلانا الى أخروازين توحبيها بإرصريح واروحبركثرت فضال شخص باللمازنصيحت ومنزكوئ فمنشود بترمهین است که این نفظ را به ظاهرش هاری با میدد اشت نهایت کارانکه از کیاب مین ب بامرسب ازمعاد میرن ابی سفیان لازمیخوا مرکبیس منرا باول فارور ه لامرص مرتبدسب كمتدارتن وفتال است لماروي في الحديث الصحيح سباب لمون بفروسكركاه قتال وامرمالغتال بقينبي الصدوراست ازان كزير نميت بالجماليلح ياب أرطعن لعن سندم بدخودوالا ومن شرب من الصحابة رضى المدتعا بيعنهم جمعين وسرحا بمخطام واحتهادى را دخل داد ل خالى انسمائت ننيت تجواب سوال حانظ صدرالدين حيدآبادي دراستف ارسئلاحة

الوجود ووحدة السنهم ودازمولا باشا وعبدالعزيز ولموى قدس سروالعزيزا ول معنواين دوكل

مقنى هريث المنمل ن تب ايتيل.

يان مت وجود درمت جد-

بايرشندمعنه وحرة الوجود انست كه وحوحقية وفي ذاته ماك ست نا باك نميشود واير برسُيا. في نفسه حق است وميجكونه م الهن ث لىن د و دخففة منكمه حداكا نه دارد د شرع شرلف باي كرم وربيكا رطل وليضي را دَاحب الاطاعة ولعِضے را واحب العصيان وَلعِضے را طلال ُوامِيخ فيعضرانا ياك ميفرما يومردم كوناه مبن ميدانند كداين بمهاختلافات ذار يون واعتبارات اسكت ما نبذآنكه درمع كهُ حَنَّكُ غيراً حسم منو دارينم إست والأمقتوا است حبماست وعلى بزاالفياس راكب ومركوب غالب غلوب فورق يدخلذ طالشاره باين مسئلة واقعاشده وللتمريح تربن آمايت والدمنم بعني ايين آتيار ياتنا فيے الآفاق وفی گفسهم حتے تتبين لهم إنه انحق اولم مکيف بربک انه علے کل شرقی مشهر دلا أبهم فى مرتبة من لقارر بهم الأانه بحل شعقى م يطون نبرايه موالا ول والآخر وانطابه والساطن فهيت ء وحدة الوجود المآمني وحدة منهو وليرضقيش ابنست كدسالا يلى و وسط سارك مديجلر وانحصارتو حدكسمت آن بوديم وحووات درنظراد فائت بمشوند غبراز وحروص اررا نبظر بنيجابيرو كبتغراق درين مشاهره ازحفط مراتب نيركا ہے غافل ميشو دوميگور بہجانی افطریشا فی وانابی الثال ذلك تكيّن وإن مرحهانتهاميرس مرحيزرا درمقام خود مصيبندوميكويداللة إرافي رب الارب لتيكش أكددر وزب ببغلبة علع أفتاب ميج سناره بنظ كمني آيد ومبنبنده حكم ميكندكه غيرا تأفياب ه موحو دنسیت واین مهالت هالت وسط سلوک است حیبا نخدهالت اتلیدا مانز پرشک م ا ننظرے آیندو آفتا ب ننظر ہے آیر لیکن سیداند کداین ہمہ نور آفتاب است، کہ دری^{ت ا} ط وكروه است ودحالت انتهاكه نمونه آل موحوننييت تابرا محتثيل آورده شوومردو جيز نبطرمخأ ا فناب و جمستاره ونجسب حال میگوید**ے سرمر**نبہاروجود سکیے دارو محو گرجف**فا**مرا تربکنی يقے موانتہے بازسوال مشاراں دازومشته مولانا احال م سئله موصوفه ازسه فرازنا م حقبہ بْبری سئلەرصەة الوحود ئامت شده دسئله وحده شهود غییرعتبرلیکن و ص دگرا نید حائیکا

تقام کشف وکرا بات است یک مقام است در نیجاط این دو یک معتبر ویک غیرم خبرو در هرو و طريق الثرادليا وكمل شده اندخا بخدخباك حضرت تبنح احدسه ببندى يع بطرف شهود رفسة اندو مقلدان حضرت موصوف بران طرنق قايم غرض انيست كههر حيراحوال يتبخ موصوت انجيا *ەر*ايفىتەباستىندار**قام نورايند كەطمانينت ا**زان **حال آيدانىتە جواپ** ازمولانا صاحب - صاف توحيا وجودى مجمع على يهوفعياست الاحضرت شيخ علاؤالد**ول**ه سمنا ني ازمتقدمين وحضرت شيخ ا*حربس* محدوالف تانى ازمتاخرين تبوعيشه وركى رفيته اندو فخيتق آنست كه وحرة وعجو ورمر تبهذوات وفسط اطلاق حق معين است وتوهيد شهو وي كخبرازغيت ميديد درمرانب لغيينات واحب القبو أواثيم است بس بردوامه در دا قع عیق دارندهکت آلهی درانبدا پزشو دنما کمال است محمد سیسطے صاحبها الشهلمة والسلام والتحيته القامي علوم توسيه فرمود تامروم ارمضي قرب ومعبيت وحضورومم الهي جنآ *صفرت دق عزو ملالمته لدو شوند و و رزید او محا*یره نامیب بأزنهی ننماییند ولنعم اقبیل **سی** صنمار _، قلینه سنددارتمن نمانئ مئوكه درازو دورمتنجيره ورسمه بارساني نمو وسركا وايل معوفت تخيته شدرفته رفيته درفهم كلمات عازفان طريقيت مردم حمج فهم راه الحاديبيو وندواين معرفت غامضة رائوسيله انبطال شرايع وتشكيفات منووند ومذسب فشيخ محب انتدالة آبادي كذطا سرس قدم دروادي العادمنيرند شيوع تمامه درواج مالا كلامه ابنت عنايت خداوندى ضريث بنج احربيتندي رابررو كارأ درد واوعلوم غريبيه را براينان القا فرمووندم فيبل تعديل الحار بألبارو والركطب بالياب حصكاعتلاكمال ترادرازمان مردم حابح كردو باطل مخروج بحق ارتفاع وانتفا يذيرفت بمين ت مصداق ملغني محبروته والمديتعالي علم وعلراتم ولم

بسسم الدالرحمن الريسم

سروال از مزراس علیصاحب بخدست مولانا نناه عبدالعزیز صاحب سره العزیز المی از مزراس علی صاحب بخدست مولانا نناه عبدالعزیز صاحب المین نقلید و مرابین نقلید و مرابی نقلید و مرابی نقلید و مرابی نقلید و مرابی نام المتصوفین حباب شاه ولی است و ما مرابی مرابی مرابی مرابی المرابی مرابی المرابی مرابی المرابی مرابی المرابی مرابی مرابی المرابی مرابی م

النائحوانبات تقديرك

بيح حمل بايد نموة امخالف كتاب وسنت نباث رتقبارت تمهمات انيسن واراده وقصا محوادث ازآ بحلى فواره صغت جوش مينر تدومب إسراد نعي حواوث جمان اراده است وآن اراده لأنبزا سباب گمارن بعضي تنتمثل قوامح كواكب وافلاك وطبيقه كلبيه كه مرتبخص اكبراست وضخطا مثل ادعبيه المارا علي وحواة لإم غل مرتفع میشود درین موطن محو دا ثبات دمیدار نسنح واقع میشود دیمین تحلی است کدمرئی بنی آدم خوا درن درمیعا والیه اخرا قال داماً مربغوی در قفسیرمعا لمرالتنزیل در بحث ایه نمیوانیترمایشا رومیثت ع بعراككتا بيقل فرموده مراداز بحوواشبات كهمو بمم ملزرائست حيخوا برشد وبذه عبارته عن عمروا برمس انهمأ قالانميجواسعاوة وانشقاًوة ايضافيموالرزق والاحل وثبيث ايشارعن عمرصني اسرعينه إمَه كان يطوف بالبيت ومويكي ولقوا اللهمران كنت تتبني في الل السعادة فاثبتني فيهها وإن كنت كتبت على الشقارة فأتحنى واتنبني في الل السعادة والمغفرة فأنك تمحو انشاء وتثبت وعندك مرالكتا ومثلوعنا برمسعوه فيلحض آلأماران الرجل مكيون قدلقبي لمن عمرة للثواب سنته فيقطع رحمأ للة للثة ايامه والرجل قد تكيون بقي من عمرة نلنته ايافه جيسل رحمه فبيروا ليضلتي ربسسنة انتهج يبتر مراوازمحووا نثيأت كدموتهم مدلاست حبردراجا ومث اوال وزيا دت بنا برصلهٔ رحمی و کوتا ہمی بنا ہر قطع رحم ورجديث اخرصيت وأكر برقضام معلق ومبرمثمل كمنندخالي ازتكلف نيبت حواكب مولامات وعبدالعنرنرصاحب محدث ولومی به مدادرکتاب تیم مات بعنی محبردارده واقع بست کیمشا برلاست ومرسجاري ورصرت عمى واقرع وابرص كدر الدعز وسبل الاتليهم واقع شده نيزجهين معنے است ویدائینے تحدوارا وہ مخالف مریب حق نیست زیراکه الی منست قاللبتّه ارادہ راانصفا قدميه ازليچضرت بإرى مبدانند وتعلقات آنزاجا دنسم أنگارند وحضرت ايثان دركتار بهمعات موركتب ويكرارا دلج درمرتبه ذات صفت قدميه ازليه مسيدا نند ودرمر تبريخلي أظمرارا ده حاوث اثبات ميفرليندلس قدم اراده ورمرتبه ذات است وصروت آن درمرتبه متالخزاره ذات كەمرتىبىجلى بخطماست دىسرگا ەحدوث وقىدمەدر دومرتىبەلقعىث تخالف برَفاست يفل اكباست وعلما رظاه برنسيدالننه واثبات نميكنندنس نروانها حدوث اراده لوربيج مرنبه كنجابيش نمايذ ككرتعلق سهان اراده قدميه را حادث انتكاشته زونزا قربيب بن النزاع اللفظى ددراً يهكرمه نيزاشارت بإخلاف مراتب معلوم ميشود زيراكه فرمود ندتميو البدايشا رتوبهة

از فرمود و اندویمنه و امرالکهّاب صریح دلالت دار و مرانکه محودانیات وسطامی وام الکتاب درم تروکر مدرسر حوالثر حصنرت عمروابن سعود رضبي اسدعنهما نيزدفع تخالف باختلاف ملبتيين توان فهم بالمحملق ومبرمرونع تخالف مينمايند ولاباس ندلك لانهمه لايتتبون مرتبيه سويح الذات يت المالصوضة فلما اثبتوالتجليات ومرتبنه انتجلبات متاخرة علن مرتبة الذات المربهم إلقول بحدوث الاراوة في مكك المرتبة من فيرلز ومرمخدورُ ووركتاب مبعات ووتكرتصا نبعن ايشال آ *مدو*ت اراده قدیمه در بن مرتبهٔ غصل ارکوراس^ات حیا نمیر بعداز امل ^و اضح خوا بدشد سو^ا ال^ن مزاح نزوال جن لعینے اہل سنت وحماعت صحیح وناستہ شدہ بدراہون تعلیدہ عقلیدکہ ماسواسح امنیہ للاهصمة واحدي ثات ميت حتيج كواكركسي رامعصوم كويند وبالمتشكلين ونقياح مسائدا طلان عصهت برغيرا منبا وملائك روا ندار ندلس انجيجناب فخوالمتمرر المحضرت نشاه ولى العرصاحبُ قدل سره داغهيمات أكه بدوغيروصفات ارتعبد كعصمت وكمت وعل ت بإسم حضرات امميدائنا عنه عليه السلامة امت كروه المرقان مرامت مأب نيران أمرانب رادررسا لدكه درساب عنقاوأ يتجضرك ليثان ألايك فهروده ازات المحوده اندا سرا كمبرا متحل صحيح ثمل إبيدنمود موليليےازكتاب دسنت داجلع امت بران كدامراست دحواب تخالف اين قول كدليسه المزسبة الرسنت زا إن شده حيفوله بيث ومع اك منا في ضيل خلفا مؤلمة رضي المعنه خصصا هنبراتي بنواه بينطل أكالا بمسئلنف ليجع عليدال سنت استعندن فيتمديه وعلالوه ا ن خود حبنا ب افادت ما سه الريبية التسباب عنيرت شاه ولي امتد بصاحب بنهرارضبط و*ربط فيمطرا*ق تهامهان مسئله را فيضفضيل خلفائ لمئنه سيما شيخين را رعني الشيخيه مدلاكل نقله بوعظ كشفه موحدائيه نبقه پردا في ومثال شا في د ترتيب كافي تحدير فيرمو وه اندنسيل حواب شخالف وتعاري اين مسئلهمهد دنائبة متعق عليها تأبن سهكه غرير غيرثا بتهر مستحندا بل حق لعينه الل سنت دحماعت حيخوا برشد منواتو ترواح وأب ازمولا است ممدوح يعصمت وكلب ورحابت نرا صوفىيدمعا نئى اصطلاحيه وارندخصوصًا وكتب عنىغة حضرت والدماح برقدس ابسد مهم معصل مركورا مذ این دفت سبب شدرت همیاریها امکان نیست کهتمه پدر هندا به انو**ت ت**ه آیداً کرکنب معنیفه این ک موحود است بمطالعه المدنمود واضح نوايدت وشرح اعتصامه ازقصا نيف شا ومخلرعات فيلني ورالا

فر جصت نیاوار ماور

ر "عبر بسب رنيا في و كافي خوا بديو و إلحاله موافق علما منظ ببرا ينوقت حواب ذبت: منه عج حزب البجروان^ي شده نسالك اجتهمته نشه اليحيان والسكنات والارادات والخطرات الحام والتراد ست دود ول حضرت عمرصني اسبعنه وايوشه االثبيلا ره الأنج منفوعلي اسان ميزعان دخوصور**ت و ملقوت دراع** يسهه يتسب بالشدر وصطلاح وأرافكوين كأربز لمكاعل فبفسال وأر بتخصيرة نض شور إن المست امتدرالين والحاجمة الإنطاب ت ولقداتمینالقمان انگاریان کم پیندامیدانیان آیه واد قال بقیان ارتبه تا انهرامی سنة رست ازين باب مرحد بوجي آيران محصوص بانبيات ت نبی ونیه نبی دران شرکی اندوله زا در صدیث مشاعب واروشده آنا دار انحکمته شهيرانا مينته للمروعك بابها وقعشدمرا داعكم وربنجا تنمين معنيهت ت كەلىيىضى بندگان خودرالى تعالى بوجىي معاملەنما بداز دەم طعر معاندان ، وخفظ دراصابت بارشا بان وامرا ورحق محبوبان وبداران مے نامید وامل ازابنیا سواوی العزم شعیوس قرآنی است اول مدحق حضرت موسے علے نبینا و للم برگاہ ابنی نرا نبی اسرایل شہت ا دوہ وسرص کروند قال امدتعالے مااہا لذبن امنوالا تكونوا كالذبن آ دواموست فبأ وابتدمها قابوا وكان عندايبته وحبهاحي تعاليه رضى شدبتهمت الشان أكرحه آن تهمت بهيج محذور نسرعى نداشت وتوم درحق حضرت عيم وحق البثان تهمت زمازاو كلى سرزيان آوروند بسخن أمدن ايشان داعين طفولست آن تهمن دا زال فرمود قال ابتد في سورة آل عمران دجيها ف الدنيا والآخرة دمن المقربن وتكلم النا

فے المہد وکہلاا لے آخرہ و انتیعنے درحق اکثراولیا برثبوت پیوستہ اول درحق ابو بکر*ص*ریق ضی المدعنه كهان المدمكيره فوق السموات المبيج الن يخطأ الومكرسف الارض دم مرحق على م رضى ابدعنه كدوعاكر ونداللهما والحق حيث وارونگفتندا دره حيث وارالحق مسكنے قطبيت باطأ لدحق تعاليے بعضے بندگان غودرامخصوص سازو که مهبطفیض اقہبی اولا بالذات ایشان باشندواریشا برگراننمقل شودگونبلا*سریستے لمیذ*واکتسا ب(زیشان نکرده باشیمانندانکشعاع افتاب|زراه روز درخانه مبغتد بس اولْاآن روزّان روشن شده وبو _اسطهآن تمام اشیا ی خانه روشن شود و این طل ارشا دنيز بامند سجلات قطب مار بالبجيا إنبات اين صفات اربع عندالتحقيق ندمخالف مدسب لراسن يت كوطا سرببنان ازاطلاق ابن الفاط تحاشي نمايندونه مجالعن ففييات فجيرن كمحمه علىجبيع الرحق دست زبيراكه مدارًالفيضيل براكتريت تواب ست عندانتكلميين وطأنراست كيفدام وتعاليٰ بعضے بندگان خودرامنحصوص نربادت تواب گرواند سرحند فضائل وگروصفات کمال درغیرا نها بيشته بإشدومصنت كتاب بمعات وس العدسره مواتوضيات يخين برزن بالنبيا داشته ات وست ت ورَ فعت بهات وترفيج دين وُنگا ميتاتن مروَم از بدعت واجرا مح حباد وامرابلعوون توجی من كمنيك وظا ساست كدرنا و قي شخيري صين لموراه صحيم التمس وا مبن من الأس است ولهذا [قال المنظمير لتفضيل عنذما بالتوفيق لابالفضال فقط س**بوال إز**مراص عليصاحب - كتار واقع مولعبد درروندمب رفض خذلهم القدتعا لك كة البيف نصرالعد كأبلي است بالخطر شرلفيه ا درامره بإنه داجه ازا نكه لمحفظ نظر فيض اثريشاره باشد فرقعه ورقصنيت أن وقصنيف حناب ا فادتُ تآب كه تحفذاننا عشريه است صبيب ومعاندان ابن دبارخصوصاً روففن خدلهم العديطب لوت *ِازْغَائِي دِمِيهِ وِهُ گُونِي خِيلِے شُورِ وَنُبغب ميكنند كەكتا بېستطا بىتخف*اننا*ھشر پ*ەلت*ېم مواقع* ىت سرحنى سوال بن معنى مانخلصان وفدويان رالاطائل ^وبيهموده مينها مدوار حماير يوك البطلان بست وتهرس كدازا أيمكم الهبي وإشتهابشدا ين خبررا ازسحك عنه مخالف خوامد نضبغ لتكنن بعيضة كسان اين ناكس البهارتناك كروندلهذا اين امزكا مرضى راموحب سمع خراشي جنا بعالی *الکات تدث حواب از شا وصاحب ممدوح به دروقت تصنیف تخف*الناع شربها *کتاب* الم سنت كدد رو مٰرب شيعة دكتب شيعه كه در و مٰرمب لل سنت ناليف شده مقيم وركيده

المنافعة الم

إول ورمحا ولهاين مسئلة خاص معيفه اثبات خلافت خلعا مؤلمته وردآن ثل نوقض الر ف الروفيق وصوعق مج قه ومثيرح تتحد مدانط ف ال سنت ومصائب النواه باراحق وسفينة النحاة ارطرن مُشيعة تستمه وومرآن كتابها ست كدوم ، وبهمه وراضول روكه <u>و</u> ه أندمتل ابطال الباطل وصوا قع مولفِّة تالي**ت نـُصرابيد كالم**ي انظرت ب منهج الحق علامه للي واحقاق الحق قاضي نورابيد شوسنيري انطرف اما مبداين بيز بِنت باليف بحفه اثناعشه بيه وجود**وستخعر**و دند درانوقت ترتبي**ب وامع ب** ب *درین کتا سی کلامرواقع* ينزين نتيب داردسكن صواقع سبها وخشصر خوشنها نبطرآمه مها نرلاختياركروه شركمزع وران نبود وشن صریت اشقلین نی_روران نبو**ود**ک که انکارموت واتحاد **که لازم ن**دیب وواين ابواب افرزو ومث وباب مطاعن دحواب آن اصلا دران كتاب مك ت ونيرورصواقع اكتفا بريلائل ئلامية بووه وروايات رلازكنب اماميه كمترآورده درتحعذا نناعث وده د یکنیروایاتازکتب امامیدکوسنسده شدیش *این ک*هاب *ات*ا يُفتر بحض بظا سرترتيب آن نے توانیث مانندانکه مواقف را ارطوابع وس انندعالا فرق واضح شد درسر دوكناب نظرنال بجاربرد ومثوو تااين خيالاك زآل گردود مهدناجا بطعن معابذان دحاسدان وقتے متوجہ نقیرے تواندت که این فقیر ين كيَّاب موحب انتجا خود وانب يرَّ تقرراً وتحرراً ابقله زبان بإنزيان قَلْم كرده بات معلوم ا زجا نبط غلام حكيمان شيخ قبطب الدلن احمدار سنبنج الوافيض بنور لكه حالا بمرتبرگز رئسبت اين كتاب بطرف خودخوش نميشوم آرسه ألرنغسير متح العزيزو مثال بن ب شأانی خاطر ساً رو دغرضا په منظور رواین مرمب بود کو

مت شوندا ترک نمایندا میراند کداین عنی حامر لاكدائن كتاب اگر ترحمه صواقع است آخرا ثبات مزم بداینها احدکل از کانفتیس کن گرمنه و کمد منت كدارنها رائشيه ت اين كتار بت باین نقیر در سیان نماندحواب خن ایشان گزشت که نقه نميخوا بدمن ظور فقير نحرحن ازين مقد ب مطالبان راه صواب بو دالتم يسدكه حال شدسوال مارشي زوالفقا عليات لمير ج*هت مراست عاله و وعوت* مردا دراک غومض آن بالا عرب بسراین قران جهبت سهولت دریا فست ونبيكاله وغيسره اقاليم وجزائر وبنا وركدا بارت ومعانىآن نريب وازز بان اكثرى ازاقوام اطراف وحم عى وكومنيش تعلم تلفظ كله مراب يصحب اوانميكر وو ووعوت السايم سم وخلفا محرسرت اوباكثراز ساكنان افاليمرواط افعالمثل ميكيومنيال وغيراه نركسيده وبعدازان لمامرتا نهائكر دياليس لتمام حميث بطورساكنان وبإرعرب براين اقوام افيته ت این فومکه دعوت رسول وصلفاملی برحق برایشان نریسیده دکتاب احکا معیمبت. هم انهاصا درگرویده درمواخذه حیانکهمروی است داخل با شندیا نهاگر باشند شبهان*تیکه را لا*زو ت جواب سرچند انحضرت صلحاله عليه وسلم بووديواسطيوب برنكران لين فارس ورومه وبواسطدانها ببسندوم ندو لمحرجرا اسے الجزائر والسال تتين وزازل كرون قرآن اولازبان ولنت واس لموب كلام عرب واعلجاز آنها ارمعامه اش اختیار فرمون ضرور افتا د اعرب بخوبی دقانت این کلام را ومعانی اوراب اکنان عراق وعجم وخراسان رسانندوانها بهسندومهند وتركستان رسانتد كبذأ وأكررعايت هرفوم كرده قرآن

كبوت شدن المفريهم بالريث عالمور سيلن وإن بركل

نت هرقوم زازل مے فرمو زیراختلاف دروین مے شد ریاب تحرلف وزیادت ونقصال م شيت اول سيكه قرآن برا دنازل موننديبني داي طهر انخضرت صلے التدعليه وسلم سرگز معانی دنیا إمردكم ملكه فيجارج حروف ولهجد كلامه سرفرقه نميدات نيس تبليغ آن كلام محبول اللفظ والمنني فيع ورميگر و مداکر شخصیے و بی نزاد راکتا ب پرماوت تعلیم کنند د مگویند که فلان کس را رسان هرگزازو ن تنحوا بدشد واگرسالهامشق كندم گرمخارج ولهجدمنت^ا اين كتاب رانخوايد و يافت واگريسه گو للبرامي بانسبت انحضرت واضح مث لس خوارق عادات بودهين فسيم حليم مخارج ولهجه والفاظ نحضرت بطريق خرق عادئت مص شدگونم كه أنحضرت راانفاق ملاقات با توامر دگر در مدت ام اين عنى وعلم الهي تحقق بودليس بطريق خرق لعات تعليمه بلغت ضابع ورانگان ے امّا ذخيّ ت الہی بمیر مضع رااضیار بمودکہ بوقوع آمداً مدیم سراککہ اشاٹ نبوت آنحضرت صلے الدیمار ولیا برغائبين زمانا ومكانا غير دتفير بمثل إعجاز وآن حيسكم صورت بند دحوابش أكداها مررازسي ووگر كوكلاه نوث تنداندكما ثبات نبوت انخضت صلحاليد عليه وسلمه ورنموقت كتحمل لعدازا نحنايه رو داده اعجار ٔ قران نبیت ملکه جالا دوطریق است برای اثبات نبوت طریق اول تا که بطریق توا زکیره هرقون كرور ما ناقل معجزات أنحضرت صلے اسدعلیہ دسلمثل اعجاز قرآن دشکق قمرت لیم حجه و مرزا گات احجارو اشحارور باوني ورطعامه ومشراب بسخن آمدن آم ومشته وگرگ وسوسمار كهمجوع أنها دركشه صديث بعيده سينبرار سوائح إعجا لزقرآن رسسيهه بوونز وبرقوم ثابت كروه شود وافامه متواترات علم بدمهي راازقبيل لمهورشفق عليهااست بس نروانها بطريق بداليت وحووالمحضرت ولعبث انخبار ملکه ا*ختام شرعیمتواتره نیز ثابت خوا بیث* بالاتفا *ق درامور اضیطریق ثبوت علم جمین* ب ووجوو نوشيروان وحاتمرطاني وسكند وخلافت بنبيءساس وآمدن سلطان محمو ذغزنولمي دمير نروبهندوان بجيطور^نا بت شده سوام اين طورطور ديگرنيت در مرانگه گويند كه حالااحتياج انت نده زبراكة انحضرت ببداشدند ولكوكهاكس بسلوك ومحبت الثان متومه نحدا ومشغول ادت *واطاعت لہی گشت*ندو *جننب ازمعاصی وملازم تقوے بط*ارت داخلا*ت نیک و*آوا ب رببین گرفته وشغولے بعیادت وطاعت وا**جت**ناباز امعاصی وظلم وحسن اخلاق رآ دا ب ئ ز دېږوملخسن دىيسىندېدەرست وانرا مړاپت مىدا نىدىس چېڭ انحضات صلے اندېلىپدوس

ونيبال سحقق است أكر بإلغرض كينك ازانها ازين سردوط بيت محرومه علے اختلاف المذارب خیانجہ درکتب اصول تل ملم وعضدی اخباروتوا تروآ باربخوني ثابت است كددر مبندا دبارنا مح كنيه كةفوم منو وآنها. مهم بعوث شده وکدام کتاب برای مرامت آنها بلغت مرند یا دیگزاز آکردید م ت بایند لود خ یرانظیبن عیست ج**وارب** مفادآیه قرآنی وان من امته الاخلافیها نذیرانست که در براسته اننده كنبشته است كدازاته كالبية فباسح وانلاف حقوق بسرساندعام ازانكيان ترسيانمذه بإشد بإازعلما بإوعا طازا ولها وعزفا وأكرازاحوال مختلفهش ردمرومبش وتركيتان وخطا ونعتر فينتيش كروه شود سركز نشان مغيبهري نميدمنيد كدورانها أرسنية باشدا للدغهوم نبي رابم اعقا وظمت دہزرگی عبادت وراو َ وَارکانِ دنیا دخلوت نشینان درطبالع آنها' لهحضرت حتى بسرفرقه مختلف ست باختلاف بمستعدادات آنهاد بإختلاف أنها دروبارءوب ازمين ناشام ومصربه بك زنك بدات الهي ظهور فرمو دانبها وسل رامبعوت بهائ نازل فرمو ذرّبراكه ابن بلاداً من علم غيراً ل ت أنها أذ بدوكتا از بعضے بشربہ لعضے بشر ابشار بب بعد مکانے یا بعد زانے ہمین طریق میداز ببايدوميغام زباني برساند بالخطيهم إه خوربيا روآرسيه نشان بهستي آن قاصداز وطله ، وسلاطین ﴿ الله مهین مرفرج استِ که فرما نب پاستقدار س سِتندوبرای تصدیق ادمیش حیز کا مخصوص ازباللی ومیل دفوج تهمراه اومیدم نایرَ ت طریق بدایت جمهین طور مقررت ده و منود را حول این طائقه بهنبود ملكظه وحضرت حق را دنع تبزا وتكلم بزمان حق باصدورافعا لے كم مخصورًا بتبه الومهت است ازخوارق عادات وحكمراني ورخكوفات نيابت حق ميدانستن لهنؤا بابنك بهين وضع معالمه واصح شد ديند لا نوييا سيدند تامت وراز قيام مرابت ايشا الهمبين آسلوم

ورت سيستى وشن بناوندآر يحاختلاف شرايع باختلاف

باند بنا نجدازکتاب حوک باسٹ درایاین وبهاگوت معلوم میشود تاانکہ سام

ومهامن ازوسم درانها بودواین عنی هم در شرایع قدیمه ما اصلے دارد چهرسب طاز سباط به خوام مراز خصوص المحت بودند المد در شامیت ما نیز بنی اشم به صفیت شمس دحرست کوه و حرست نفیل شعوص المه و تمام قراش استحقاق خلافت مهتاز و ملتکوری عرب را خرینیست آتایل منهم الاالاس و او اسیف الجمله او ارمنو د منظام خوار گذشته است نخواه از فراد بشر و است و المحت و المنه المناه و المنه و منظم فرز تن نکر ده مه در معهود ساخت دو در ضالت افتا دند و ممین است حال فرد المنه و مناه و مناه و مناه المناه و مناه و مناه

یا دوا دوشرک و^اب پرستی *را بج کر*وبطرازان ^{به}

سوال ازغلاه على شاه مداسه، مصفرت الساده عليه ورحة التدنما ورحة الدنما ورحة الدنما ورحة الدنما ورحة المراسم عليالساده كوت المهت المطاون قبر وحجاسود ورقام الراسم عليالساده كوت المهت المطاون قبو والنه الميان الميان

ل رسجودانيه ميدانندليش فرق واضح شدوحا محاشكال نما ندوو مقامها باسم جيرسي فخم للم اصلا لل خطر منبت المم موون چنید حرکم راست و ملیجود لوون چیزے دیگروآنہم لبنابراستحباب نہ نبابروجوب حتے الوصلے نی ای مقام شارمن اسحد الحرام امبزأ ته الصلوة وموالمذمب الاصح حيا نجرور حق كعبه آمده است كدبت العداست مجنير فبرحق بود بالخصوص آمدہ است کہ الحجوالاسو دہین اندر <u>ف الارض نوہ سید</u>ان *او* ت وعظمت اوهمین حبت است جوان منسوب مجذا شد بهر کعبه فحیمسجود البیه شدن به مرسا ے این نسبت رانص *صریح متوانرے با*یدوان درغیر کعب و مبت المقدس مفقود است وتيمين وحدَّفته بو دند بني اسرأئيل جعل لناالها كمالهم الهووطالَ بيبيج جنرے درعالم منسور ضرت حق نميست بلا واسطه الأفضام كعبيه بإفضا سلخ بمعلق وآل منسورخ است وان نابت سرحيرا زمنسومابت وكيمسبحو والبيدوا قع ميشود ازقببيل تصاوير مامعا بداسلاف بممهمنسور بغيرخداست بالجماه فرق بسياراست بإندك نامل طابه ميشود ورتفسير فنح الغريز ورآخرسيه درتفيية آيت وعهدنا البے ابراہيم والمعيل ان طهرا بميتى للطالفين وواول سيار وسقولُ يبرفل بتداله شرق والمغرب بهبه كامن بشاء الصصراط ستقيم السح آخرالآيات ملاخلوا ما سارعجه نبطا هرخوا میت رواین قدرنا مل در فع این اُسکال کافمی و شافی است که سرگاه انبيابطرف اين خانه سحبه هكروه اندواين حجور كقبيل نمووه اندلب س نزوانها عظمت اين سرووجينه بحيه وحبربودا كريسبب آن بود كهسرنبي لاحت لقنبيل وسحده نبي سابق لاملاحظه معينمو دليسك درانبیا وقد بمربودن آن مکان لازمرآ بید *اگرب بیاین نبود محض نسبت بخدا بود حالاسم نبیر :* علت موحورات الكرانسار سالقين مكيكر وندباسحده بالسنت مصمووندانهم مشركب بوا ويجلح الاانتال دربن امرس ليتنال انبر ملاخطه ايرجعني درميان بيت وانسلام الاكرام يريب البرغ فدك به روى مسلم عن عائشة ان فالمزينت رسول العد صلى العد عليه وسلم ارسلت ا بی کربسال میاتهامن رسول اندر صلے اند علیہ دسلم البے آخرالحدیث در سخا راسی س نغضبت فاطمته وخرحت عنه ولمرتنككم يحتيره ماتت ونيردر خارى استمن اغضبها فقداميبني رومى لمعن عمرانه قال معلى أعبالس مفيصريت طويل فرايتماه يعندابا بكركاؤبا واتما

غا مه اوخائناً قال عمدوابتد بعلمه انه بصاوت و مار وراشید وبالجوللحق فمرتو فی ادو یکه وانا و بموظمه وولي أبوبكر فرالتياني كاذبا وآثبا وغادراوخائنا والعدفجلماني بص كانما اثمه على الدّن بيدلواندان لمراست وارين رواميت ميتج تقصيه ابو مكر بضى اسدعنة ناست نميشا و زير اكه ابشان تشصرليث كةخودا الخضرت مشنيده بودند وحضرت على وحضرت عماس وحضرت بشره نيرسشه نيده بووندج الخيران دوأبت آينده صربح معلوم مثيود سكه شرعي قباحقة نداردوازالفا طخشونت وخصومت ميليے او بي اربل روا ضرت خاتون رضى المدعنها وترك كلامه وملاقات باحندر فيزلأ وسيء علىلاك لامر برحضرت لأروان عليهات لامردر مقدمه كوساله يرأ مزىد حياسنجه دركلامه المدمنصول است برتميين قياس خشم خضرت خاتون رج رحندلتنمكلمه حتي توفيت واقعشده وذر وكيربوايات الل مسنت و ىندى حضرت خاتون ازلحضرك صديق نما بت شده رقاعده بصول است كمثبت مقدم سطيح النافي المروامات الم سنت سيس ورمدارج النبوة وكتاب الوفا ويهقي وظ لوّه موجود إست ملكه *ونسرح مثكوّه تينج عبدالحق نوستُ* مَد كه الويكرصدلق بعدا بن تصديخً ت ودرگری افتاب سرور بایستاه و عذرخواسی کرد و حضرت زسرلاز در صی شدود برهم بنراين قصيفصييل مروى است ووقصل النطاب سروايت بيهمي ارتعببي نيرمير فص رومی است که این انسهان درکتاب الموافقة ازا دریاعی روایت کرده که گفت بیرون آم الوبكر سرور فالحمه درروز كرم وكفت نميه ومرازيخا نارضي محمر ود ازمن نبت ميغه خدا يسله الميليه لمردرآ مدبروسي على بس سوكندوا وبرفاط كدراضى شوبس رضى مشد فاطمه إماروايت اماميس لبمحاج انسالكين وغيرا وازعلما سحالتيان روايت كروه اندان ابا بكركما مامي فاملة

مهم ا

سرذلك عنده فارا واستهضارنا فآيا بإفقال له مرقت ياانبة رسول المدفيلمياا وميت وللني رايت رسول المدصل المدعلية وسلقيهمها فيعطيه الفقرار دالساكين دابن سبيل بعدان ئوتى قوتكم وللصاغين فقالت فعل فيها كمأكان اين رسول الترصيك المدعليه وسلم لفيعل فيها فقال ذلك والمدسعك الن معل فيها ماكان لفعل الوك فقالت وابيدلافعلن ذكك نقال اللهماسشه دفضيت بذلك واخذته للوسيعليه وكان الوكر فيطيه مه منها قوتهم ديقيسم الهاقي نبيط الفقرالروالم أكين وابل أبيل سنج عبارت مرويه ورمحاج السائلين وبريكاكتب بلعتبه والمهيه وحديث من أغضبها ففداغضبني نيرصحيح ابست لىكىن سركها لغت عرب فيے الحيله وقوف وارد مبدأ ندكه اغضاف ولغت عرب الست كة تحصه بغول بابغعل وغيضه بيه ررون سخصة فصه نما يدتيز ظاهراست كحضرت صديق سركز قصدا يذا حضرت فاطمه لاشت بكامه رابت صيب كهم يخشرة مشبره أنراا زينباب رسول العدصيك الدعلبية تسنيده بورندوسان سساه نمرعي كداران فهرمه بودننودلس مادل من اغضبها بروص اوق نيامد ومبدؤة ماغضبي ننروحق اوتحقق نبابث ككها ؤا فائالىشىرط فات المشروط روايت وومنيز دشحيح مسلماست لنكين قصدكه درصح يحمسلم و ومكركت صحيحه كه مكوراست ابنست كهمته وكتأخرا <u>صلے الد علیٰہ وسلمہ در دستہ چضرت صدلق الووازان چشرت خاتون وازواج مطہات راخو اگ</u> وبوشاك وحوابيج ضواليه مسدادنا يعرازان محتاج بنبي كانشميرا بهركا وحضرت عمرخليفه شدندحضرت على وحضرت عباس نزوانيان آمدندو مقق اللفظ واعنى ولرخواست كروندكه متروكه انحضرت را <u>برست ماحواله کینید. که موافق عمل آنج ضر</u>ت وعمل حضرت ابو یکه وعمل شما دراا**عمل نمائیج ضرت** عرجمبين شروط بابتيان دا دندوكفه نبذكهاين للقبيمه نهذا سيدوميراث وران حارئ كمنيد لعبليد **چندے حضرت عُباس اِمنظو اِفياد که این اِنتیامه با دکتا نیر خشرت علی اُمین امرا بانمو دیدومناک** سارشد تأأكة حضرت على حضرت عباس راميذل أساضتند حضرت عباس حضرت على رابراي فيصل بن منازعت ولالش تهمعني ميرز حضرت عمداه وندراً غلتنه كهار حنى من موالاتاثم إكلافز الغاورالنجائن لعينے خلاص لين مراا روست اين طالعي ﴿ . سيامْ يَهَ أَحْتُهُ وَ وَرُوَّكُمْ رَوَّهُم الْعَطْ ورصيدا بن رزايت ويصحيح مسلم وجود وست خضرت عمر بواري في درندم إسهة حمايت

100

بيداندايشان صادق وباروراشد ونابع حق بودند ومحينبن من نيزاع قبة راث منتر كمه وتحديث كدشماليمه نهيدانتي مسكم وآن حدَيث قابل ناويل وتحوا خاتون حيرا باويل أن بنے فرمو دندس مبلوم الند که این کلا مرضرت و محض برای رت عياس بود تاأحضرت على نالت ننماينه لبعدان شروكه بمهدر دست حضرت على ماندوحضرت عباس إوران وخل نشدتاا أكم مروان برام بخودا قطاع نمود ودلغت عرب بسااوقات دوكس را دركاريب مثيرياي ىكىس مع باشد دركلامراىيدواقع است يامعشالجن دالانس المهاتكمر رسلًامنكم حال i كا رسولان أرحن نيامك ملكها زائس آمده اندفيقط ونيز در كلامرانيه واقع است ليخه رج منهلا اللويولو والمرحان حال أنكهمروار بدومرحان ازدربا يحشوره سرآينا نهاز دربابحشا مددمعارج النبوة دمت منسوب بركتاب مغتبرنبيت والفاظ ا دنيرخلات لغت قديميه انذر بلِفةً وابت آن صحیح ابشد نحالف ندیب ا ماسیه است حیرازان روابیت صریح معلوم سے ستود اَلَ قَرِيهِ نَهِ مِيراتُ بود نهم به ما كَي وَتَف بود وهمين است مُدسبِ اللَّ سنت كه نزدايشًا نَ نحضرت بمهدوقف بود ووقف كيننده بركاء وفات نما بدوانط ف خود كسے را ازاولا دیامھ نولى دقَف نسارْد توليت وقف بوالي آفا ق نعلق ميگيرد نه مِوقوف علينيانحه دروراوماً منكوراست دائكان الواقف ميتا فوصر إصليمن القاضي فان لمركمين اوصى السے احد فا فی ذلک للے القاصٰی ا<u>نت</u>طِ لیراین روایت که درمعارج است مویدندیب اہل سنت 1 ومحالف مذمب اماميه فرق ابن قدراست كه نزدا بل سنت برجميع الل بت وقف بو دخضرت خالوا وا نِيواج مطہرات ومختاحان بنی ہشم مہر درین وائل بونداگر ازمصار ت ایٹ ان با قبی ہے ما ، برونگجر فقراوم ماکین تقسوم مے شد حیائخہ و حمیع او قات مین حال ا

اختلان لمب العباليت

و**نَّف برحِضرت خاتون و ذربت ایث ان معلومه مے شود علی انتی حال ہرگا ہ وقف شد** صلحال عليه وسلمه وولى الذي مكه الليث نبوى عليهمدال نه تنولی فقط سوال امنتی عاشق علی ملازم حکیم مهدی لکهنه و کی که بالفعل سبب عتا جا کم انج درفرخ آباد درسایه هایت صاحبان عالی شان کسکونت ورزیده ۱ دين فيما بين محتهدين اربعه ندسب الم سنت وحباعت وكدام كدام مسائل است ما توجيها ت | هر کاب ارشاد فراینداختلات وراصول وین مرگاه محتهدار بعبه را با خواد نا درمیان _است ب جم کیے مردیگرے راازخود کا بمیکا نه نمیدانند ملکه در سرحیا رمزیب حق دائر میفرمایند برگاه اختلاف و مجهدان ال سنت دحماعت روا بابت مهر حنيد در كمترسائل يافته ميشو دليكن حون وجو د إختلاف سوحودت لسراعتراض اختلات اصول دمين كدبر مذمب اما ميه واردميشو ومرتفع كرديد كود رانجا بسياراختلاف داقع أبشدلتكن بشيعاننا عشريه زمان مازا ختلاف دراصول دمين فيماميرمجتهم انناعشر بيهمنكر بحت اندويمين عدم اختلاف أصول دين رادليل مرحقيت ندمب خود محآرا ومذامب وتكريراا زخود مركانه سيدانن ولحرمذ مب خودشمول نسيبازند حواب كههما مجلبرم قع أرديده ومبعائه نتحربر حواب سأبل متحيرك تبه مقابنيعني شدكه ثنل مولاناصاحب كسيرعالم ورا زمانه نبیت عَلَمَا مُوالْ سنت وجماعت دراصول َ لمنهٔ دین اختلافے ندارند گر دیوخرمتن فرعات اختلاف كفظى فيمامبن امنها واقع است وبابين اختلاف سيدفرقيه شده اندا شعريه فاترمدروخأ والمال منيت كهام والرسنت راحق تعائب دوجنبرعطا فرموده سيكي دمن رساكه ببب آن بندومنجد رالفاظ نبيشوند دوم انصاف وقلت حب كربسب ال كلام سرقالا وامرحل نبك حمل مصنما يندوحت المقدور كمفاتضليل نميكننة مثلاما تريدبه قائل بشده اندليهفت يهكة آنرائكون ميكومندوآن صفت قديمهم أنكارند واشويه صفت تكويز كاعتبار كودانن ومصفه نكراز تعلقات قدرت وارا دواين صلفت حادث ميشو وحينا تنجة تعلقات هرصفات حادث اندانيهم حادث است بس كلام ما ترييب راكه قائل بقدم ان صفت اندممل ميكننا برقدم مبدمآن كتردرت دارا ده انتقاليل وتكفير بني نما بيند ومخلين است حال خلافيات

وگیرکه فیما بین این نبرسبگرده واقع است مثلاً اشتاعره و ما تریدیه میگویند که کلام المدغیر مخلورّ ومرأدازان كالمفسى است ندالفاظ زيراكه صروث الفاظ كدكيفيات اصابت غيرواره انديديهي ا وانكار مرسى نتوان كردخنا لمهيكون بدكهالفاظ سرحنيد كيعيات اصوات فيرقاره آنداه عم القابودن بنه دروء ونلفظي ست واينحا ليضط الفاظ وحودليت وكمر ورمتخبله ساعين وان وحود بيطويق تحدوالامثا قرار دراز دار دمثنًا گلستان شیخ سعدی را بههان وجود توان گفت کهازمدت شعشه وسی سال ىت لىينىچېين الفاظ منت مرخداي را تا آخرا دلّا د ژخيله شيخ سعدې لباس وجود پشير از درتنحیا پیامعان دیگرولم خبرااللے پومنا ندائیس کلامقطی انہی را دیملم انہی نامند کلامفیسی قدم يمزتيج الكاريدي لازمريني آير ملكة مومض كلامها يتدخير منحلوق ملازطا ببراصرت كرون وكم لت آسفويه و ما تربيه دانك تنه كه عن حنابله راه بديني َ دار دالبنا نرآ كفيا يىل نبايدنمودآشعربيلميكوىنيدكه حسن وتبيح درافعال بمعضا يجاب ثواب دعقاب داتي فهال زنميشدلار بالالات لانجتلف ولاتخلف قوآ تربديه ميكومنه كهافعال ر ىت ازوحوب وحدمنت جنانجەم تىزلەمىگوىنىداما دىلفىر فعل جىزىيەم قبل ازوجو دشر<u>ع حک</u>یمی لمقتضى وحوب است مثل نماز كمشتل برمناحات معبود است وجيزليت كمفتضح مرتبس ل زناكه موحب اختلاط انساب وازبسكه ثباع حكيم است حكم اوجزا في نيسَت انحية قال وثويها ا درا داحب ساخته است وانخه قال حرمت است ادرا حرامه ساخته است آرسیه صن و قبیر بیض انعال بقبول ناقصها مدكنميشود بابن حهت اشعريه انكارحسن وقبح داتي افعال عمل نموده اند اعوام بقبول ناقصه خود درمبيدان ئرينطر جولان نكنند وازحا وه ابيان سرون نروند وآأبي إشا، بیزنا ومولانا امیالمونین علے بن ابی طالب کرمرانندوجه حیث قال بو کان کدین بالرائ ستندومجنين جمهوا كان باطن لخف اونے بالمسح من ظاہرہ بیں اشعریہ کائل گفیہ روشکیل نو لمین صفات حق تعاللے دا زا مدسر دات ہے شمارندومیگہ بندا نیات قد ہ مه و ه گفراست واشات قدمه مک دات دمعیت آلن ذات قید مرصفات الن دات اصالفتر وعلما طورارالنهرازاشات قدما رامتعدوه وتوصيفات متعدوه احترازكروه صفات رالاعين ولاعم بتداند نبراكه أكرعين كوئيم لفي إنها لازم سه آيد ندسب معتزله وفلاسفه مشود واكزا نكوتم

ررشنيع مخالفان بإنبات قدما مرتعدره ميشود بإين حهبت نفي عينيت بهر دوفيريق غرمن فريق ويكفيمية تبكة ليضليل زيان لاسند طراننراعتباركرده بهتبدل متقاوت وس ب وتدانجا مرانط کرده وفرقه وگیروس شده فيحنيين است حال اختلائنے كه دراميان داقع است الاميان سوالتصديق فقطوالاوآ نعن التصديق اوموالتصديق والاتوار والمال يبعضه ال فعمل من مكملاتهم ومحترن ازمنتانعيه ومالكيه وخيابله قألل بإخبيرشده اند وضفية فاكل باول ولهندارين فرق حزمنشيكنند بإبمان خود دميگوننيد كهانامون انشارالته وخنفيه ميگومنيدا نامون حقًا زيراكه در كمال ايمال كمل ست *بت پانیست دورگفنس ایمان که تصدیق است بهیج مث پنیست قطلے نباالقیار* وأتخدائنا عشريدميكي مندكه درفرقه مااختلا فيصنيبت دراصول دبيثي ينبين است وطاكما ترمدم وحال اشوبيه كدفيما ببين خوو كااختلاف نلارندسيس جامح قبيح نميست متعهدا فيمامبين انتناع شبريه ليزوامض اصول اختلاف است ومنهالقول بالبدا والمراحبة حصائكره بفهم وتول بجذف مأر واز كلام ابدكة مهبوراننا هنسريه آيات قال اندود كتاب اعتفا دات صدول ابن مايويل ئىكارىرىن قول كب ياراست وىشبدت نفى آن نمود دوشل قوابحجىية، قياس كەمتارلىزناء ت ووگران انكارآن ھے نمايندونہين حبت اورانكٹ عشر پہلقب داوہ انہ ت كفه رفضليل ممكنند حيابن بابويه رائمال فيظيم يبين آيند وطقب ده اندفها موحوا نكمه فهو حوّا بنا فقط س**والات مطرفر يحر** كه حيار سوال محوا**ت صنرت من** يتاوه ورخط خود نومنت ته بوداكه حواب بين سوالات موافق قرآن شريف اروت مرسازنا **بوال نُكاح دخترصغيره كرده واون ماوروبدررا حائزيهت يا ندحواب ايّن مسّله ألجندّ** تنحرج مشورة تياول وانكحواالا إمي ننكمروالصالحين من عباوكم وامانكم طب رلو ا البن البكالفظاما مى جمع الميراست و

ت كهفت مراشته بالشداگرمرواست زن ندارد واگرندن هٰ نا با لغ نیز دران و آن شت واین **طریق راموافق اصول فرَج نی**ےالع**لوم ب**نگریندا ت**دو** لماح لهم خير بعيف سوال ميكنند ترلاز حال يتيمان كهلندل بان ممان است كصغیالس نے بدربات دخیانجه درجانو *ے فرط بیند قل اصلاح لہم خیر لیفیے تکو کہ اصلاح کا رانشا ن بہتراست کیے ہے۔* ت مبتي*ربابث بعبل بايد أوزد داكثراو قات نكاح كروه و*آون مت باشتخلسوصاً زنت بتيمه كدبع بازئزاح نان ونفقه اوسروم بهشوسرلا أمرميكود وومه وسرار نيفعت است حيان درمتم حاز لكاح كرده واوان ثابت شد ز کمه قرایت قرییه، نداروسیس در حق وخته که نهایت قرامت^ا قرامید دارد اصلاح حال م**هم ترمین** البتدكيكاح كرده داون حائزخوا بدلوداين طرنق راموافق اصول قبياس بالافساع ولاأتاهم تومندمسينا ووهداكن فتبرخوا بيكدازغه كفونكاح خودنما بدامتناع يدروما وراور مهيدمان **جواب** این سیداز *حندآیات کلامراتند مستنبط مشیود آیتآول درها با میب*اردر قرآن مح ره وبالوالدين احسانا لينه بالدره ماورخود نيكي كنبيد و قاعد عقل مقرراست كهالامر الشئ نهبي عن خدره لينه يتول حاكمرامرفر فإيا يكرون جينيه سيلسيس غدرآن جيزممنو بيبشود لكها تتماع ضدرن محال است. بين إنهن أست علوم شدكه والدين راا نيرا نبائير دا و ب *دعارشدیدلاحق میشودسیس حوامه نشد آیتروومه ورسسیبار*ه با نزویهم واقع اس ربك الاتعبد واالااياه وبالوالدين احسأنا أباليلغن عنتك الكياحه مهااد كلالبها فلاتقل لهم ان ولاتنهر بهما وقل لهها قولا كريميا فيضح عمروه است يروروگار توكه عماوت نكن مگراورا و**بال**رویدرنیکی کنیداگر بریب ربی بیری یکے ازائیان با سرد وایشان سیس تنگدل شده بالهٰ الله أَت نَكُوتَيهُ وَبَا وَازْ للبندانيُّ انَ رَازِح مَكْنيهُ وَكُوبُهُ رَاكِواتِ ان سَخْنَهُ كَهُ وَوَ

واكرامرأنها بإشدارين آيت معلوم شد كهرانا نت شان وعارلات كرون وذيسل ساختن ت دسرگاه دختر باغیر کفولکا ح خود کندانیهم ایزا ۶ و دلت با بوالدین میرب کسی حرام با ا تسلسوم أكرتنض ببيل ازنكأح برميروا درن والمووكهن ويضانيشا خوامهما مدوخته خودرامهن نكاح كروه وسيدبعه إران ومضانة ممرروهأ وبرزن ن*دنئاح ا*طل مینوویا'نه **جواب نطح اطل نمیشود زیراکه مرارنکاح بر**ونخص *ا* ن وشوی هم میرسانندس مساکنت زن باشومروشوسرمازن ض*رورار* زن بعد رُکاح کرده دادن و ختراز کتاح سے علاقہ شوندور خانہ آنہا ماندان چرضر جاست ورکلام الت بيباره بخمركه والمعمصنات است دافع شدبعدار نسان محرمات ال لكمرا ورار ولكمال تبغوا بإموالكمعنين غيرصافحين يعفي حلال كرده شدبرا سيشما كه طلب *نكاح كمني*د **ماوراوا** ابخرج ألرون مال نامح خود ورمهرونان نفقه لهايب دران حالبن كدانها را ورقبي خود آر وورخا نېخو ذيگاه داريد تاسواي شما ويگرہے رابران دسترس نباپشه محض شهوت راني قبص لكنيد كذهفيه ميشو ومكاباعلان وحاضركرون شاهران نكاح كنيدنس معلوم ستدكه مراز بكاح ميزيز شيطامى وبكركه ورفلان خآنه باشد ماروسي ككاح ونكرنك ندياحر مزكبه دلغه ت آریجاگرا پشخص با بدر وما ورزان خوشی خود مشیر کاروه است که من وختر شم ارخا نبشماننخوا بمرتزكور ووخودتهم ورخائه شماخواتهم ماند برين معاملة مهرمث وه ووفالعبه جتحالمقدم الزمراست أأبينك عندبازين عهله تانقض نما يدعنا ليدكنه كارمشو واما درنكاح خلل في ت والمرفون تهديم افاعا مرواسيف مردهان كمه يرزا سكننديه دخود حون عهدم بندند وقطع نظرازين أيت درط اسب باراز كالعالم على ب*وفا رعهباً مره فالا بفرتعالى واوفوا بالعهدان لعبدكان سؤلاحكم صربتح بسيمستال مارمه جائك قط*يه ب^ا شد*وگردی*ث فلک دری باشد و فیدوشت شما ه یاکه ازان با شد درانجا حکم صوم و و تبص دربيج كتاب ازكتب افقه مدكور ننست وومد فالشاط للهراعلما ركقان بهبت اننكدايل موضع لينے وخرتسعين تكن حيوانات منيتواندٹ جي حابح اٺ ان زير ب کمال بعبداً نتاب ارایخامس تیلاربرودت سجدسے میباث که تعیین و بیمات که توقون

ت فلک الافلاک ہرروز مدارے رابطع میکند مار سررورہ را دوجھہ دنمانیا بهنمازكه فجروظ وعصاست لقييم آن نصت وارميقدارا وقات ادا نم*از کنینون*صف دیگر راشب اعتبار کرده اول سَغربادا نمایند^{ان}اانیکه آفتاب برایج آن مار رس نمازعشا اداكنندا منست حكمصلوة وقشكهافتاب درمدارات شماليه ابشدو درنطرسكان الخاطاس يرولج حبنوسيه ليعنے ازميزان تاآخر حوت داخل شوداس كاندازه و تقد ت شماليه مدارات جنبوس راحساب كرده مدار رادم وليالتنصيف كنند نصف لانسب ونصف وزاعتيار كنندز براكه مداحنو بي ومدارات شمالي متسالوي انترفاوت وبرانها نيبت كونظيه از آیندگان مراکب که تصل زمین معمور آمدوزفت دارند که شهرو قمریه کدام ماه است دان. وزويكشهور قمريه رااعتبا ركتند سركاه باين حسابه بهرمدار راروزا عتباركروه رذره تكبيرند دنصعت آنراشب اعتباركروه انطارنيا يندطآو ت اگرالات نجوم وتقویرت ناسی دات بترا شندهٔ النجیسم ع شده که در ملاد روم اخت ماه ما گیریا الهصرال زند که ازان نشیکات تمریه ما ه ازاول ناا خرد ریا^{نه} بس ازروی آن آلدرم ضال اعتبارگروه وا داره دیگرسا عات روزُوسشد. را در یافته ه دارندوا فطارنماینداً گنوامندمنازل قمراازا تبدای آن **ا** و ریافته برمنزل راویم طقهالل قمربنج ورحباؤ يلان داردىس مرگاه درمنانل شمانىي داير بو دمارا دېرمردم انجا دايم بنظرو خوا بدلو هرمدار راتنصیف کرد ه صوم وانطار کهند و هرگاه مهاب درمنانل چنوبه لرودیمال ج شماليه *رايا دواستنه دران منازل تعبل آرند وحكمه اين مسئ*لم شخرج بست ارآيه كل*امرانية كده* وموالذي عجل تتمسل ضيار والقمرنورا وقدره منازل تتعِل باره بنرومهم واقع اس

· اسنیر جالحیاب بضیح تعالیے آن زات پاک است که گر دانید و ست آفتاب ا وخشنده «مهتا*ب را روسشن ومقدر کر و برای حبش*اب منازل را نین سنازل *س شیشگا*نها مدانی شماشمارسالها روحساب اها وومكه آبخية نفرع بربن ونستن است مثل بسه ، وحوب مامهانه وغيرولك ووريب بياره بست ونهتم وسيوره الرمن فرموده الد^{اس} والقمر بحسيان البحة اه تاب ومهتاب تجساب هرقطع بروج ووننازل مصنابنه اگریستی راست پخاط رس ا وزار المازيها عات روزوش م غرراست روزيشپ رچنگ باست دراز باكونا وكس روسش ا أ مه نها: اداما يدكرو و بيشنشها ، وونهازة بمينين صود. در نزير. اي بلودل ما دازادل ما دمقررات سيكا أندنه أبه أبركل عنته القطيب تركت فاصرخو وطلوع لندر بذوي إراء أرؤاء طرف خبوب ببايافطام أما والمرائن فضع بجند جبت خلاف مقصود وخلاف آيامنه كلامرانسك اول آنكها وقات برساعات نشب وروزاست كدنج كت اوليه كداسرع حركات المستهلق وارون محركت فام أنهاب كه بحركت خاصدا وتعلق دارد وآبة فتراني ورسسيهاره نوز دييم واقع است ومهوالذي حجل الليل والنها بضلفة لمن اراوان بذكرا وا راوشكورا بيبغ اوتعاليے آن خدا مئيست كەگردانىدە است شب وروزرا آمیده ورونده برای کسے که اما وه با دخدا دارد این بزیان بابدل بااراوه شكادارد لينه بحسدوجوا رح نثير معلومه نندكه برائ ذكرد شكر ضلائميين روزوشب كةعلق محكت ا دسے دارند وآ مدورنست مینا بندم قراست وصوم نیز درست درخل است زیراکھا ہما خرورا بترك غذا براى خداسے كابد وصرف ميك وصود مة انكه ورتمام مدت ششاه مسته نما أخرض ميشدُوور مرت مث شاه وگه روزماز هرگز مقصوداز فرنسيت نماز اصل نميكشت زيرالفهرية نماز سراس والمتناسب كالمبنده بفاصلة لميل ساعت سياعت متوجه بخالت خود شود وعبادت كمنذازيكم توحبره جاوت برروح فضس ابستولي شوو ذنگ غفلت دنكرت دورگرود واگر درمدت كمبال بنج اراين قصداتفاق افتداصلاامر سينفس وروح نمبرسا ندماكمه بإبهم نيهما ند وأكر درصوم لمشيشاه رويزه وتامشيشاه افطار متفريه ميشد درحق سكأن آن موضع لتكييف الابطاق لازم ہے آمدزیراکہ و مجرے عامات امتناع ازاکل وشرب نااین مرت دراز مہلک ہست ر این این نفی این تعلیف نا لمق است رسیبار و موم و در طابا سے دیگر سم واقع است

يومرونيمارم مركاه ازما وشبا فدكوند مباه لمتثما ميكنند مكماه ودولم ه ست ووصومکر... نفنس شرک مارونیا ت امرت ورازواین ا بطوروكر سرآ وروداين انست كدمرت سششاه روزوششماه شسب بإشك ىبدارىودن وشغول كاروباربودان بمحنيين مدت شنشاه خواب كه ون يُبلحس مرحركية معاسن حداخا مبذكرو بارهٔ رايراسے انبيكار ويارهٔ را برانج انكا ژعيس خوامت نموونس قبت وتهجنيين روزه وافطار بابن طربق بسبياسهل دموانق قاعده فقه كهءف وعادت *ا حکام چندایضرورت معتبر سیارند در آیات کلام*رامید نیزاشاره ک^{هل ا}ی مطلب: رکو ت درآخرسيبارة مفتم ميفرا بند فاكتي الاصهاح فوالليل سكنا مامس والقرحسهانالينو

، رابراے ماود اشت حیا**ب ماد با دسال بلدرس** إلليل والنها لتسكنوا فسه ولتشغوامن فضله بيني ازوت وطف خودر كانيده برائ شماشك ے سکہ ن داستہاحت ورائ ٹائش معاش دورین عبارت لعنہ ب وبلاس معاس ازبن آت سمعلومه مشه و کیشید سرحونكه بایثه وروزوقت لاسش وترددالست سرحونکه بایش موقوف . وما يتياب نيت نقط **سوالات م**ولوئي بل على - ماهيي *را*ك یاد **کافرصدگرده با** شدوراکل آن حی*کاماست جو*اب - علال اس ، ماکل السکاب الذی تصهیده البوسی و طال انگرنتن ما ہی درحمیع احکام حکوم بحرار و سال السکاب الذی تصهیده البوسی و طال انگرنتن ما ہی درحمیع احکام حکوم بحرار و تاآنراد ببيكا فركمان كرده شود سوال دضوئهكه راسي نماز خبازه كرده باستنديكي ازلانه ككانه ث یا نه هوا سه رواست زیراکه دروضونیت بشیطنست بهز ت درتبهم كه نبیت شه طاست نیز رواست نےالعالمگہ تہ اتبھم صلوه الجنازة وسحدة التلاوة احزاه ان تصليح سرمكنو تبرلا خلاف كذاف أمحيط فقط سوأل نمازگزاردن برفرش کلیموند وسیرهٔ ملاوت رواست با نه جواب رواست نشیطه کمیشا نی بدلم خوط محلل ربيح حنيان گرفتاراست كدبك ركعت بمربضبط رسيح ادا تموانا برلان قرارگه د سو**ال** برز ه *کنند ولعدا داسے نماز انجیمعمول او*با شدازمننه ک **کلام اندونلاوت** بن وضديخوا نديا بتجديد وضو بخواند د بعبدا دا سيانوا فلمثار تو وعاشت داشداق وهيه كإننه براسے اورا ومعموله مضدير نازه نمايد حواب حامب تجديد فضؤ اً أنا قبضيه دَيُرْتَعَقَقَ لِشده لِأَشد بهمان دضوكفايت ميكند بسوال در نوائد محيط لورده كَيْخُط ، رسالت بنا ه <u>صلے المدعلیہ وسلم ع</u>ض نمود که زی<u>ر وسفواست وگورن</u>ا دروید بافت بعبيده بإدرموضع غيرمعلومه است داوز بارت رامنيّات است حما ىلے الىه علىه *دسلە فرمود ند كەخطے كشايده نجي*ال ما درويدرز بايرنت آن خط مكبندير مورت ساختن تغربية تمسك بابن روايت اغلب كه حكم علاز دار دحواب ابن روايت و بحيندان معتبرنمييت معهذا وران روابت فأكرسيفي ولعيدمسافت نيسيقط

يرشحري حابزاست جون موضعة فبور برنور حضرات امامين معكوماس والابدين نوع زمارت قبيغميثا وخبح أزارون مرا يقط سيوكل زبارت نابوت تعزبه وفانتحه خواندن بران ومرثبه خواندن فقن تبنيا سينه کوبی نمودن وحبرح خوردن بهاتم حضرت اماحسین وچکر دارو ت درکتاب الساج بروایت خطبیها مزار ولغن التدمن رأرنتبها بلاروح ومزمركفتن وخواندن وسنبيدن آن بشبر طسكيه ضمن تحقيه ستمزعان لهى نباشد ىخانىخود باكےندا بإ دونوك وكروان وبسينه كوني ننودن وحبرح خورون مهره امراست وم ت ليس بهنام رجلق ولت وخرق ترحمه بعينه نيبت ازما شخصه كرحرح خورد وكربها، نوحه كندوكم سال ورو دنير درحديث است ليس مناضرب الخدو دوشق الجيوب ودعا بدع الحالمتهاين سردوصيت دُرُتُكُوه المصابيح است نقط تجوأب سوال مولوئ تمزله خا شا ہجہان پورسی - صینیے کہ مرقوم سندہ بود علافظہ درآمد درکتیص محیحہ صدیت موحو ذمست الاو تفاسيه محدثمين متل ابن حرير وابن مرد ديه بروايت ضعيف موجود اس مصمياند ببوحب فرموده سامي نومث تدميشو واول كمصقدرلا مغنع حدمث خودنجو دفهميده خوابدت كمقدمه انبست ك بإشدحق دايروحق متعين مثيلادين واس للاميرق متعيرن است ومرسطتهي ت حال آنا چق دائرآنست كەخودىلەخى باشدوغىراد نىرچق سافركه سرووحق اند وقبيام وقعوو درز وعلى ندالقياس وحق متعير بأنست كهغيرا وحي نباث امتال صل نماز وض حوان نهقدوم ئېس با بدوانست كەمرادازچى درسوال مرتبضے على كرمراىسەد جېمەكە بلىچى مرادىخى متعين بود نېڅر وابروله تبالخضرت صلے الىدعلىيە وسلم در حوالسن قرآن أواسلامرا ذكر فيرموذ، كەبىردەتىعىن انە وخ سنّده اند وخلافت حضرت على وكرفرامو دند ومقيدسا ختند لقبوا .، *رنگرواو بان دیگر*نمه

ا ذا انتهت الیک نینه چون خلافت تبوری حص تعین گرود زیراکه درانونت از خلفای الشان موعوونبود سخلاب خلافت خلفا محتلمة حوان وقتيكه خلافت سجفت حارب وايربوود بسيان حباكس زيراكه المت مفضول باوحود فامل حائزاست أكردرالوقه إحضرت على ياحضرت عثمان مبعيت مسكر دندحائز لوجمجنين وقتيك يمجيفرت عمررمسبيد وابراود درسا ب دوگر محتل خلافت موحو د نمود وله البنان له خاتم الخلفا گین ال دسرگاه که محیسرنه علی ری وأنمعنى ارافط اواانتهت البك مفهوه مشيو ورياكه ولاتساب كمفتنه والامفهو ملاشيدكه وا غ يومطلقا عن نيست واين لفظ مفهوم^ا مينو و كه طلق دلايت حيات بورسه منتهاي شود وتم**ا** أكرد ودرمن نفط نبك غوربا مدكرية تونينه مأغدم وتكريإ بدوانست كدحق وانتر الأزمرمير بمهشق ن اوتسادی درایرا شند ملکه جائز است که یک شق او اصل مابشدارشق وگلرود حقيقت فتشكه است دينزا تحيرد كذاره ميين كهمق دائراست درميان اعتاق واطعام كو حال أكداء ناق إلى المصل بست ازاطعا مركسوت وكسوت ومضل لست ازاطعام أنها والبداعلم بأبصواب مدوالات منتي منتي تجمرالت - نما دخف المذمب بالتداد أنمه ثلثة ليفيه نيانعي وألأب واحتنبل رحمهم البدطأئراست بإندحواب نماز جنفي المدمهب وليهر شافع المذمب دالكي جنبلي بمهرما حأئزاست حراكه دراصول ابنان اختلا فح نيت والرسب اعادية صحيحه ذفقه سحيعة نامت إسيا بسكن في زماننا بذا بعض علمام ما وطبرالنه رسب فصالفيمهم غودتع مب ورز بردگفتگور سازند قول ارشان مروود است وخلاف نبقه وحدیث محتهد خود آ سرنزقال اعت واعتبازميت ووركعتهانندا ليمالآن نيتمين طورحاري است والادم بالم سنن دفرقبه خلافه يرحه فرق معلوم ميشد نزو المرسنن وجبيع فقها تحيقين ورسرحها سئله لازكتب بسول ملتبه وبده بايرگرفت تاكه اطونيان كلي خواير نهفقيع بدالغرزعفاءندوكفرعن سيئاته سوال وتكيرغني رانان وقف خورون حيآ د جواب جائزاست سوال ك*ب كه حلال راح لعرو حرام راحلال دانده ن*الشرع م ت جواب إگرانشج عس ميداند كه فلان جنرور ننه رع لحرام الت بازمجض شباع تغ طلال مسكويديا بالعكسر مسيس آلينخص كالورشك ودوا أنميدا لابيس كالونبيشووسوال رير

، شركف، بعد أن والهيد وركسيكه كمنفى بطرف أنكار ميشو وميكندو ببرحيه مو بالفسيترفرأن وصرث رااولاعلمصرف وعجووا وعقا يدليني علم كلام وعلم صدت رفت این علومه در آمدن درمهانی قرآن وصدیت سرگز حامز نه و بعدازیر دورر فعرشبهات مخالفين محتاج بباوبل محالف مذبب خود باظل ومينران درمعرفت حق عت ازلْعلِيمانحضرت صلے السرعلیہ وسلم إن تخطمة ظاهر كمروه واحب القبول است بس بن صاحب توح برائەفلىتپورمقىدە. بن الناروحال قرآن وحدیث <u>ک</u>پان _است که سروومدنیا محود ی وستتمليرهيقت ومحاز فطاشروماول واسنح ومنسوخ است واگرازفرقة ناني اس وأكر برخلان قرل اول ممل متبكنداس ويافيعت اوملاحظه بالمينو واكرمنحالف اولة قطعيبه ِ مِتْوَاتِنْ وَإِحْبَاعِ تَعْلِعِي است إوراكا فربا بيشمردِ والرَّبِخالف اولوَلمِنْ فِيرِيتِهِ اللّ راخهارشهوره واحباع عرسف گمراه توان نههیدوون الکفروالاازباب اختیاب به -ت حون تئذاین مراتب بعلم وا زتعلق دار ذها تبرنست که اختراع کننده از تبرجها منیع بازباید و _اشت و *برعوا مرالنا*لل "باکید با مدکر آدار با وصحبت ن*دارند توخن ا* و رومان انسکار باید کرد واگر گراهبی خودرا در سرده ایل جی دا مے نماید توصیهات او ت احكم *از*لارقام نموده آيروالسلام م**يوال** شخصے دعوت شخصے ميند**و کاره** نموی و**تو** ت غرض اوارُین دعون تنمین است که ارجعله نمیر پنجن مدعو اسخایذه , سرده لمعام خوانبه وتبملت وطالموسى ومبش آمره سفارين كنامنيده كارمزع بمدا بنصرام رسا زجون ت نمیکنداورامیگو مرکه درگدا مرکتاب دکلام^{ندب} ی**ا فیت نمه دا حابت** دعو

بيصلے المدعليہ وسلم را مسلمال روکند وبيروي آن کمندلهذاع وعوت ابرخنین کس وبا مانندال که اوازین صیارساز می قصد مربدیث دن یا تعویذ و ب دارونز بنه لبیت حکماست جواب اگرآن کار دنیوی پرتخص مدعو و احب با لاری درحق امل کاران معلق باین خدمات پس اجابت دعوت نیا، ت ودرباطن ریشوت حرام است قال رسول الدیصیلے الد علیہ وسلم الما یا لعمال غلول واگرآن کارونیوی یا دینی بردمهاین عص مرعوماحب نباشد نه بایجاب ظ ونه بإيجاب عيدشل حاكمه وسلطان مثل مرمد كرون وطقين اشغال واذكا ركرون وومركزان برشتل ولوكركنا نيدن درسركا راميرك كآشنا محاين مرعواست فجراكا **ٺ دېرين کارحپالخېرنجنني وځ**اعت دارورساله دا رميسا شه م*الکه تمحیرهٔ این او دوستی و مصاحبت توان کرو و مانندرسا نیدن حاحبت حاحبمن*دان و ن صدقات وخیرات و ما نندازین چیز تاپس بیهیج باک نیست مرعورا ورا حانت وخورد للمرقى حق الرقبية بفاتحة الكتباب ان احق ما اخذ نم عليه احرا بايتد بنراموالمطابق لقواعدكتك لفقه وابيداعلم سوال شخصيه درجالت نوم أوبنجدي بدول آگاہی آنجص ماورزن اوہمہ ڈرانجا ہماہ دخترخوداتمرہ نمخواب گردیدومروسرگزور ا ت آن بای خوشداس اولود که همراه دخترخو د مص^{خر} ا ماسگویند که زن اومراه حرام گروید شخصیا فلاس زود مختاج ومحض نیستقدو یصید حزا بی ه خانه خود رَا ابا دساخته بو وحالا حنيين حركت ناگها ني مرون اختياركه مالآيج

درآ مەاز دېرقوغ آمىخ خاندات بريا دىمبىرود جواپ برندىپ خفى بىيچ علاج اين دا قەمگارا ست بشهوت رسانید جرامرابد می گشت کذا فی کتبه اندن ماورزن بشيد آنك زان است بكروالبتهزل حرام سيكشت كذافي كتب الفغه والبثه ات قرأت درائتدای موح قدوس ووالجروت والملكوت والكبربار وافظمة بعدازان بين درم بسمريك العظيم فكمث كه وركوع سبحان ربي تغطيم كفته بات بدياز نازاش سجده سحان ربي الاعلے گفته الت د اگر کسے را علر حكرت مركزي ود وفصدوكوشيش درادا كمن رئيسس بيهج مضائقه نميه وديغيه جذا صلح البدعليه وسلمه سركه لمهر لمبشداز قرآل يعنحالفا ببهولت عارمي شوند وتمخارج خوو برآيند تواك اولوث تدم سيكة قرآن بنجوا ندوزيان اولغزش ميكند درخواندن باوحو دمكةال كورشيرث ، *وبران کس شاق باشدلیس اورا دو تواب میشود قال رسول* النته صلح الدعليدوسلم الماسر بالقرآن مع السفرة الكرام السررة والذمي بقيرالقران وسيعتع فيبأ درلغت روشن وواضح خواندن راميكوبند و درشرع حيند جنر درخواندن قران ضروراست للملأ نرتيل حامل شوداول تصبيح حروف كه سجامح صنا دفا وسجا محطانا ندسرآ يدووم محسين وقوف مع وصا ققطع كلامه بصحل نيفتد وصورت كلامرآلهي تبديل نيا بدسوم استساع حمركما سره رابالممرامتياز دادن كه يكيے بديگر كيے شنه نيټو دخيآر مرا دازرا في الجله لمندکزات بيداكه زمتل بنتوق دذوق دخوف دبهم بنجهم تحسين ص ت نتدوم غطمت كلام و جلالت أن نمودار سيكر ددود إنا نيرا مام كمنداً كر درقرآن امرخرب مبغا وشنو وتوقعت كمنيده أنضابناه كيبرو وأكرا وبرطلوب وثقضو وشنو وتوقف كمز

وازخداآن مطلب را براسےخود بخوابر واگر ور قرآن تعلیمہ دعامی یا نوکریے فرمور ہ اندیوقٹ کندم^آن وعاوآن ذكر رااز ول بكيار برزيان راندمقصو دازين چيزنا تدبره فهم است وبدون رعايت این جنیزامثل شعرخوانی میشود مهیشهٔ کا بیکند که آخرسوره کےخوابدیب پیٹازودتمام کندخیط منام ا ما مدشأ و خانصامب گرامیستی اما مرشاه جیوسلمه ایید نبعالیے ارفقیرعبدایعزیز وفقیر رفیع الدین بلامرواضح بإورفتينه كرميه رسسي وطالب حيندم قوم لوداج ببآل نوستية مے شود یکے انکہ بیش فقها می گفتید سے رکع تحریفرض است وور حدیث سنتریف است کہ صلحا بسدعليه وسلم زيرزشخ دا تركروندا كأربع لحميه رامسيح فرض مث دربرزسنخ را تركرو أن حياهم ياسيتنا **جوا ب**مسح ربع لحله فرض است وتركرون ز*بررشخ س*نت است كه رتبها واز مرتبهاكتفا برفرض بزركة است زير سنح ازوح خارج است سنستن آن بالضرورة ازفرض خارج است بمحيين كث للحيد عهل حلبيُّفي سنت است لبر از فرضيت مسيح ربع لحريث سنتن نرييز رنيح تعارض نبست مرواً وهم روز فيامت كديقا محضرت باري عل شانة خواببث حيطور خوابدت درتحلي ذات بإصفار **جواب این تقریر در رساله دراز تعصیل مستو نبی درین باب نوٹ تاست که اظهار آن ذریقاً ک** طولے دار دامانتحن مختصرا منیت کہ مقتی علیہ الل سنت دحماء یت است کہ دیدارا آہی در جنت بميكيف خوابدبو ديينے بغه يُون ويكل دىبد دحهت تصوران مقام تحققان الماعقل وكشه يجنيه رحبرببان فرموده اندحكيمه الونصرفارابي دركتاب فصوص فدوسيكوميركه أنكشاف شئي كاسح بروص جزئي شخصيے با شدرو گانب بوعوَ و کاپيد که عنوان بکشخص باشخانس کنيه و شو داول را رويتر ونيا ني رامعرفت وثالث راعكم كومنيذ حال دروقت تعلق ببران ازحى آعاليے شائد قسيرنا ني ست وببدخلع بدن اين معرفت ترفي نبوده مدرجهاول خوابدرسيداين راأجيه بروميت لموداه بش بقدرت الهي حليثانه ينسبت آن وات مقدسة محينان حرمرولذات ومبصروب مبداخواملا إبن رابجة ليصار ورويت تعبيه نتوان كرد كهمبارت ديگهشعر بآركمال انكشاف نيست ورين لل بمرانك تغييرے واصلا ح كرية وث دلينے وركلام شراعيٰ ابنا ن حصول حرم ولذات ياصر پنبود والفأق علما است كذام روية سمال اوراك است كهتبوسط طاسه باشد ندمجزه ا درآگ قلبنی والااین قوک موافق تا ویل اجل اعتزال میشود ښا بران دوسه حرف درین

ده كرده مت وازعملام بيضه و گيرت غاد بيشو و كه رويته در شامتخفق ميشوه فكيدنيه وازانجا ومجمع النور وازانجا ورحس مشترك وازانجالفس للطقه صورت خياله في ومهيه وعلليا بتهنزول ميكنيدكه للمقلي بواسطه وبمروخيال بحس مشترك نزول ميكيندوث عالت ابصارعاً لم ميشو واما حويكة لاحليد به نزول مير لدنفوس مقدم ومطمئنكث تدكمال اتصال بحباب مبدرييداميكندا برقوت عقلبيه وبهميه برتومينرندوازا نحابرخيال وحس منتنرك نزول ميكندوسسيه بقوت مركهانسا بي مرفع موانع أم يعطل حواس دمجهع النو ويطبيد بيزيزين خوابدكر وجمجنا نكرخا لآ تْ آن معايينة قيقت نيزورهبت ومكان نخوا مدبود و دگر دگفته له ورصدیث شایف انحید در باب رویت وار د شده برلفی حبت وسلی **محمیت ایمامخم**یت ت كَدَّانَ تَجْبِي عبار تَى صوريت ارسا يرمظا هر مدووجه المتيازم يدارو المآارسا مُرخلوقات طاسرصنفات انجناب اندلس مانكظهور ذات دران مقامر لعبنوان الوسيت بهت ودرسا أميطا ببنوان خليقة والواغ كائنات جنانجهازنا حضرت كليم ندامح انني اناامتدلاالهالااناسم يبزد وآمااز بالرسحليات صوري وخيالي وحسى اين حباني بس بلين وحبه است كفلوروات مقدسه دران امربصورنيے ميان صور كائنات معلوميه ومقرون بحدسے ارغطيت وكبيرما يى وزومها جال وصفالوشمول كمالات داتى واسمائي خوابدلو وكهوصكه ناظراكمل داشرف راازان درويموقل نووکنجایش ندار د و**براک**شازان ور**تصوراً دردن نے تواند وانچامل سنت نوٹ تراند ک**ر و می نجاني نبے کیف است براي دفع انسکالات معناله ارغموت لواز مجيميت گفته اندجوا جفيفت تحلي ت شودحملانشكالات اربحهه باشندوم هندا بعضے اكا برسيفر مابند كەنفس رايىر اِق تو**می دینشه** و وحق اخساس ^بهیج غیراز زمان دم کان دههت و حو وخود وغیرخود کخوان^و عائنه بيحببت وسكل دلوازم حبميت ميتوان كفت بالحملة بمجنان كدكفيته مصر امحدتعبيه ورشا بدكه موصنوع لهلغوى لفظاره يتراست جاري باست ورغائب بدفع آن جرا كوث مدوحرا لتزامرنا بدكروكه كمنذوات صرف ارتعلق ننهمروا درأك معرام

اذكيجمجنين رنبت عالمرمثيال سفلي كبرمفام حربت بياطيه سبت عالممثال علوي كدمقا مرملائكه لمقدبين جون بعالمثال ترفخ درت لبمان عالمراكتساب كندولدان اوحكمرارواح علويه بيداكيندائخيه «ينجاغيك س اتنجاشهاوة كرد ووانشرقت الارض نبوربها وحفايق اعمال ومهاكل ملائك واحوال حبنت وولاحرم غطم تجليات الهي راكه كارخانه تدبسروفسيضان فضا وقدر دنرول شرايع رانيبها بدورا مرونهي ملائكه ازانجااست تجسب مرانب اتصالف آنشكا راگر دو دخلي نو دوجواج مدبر تبعيت قوام*ى معطلقدان وار*وات كرودقين است حالت معائن *دبصرى حال خوابدكر*د والماعلم البصير **ىوال سومئ** أنجه نومشته اندكه ذات حق الآن كما كان است ودراكشراد عيد مع آية بجان ل آ بنراته ولابصنفاته بجدوث الاكوان وحق تعاليط ابنرغد زظهو مخلوقات در ذاتسش وصفاتشر تغ بنيا يدوفهم بنيجآ يرحواب مثال فهور كائنات ازحق سبحانه وتعالك ولهركمتل الاعلين كل لغهروبدر ملى ظهورصور ورائئينه است أثمينه را ذا ت*ے است كەجرىم عين است وصفا* ا خارصالز بهازقدر نينكل درنك وشفافي ونشيب وفرازي وسطح دامنندآن وصفاتيهت يبه كم نندركِشتن روى اوازغرب ببشرق وازرمين بذلك بسر نغير دوسم صفات ول حيبرانيندحاصل إست واماصورت منتشرآ نينددران مطلقا درانطولت بتنونه بظهوروخفامي آنها دروات وصفات آئينه تغيرے مے افتد آگرجه بنراران ویت نیک وبددباک ونا یاک *در دست*نودارگرد د دانند اعکم**سوال بهارم** کا فران بزو خودىرملك تصرف مافتندومدت مربد ملك ندكور درتيصرف آنها ماندب بالمامغ كوئيا وركدام وقت وعرصه مالك ميشوندوكدامه بثيرابيط است كه واون اليثان ازان ملك فيمير ب *رحق کسے حلال ہ*شوا_و واگر تہمین صورت سیلمانا*ن متصرف س*وند هند گرفتن آن رواباشد بایذ سوال پیچم اگرکفار برانسارمنقوله متصرف َسثونه

ب روا باشدیانه جواب اُکرکفار رات يشوواكر مارالحرمتصل كردوو ره وتصرفات عاصبی لميانان ازحنك ركر دند ومنقاوستوندگوكه فكرجمئعاس مبى اينيان باستديداز ويحقوت مسلمانان آن ت ومىدايشان جارى وآما غليدوته ے مائزاست درامور کم موافق شیعت اندووغصد مع السلمین ب سوال نتنتهم صلوة الوسطے كدام است وفرضًا اگر سكے وسطى ميشود ىت ملكەرمحافىظىت ادار سل سرفط ابت نه ظل سرافض و در وانتدعكم سوالهمقتم شربعيت معلومهت كاح كاظابرك

ب لفظوشربعیت و دمعنی داردعام وخاص معنے اول لمرفى امورالدين من اعتقاد وعمل وخلق وحال ونبيّه ورخصته وعزيمته وامروبهي ومرائحه تعلق العمل جوارح واروازعياوت مالي وبدني ومعاملات ماني وبدبي وببيان ان ب فقه مُكورِميتُ وديمين رامقابل طريقيت وانوات آن ميكنندنس انجيعلق ت دقهٔ برست واسدار محبت دوله ومراتب ولایت داوله یا و انتداک -پروسنی دا بشریب و خل امآیے در سرسفنے کا ملان آن فر بجورنگا صديمو شيحي سامتدنيدي وليسط ومكروا ووعلم حراكانه اسخراج كرده اندمين يغود واندسوال نشتم معرضت كمال بيرستي بحيطور شيو در اكداز ديد**ن ويث** نيداج خورات ت كالط صل مُستِنود حواله بيعا مقاين برينه، رَغْلال صفات البي اندونفه وآينها درخارج ت فاعلی و نفانی و با دسی و معتور سی و نیلم در کمال این جنفایت مهتر ترمیه به آثار بت وحصول ثمرات خاصه آبنه ایس معرفت کمال سرحیر بالاحها که ریخیلی وات بالصنمن أن ستنه كدامن نخلي بعدوم شاهره كنترت دروجه مت درمفا وسبهر بشيار خال ميشود وبالتفصيل ماجاطيرسا دى وخرائن اوس مین ومرانب تنزل آن از قوام کشفید داگراز محسیمه أت بابت در د راک م مونت حقیقت اَو وخل است والته علم سوال نهم فصه ملیس کر در کلام لدسوال وحواب اوتجه طوركرويره أبطو الهامر بابطو وتكرحواب امین کلام ورنغلیات ، سیج وار دنشده اما وحبان حینان دریا فت میکند که از راه تا تف بود مصننيدوسيدانست كهابن ندامح حتاا لأكبنطا برقبر كلماله إكبا دامصساخت كداين اورانميد بيوسي ثناخه بكفراين ملعوان كفرلهبل واحتجاب نميست بلكه كفرجحو وعنا واست ببين ألصنت قوت يهم رسأنيده بودتلقي أزغيب سيكرو لأتل كمروه اندوسلب ننموده ماازاله قبض فرف

پرنگرد د وقدم درراه توبه نهنه د ملکهمین را ه بامخو^ر جسبخطوعتاب نمود ه ^{در} اما درجوسر رفيح اورقيفه منظلم افكنده اندكه كاسيح ورأستحق مبس وكاسير ت آرے درا حادیث وآبات گفتلن حیار میثاق ثباق كنبيين لماانيتكدمن كتاب وحكمته تميرعا بركمه أسوا مصيدقه ويبثد واذا خذابتدميثاق الذين اولتوالكتأ بستينته للناس مح ويكر فيموده وا ذاخذر مك من نبي آدم من ظبويهم ذريتهم واشهر بمسطح لف مبشود وسرنك الطاف الجناب بيان

<u>شیلانی راآنمادل نبیت این را چه تصورتوان کرد جواب</u> بازابتدائح نبوت ناوفات درحواني وكلان سابي وسفه بوده اند*توار دسنی مبیعی بر*ان **مبورت** احتمال مبی*ن فیست دو قوع آن ثابت کنن*ده ولافض مالفض ىت كەرىدان انحفەت <u>صىل</u>ے الىدىملىدوسلىر درخواپ برحها قىيىم بىتىجا ندىشد س<u>ىكە</u> بومام كېچى إتصال تعين أبنماب است وسلك ملتحقيق كه ديدن متعلقات المخاب وسنت ایشان وور نه ایشان ونسب مطهرایشان د در حدسالک در متابعت و محبت ایشاج مانه الت بصورت انجناب مقدس دربردهٔ مناسبات كه در فن يُسبه معتبراند ورويا مونفسا في كظهومور اغتقا دبيخود است كدبرلوح خيالم نقرش استمثل انتقاش صورت بركا غدسے اين سرستجسم د ىت ونسم حيارم كەشىيطانى است كىينے مشل شىيطان بصورت انجنا تىم يېنتىفى ومتنع است اما دقسم سوم سنسيطان گاہے اوازے و کلام لمبیس میکندووسور چون بشبها دة تعض روایات که در وقت قرأت سو<u>ره نجم و شب سکوت انجناب شیطان نرن</u>یه وسنبط كمغةلعض سمحير مشكيرن رامثة بساخت وصن حليات أميعني ملرمل بث ورخواب جرا ر :نهيست لهذا ويشربعيت عزاائح كام خواب رانسحت نميشمارند ومداحا وميث مشهوره خيے شمارنه حيانًا اگرازا بل مبعث ومَدِلْ انتجنا كِصِيت ريب إزين ببل خوامد بوو وانسداعلم بهموارها ذما مخلوظكروه باشندولاسلام حواب شبهات مشركيين وربأب مشيبت لهلي تواتعا ليمقول الذين اشكوالوشا لرامتد بالشكنا وقوله تعاليج ولآبيرو باسبقن للقوم المجزين ونيم ش الكەردىغداپ ازقوم محبين عذار لمانان منكونيدكه سرجيز ببرشويت الهبي است لين شرك كواعليه اقسامه كفراست وتحريطا أ نے اڈیام کفراست ہمہ پیشیت الہی است زیراکہ اگر مشکت اوقعا ويتدالدته بهاا بهلبه واقع ميشده وبدران بإجة سمرشرك وصيحريم طلال حدم توانستيم والامنسيت ماغالب بريشيت خدامي شدوحون شرك وتحريم حلال مبنيات اوتعا ليرشدغدار وبالمرمتص ويتوركه خلاف آن مقدور خلق نميت حق نعالي ازين شبه بسيطريق حواب فر

وروقوم مدين وفرعون ونامان كه كفارآن زمان لهوال بين إمم ت ىبندگان است ناہر صبارا وہ کدنند موافق آن حق تعالے سدامہ قامره كه خلاف اراده وشيت بنده بإشدوا فع عذاب است زيراكه ببنده ويلا به ثبت مثراج فتخرحوه لناانغ وتول بالمجب السنب كنسلم دمشتيم كدشك كافران وبيران تمعنى قول بالموجب درام سي المفتد تووالذا وحوروندو تهيم ن اله آية قالوالن نوس ألخ وعيدط صشده ماكرين راندلت ورسواني ومل روا بمركنند كان رائمجا حاضركنند دفرقة جن راكه السالا راسكتهرهم ن الانس سيف بسيار كرفتيد شعاار فرقه انس ليف بسيار كازآدم اختيد تأانكه درشهوات غرت ماندندوا مدلا بحذا وح نكروند وفكرآخرت ورخاطرايثان غلوزكر وجول أوسيان ازين خطاب بوم عتاب خواههند بخوه ورتابع شدن حنيان سيان كردات أغازخوام ندنهاد وحاصل عندمنيه

لها بمكرجن وسنسياطين ازان حبت فريب خورويم كه ما ما تنبيية قريب ومواخذه عاجله رشركع معاي ازطرف شما واقع نشد ملكه مهلت دراز وا ديد وباعث اتباع بهره مندى بود حنسيا نراازانش كذنو و قربان انطر*ف آ*دمیان بایشان میرسیدوانجاح مطالب جزئیمثل دادن فرزندو الروجزیا دوررسا بنيدن وإزاحوال غايبان اطلاع دادن دوفع اعدانموون مصاضرتندن وردقت نداوكا انطرف حبنيان بآدمييان ميرب بدور عت مواخذه وافع نشد تأانك درسمير ، كافهاً عمر اثمام كرديم وباحل خودرب يربر واكرين الفور بربيرشرك وبرسركناه تنبييه وتعذيب ميشد مامتنبه شدرة الإنباع جن وست بروارمیتندیم و توبه میکردیم و مراست کشبریم حق تعالیے خوابد فرمو و النار شوکھ الدر فيهها يعضحون نشمها دنيام كحخود لادراتها لنع حبنيان وقبول وسأوس سنبطين كزرانبدمد درآخرات تهمآتش كهال اده جن ومشياطيين است مقام شمااست الاماشارالتد سيصف ينانخه ولعض امقاك دربنياتهم خالى ازاتباع حن وشياطين مطيوويد ورينجا مهسه معبض اوقات حنالي إز اتها عجن إزالت بطبقه زمهر سرخوام يدرس يدوسركا وخرار كمال موافقت بأعمل بدراكرد ثابت لهان ربك حكيم عليهم واين المخصوص لفرقية حن وإنس نبيست بكدكذلك نوالعض انطالميه بعض لمطخوانيكم كروووالي خوابهيم نمو وتعجن ظالمبين را بعض أكرجياز بكيتنس باست نمثل مبامضل بالهممين قسلم حزاخوا مندبافك وكمراه شوندكان ازابها بيزارخوامندرت جمجنبر لبضرج ز ازىبض بلكعض عرب بعض عرف فبعض منهو وليبض منبو وجواب مسكلمه ومصحف مسئلة سطح باررا مختلف فسداست وانصباحب ذابب مختلفة حنف وشافعيه ومخاري فأ اندحاجت اعاده نبيت لبيكن عدم حواز كرفتن مهارشته بكيربران صحف محمول باستدنسبت بشافعه كرده اند دركتب شافعية وحود منيبت طالبراتنخصے بطريق مبالغ گفنة بإشدارسے مل صندوق مصحف خريط بررائبصحف باشد نزدانیشان درست نبیت و مدیب نجاری که مرقوم نموده اند در کتا همهٔ آبان تصريح ننموده كمكز كرمزمها بن عباس كه وَأت قرآن مرخبب راجائز واشته اند ابنها طرميتون كردكة من صحف نيرا وراحاً نرمابث رحالاهل اينهمه مذاسب بايدفهميدانشا التدتعالي عقدنا بهمه حل خوامهندمث دواستتبعادات مهرم لفع خوام ناگشت حقیقت انیست که دراجا دیث صحیحتمین واروشده كدلامس القرآن الاطام رومه تهمين صديث صل است وور قرايت ابن حديث كا

لقرآن لحالينس ولاحنب دورخمل منهج صديث وارونشده وتحنير ، دركتا البير حكمه كتابت حكم : وم حكم الأزمر ساروا عده عقليه جالا بايد ن الاطا برخیفت قرآن که کلامرنسسی است و دال سرّان که کلامرنظی ۱ مالان الاول من صفات أليا ري عل حلاله والثاني لعني مكتوب ومين معني ، *حاسكِ كفته اند* المراد من مسى المكتوب ليرل بن عبارت توحيدا لاف درسا بجنفي وشافعي حيقسيرافتا دسيالس م يت بالإحماع وسرمصحف النص حرام ت تفتيس بالمدكر دكم ت كمصعف ملكة جبيع اسماركتب برقدر مكتدب ازاد ، كتب درعوف محصونه مطهر وحلمنصل وغلات ليجلد تصل لست ممدرا ليرمس اين حينرنا حرامرت دواين جنرنا ابتبعا حكم مكتوب دادندينا رللفرق ببير كمتصل كمنف ت كه در مبيع زمين الخيم مصل بان رمين باستند و احل ميشود بلا ذكر وانحيه درمعرض باشدواط نهيشووشل مفتاح واواني موضوعه وجاربا بيالم بخلات ستحار وعمايات كهلافتلا وإطل ىشەرمىرى غلاپ متحافى خوا ە بعلاقە بايغە علاقەتمچنىو .خر ر این چنرنامسران چنرمیت لاعرفاو ت نظرنموده آیدورعام شافعي گفته از كه ديعرف چوانعمق نموده شود و دقير شيع مسدمني لسرحمل بم حرام مشدلانه وحكه انظرت حكمه النطروف ولهنا درعرف كمس ا وندى كه دروح بنياس مخترم ومقامراوب لمبذترازين مفضمند تبوآزان تبا تتى وكذاهات ظرف النيئے لەحكمە انحىتە و قياس سادات درخانلىجىچە ت لان ظرف انظر ف الكرف البكن در نجامغا بطه دار دميشو د برشا فعيا منكري با بهيدا ن خانه كه وران صندوق مضحف نها ده باشد محدث راجائر نها شدحِ إسَّ أَيْظٍ

ميباشدالادل انتثقل بأثقال الشئئء فاومهوانطرت لمخصوس بدوالثاني ظرن لانتثقل كبيك فانديقال الدرة في الحقد والحقة في البيت والدرة في البيت لكن البيت لانتير بإنبقال الدرة مخلات الحقة لبراين تسمزطرن مختص مآدن بنشيه نبشره والإضافية لااختصا كيون ظرفامختصًا بذكك الشے فلائجرمرك لان الحرام سرائطرف المختص به وُنتر بَايدوانه ت بالاحباع وربيان أنخه الفاظ قرآن دران مُكَّوب بحف لإعض صحف لوان كفت بسرمس ومحرم است حباسخه مك برحه كاغذ كدرومك أ قران مکتوب با شدمانه بذیکه در وآیت قرآن مکتوب الٹ بارویپ که بیروآ بیت قرآ فی منقوثر^ر ت نزوحنفیدالضاً وکزاعیٰدالشافعتهزیراکه درانوارم تو رمس این چنرناسم جرامراس لانجرم ممله في الامتعة والعدل اذالم كمرم قصودا بالحل وازعلم بخلآت صنيدوق كه درمحض ن لنهاوه باشد ومنشا راين فرق بمانست كظرف اشئي ما يكون مختصا بْرِكَالْشَيِّي بخلا**ن** ما ل فیپذولک الشئے وغیرہ تونیسب نجاری اربسکہ متبروک قمل است حاجت توحیہ ندار دوم يهنيب منقح ازكتاب اومعلوم ننيشو وآرس استدلال ولفرستاون كتاب بسوى قبيصركه دردأة فرآنی مکتوب بود برجوازمس جناب یامحدث مصحت را درست نیست زیراکه نوشتری دوآنه وخطے ما *در کتا بعے بنابر قران*ت نبود والاسس کتا*ت گلستان که در وا* تیہ اعملوآال داودشکراقلیل س عبادی انشکورود گیرا بات قرآن است مس جائز نیات دو مخبیر بهس خطوط که درمقا مرتز انا ببدوانا البدراجون سينوب ندوورمنفام شكرالحدثتدرب العالمين سم تكارند كسے راؤرً ىناىشد وىناىرانىيىت كەنفاسپەراىش*ىڭ يىنالىپ دران قرآن بناپشدىس جائز دام*شىتەاندانىي توصيه مذاسب متنوعيه وابتد علم تحقيقة الحال سبوال يرتك فيرفيضي دادنوز فيأريجارت ازتحوالتم دبيجهل مسال نجان رسنكه جهازميان مردم وحياز فلزات وسأنات دحيوانات وطعوم وايام وساعا یِنْ مَغِنینِ از رَبُّها ی برا ہے ہر کیے تخیطر کروہ اندومیگوٹ تصدیق آ ن انیسٹ کہ گا ہلان جنی *لاباین قاعده انتخراج کنیم مطابق مےافتدلیس بابن مناسبت رنگ نور وزمقر*م نتأنكيه فيح نفيسه والمشتدبا شداوتنآ ساآئاه وقت نور وزيرا بركك صاحب ساعت وصاح للا لع ترتب داده بيان سكنند واين اادان دران كواكب عيقى نيست امانسبت كرو

<u>ىت بىلاقە نافىيت زمانى سىرال تركان كەدوزا</u> بعوامركه آنزاسوارى نوروز گومنيد حيد شعنے دار د جواب تر مفرركرده اندا ماظا سرانست كدنجير واصطلاح مالوفهاين حيوانات افزول كششة بابشد وتسميهم دم آنزاله ان اسما دا قع مشده جواب الل بونان اسامی *بروج س* ب ازجيارمرلع منطقة البرمرج كهما بين الاعتد ط کواکس واحکام سعا دت و تحور بنابرآن بودكداعتقاد سمنيس عدمرانتقال آنهابود ومتاخرين درنها نقدمن گردندوا ماابل مندبروج راراس سيگونند ويدونوع اعتبارسكننه بحيمه در بطايام دفصول وظلال باعتبار نقاط وديكر درضبط خطوط واحكام سعادت ونخوسيج مائن ميناپيندوناني راحساب برين واين تفريق حساك فلك واختلافكا تِ اگرحدا بل سهندموافق اہل فرنگ اعتقاد وجود فلاک ندارند ملکہ خلاہے انظار ند بب حيرسد داتيا علم سوال قال لشخ معےالدین بن العزبی فی فضال ثمرذوالقعدة ثمالمح مروعلل بالتعليلات المتعاردة ولقال الطيههنا وا القمرية دون التمسيّه والسوّ ل من بذه الكلامرامو بل الفضال للشهور كذكا.

بندائآ مرارالفنيل فضل من الفرس وعندالغزاة بالعكس وعندآلزراع البعافضل منهما ولالأتبطل اجميغا آذاتمهد مذافنقول بركته رمضان في مذه الآية بركة عامّته البته الذمي صوم وفسيرلياته القذر بسركانتها المعلومته وتركته رميح الاو ولداكنني بصيلحانيه عله وستمرضوا بتدار وبنباثنه بركاته صلحانية عليه وسلمه بهلغ عليهين مدايا انصيلوات والاطعا بات معاويركية عامة بنبوتيه والننبوية لعدالالهيته ومركنه ح بركة خاصته بتدويركية سعيان بركة خاصته نبوية لالإللحابدة ولملازمته النوافل فنبوشه للنبي صل به وسلمه والبركات الخاصنه بعدالعامته وتركية ومى الحجة بركة خاصته بتدفى مكان مخ تقصوداة توتبركة شوال دوسي القعدة كذلك الاانها ومسيلة ليے البج القصود ولكريكو مى تتوال بقا ياسر كات رصنان دون دى القعدة فلذلك قدم عليے دمى القعدة وركة أم ، في الاممانسابقة و ماصاب منهاسيرالشهبرا رمن الارتفاع ليه درجات التبهادة كان فخ صورة البلار والمصيته فلذلك اخرت فضيلته دليس فخالت برالباقيته مزيد بركاب و ات واما بركة سنعبان تمن حرته لهاية البراة وما فيهامن تقدير حوادث السنته و قرية ذ ، ما ول عليه قوله صلے اللہ علیہ دسلمہ ماہن ایام تعمل البصالح فیہااہب ایے اللہ من عشر دمی مح بهاصيا مركل بوم منها بصبا مركنته وقبامركل لبلة بقيام لبلة القدروسركتر يوم العرفة البيدمع بذا فالشيخ حيث مبين مزلالترثيب بهونبفسه لاطاخه لنا السحالتع حض لهالاانا استشرنا واضع الخلاف معه فليفهم فالتدبير وامآتشيمة الحق سبحانه برمضان فقول مجابد يحييه ان سمارالبدناعالك توقيفيته ولعل سبب سميتهان مذا اللفظ ليشعرا لجوالحرقة والازابة وبرئ شان من سنسئون نوراندالخاص كما ورو ف الحديث المبيح حجابه النوراؤكسف للحرقيت سبحات وحببها استها اسيهصره من خلقه دحسب مااشار البيه جبرتيل على إلسامه لودنوت إنملة لاحترقت وتحسبان ما روي ان الطوراحة قت من سطوة انتجلي واتحق سبحانه لفعل الواره أمارالحوارة فلعلةيسم بذلك رمضان ولكرالجم شهررالمعرون اندسم الشهر فقط وامالعليتوالحق

بلة اكتكوين من اختلاف الغصول واختلاب الايامرواختلاب الظلال متنبرلع من كبح والصوم والاعيا دبالقمه فذلك حق لاثبكه يته التي في باطن الانسان لا يخلوعن طلمة تعين الانوارالضعيفة في وجهجها ومثه شهورالقبرية وانمايحفظ الموسم فيها بالعكس للشهوز التدعلم سوال احکامراسلام حکونہ برآیہ کہ رکتاب وسنت علی کی ور قول کیسے کہ ماموریا طاعت او نبودعمل نمود فو عواالرسول علكمه ترجمون وآاتكم الرسول فخذدُ، ومانهلكم عنه فانتنبوا بموجب فاسُلوا ت علوم شرعبيدار قران وحديث وفقه كمته واشتىندايشا ك فودا راحبها رومن ل تعظیمازان قسم بودند که مراولت فقه مبشتر دام اعدنیراز بہواجتہا د نالی بووندواز حیاعدا و لیے اکثرے ملکہ نيا فية بود نراگرچير درفوائد قبير درمرفيج انتلافات كتب محصيلي ملكه درست بهم رسان پره بودندهم آيما به وند دآن صلحت البست كم تقنفها محجلت مروم است كه سرك خود مے نازد وبرمر تبد کمال وگری را اگر جدا جالا اعتقاد نما پدا انشهاد یا و حبان ہے درخاطرخردح اِن اُصْلِ راازامٹال خودوا قران خود نیز قبول نیکندجہ جا ہے ہم درجہ ہای

بإدات ومعاملات برحم يخورد وباب امرمعروف وتهمى خذجينا نكة باوقة نيكه مردم سرحيار مذمب ستواز كشندند وتقلبيدانشاك اختيار كرف بدند دىعدارينان تابعان سمه فرقه نا باقى ماندند ومذاسب ديگر محترستا ت تاحصول شها در عقل ولقل برو فاقت فهم دکترت عبوروح ن فسيطمعي وخلوص از مهوا د مزيد لقو سب حينا مخيه ازين مجتهدين مرمزي كنت ورخو د نيا فتتنا مع ذلك در حرح وتعديل سوا محلفل احال اينان مسلك نديذو درسليقه فهم عرسته موافق قديمرنيزخودلا ثؤاصريا فتنثلزاموريب بإركداز قراين محلبس وقائل م بدو د ساختندلس عذران ان بیین حضرت رب العز ت كه خدا وندا دراختراع آرارخو دمفسده ۲ ديديم ودراتباع سلعتُ اسحكام مدّل عرفت ناسنح ومنسواخ وظاهروماول مطلق ومقل برذمهٔ ایشان گذاشتیم کمشَل ایانیان درین امور فوت ند تبتیم و بین مصالیح طالایم تا به مهقالل شدن تجريمراحتها ومذمب كسينبه لن نترك اوحبذا عليها بارنا وروز بإن لنؤدساخته اندوغيرانيثان حينا نجدازاكنز فقها يحشامعي بمدأ كات وتعصبات برامام خود وفتو مح برندسب از ديگرے مرومي است كىكە جنىڧ د از دیگران را ه نعصب میروند *جنا نخیصاحب بنش*اه والنطا برگفته که اگرانه مای^د بشما فيكونه است وممرسب نخالف نشما حيكونه حالانكه وراصول مسكوبندالمجتهد يخطج يتمحتمل خطا وبذرب مخالف ماخطارست محتمل صواب وأ ،گوتم مذرب ماصواب _اس ى ابارختها د کوت پيره شود مهان خون موجود است که نویث ته ما را مردمان حجب مد راستخراج مذايب ركسكه ارتحليل وتحريم وريشالعيت خلل فالبيندازند واماكسبيكوش تعالى او قوت اجتها مواضى داده بالضرورة الوجرانيه بإي سَندْتقليد شنے بابتْدليكن بىمەرا دعوت بيد لنرونسكندجون بزيرب خودمحل فتسترميدان بانيكاريني برداز دبالجله أكركسي اينوقت اجهافجا ح بدحبيرا برخود لازم كيه وِ تاروبروى رب العالمين ألك يوم الدين شرمنده نشور أول حود ينهم

يافتدمات بسرين تقدير البيج قيدى نيست دان م ما بل دیگرمقلدیک شخص مانند دوم *آنگه <u>عمل</u>ے ازاعم*ال بایندوضویا ابيته الأبمير نداسر بالقول گوسند تسومرانکه درباب دیگرنعلق ندار دمانند صلوه نندنكاح بإبيع دربنجا نتمارا يحربار مآنا مذاتا باع امرضاجنا نكرنونستدانداكسي ورمالكي ودرطهارت منى ولقى تتحريم منرنا بطو نحرأنكه فه ن فن حدیث حکم مصحت این کرده اند واز حمله فقهای ایل سنت جمعے براک فیته ستادان معنبه نبرح وحواثى دريافيته باسث

نزاليل أن سلمان راحق وموكد ترميين است كداز سرفه بيسيح كدابشد ورادم شرمكه المجنبر بص بافنة نشود بهرب كحسر جلن دمث وماشداها ب مٰدسب در ترک آن حجت دام **شتهاشرنگزارد وبایرن قد** بإخارج تميشو دخيا سخدازا ئيراربع بصراحت ومآكبيثابت شده ا يث صيح رابرخلاف قول ما دريا يعمل بحديث بكن كهفي كمقيقت بم ن نباشد در توسم خلاف آن نسبت سلب امیان ازا کارلازمهم آمدگو با دعویے ر مقتدا يسخودسيكنندكوديده ودانسته مقتدارا مجز مخالف امرسواك مصهندارند نعوذ مات سرمزمب باوجو دنحالفت مهاحيني تهب ازان ندسب خارج ا بإقتدار قول مغيبه حكوندازان ندمهب خارج شوندوآ ياتتكهصاحب سوال دراقندا سييغ له ذکرکرد و برمین محمول ست و رین امرانیج کس را عذر سے م ے ایندکاین باہر تقلیدات انزا بحدے کتبیرہ کہ قول۔ ازاطاد فقها ورمقابل حدمث محآرند وترجيح مسيهندواين ازان فببيل است يسانيده شود ملكه بخدامي زيراكه در صريث فيمح ترزي آمره است كه عدمي ابن حاتم ازحبا صلحالىدعلىيه وسلم دريفسبه إتيه اتنحذ وااحبار يحمرور سيابنهم ارباياسن دون الديوض كروكيا إ التدآ بالبثان راسخدا وينه سرستيدندوندا مطادات ندفرمووند كهممفيته اليثان ملال وحرا . آرستهٔ و دندهمین است ارماب گرفترن وظامبراست ک**منصب بنگا** باننىرلعت فبخصرص ئنداست وندايص فاطع اوكسے رااین سنصب دا دن شرك محفرس إبسرمنها وتصرفان سثل الجيعة التندواطيعواالرسول ومربيطيع الرسول فقدا طإع البطتع في ہرانتہ درشان دیگر۔ سے «ار دنبیت واطاعت اولے الام محصوراست درمیا طاحنانی رعتمر فئ شي فرد وه اليے البد والرسول ليکين عادت سبارک حبناب نبوي لين اصركم العصوالا في نبي قريطة ودراختلاف فناوي خلفاً ربعه ورلفظ حين وغليرَان معنومه شده است كه آرا مجتهدين را درفروع تصويب فهو ذراً گرچير میکندواین امرالفاسیے

به وراد المحارى في صلوه الخيف ورواه سلم في كماب لمجاه

ت تهمین وضع اعتراث مے نمایند کوئی عثیقی دائرا-يت رفع 'دالل حق دامل باطل م بواكثربودندوثالثااختلانصحا مرحم تعيين يكي راضعيف ت لبدلسلیمات معروض میدار دارشار درسیرقد می صد وولفظ در كلامر حضرت محبرد واقع اس لموصب جواب سينظري مثابه ومقامي مدون ا**ن**وار وآیاران درخود وسیرقیدی دخول دران مقام و یافتنَ انوارِ دآنا رآن درخود ولفظهن^د بحه زنميشو وگريمحيوب ليكن مرادازا بارمحبور هسوم خرو محمر للوكه نوع مصالحة معانث بوسيصيح كالرمصالحه فوت واندشدازكسيكه قوت بالحن دار دوطني مرآم لوبىعن ابيها بيخ عبدالقدوس كنكوبيعن مشيخها ثبيخ فاسمرر ولتز بيد حلاك البنجاري عرابت ينح بهالزالدين ركريا النافي إبي الفتخص ابيات نيخ بها رالدين زكرياعن صاحب الطلقية لتبخشها اللي فيع الدين امام كه ازا حداد حضرت مجددا ندمير

وأرخلفا برايث ان بودندبسرمحتمل است كهايشان را ازاجدا دخو داجازت ابين ط للموروث خامان اليثان تهمين طريفيه بابشد وطريقة حيشتيه وفادريه ونقشبندسه ازمكت إيشا ووالدالثان باشدو تكراعتذا ربشغل تبمهاوست وتحقيق اين انست كدمرا يخصيل حا الازم اضطراري فلب شودواختيار رفع آن نمانداگر كسير راعتقادهيت وحدة وجودتاب ال لت إيشغل مابن حالت ممكنندوالاسرگز نهيك تنديلكه يميشه باطنيتر حكم مبكيذ كهابر خيال ست ایر شغل صاحب را سرگز لفع نخوابد دا دوسشبه منیه تبصىفية فكب اويعه واقوى است وازمرخليت تصنع وتكلف بعيد تراست وخواص خرورتمه إلتيا بمنونشة اندكه ادامتخصيكه عتقد توحيد دحودي نيست حصول فنافي التدود جوداورا مكزت درحق منكراويم ذفنالا دريجب نورانيته است كهغيرحي است وتجليات وسم بالواريطالف وغيره ننظهورات حق تعالكے وحقیق توصیہ وحودی طولے میخوا مرحل کا کہایات کلامہ انتدوا حادث بوالما ت وقرب ذا تی صریحًا اثبات میکنندو جواسش باکه بمرکر صروف انظام اند بے امتناع اونمیٹواندسٹ دواینهم ازخلان عقل است نهازکتاب سنت جیرانصاف ست بات شرع رائيته عي ومخيلات عقل ناقص خودات عن ما مكنيم درجامع ترمذي درجاب لودلتيم بحبل ليالارض السابغة إسفلي لهبط على التدو درحديث ان لانتدلقيرا المصند مالطيب شهطريح مصانوك كهذيب سلف اجرائ ان برطا سراست ملاكيف الخمله نفي غيرمت مه وانتحاد وحدت ف الجماين صوص است وأواز اننى اناالتر ازآل دليل واضح است وكتشيط انصاف از كلام حضرت مجدونفي وحدت وجود مطلقا نابت نبيت ملكه ففي تعض اقسام آن المانحير در دم م مستق مصنو دازاله آن برودي دشوار و دوام كرارمنهُ كهانكارآن سفامهت واضح است درتلاوت وإلز التدنشي انذن ليفة نغني بالقرآن تجهرته ودرتلبيه حجآمه فضل محج العبح والتج اي مفع الصوت بالثلبية واراقة الدم وقرآن را فضيلت معردت است وكنا نعرف انقضا مصلرة رسول الدرصك العلبيه لم الزكرة فضا الزكاري ليمد الحفظة سطے الذي لايم المخطة بسبعين ضعفا وتتبآرط يقيحت تبدوال يبدوقا دريه كرسم يسران لماند مروكره براست حكأ

EL

دِمْ لِلَّهِ نِهِ بِينُومِ اللَّهِ اللَّهِ الْهِ مُعِيتِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ الله الله الل إنى لجدرفتن حضرت خواح بقشبند عليه لاحمته مبرحج ذكرحبر اسماع كروند ولعدم اجت عا وُ دِندُ اَكُنتُهمارالببب قوت بطن حاجت اين نبود مارازين كفع ببسيار شدحضرت خواد نقث الكارآن نكرد وحوان حودازروح حضرت خواحه عبدالحالق عجدواني ذكرخفيه وعمل بزورت كرفيته ندخو ذميكروند ومثل مثماراكه ورفقهبات تقديم حدمث باجنها ديات ميكنيد درين مع اگرچیهنزیب جنفیان بایث دران روایت اگر خیمشه واست لیکن فقیر رابعبینه آن کتار ون محتاج تفحصراست بكية فعه خوا حبسرائ عالم لفقهات ارْطون باوشاه روم امير حجيم بنه بالمشيخ الإميم روي ملاقات نمود گفت كه درين سفريدعت عظيمهازين مرادم دوركر دم ندكدام ببعث كفأت ذكرحهراز مسجدوننهرببت المقدس موقوف كنا ليدوابثال بن آيةخواريدا ن أطلمهمن منع مساحدالبيدان يُذكر فيها اسمه دسعلى في خرابها حيندروايت كهار ختاوي نوث إلوه . تن و وورو الأكركار تتقليداست شمامقلد ديگروس مقلد ديگروروا بات **شما برمن محت ني**ت واگ كارت*ېقىق است اينك گومح ومي*دان بعداذين حيندرسالد دراشا**ت ذكرهرنوم** شنداند موض ازين يسألين فقيرم موجودا بالجب الحق احق بالاتباع والسلام فعط

ورساماخ شاء الرجب امرس حموم مرام فرام الرجب المرس محموم مرسام مرسم المرسم المر

ب مالدالي ن الريس

مصدر بالعلين ونعت مسلليس صلوات الدعلية الهاتبين واصحابهالتالعين واضح ما دكم عاصى گنهگا نالایق ساكن محضع بردَوان برگنه حویلی دُهاکه جالال بور درسنه کهزار دوصایت و نا تهجرى ازمزرا يونتعلق بنارس بدارالخلافت شاهجهان آباد بحيياب مداست دارشاره أقب لبقبله سيتا وكعبه عبهشناسانمج ق حق يقيبن مدقق سائل دين متين الم مرابعا برين رئيس العارفيين ببشواسى الكين رينا بحطالبين سنحيل محتمن سفرقتم فتسرن فضال فضيلا بحزمان بصح فصحا دوران محى مرتهم دين محري سطل ملامب گمرافان ابدي وسيلهٔ سنجات عرصهٔ رشخيرمولانا مرت رنا شاه عبى العزيز مُحدِثَ دم فيوضا ته وَسِرِكانه حاضِشُده بعيت حال كردِه حينه سوالات فيني ودنيوي كهارسالهام كوزخاط بوده كبناب مدمرح كرزاينيكه وحواباتيكه اران حبناب ارشاد شده هرمكوازك ب_ا وی راه بدایت وتعلیم رشنط بی ستیم است خداتونست*ی فتو کند که عال حواب ندکویشده ق*یاست أدنجات خزت بهمرساند مبنكوكر برسسوال بملمار منهياتني غروراغب درادامر شود حجاب بسالفتين لأخُولَ وَلَاقَوَّةُ ٱلَّآيِابِلَّهِ وَلَهٰى وَلِثَابِ كَلِم تَوْجِيدِ وَضِرِبِ ٱن سِرَقلب لِشَدَّ وَيَروخوا ندا مِحوزَ إِ صبح وشامرمفیدا بم عنی است سوال بوّت نبر رورکعتُ سنت است دو درکعت فرض د بوقت ظهره بأركعت منت وجها ركعت فرض وووركعت سنت ودروقت عصرحها ركعت فرعن وررمغزب سبه كعت فرغن وووسنت ولوفت فتتارج باركعت فرض وروسنية د سه وترمیخوالفرسوا محاتن در پنج وقت کدام کدام نماز مکدام وفندت خواندن ضرورت وایما

ىنت دائمى تمين فدرامااگر فرصت در إزالهرا دابابديكر ومسنون است وحيار كعت فتبا إرمازع صرازم ملوة الأوابين ست والبيم شحب ست وجها ركعت ممآمره ونمان طشت جها ركعت سن ونماز تهجداز ووكعت نا دوازده ك لامه ابگفت وبعدارهار کعت بهیج تبلیله خوانده در رویچه د کمتروع با پنرود ازنما زنيكا ندبراى لخوانداب بيح ومناحات سرحيارشا وشو دحواب بعبراز نما زصبح لأإل لْهُ الْمُلَكُ الْحَقِّىٰ لِمُبَيِّرُ بُصِد ما رورو بابيرساخت ولبي ازنما زخهراكزورصت باشد مُنسبي اللهُ بالدخواندوبعدازنمازمغوب كلمرتمح برلعيني سنجكأن النيه والخدليذ بإنصديار بايدخوا زولعداز نبازعشا درود بهرصيغه كهابشد صدبا بمتوحلأ بهت مرمزه متوره شده وستحضا رصويت سارك مغمر صلحانته علىبدوكم نموده بإييخواندسوال ازمناجات مندرص كلامإنتدواحادث سول الدجيلية علىيهو لمم دارمناحات تصنيفات خودع بي يا فارسي ارشا دشود حواك مناحات كلامه المدينج بزرگاج بنموده اندمصدر بلفط رتنا واقعشده ومناحات احادث درکتا حصرصین بفیداوفا ت وفقیرمناحات تصنیف کرده است گروالدبزرگ فقیرد بای موس چنیف فرموده اندیز بأن عزبی آنرانقل کناننده مایدگرفت ور وزوشک ارنا زسوال سرائ مفرطانان إغذات شرحواب مادمت سوره تباك الذي مدلم مضان لسارك روزه كمدامراه بايدكروحوا ، مدر کاسب ذی محد نمایت ثوا مے ارو وگنالی نوسالد را کفکرندو وزه وبمرمح حركدرون

تن!ملاحظة حانى باينجواندومسيدالاستغفار وزكتاب بل الرشآ حواليفسيه ليست لقل بابدكرد وفطالف وصلوه راموافق انحدورآك يجامي بأبدآ و رووآن كتاب كو يا خلاصة سلوك طريق خاندان ماست خصوصا فوائد س وتحطالبان ومريدان فيضان فموده دران محبوع مندرج اس تحدعاشق قدس ستره كهازاجل خلفا محضرت والدباحد بودندأ نرا باليف فرموده اندلقدتر خوا ب_دبو د**سوال آ**داب لادت قرآن شربع**ن جواب آ** داب تلادت قرآن تهذر ب قتال فع خے الام کان وحروف رانجوبی اداکر دن ومرومٹ فرونگذشتن و درمیقام وقف وقف کردنن آداب ظاہری وآماادا ملطبنی بین مبتدی راتصورکردِن گویا کہ بحضوریت الغر^ات للاوت م*جنوبر آوتعا* يترميننود ومنتهي راتصو كردن كابن كلعرا بلاوسطه ازبان حضرت ر وطورت ومزبان نيضرت رالبغرت وكوتل نفوهآ بجيرمهام ارشاد فومروه واستحصرت اما خرمفرصا دق رضي المنزم وخ درعوارف ازايتيان عل كرده انداني لأقرُّع الأيَّه براارقائل أن وطيخالة وال برابحد فنع عذاب مرك هرجهار شاد شونعبل آرد حواب برائمها وت ماورت آیه الکرسی دسوره اخلاص مر*وی است دبراً دفع عذا بالقبر مدا*ورت وره شاكزاكماك بعدازنماز شاروقبل ارخفتن ومحديث آمرى ومحنيين خواللاسورة الدخائن م

ارت نبشتر بميتواند وتتحرة قادر بيرمبعت بكنارند ودران كاغذشجه وانهندسوال انجور باقمى دوران طرلق نيركفاوت مايدكه بحضرت رب العالمين قران ميوانم حيائج شأكر وتجعنب واستاد بنجاند وبر لهى راقايى دخودرائع قرارومهٔ وزبان خود

حالى كم عائق معادق را دروتونت مستماع كلام محبوب بالشاخه بروسيد ببرحاصل خوابد كرديد وكره كنه بعاخوا يرث د وابتدالمغينه سوال تركب زبارت حضرت خضرعلبه إب لامرواستم سرحة اربتا دشودهمبل أردحواب تركبب زمايت حضرت خضرعليه السلامالن وقت نبودانشآلانيجا ب برآ دروه نوست تنوا بیث دسوال برگاه کسیر بالن مرن المولت در اینت کامزینه کی ت خواه بعید مکی روز با دوروز باز با وه ازان فوت که ند درمین حالت بسرانم ا دراک ایم عبنی و بل ازموت مربض را بشيط بحال بوبدن مبوش وحراس اوياه رثهٔ مربض را براسيه رفاهميّت ونجاست رىض جەتەربىر بايدگر دې**وَاپ مري**ض *راح*يان مالت بېم**رسە كە**مايوس ازندگى گردو و قراب المتحقق شود وارثا الجفرابا يكادا تعبسل ومايوضو دبايتهم بموحدوس ماك سازند وروبقسله عاريا يداورا ذبرخ رومبيش امرابوجهة سربصاف وشست وشونلوده سياشيدن گلاب وُگابيشتن عطريات خومَ بازندىعدازان ذكردنيا وكدبا قبماندگان مجعنيدا وموقوف دارندنگا ونوحه اصلاً تحونز كمنه ويا تعلق فيتشونده داردازران وفرزندمواحهه ننماينداگرخود تخوادآن رايا دكند مكيد وما يتحضورا وآرندومواق بتغفار روبرومحا وبجرنها ينذ كابخودي خود ادرايا وآيدو مرزبان براند وادرايتاك دامزكمنندككم تسنفار بخوان لن خود وَقَانَدِوت كلمهُ ستغفارياً وازلمبند تخوانند تاا درايا دوي گرد دومجبير مجرا قبروخوف صاب وبتدائد عقبية ذكز نكذنه لمكه وعت رحمت الهي تخشش كنايان وشفاعت بيغم <u>صلے اُں ی</u>لمہ *وسلہ هموًّا وٰدکرارواح صالحین لاسیًامشائنج دبیران طریقت میبن اواسین* وام زائل شدن گناه گنامهگاران دقبول عمال اندک مپیش اومکورنیایند تارجا را دبرخرف غالب ۴ وانخيه درإن وقت وصيت كند تخوشدلي قبول نهايندوضامن شوندكهاين وصيت راالبنه محافظا آور د تا خاع او متسرو ونشو و تحضورا وسوره بسین وسوره الحمد و سوره خلام خوانند و دکسور وآیات قرآنی گاه گا ه میکرده بایث ندسوال ترکیب نمانه ستسقا دکسون وخسون وعاشور ا عنایت جو**اب** براسے نمازاستسقارئیس باجما عہسلمین درعبیدگا ہ متدروزمتواتر بیرون آبدوسران بياوه بهته است ووريا رجه كهبنه وستعل سيرون آيدونزئين ومحبل متل عيذكمند وبتنذلا فرشوع وشەمندگى َدرعبگا ە رفىنە دورئعت نمازلىل لقراپت جېرېخواندلغەازان خىلىيەگويدو دغا

ساركندوا ماهرا بايدكه نقافي ارزبريه بالاواز بالابزبروا لبندو بجدو کوشین دعا وزارلهی بجاتر دو دعائیکه در صدیث آمده اس يَتُنَاعَدُنَا مَغَيْنًا مِّينًا مِّرِيعًا نَا فِعَاغَيْهِ مِنّا زَعَا حِلَاغُيهُ أَجِلِ الْلَهُمَّ امُن رعبًا كُلّ وبعالُمُكُ و حُمَّتُكَ وَأَتَّى لَدَكَ الْمُثَّتَ مُارُكسوف بدن طريق ست كداما مجبعه بإمرومان دو شبده بخواند سرقدركه طول قرأتم شرآأكه انناب رومشون گرود دورنماز خسومنهم د عام واستغفارشغول ل**بت تاکه استام سجلی** *گرد* **و قطایق نمازعاشورا درک** شا ينجينين مرقومريا فيته كدروزعاشويه الوفشكرا فتاب بلبندگر درد دوركعت نمازتفل بخوانددرك جدفا تخدأ تبرالكرسي كميا ردركعت وومربعد فانتحدآ خرسوره حنتسر بخواندولودارسلامرورو دسرقدركنجوا بخواند وور لعبضے روایت مشایخ چنین نوششته شدکهشش کزمت نبخواند و درکعت اول سوره م ت دوم انا انزلِنا و ودرکعت سوم اذا زلزات الارض دورجها رم قل مواسد و درخح قل اعوذ سربالفلق ودرششتم قل اعوذ سرت لمناس وبعد فراع سيريده نهدوحاجت خود بخوا يوال درین زمانه وحبه طلا*ل چگو*نه میته پیشود **جواب** و صبطلال دراین زمانه و مدرمان سالمی نیزیمها **صرب** صل میشود و *میشدادل نوکری مبشرطیکها عانت کفروظلمه دران مباشند و کارغیرشرمع نیردران نبا* ت بشرط کیادا و حقوق عاکمان بوجهشر وع گرد دسوم تجارت و رامو رساح کث نفيف وركمل ووزن وعشق وغيردلك جهار مرصناعت وحرفت جمبين قبور ح**واب ہرگاہ ک**سرا*سے نیار*ت قبرے اعوام مونین پرودار ت نمایدوسورّه فاتحه کمیار داخلاص لتد كممه الاحقول داگر قبر لبزر مطّعة ازاد لميا وصلحا باشدروي بسوي بيزاّن بزرگ كروة نم تُوحْ قُدُومْ مُرْتَنَا وَرُبُّ الْمُلَاّ كُمَّة وَالرَّحْرِجِ كُويِدِ دسورِه إِنَا انزلِنا هسِّمه إنج وول رااز خطرات خلاص کرده مقابل سینهٔ آن بزرگ آرو برکات رقع درول این زمایرت ه خواس ندرسه پیسوال براسی دریافت اینکه ایل قبر کال ست اینه و مدمسور تیکه اگر ق

كالل بامنيدا زواستملاد تجهصورت بايدكروحواب بنصفيرازابل قبوم نسبه ركمهال اندوكمال الشاك بتواته شده طربق بستداد اراليثان آنست كه حانب سرقبرا وسوره لقرائكشت برفيرنها تامفلحوان تخواند ماز بطرف يامين قسرسيا يدوامن الرسول تاتخر سوره بخواند وسريان كويدات حضرت من برايح فلان كار در حباب الهي التجاه دعا مے كنيم شمانينه بدعا وشفاعت امرادمن نمائيد بازرولقبله آرد ومطلوب خودرا ازحناب بارى خوا بدوكسا نيكه كماك اينان معلومنسيت ومنسهور ومتواته زنشده درباينت كمال آنهابهمان طريق است كدلبداز فانتحه و درود و وكرسب « ل خودرامقا بلیرسینه مقبور بدار و واگر راحت و سکین و نور می دریافت کند بداند که این تبر ابل صلاح دكمال ست لاكن استمدادا نيشهو ينن بايدكردسوال تركيب ايتخاره وغيره براے دیافت حالات *آیندہ حواب دیقوا جمیل مشعبورو ندکوراست وطریق مہا* انست كهشب حهارست نبونح شنبه وحمعه تنواته يعدانها زعشار وفراغت ازامورونيو يحليم البلاحين الصمراسيصدبا خوانده المنشرح مفتده باربابسم التدسرسينه ورومي خود دمينمايدو دغانماريحنا بارئ كەدرغلان امرائخيروا اقع شد في است درخوا كې، يا يقطه بېتىف مالقت مېل نېمامي ىبدازان صدماراين درود بخواندالله صل علے سيرنام محد بعد دكل معاوم لك اگرخوام ندوعا اشخاره كه درخا آمده است مع استخاره مرامح مطلب خووسيها بريخواندوسجال فلب خود نظركنندا گرغوم ورست دران كاربات يعمل آرند واگر و عزم فتورگر د دم وفویت دارند دعامی اشنجاره درشکوه موجو رست وال برائ منسكلات وصعوبات ونمايوى جواب وعارالكرب ما ملهارت ووضو و بلے قب ربن باب محجرب است ودعاا ننست لاإلهَ إلَّا اللهُ الْكَالِكُمُ الْكُرُمُ مُنْجَانَ اللَّهِ رَبَّالِغُرْزُ حَظِيمُ سُحَانَ النَّدرَتِ الشَّمُواتِ السَّبِعِ وَرَتِ الْعَرْمِنْ لَعَظَيْمُ اللَّهِمَّ إِنَّى الْمُأْكَلُ مُوحِبَاتٍ رَمَّنَاكِ وَّعَزُ الْمُعْمُعُفِرُ لَاكِ وَالْغَنْيُمَةَ مِنْ آلَ بِرَوَالسَّلَامَةَ مِنْ كُلِّ الْغِيرَلَاتَدَعُ لِي وَنَبُّ اللَّعَفَرُّنَهُ وَلاَ نَهُمَّا اِلَّا ذَا ِّحِبَتُهُ وَلاَ حَاجَتُهُ تِي مِنْ حَوَاتُبِحِ النُّهُ أَيالَ خِرَةِ اللَّافَصَنيَةُ كَا كارْ حَمَرَ الرَّامُمِينَ داعِمال شاسخ ختم نحاجكا ن نيرمحرب است وطريفيه اومعروف ومت هوروختم ما يكبرنيخ العَجائبُ بالنجيرُ يأبَدِ أَيْعُ مِكِهٰ *ار دوصديار دراول وآخر درو*د دوصدبار نيرخواه تنها بخوانه خواه بجياعت **موا**ل براى خفط آبر وَوَمِت ج**واب** اسم ليعزيزجهل ويكيها رخوانده برروى خود دميدان وقت صبح

114 وقیتکهاراده فننن در ماز بحضه رصاحیان *حکومت من*ظه باش*د می* يناس نيرازلقره باشد درسكل مرلع كنده كناينيده دروقت شرت قم بمرى بنشين زنيرمجربت وسكل مربع انكيت وال براء فراغت رزن جواب دروقت عاشت جهامرم نمازگمزارندىعداز فراغ بسجده بيوندو درسحبره كيصدُ حيار مرتبه ا وَ لِمَ بَخِوا مُدُواَّرُ فِرْصِتْ نِياستُرِينِيا هِ مرتبه بَخُوارْنْدُ وسيورْ هِ اللّهِ فِ رزق است قیمچنین موره واقعه در نمیشپ دوبارخوا ندن لبدازمغر ب إزنمازهبيح صديا يامغني وأكفانفت بات يمكزار وكيصديا يه وسوره نمل بعدازنهازء كمهار واگر فرصت نباستٰد مفت مار واگراینقد رمم فرصت نباستٔد مکیبارلیکین حون باین آیت ر رَبُّ الْمُشْرِقِ وَالْمُغُرِّبِ لِلَّا إِلَّهُ إِلَّهُ إِلَّا أَمَّهُ فَا يَخِذْهُ وَلِيْلاَحْتُ بَنَا اللّهُ وَنَعِمَ الوَكِيْلُ بِبِتِ وبنج بارتخوام بدانر بهوره لتمامكندسوال برايحادا موفوض حواب دعائ شهور بعيدازنما زسها بنواندن نوت ودعلانه اني اء وك مراكبهم والرن واعود بك البحز وككسل وعود بك الجبين ولنجل واعود بك بنابته لدير في هزار جال المه اكفني محلالك عن حرامك غنني بفضلك عنن سواك سوال برام محفوط ماندك نجبيج إفات دليا ومكرونات دنياوى جواب سى دستهآية بعدازنمازيث بإيدخوا نداگر فرصت نباشدآية الكرسي ده باربوقت صبح وباحفيظاه ويزار بارخواند وحزب لبحردرين باب مجرب ست سوال انجدديا محفوظ ماندن ازجميع آفات خوا ندن سي وسيراً يترحكم فرموده بود ندكدا مركدام سي وسيرات ا

محفوظها ندن از بهیع افات خوا ندن سنی دسه ایه حکم فرموده بود ندکدام کدام سی دسه آیت ست امطلق سنی درسه آیداز سرب باره که باشد نفصیل آن ایماگردد جواب کسی دسه آیداین رست چهاراً به ازاول بقر تامغلون دستهٔ ایداز آیرالکرسی تا خالدون دسهٔ آیه آخر سوره بقراز بیدِ مافیم میرون به در به در بیرون به بیرون به میرون به بیرون به بیرون به بیرون به بیرون بی

اسموات *آافروای*سوره اعراب ارقوله تعالیے اِتَّ رَّئُکُم اللَّهُ تا المحنین دوواً بدازاً خرسورهٔ نها برا اِزْ قُلِ اُوْعُوالتداوادْعُواالرِّمِلْ تا آخروده آیرازسورُه والصافات تالازب وسه آیرازسوره رَمِن معمدُ الحد وازاد زند بروست معرور بروش روشور بروستروس به مند بروستروستا

ان مشالجنِ تا فلا تنغيضرانِ وسهّا ته ازسورهٔ حشرارْ لُواُنزَلْنَا بذا القرآنِ تا آخر سورهٔ حت م

ب سوره حن مُلُ اُوحِيَ إِلَى مَا شَطَعًا سوال برا مُسْخِيرِ كامرا ببكه بمواره حكا ركبان باست مندو منوصف ابذا نرسانند حواب وتعليكه نروال أسالر كفكوئب ووصدا برخوا نندود عاكنندكه حت تعاليعه دل اوراأ وال اكثررخواب حالات عمبيث غربب كه گاہے انفاقی دلیز سده ومده مینئو دانیان موحب کدور تهامیگر د د اين دعارا بايدخواند يامنك اللهم وصنعت مبثني وبك أزفغه إن سُناءَ اللهُ نَعَاسِكِ إِحْفَظُ مَنْ مِنْ نَوْ مِي حَبَيْنِي مِمَا سُحُفَظُ بِهِ عِبَا ذَكَ الصَّالِحَةُ نَ وَ اَعَوْدُ كِيكِ مِنْ مُهزَاتِ الشَّاطِينِ تيُضرُون اسمانيست كاشُديَّهُ سوال تركبيب سفركردن بهرانواع كدارش ستعدروانگی ٔ شود و دکعت لفل گمذار د واین دعا بخوانه بْحَرْجْنَا وُلِبُ مِلْ لِللَّهِ وَلَغُنَا وَعَلِيهِ رَبَّا لَوْكَانْبَ اللَّهُمَّا لَالْبُكُولُ لُكُومِ وَجَهْر يحكتة الشَّفَرَ بِزَا وَاطُّولِي الْبُغَدِّكُنِّ لِي صَاحِبًا سِفِي السَّفِرَوْطَلِيفَةً فِي الْأَل يُرْنَ وَعَنَّا مِ السَّفَرُوكُمَّا بَتِرِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمُنْظِرَىٰ لْمَالَ وَالْأَكِلِ َ الْوَلَهِ ٱلْلَّهِ اُ فِي سَفَدِهُ فِي لِزَالْ بَيْرِ وَالثَّقَيْبِ وَمِنَ الْعَمَالِ وَانْرَيْضِكُ لِعِدَا إِذَا كَانُتُ سَشهاد وأكرومال ومتناع وحالوران ورفقاسي خود كمرواند وتكويد بشيم الأ لَا الْهُ الَّهُ اللَّهُ حَوَالَبُ مَنَا حَصَاحُ وَمُمَدِّرُ سُولُ اللَّهِ فَقُلْ قَامِيمًا كُرُ وَلَكْتُ فِي مِرْزِاللَّهِ وَفِي كَنْفِ اللَّهِ بانیکه ارا بدخوام ند و بداراده کهنندا زور دان و رینر نان و عباران وظالمان و اِرخلابِقِ ازدرندگان دَگزندگان وحرندگان وبرندگان با نُف اَلْف لَاحُوُل وَلَا قُوُّهُ إِلَّا عَكَ حُيْرِ خُلْقِهُ مُحَمَّدٌ وَالهِ وَاصْحَابِهِ أَمْعُهِنَ ولعِداز خواندن اين حصارته بإ ووربرسوارى دست راست اول خودرا بدببنيد وللتمريكومد وحائبكه خطاط

مرياحَفْيظُ نهصدونو ووشت بارخوا نده برجان ومال وسفقا ومركندوسورهٔ لا يلاف نے ط گه در استقبال قبله اکثراو قات خوانده بایث دسوال براهه د<mark>رفع شراعدا ی</mark>ودنیوی بهر*جه درشا*ه وتعمل آردجوا ب برای و فع شراعدا بر دنیوی دقت نبے دقت و لیے نبید لهارت و عدو و شرابط ويگر مداومت اين وعام جرب بست و دفت خوا ندن اين دعا صورت اعدا ورخيال آو دِه سنك برسينه أثنا بزندب بإمجرك ت اللهم إنّا مُحْعَلَكَ فِي عَمُورِهُم وَكُودُو بَاسَ مِن مُعْرَقِهِمْ ن سورهٔ تبت پداوسورهٔ فمیل *برای د*فع انعانیزمچرب است س**وال** حسب نسه م ونحابت هيست جواب حفيقت حسب بزرگى خاندان شخصيست بشير كميكه درا با برفر برمركم ئامهنت بيشت مثلاث خصے ازا ولا وملوك يا ازاولا دا مراسے كباريا ازا ولاوڤينغ عمده يا ازا ولامالمے ئىبورىددە بات دوحقىقت نسب بزرگى خاندان تىخصىست كەدرا باسے بعيدە باشەشلامىينى بودن وكالسمى بودن وعلوى لبردن وقرايشي بودن مابراتهيمي لبردن مرعليه نبراالقبياس بعضى اشنحاص مبيامث ندكه درسرووا مرتفوق دارند مثلأا ولاحضرت غوث الاحظم كهبم مسبداندوهم شرف اولادا بن قسمه بزرگ دارند و بعضية سب دارندنسب ندارندمشل نيموريه وراحليوا ن اولاد مام انظم علیه الرحمته م^ابعضے *انسب دارند وحسب ندارندمشل قدوائیان حا*بل وسادات با رہمہ وشرافت ونحابت دعوف عوام اكثر درمقا مزر كونم بعمل مصنور

ايضأازارشادات مولانا شاه عبدالعزيزرهمة اعلميه

سيع ال سائل خمرنز دالوحنيفه رحمته المدعلييه معرفت است بإين تعربين مهوالذي من العنب ز ااشتهٔ وغلاوق**دن** بالزیدلیس *سرگا ه اورا ا دینے لمبنح نمایندا واورع بی بازق ودر فارسی با*ده نا وآن نربالاجماع حرام رست زيراكه لمبنح يسيرموحب انقلاب فيتسش نميشود دخاصيت اسكاركه تسبب رقت قوام و لسعوت لفوذ در دیست مَتنعه نمیگر دو دسرگاهان قدر بیزند که للث او أنرامثلث مضامنكوان برتاعده نفيهرح حلال لاست زيراك لببيب تغيرتوام لازرة بغلظت انصرخمر برآمدوبسائرامتير ببسكر ملحق كنت كه قدميسكرازان حرامهت وكمرازعه يهكآ ساح است ونز دو گِرُعلما ي السنتَ آن بم حرام است لان ما اسكرکثیره فلقلبلة حرامٌ وآ

انقد ببزند كنصف ادبرودآنرامنصف وجمهوري نيرگونيد زيراكهم ببورآنرا بم حلال ميدانند واگر آنقدر بيزند كه دونلث آن برود آنزا طلا گويندر مهين سټ كه او اخليفة ا في برام ابل شام كه څوگز خور د لشرائب بودندوبعبا سلامة ترك آن نمو وندميتبلا بإمراض مشتند وكيكايت آن ببيش خليفه لنافي مبشوره صحاب تحوير نمودند ورشررخ دقايه وغيره مثلث رابجد طلانعرلف كوه وانودوازا بم مختلف في كفته دمرا و آ. انان انسانسيود المشين آباندازندونگارارندتا انكاشنداد وغليان پديرآيدو خوالحر*ند كما موعنجو* بو بموالاسكار ولقليل والكنسر وأفيه وجهالجلته بهوعندا بي حنيفهض الخروج عن حالخر وبرفقها رحنفيا لد درغینجم حقیقی تعدرسکر را حراً م میدانند نمخالفت احاد میث مشهر ره والدراین که مااسکرکشره فعلیله حرام دفي لفظ مااسكرمنه لبحرة فجرئيته حرام وفي لفظا خرما سكرمنه الفرق فمايًا الكف منبجرام واكّره ب يارينًا مشود وتبوحبها ت ضعيفه تنجي منشوندا قول ان بذالتحريم ليس تحريما الجفيفة بل الاحل سلاندرنية متصفة لانتوسل لقلبيا بالسي كشيره كالنهي عن القبلة للصالم الشاب النهي عن النظراب وحدالا جنبته لانه ببعوا لي الفسا دوالافعاته كومته بموالاسكار داما في نجاستها فقلبلها وكنسرا سواء بذا بهوشحرير بذسب ابى عنيفة صف والحق عندنا فى نبره المسئلة ما هوعنالج بهور التدنيعا الك

سوالات عشره كه نتاه بخاراا زعمة المفسين زمرة المحذمين صاحالاب والتمنيرولان عالغبرد لوى حتاتعكر كرده بودوجوا بالمؤام وتحصيافها واده بسسم الندارحكن الريسم

الحدتندرب العالمين الرحمن الحيم مالأب يومرالدين والصَّلوة والسال مرعك خاتم النبيير. ر السلين مجيد وآله معين **سوال ف**ي أنكه فرقه اماميه كه في زماننا مرسب ايشان مروج است وسلام وابيان أنها حيكفته أيدوط يق سلام در ماكافات باينها كرده أيديانه ووهم انكاكرك قذف عائك رضى التدتعا للے عنها و ماسك صحالية كسار رضوان الله تعالى عليهم نما يوالسے اورا

مياسيحين رمريضة على ضي التدعنه وبكل ببمروان ومعاوية نزدالل سنت حيحقيق رفسه بضاحكام سرورت فعى متا رفع بدين دغيره عمل نما يدجيرها كشلاشخ<u>صة اش</u>تغال *آن دارد برجو* **از** وعدم آا واليضاً ورعلمه فارسي كهسواس حديث وقرآن بابث دحه حكمه است و درفتا وي سرالج المنيم ليفز لع مُعنَّى داين باب لفظ حند كم مشايره نموده بود گذارش مينايد مُذاعبارته تَعَالِعا مِكون ما يحتاج العِيدُ فرض كفايته وبهوما زا وعليه لينفع غيره وَمتندوب وموالتولف Ost C وعلمالفلسغة والشعبدة والتنجم والرمل وعلم القائفين واستحروخل فيالفله علم كمنطق التيح كلامه وننير برنوكري نصار بيلحيه حكماست مشتم آنكه دستماع غنانز والجنيف لوفي رحتالته عليه حير حكمه رفته وكسے ازا مل سنت بحل ان جم كمرده الم الداداني. ت واین صریث مر .) کا البنج لقمتهٔ فکانما زنی با مه عبو مرة ومن زنى بامه مترة كنانما بدم الكعبته سبعين مترة واليضّام نأكل النبج ومات عليه بذا مره التدعزُوجل في القيامته كمتُوبًا بين عبينه مزاميُس من رحمة التدعزُ حِل صحيح ست يا نه حيا سنجه علائوالدين محدارا مهم التبريزي كه ابل اماميدست درمنبيرالغافلير مجعنيق اين مودم وكفته كداين قول رسول امتداست صلے الد عليه وسلم-اجابهامولاناتياه عيدالعزنزمجدث وا جوا**ت الول الك**شبه نبيت كه فرقه اماميه منكر خلافت صرت طيَّديقَ اك له هرکه انکارخلافت صنب میرین اکبرکندمنکراجماع قطعی نشد در کا فرکشت قال فی فتاری عالمگیری - در برای از در در از در میرین اکبرکندمنکراجماع قطعی شد در کا فرکشت قال فی فتاری عالمگیری الرافضي اذا كان سيث غِين ولمعنَه بالعياذ بالمدفه وكا فروان كالفضل عأ على بكريضى السدعنه لا يكوان كافرالكنه مبتدع ولوقذت عاً يبثة رضى السرعنها بالزنافق كف

إيضا فييمن انكرامامته ابي كمرابصد بوت رضي البدعية فهو كافروعلي قول بعضهم مويبتدع وليس بكافروانصيمح ابذكا فرو كذكاب من انكرخلافة عمرصى ابسدعنه في اصح الاقوال ومحس الكا رالط نض في قولهم برزع الاموات الے الدنيا وتياسنے الارواح ليے ان قال و مُولا رالقوم خاجيان عن ملة الاسلالم واحكامهم إحكام المرتدين استهيه وسركاه بموحب روايات فقاكفرآنه لابت سشدنس دملاقات ايشان نيز حكم ملاقات كفارجار نسيت يعنيا بتدا بسلامه نبايدكرو الاعند يخوف الضررالعظيم اللاحق منهم وروطواب نيرلقد رضرورت أكتفايا بدنمود واكر ورافعال تعظيميه *ديگرغيبازسلام خودعبل آرند دام قام مكافات بقدمشه وعل*بل بايدآور د ومحنين و عيا دت وتعزت وتهنيات واحابت دعون ميكافات منظور مايد داشت حيا نح حكميسا مُركفاً ت وكذا حكم الخوارج والنواصب ح**واب سوال ثا في** آئكة فاذف عائشة رضلي ا بها للاستبه ميرتداست اورا مبين حاكه بروه بشعهودا نبات قدون وسب برونمو وهقتل بايدستا فكم چديث من بدل دينه فاقتلوهِ وايل بمه برائ انست كه قصاص ازمّال دفع شود والاولز يمكبوش خوداين كلامشنيع الشنود ومتكلمة ن كلامرا كثب عندابيد اخوذ نميشودوا اعتالقا ت وحل قصاص خوارگشت ویمین است حکم خوارج ونواصب اگر قذوب وب انمايند حواب سوال ثالث الكفسيل تغيين برحضرت مرتضط لي رضي الدعنهم جمعين وا الوحوه نيست ملكها محققين أوثبة اندكه فضيل اصبغين عليه الآخرمن تميع الوجوه محال ميل حضرت مرتضے على درحهار ميفى وسنانى وفن قضا دکترت روابت حدیث و*ل*اشم ومنيفية لاستيا زؤحيت برحضرت صدلق اكبرطعي است يمخبير فيضيل انجناب درقدم اله واول من صلے بودن برحضرت فاروق نیرطعی است ملکه مرا دانفضیان پخیری برجنا ت كرزشبيه بهنبي من حيث مسياست الاستنه وحفظ الدين وسديا بالفتنة وترفسيج احكام الشلعة واشاعة الإسلام في السلدان وا قامة الحدود والتعويرات ومحنير سيب متفاصيضافت كبري ولهندا تقديمين غيين ادرين امرجهع عليصحابه ببود باكد درصواعق محرور وبل ٢ كتب حديث معتبره مركوراست كدهناب رسالتمآب صلے البدتیا ہے علیہ والّہ وسلم فرمو و ند اسالت التدان يقد شك ياعلى إبي لتدالا تقديم ابن مرجوات إ

بلازائق محدث وسلمان فارسى وحسان بن ثابت وليبضي صحابه ومكر و مانے بامشندکہ گومند مارامحست مرتضے علی رضی اید یحنہ وا والا دوات ب باقوال دافعال اینها کافی است تیخین وصحابه دیگر ایدنگر کمایکر. نه عداوت ناتباع ونه ترک اتباع و نهتمیکه لمنفضيلة نبوده است جواسفال جاس أنكهروال سلوك كدباحضرت اماحسيرمي والببيت مينم يت الأربيث ست كدار حبله فرايض ايد ن ابی سفیان پس صعا بی است وورحی ا دیع<u>ض</u>ے احا دیث نیر دارد _ا مصال امختلف اندعلما سے ماورارالنہ دمفسہ بن وفقہاسی این سمیر کات وخلکہ باجناب مرتضي على رض حمل برخطا محاجتها دمح دارند ومحققين إبل حديث بعبنة إفتها ندكماين حركات خالي ارنشائيه نغساني نبود وخابي اريتهت آ ، فرى النورين د_اشت نبود و إست نيس نهايت كارين اني تتحكيس بالماللعن اكرمرادارسب مهين قدر شبير تحقين ارمعني واضح است وأكرمراد ارسب لعن كا ے ازامل سنت ہیرامون آن گرو دحیر نز داینہا براسے فاسن ومرکب کلیر بنفارا

C/2

190

غنى على رضى العدعنه درحق او زياده برفساق ديگرمتوقع و مرجوست مان آ رجضرت صلے *اسدتعا کے علیہ و علے آلہ و*صحابہ وس ل ماغرالممي كه زناكرده بود ومثل حسان بن ثابت كه در قدف عائشة صدافة رضّ بشتة تخضرت ابنها راحكة بمغيرنفرموده اندومنوز قذف عائشه رضى لعدعنهامنط وبوو برخلات اير في وقت كه عالا قا ذف عائث ملاشه يما واست لا تكارع وال سيادس أنكأ أضفئ المرب برئيب شانعي عمل نما يدور بعضه الحكام ىت اول اَكْه دلال كتاب وسنت در نظرا و مدآن مسئله مُزمَّبُ فعي را ىبتلاشۇدگەگدارە بىرون م*زى*ت نعى نما نەمىل اھكام**رىيا**ە دىين دمار وبمرائكة شخصيے باشد مهاحب تقویسے دا وراعمل با حتیا طمنظورافتڈواصیا طرور میر شافعي كإيمثل صكدقه واداب زايدا زفيد دوآثار بأكوشت طاوس نخوردن ويطعه مذالقيال *، دیژی وجد شیط د گرچمهست وان انست ک*تلفیق *داقع نشود سینی سب ترکیب ندم* ئق شودگه بهرد و ندېپ روانا خدا ننداً نکه مضدراً ما قض في صويدا ند با ربها ونازعقب امام مبخ قرارت فاتحه بكذار دكه درسيج مزسب وانشدو ضور مزم جنفني شت نا زر پذر بسب ثنا فعی داگرسوا بے این وجو د نلته ترک افتدا سے حضے منود ہ ا من د ما مانعکس کرده قرب بحرام ست زیراک تعب ست دردین جواب ' بوے توس*خانہ واسٹے سلاح خانٹر آاچری*۔ اُس باوت خوابدسنه رواگرال جزيب حرامه ومعصيب ست مثل بغي وقطع ابط يوليرسته له ان حربه مانینرحرامه وُعصیبت خوا بدامهٔ و مکنها نمی کن آن مِعنومی الان نهایت کارانکه آلهٔ ده درتایسات ملاسب با طله و *آنتایجات عقا برج*هٔ میداستیمال کمندالمبته ورین کم ولينسر شفصبل علم أمر تسرم أنك وركلام قدما لبحوايين علم دمنع الراستعمال أ

2015

190

لق بالكل ريطرف ٺ ه وآنزا الل حق حزو يمانيا حيام كلام كدر-ت كەزىدىو- تار بنة عمر خطير بابن لغت وسيم خطير Ē. رزى الآلة ونوكري نصارى ملكة ميع كفره ت بدسل توجه حضرك يوس ردران وقت كافربود دار وْعَكَى خزاين مصر درخواسِت رتهموسنني غلينبنيا وعلالصلوة والسلام نوكري فرعوان

للمقبول كرد واكريرا محامور دمكر نوكريود واختلاط ماكفره لازمرآ بدومشا ناوندكسل خودور ، ما ترونج کفروسه والتأمرق أكداسهاع غنامجرداز مزاميه وملاسي يثره مؤيداين روايات اندقال شيخ الاسلام اين الهما مرقبيد حرمته التعلني مبا اذا كان <u>ف</u> للفظ الانجل كصفة المذكروالمأة المغيته لحسنلة ؤوصف الخرالمهج اليها والمزنيات الخائنا وسجابوسلمه اوذمي الاا ذاارا دانشا ءالشعرلاسشيها دا دليعلم فصياحته وملاغته تعمرا ذاقيل ذلك عليے للملاہ کی منع دان کا ن مواہنط وحکما لکنۃ نفسہالاکنٹل التعنی وقت الولیمتہ الجعقے *دعندالولادة وعندمحيّ الغائب لينهج وقال في الملعي اختلفول في التعني المجرد قا (موة*: رام طلقا ومنهم ن فقول لا باس بالتغني ليف لهم القوافي والفصياحة ومنهم مرز ، تما (ع والت متدا فاكان وصده ولامكون عليسبيل اللهبودأ قال استرسي فيحاله باح ان كان ذلك السيرورمياجًا كالغناقي الإمرالعيدمِسفِ العربِ وفي دقت مجئي الغائب ووقت الوليمته والعقيقة وعندالولا دة وعندالنحتانية وعندخيذالغرال والميكاسع أنكة نثان ضكل راهر دوغهوت دركمه تبديني آيد ملك غالث مغلوم اكريشهوت فرج غالب بست ككاح ادبامرد بابدكرد وأكرشهوت اد ومرفكه غالب شريحاح مأن ت ودراجرا محشهوت دیگراوراصه کانعهاست بواسع ا**ا جانت آنکه ک**ل دخان حرا**م** بومح بدكهاز فان حقدكسش سيمة أيمثل بيازخامه وسيسفامه وازح اليتان خوانبلدومن أكل البنج ومات النح اصلا وكتب حدمث نمي للامصريح معلوم ميشود كثيجعول وموضوع است ونوشتن علإ والدين تسريزي اعتباري ندارد إين باب اعتلار سرقول محدث متبه كه حديث راسيان مما يد بايدكرد اما وعاظ اصاديث غير مغتبر

برائح تخوليف وترميب وكرسكيننه وازحال آن احاديث مطلع نناث لدوركشدن تماكوه حيحرمت تتحقق نيست زبراكه علت حرمت وبنيا مات منحصر بردوج نراست بم وسكرمت وابن ينترخالي ازين هرد وجيزاست لسكين دراستعمال آن باين كيفيت كه دخان اورا روان مکبشندسه دحبر ازکرا مهت سیم بیسریه بسیکے بوہ بر کداز دنا ان حقیکش ہے آید و وقرنسد یا مل کا وابن بمرعلت كراميت است جنائج ويتحضر ليغنه دست برتهسكا ه نهاده البستادن ودرنختري نهى ديهشيء وارد شده سومراً نكه ستعال اين وضع مسلم را ملابس نارميگرواندو ملابت با ماركر ت لا نهاصور**ة عذاب انتد**لغله له ولهذااز كي ليف ^{واغ}هها دن نهي وكرامبيت آمده وسرحبن ابن نلانه متلزمنهي تنريهي ست الاسبب احتماع منجر كمراست تحريمي شدو لعضه ازالل هنة اندكه لفظ كل دخان حرامه سرحنير حديث نباشداز كلام *درست بست زيراكه وخ*ان نر دا باعقل بالزدوجياست ارضيت وناريت وسردوحرامها ندفالكب منها يكون حرأما جوالنبز نزئ أناجرميت أرضيت وناربت بعبلت مهميت است وجون هكت مرتفع شود حلال كرمنتأ أ **ىتىرال نورە بابرگ يان وطىين رمنى دىلىين مختوم درا دويەلىس اگرېىتىمال اين دخان** بطريق اصادح بدن بابث مثل تحليل ربلج ور فع قبصل علت حرمت نخوا مرواشت و . <u>يعيم</u> ، درحرست آن ازايته بومرتا تي السهاء بدخان مبين لغينے الناس بزاعذاب اليم ستدلال كرده مكفته اندازين آبيت كمعلوم مبشد كه دخان آله عذاب ست وآله عذاب را استعمال ست بنست وحواب ازمین مشله اماصغهٔ کو کبیر لمی سرد و ممنوع اندز براکه دخار جنیانکا لئ_{ر عن}اب _است الةمنعم هم است جنا نجه در _استعمال عود كه در حدمیث صحیح وار د است كه عكمركم الابوة ليعنه عو دركلك إبرائ بهشتيان ومبشت درمجام خوام ندآور دونز ستعمال أيمذاب كمطلقًامهنوع نيست زبراكه غلاب قوم نوح على نبينا وعلىالصلوة والسلام أطوفان لوو

تتمرية لأل شيعه بان صري القابن (منقول التحذاثنا مشريه باب منتم) بسم المدالرجم الرسيم

بإيددانست كماقسام فبلل نزدشيعه بهاراست كتباب وخبروا ثباع وغفل كتاب كدوان محسسة برعمالث اقبالل استدلال نبيت زئراكهاعتما دبرفه ابنت ادرأصل بميشو والاوقتيكه مامخوابث طرا**مام عصوم د قرآنی ک**داز انگراست دردست الیشان موجود نیست **داین قرآن ر**لایمه مزعم ايشان معتسه زرانسته اندوقا لرابت دلال وننسك نشمروه حنائجهاز كلينبي وغيره كستب عتبيرايشان منقول خوابد شدواين طلب بحندوحة ابت است أقرك أنكرحبا عدكتيرازا مأميدازا بميخورون أكروه اندكه قرآن منسرل راتحليف كلمات ازمواضع آن واسفاط آبات بككه سورنسيب زبوتوع آمه وترثيب بتمثنغير شده وبالانتحيم دعوداست صحف عثمان است كدمغت نسخه آنرا نوسشة بإكناف عالميشهيرك دا دوكسه راكه فزآن مننرل مراصل ترتهيه فصضع بينجانا جنرب وشلاقه بنبوه تأأكم الموعًا وكَوْمِهِ مَهَا فَا قِي بِرا يَهِ صِهِ فِي احباع كِروندنسِ مِنْ صَهِ فَا مَا مُسكُ وستدلال بنابشد نظمه والفاظا ووعامروغاص اومحل اعتماد ينباث حيحائزاست كداين احكامركه وربر- قرآن موجووا ند يمرآمنها باكثرانها فسوخ باشند آبلتي وسوييق كداسقا طاكرده اندلي مخصوص باشند آبات وسيرينه ليروحبه وومترانكه ناقلان اين قرآن ملاتشبيه ثال ناقلان توريت وتخبيل اندكه بعضه ازمنهٔ از ایل نقاق به دند تا عظمه موصحامه و **کبرامحالیث ان و لعضے ازالیشا ایمایمن و دنیاط**له ورین فیرسش مثل عواد صحاً به که بطمیع مال ومناصب کتباع رئیسان خود کرد د.اندوازدین مرتشه نیر مگر*حها کس یاشش کس باقلی همه میسنت منجه به راجواب دا دندوبا* خاندان اوترمنی و عدا **و تنمیش ک**فتند وكتأب اوراتحريف وخطاب اوراتعبيه كروند مثلأ بجامح من المرأفق ليئا ألأوفق وسجامح اتيته ہمانک*ی راہینکم* امتے می ار بی من امت_یر نو**سٹ نن**دو علے بلالقیاس *جبنا نخید در دعا م*صنمی قراب کے ا ورا قنوت امياً المونين ومتواتراً لكارند فركوراست تعض آن دعا ورباب تا في كذشت بير

مدق نافلين وحيوان بافلير برتيوت نموت مغراين حم ت تاأنا چن خاندان نبر بنبورة ست ليني الامت ربيم كشت بلقل اينهاجه اعتماد شايد نبار نوط فاسد ملي اينيم باستذكه فلاسني نبى بودلعخه والأورد وقران برونازل مث دهميه لبغاا وورواقع بهيج نبامشدوا ماخبرس حال أن درين باب بقضيرا گذرشت و ناز داز ---بايدكه ناقطيح باشديس أقل خبرشيعهاند بإغير شيعه وغيرشبعه اخو ب نیداندمرّ برین دمنّافقین ومُحرفین کناب الندوم ما از ن پسول بوچه اندونشیعه با بهمردر اسل امت دلعیبین ایمهٔ زاعهٔ دایشان اختلاف جیش - قول ازاقوال الیشان منیشور الا چغرز براکه کتاب ازین میرات به ن<u>حه</u> که ىت لىس اگرنىموت خبروحجت ان موقوت برنم الانجسرزم أكدرا ساعفوا وعنا ومعجزه برلقديرصدورنيرموقوف برخبرزيراكهشا بدهتجدي ومعجزه مركس لاالفاق بهانياه ت است، وباز درلقل لإمباع بغانبین خبر در کائ ، را به خیرسا دیه خبرمعصومی د مگرکه بواسطه اورسه بده نابت کردن دُورهری ت است دچون ال ثان نن*ه فرع مگون*ات. الجله نردشيعه تواترغوداز حنيراعتبارافتا وزيراكه كتمان داقع ازعدومتواتر ينطبه آمدواظ در حكمررو است واخبارا حادخوه بالاحباع رين مطالب عتبه نميت بس استدلال بنعم ا ، والماحماع ليس بطلان أن الله إست زيراكه احباع اجهرُموت نبوت ومشرع _ا

وشرع نامت نميتواند شداج اع يكونه نامت شوو ونترحبيت اجماع نروايشا ك بالاصالة نيست ملكه تنابرانست كه قول مصوم نيروهمن آن مىياب شدَو منوز در لودن معص وتغين آن كذكدامهت ولفل قول اوتحت ولقتيشه ميرود ونيراحياع صدرا ول وثا بي ـ ت خودم تبرنيت زيراكه احبأع كردند برخلافت الويكر وعمروخ تتعه وسرنجرليف كساب ومنع مييات ببغمه وقوقع امامرحق ازحق خو وغصب لعلقات خاندار بسؤل وبعداز صروث اختلاف وررست وتفرق ابشان لفأق مختلفه إتماع حديسهم تصويتروخصه درمسال خلافيه كهاحتياج باسستدلال واثبات مججبية منحصر درانهاست وخول معصوم دحمكر وموافقت قول باقول سايرامت تاب فميشود كمر باخبار وحالفكي درتعارض وتساقط وضعف ورملن قسمے کہست روٹن است دنیافتل اجماع در مرسئلہ خلافیہ الخصوص امری ست کہ شدتی نیب وعلمها برنشيعه را بكرا ثناعتشه بيرا المخصوص درين نقل بالهمرتجا ذب وتجا**د واقع است بعضه** ازينها **ال** اجماع فرقه خودمسكينند ودبكرلان تكذيب مهكينندوا ككارمينها بيأنه وحون اجماع بك فرفدازا ماميه كواكية أشيط ندافز قرقركيكيك فرقبه ازامت اندبالقل خودالشان ثابت نشود احماع حميع امت ثابت كرحان يمتصور باشدواين راسجند مثال روش كنيم صاحب بل السلام المطلح معالم الاسبابامركا وعلمالرا ثناعتبسريه رست درشيرع حديث عقل تتلقيب يمثيكو مدكه كلاملا ثينح إبي الفتح الكراكج في كننزالفوائد بدل عَليا إِنجِلاحَ الْإِمَا مَيَّة عَلَيْهِ الْسَلاوَانْدِمْنْ خِصَا بِصِبْمِهِ فَأَنْكُرُهُ سَايُرالْفَرِق وككأمُرانُعَالَهُ تَةِ الْحَلِي سْفِالْمُهَا يَهِ والتهذيب وكشْف الْحَقّ بيل على اللهرار لْفِي الانكار ونيرشيخ هيبثاني كدازاحلة علما يحابيثان است فصل شتغل دارد درآنكه شينحاليشان درجا بالمعاجمة ت حالاً كدفودا ودرجاً لم و دكر مخالف آن گفته نقلے ازان فصل ہے آر تقال میں يْمَاكِيْتِمِلْ عَلَيْمِسَائِلِ اِدَّعَى السَّيْحُ فِيهُا مَعَانَّهُ وَنُفْسُهُ خَالُفَ فِي مُحْكُم ا دَّعَى الإُحَبَاعِ مُه أُوْرُوناً لَمْ لِلتَّنْ مُنْهُ عَلَيُهِ إِنْ لَا يغته الفقيه بدعوى الاجماع فقدوقع فيه الخطاء والمحاركة بيرا ن *لآواحيمن ا*لفقها وسَيِمًا مِنْ شَيْخَ المريضك فيما اوعى فيدالاجباع من كتاب النكاح وعواهف خلاف الاحباع على ان الكتّابتية افارسلت والقضت عدتها فبلّ البيلم لزوج نيفسنح النكاح وفال فيالنهايته وفي كتاب الاخبار لانيفسخ النكاح مبنهما انتهج كفي لا

ئل باٹ برمسائل دعوی کردہ است الوحیفراتفاق را درانھا با وحوڈانکہ وی نبات خور^و ہو ه در حکیم انحیه دعوی احماع کرد دران وار دکردیم آنرا برای خبردارگرون مرا نکالفرب نخرداسه *ءوى*الفاق لينخفو واقع بشده دران خطاومجازيسا ازبيرك إزعل مصوصًا ارشينج مريضي آنجيرو دران اجباع را زکتاب نخاح دعومی اوست درخلاف **اجلیم آ**نکه زن کتاب وقت که ا آرد ومكذره عدت اوبيس ازين كهمسلمان شودستو مشنح ميشود نحاح وگفتها إن آن سردو-ويمير فسيم سربار عقل رئیں تمیاب مان درشدہ مات یا درعیہ منبرعہ بت زيراكه هرفرقه ازطوائف آدسيان عقل خود جيز فراثا م متند وحشرنا رامنكر شوند ويامهم دراصول وفرع تخالف نما ميندو ببعل ترجيح نميتوان داد والايم بمتحقق خوابدث بسريرلا مارورا بيعقل حاكمي ومرجحي مايد كإحداليابي رُاخطا قرار د لدواين شمرحاكم ومرجح غيراز بني دامام نميتواند شدوجون نبوت امات أكسك بعقل رنيزمحا اعتما دنيات دمعوزا كلام دولأل ے عقلے کہ ستمور دوگیہ زرہ ارمتہ لعیت باث دوصل آن حکم راار شارع کرفیۃ ندخا صددرقوا عدوكلهات تترع مهنور ترو د ويضطراب عقل لا درجه حنر بجارخوام ندبرد ثَبّت الْعَرْشُ أَوَّلا ثُمَّةً ٱلْعُثْرُ بْرْنابت سازء بيش راأو وتخالة فأمرته حليله بابدوانسه *ت ك*ةميا م*جميع برامهن عقليه اعتقاد بربي*يات ₁ جمعے انكار بيريات بييز گيرندشل سوف طائبتہ كه ٱلُواَ حِدْنْصِفْ ٱلِانْمُكِينَ دَالْمَغِي وَالْإِثْبَات لاَيُجْبَيعَانِ وَلَا يَرْتَفِعَانِ وَالْجِسْمِ الْوَاصِرُلَا كَيُونُ فِي ان واحِدٍ فِي مِكَانِيَمَن وَالْغَا

يا بب لم است واصول آمن على على ملي مثل مثل مال المُعالِيِّه وَاحِدُوانَّ المُعَيِّرُ وَ إِنَّ الْمُلَا كُلُهُ مُوسَلُو البداليِّ النَّلُقُ مُعْصُومُونَ عُنِ الْكُذُبِ وَ نِيغُ وَالنَّى لِلْدَانِكَامًا كُلِيفِيةً شَطِكِ عِبَادِهِ مُتِجَازِمِي مِهَا وَعَا بِيغُ وَالنَّى لِلْدَانِكَامًا كُلِيفِيةً شَطكِ عِبَادِهِ مُتِجَازِمِي مِهَا وَعَا ت و شخصة ل و المصف وربيد مغيمه الن را و طام مركين رسم عجزه را و مرائم بووخلق محفوطا ندار دروغى وخميانت دررر ت حکمه این تکلیف داون بررند گان اوجزامیدید بآن دبرآن روزبرآهنجنتن و برآگ شدن برهبتهك وووزخ وانتبات صول وقواعدالمت غنيفيه برطويت يعمكن بنيست لبرا بثبات ئىچىمطلىيەا زمىطالىپ دىنىيە بەلەكل نىزوايىتان مىكىن نىيىت *لېرلىن فىرقىدسوفسطا ئەيدىي* اند ميال بن حبال واليضاح ابن ابها مرائكه اليثيان نبوت حضرت خانمرالا بنياراكه اخذا مين ول وقواعييت نسبت مابين إمت ازاميا المونيين وايميداطهار روأيت كنند ومعلوم بالقطع ست له ايشان ملإ ورسطه ازاميه المرمنيين وائمه إطهار روايت ندارند كمريوسا بط ووسائط ايشان راعال لمومهت كةغوداليفان آمها راتكذب مينمايند ومتهم ميدارند فيضالوا قع هم وسايط ايشان ينبون خاتمهالامنياروايت كروها ناتهمينان صبميتك وصورت حق تعاليك نينرموايت كرؤمه درو نغ صربیح بریب ته وَنیه وسائط ورروایت مثیرانیط امامت وقعین ایمه پیخالف تعارض دارند بحد يكة تطبيق اصلامكن نيستَ بس كذب بعيف ارائيتان لاعك التعبير فبمقرر بهث وتواثر كاذبا ودرو فآمويان راكذ بجهت غوض فاسدمي تشهه إفترائي نموده ماست ذحنيا نحيد درمقدم خطافت درقران اوالعمل أورونداعتبار محنيست وسوامح وميار صحابي يتنسل صحابي نزداليثان قالل ت و**تواتراین روایات اران حیاکیرت ب**یش کس مالقطع معلومه الانتفارست و آ بالفرض ازابنيا تواتي بمرشده ماستد خسر حماريا سنستركس وربر فيسمرام وركعقل اكثرعوامه اسبته

ه و در و عگو مان وکدا بان بوده از ادق ان *الصّعا بتدار*تدوا بعدالنبی صلے <u>علے دفق الدعوی ونزول قرآن وعخریلغا ارمعارضه آن واح</u> إرماضين ووعوث اب متوانزلشده نرد فرق دیگرکه بهربک آن هم ران قبرن ومابعدان قرار اكه غاكرده شودلس كمال نساحتياطي در دِه *واحکا میسیارخلاف ا*انرل التید دران قرون تجدی شالع ومشهورُث ته ليده فناغمل الرجكين دروضوكه حاونةابيت بغايت كثيجالوقوع ث *دېرلورن*وت د نزول وځې ومل*انک*ه د د کرمېشت وروز خ برا ـ بين مشود كهابل توانرراغهض فاسدور شندونيراحتمال است كازكامهنان ومنجمان بيتين يث سيداشوه ومدست اوملك روئ زمين وخزاين بمثيمارا فستدازاو لاوعبدسناف مامشر فلان دنام م*درس فلان بس مبغلسي آبخیا آل فاقد مثنی مت*امب*ت او ورسرافتا و و با*

ق را مُلَدُونِزِنان ایران نمین کهسفیدیوست ونازک مدن میه سيربساتين تسسري وكأشت فروين وشيراز وسكونت ت وازبهود نیرجمعے کمرچه باضار وكتنب قديمه خو دابر مهاحرا راواتها ت موافق مدعا مواوم آوروه وقصيص وا خبار انحارا بعبارت بليغه سرا ي او درست مهذا مهنورثموت نزول توريت ووقوع قصيص ابنيا سمردر تروه داروكيست بإموافقت آنها دناموافقت حيميك تايدوحيه بيرود بالجمله ول جابلان عرب الا اغرامن اتبأع منووه مابث ندمازمروم راغلط برغلط افتيا دبنا برمطامع ومسيارات فريري لفسادني پے در لیے اتباع آن تم غفیرلازم شمر دند ورفتہ رفتہ صورت دنی و مزمبی قرارگر فیٹ جنانچے بمررُ و داو وأقع است مثلاً انحد درتوا ترعل جلیر بنشیده میگوین ورث ملكه در بنجازبا ده تروقوی تر زمراکهٔ اريم نيرک مين مشقته وكلفته واردود رتبول مشقت ورنبج وتشتهر أل تحسنطي سرفائده وموي بةلمنيشود تخلاف امنبوت كمهقدمه رمايست عامرنست كرخيك وتحيسف خلط تشين م وتحل طمع وحرص مرامحاين امور سزاران ملكه لكوك حالن خودرا برباد مهديب راكر وتتم که در کار دایت نمایند حیحب بابث دمتر دروغ ایشان این همرشده بایشد که برگا ے ہاریشان منازعت منود *بہخار بہرخاست کمہت مشیدونت*اہ وخراب شارعوام راخص سانبكه درزمان متاخر سداشد مداعتقا دهيت روايت اوال خودقوى ترث جيانخير رامرخلانت خلفا مختلنة وشهبرت آن صعروم آن زمان وقوت يعتقا دمتا حزيز كالمنبغ تهمير قبسمَ احتمالات دارند وأكر تواتراين فسيرشخاص بلمفيه علم طعي شود ما يدكه تواتر يهو د نبركه مالا ب ولن<u>حا</u>لفت انبها ومیندد وصایا <u>ب</u> لاستلام فسركقس شود زيراكه بهو ونتركض ترج محض در تأثب ویر · موس*سعا* له فرمود شريعت مولدة كا مَامَت المهارات والافريعني تراديان بم ت ما وقعتيكه أسمان ست وزمين + وفطيهم اكتبت موتبد كامتِ الشِّماراتُ الأركّ

بت َوَان بِيَالَةُ ابن لَهُ أَنْ وَوَقَمْتُ عُ دْرَأَنْ وَحَفَّهِ فِينِهَا بِسِرَاوَ بِنِي عَلَيْهَا مِبْوَتًا فَلْمَاكُمْكُ عُمَارٌ قَدْ لطئلداً خُرُواً قُلُ مِربَهَا فَلَمَّا حَانَ أَنْ يَضِبُحُ الثَّمَا مُرَارًا بهرگاه تمام شدعمارت باغ سيردآ زانزد مزارعان وسفركر دبسوي شهر ديگروا قامتُ دِ مدالبن كدنجنة متوندميونا فرستيا دغلاسم لازغلامان حودا ستبادغلامان حودراب وى الشان لېس سرگاه دىدند كافران گفته برويح كببركث تندا ورائبس صرورغضبناك بشود بربن كالرصاحب بغ درجراع كيزيسبوي ايثان

ينجامعلومهث كداثبات مكت حنيفيه كرمبيل آن قول بنبوت خاتم الانبيا رست بدون لتباع منت دياصول ندم پنميتواند شدزير إكهامشان صول دين خواماا خذكر د ه انداز حباء صحائه شرة مبشتره دعبا وكداريبه ومكشرين وويكرابل مبرروابل مبعيث الرضوان ومهاجرين أولبين ى تعالىٰے دركتاب خود برصد ف وصلاح الیشان گواہمی داوہ تولہ تعالی اُولیکی مُمُ الصّادِ قُولَ <u>ڣ</u>ولەتعاك*ىڭ ئىچىدَ*رْمئۇڭ لىندۇاڭدىئى مَعَهُ اَسِتْمَاءُ الى اَحْرِالُائِيْرُ ودرا يات ب يار درحق ايشان كليم^ت ٷڞٮٚۏۄؠؽ درضامن_هؠی ارشا <u>د فیرم</u>وره قوله **بوالط لَقَدُرَضِي التَّدُّعَنُ الْمُعَنِي**نُ اِذْ يُمَا بِيعُونَكَ يَحْتُ الشَّجُوةِ إسك غيرِ وَلَاتَ مِنَ الْأَيَاتِ بازادا لل الم سنت اين نصوص لا ورقرًان فاحا ويثب نيده ازجا لِ اليثال فمحص وجهى نمو دندمعلوم كروند كدهر بهمهاليثان صادق الاعتقاد شديد لمحتبت والرسوخ بعده اندودرا علاى اعلام شرلبيت غراجي وصقعور نكروه اندودر خفطاحكام ملت صنيف بهضا بنوع مدامنهت روانداسشتها ندوكتاب خدارا بهنه إزحان خود غزيزمبيداسشة نيدودبرا الهبي را در محافظت وجيابيت فوق الانفسر والمهيج مسمع انحائث شندسنن رسول ادرا درعادات نضلاعن لعبادا عهماأنكره إنقوبت ميكر دند وعوام صحابه بجبت خوف سايست وبركت صحبت ايشان نيتهمير فيتمره إمشة بنيوتالعين ايضان بإحبال نينر بتاثير صحبت ايشان وبإنعكاس لشعه انوارايشان سبكوك أمين طربق لإزم كرفته اندو بكذا قرئا فقرنا واننباع والقياداين حماعه مربيغيه رانحض بوضوح ى بودنەرلەي مېڭلىقىي *قىرخى خىررى بلكە بېركەازىجا بېيىۋرىپ بىراغ مۇلغ*تە القلوسې**ت** ىت دەلود گورنىي*س قومروصندىيغشىي*و بابشدا *دراتحقىلانت* مىنمەد زىمتىل ابوسفيان دا *ۋغ ل*ز حابس كه دمجابس غليفةًا في بإوصف ربايت كه وركت ندخوار بدياكت بده اند درصف النعال حايا فته وفقه إدمىأكين إمل ايمان وغلامان وكمراصلان اين لامتل صهيب عمارص رمحلبس بودنا وعزلالهمة لطنت رائخولیننا وندان وافوارب خود ندا دند د قدمه اسلام وکثرت صحبت بنعروشت ر ٰهاقت ا مرا دَلِقِيهما بن سناصب لملخطه کرچند واکثرایشان بعدادِقیل قوال وحِنگ حبال وَمِنْتُ شدن بزرگان دا قارب خود ما صار ترکیفرولع بازروت معجرات قویه ایمان آدر د دار نقولکنج منجمين والمركتاب بطبع ال ومناصبَ ميكرديدند بالسِتي كدورا ول و بله اخها رايمان عنيمو دندوزمان دراز در بربیمنرنی امور بنجیمه و عداوت اونمیگذرانید نه درجهان کبقل ور دایت ایتان نابت شد د عوی

ت وظور معزات ونزول قرآن وعجز ملغا ازمعار غيراً ن يقين حاصِل بتُ كهـف الواقع بنعن بودومتبوت صدق وصلاح ابيتان ببشها دت فرآن ورسول بردج دائزغيه ومربلقين بست والأغمص حال ايشان كافي ام رق سروارّات ایشان دانباع سبیل ایشان ولزوم طریقه ایشان بس *اگر شی*ه ل باهاع *مساب گذندلاید تنبذل کرو*ه با ت مرخودلازمرگرفته والّااین تمسکات ایشان تا لاموساب بقش برآب زیج تبعت و بی ثبا خابدبودبير واضح شدكه بنابرهل تيعيت اييج دليلي ازدلائل ايشان ر واين قرآن واصول ملت فنيفيه قائل شدندلا يتحبيع ام بته شنده انتقال باييث دوّفبول بايدكرو والأنحكم بشيصل لازم خوابدآمد الزيمسة ىئان رسىتر بواتن فائده را با بىكە ازدست ندىسى كەلبىيەم خەپداست د**نىز**ارالوا ب ٺ دکه ښاسي نرکټ پيع برروايات اصحاب ايُمه اس أننها دروعكولو وندوخو دائرته آنها راتكذب فهو دندو أييج اماميه نبوده بست الاعضر اصحام مرلاحق تكذب نموده بدليل أنكه آن تعضه بإمامت اوقائل نمودند ومعتقدامامت يخصويكم ت بو دندم عهذا سبب حسن ظر*ن كه با صحاب ائييه دارند تك*ذب اما مراج ،خودان امامرا بجوی نبے شمارند *دبروایات ہمیدا*نهااعتماد کلی دارندلس حرابر وك كهكمته ازامامه دريانية مبحبت نخوار بلووحسن ظن نميكنند وروايات آنها رامفيوا بخو دالشان رسيده ماشدومشبه درصدق صحابهاليشان بابيداستده ماشدليكن جوا غت دراصحاب برامامه حاربسيت واين سنبهد دريمه انها ساري معهذا مالع ف شده تبس درحق ومعاب جياما لغ قبول روايت سنود وَمَا نَدُاالَّهُ الشَّعَصُّبُ الْمُعَفَرُ وَالْعِنَا وَلَجَنَّ للتحقة لجنباب يسول اسد هيله المدعليه وسلمروالاتانته بتاثير صحبته لائول ولاقوة الابالتد حالا بمدخود ئيّه عنداين مخالفت راميان فرموده اندوصحاب رابصدق دصف نموده ودرصحاح اينيان مردي و ت كبير غِنا وة التعصب شيمانيتان راكور دگوش ايشا نزاكر ساختداست من كتاب الكافي عليے الزيادة والنقصان قال قلت فاخبر في علن اصحاب رسول الدر <u>صلح</u>اليا محييصك البدعلسه وسلمرام كنابوا قال كل صيرقوا قال قلت فما بالهراختلفه افقال إماتعلمه الأراا جل أكان ماتي علے سول اللہ صلے التہ علیہ وسلمہ فیسااء رالمسئلۃ افیجہ یہ فیہا بالحوار خت الاحاديث بعضها لبضاً ايضاً بحذب الاسنادعن محداراً م ن *بي عبدال*تد قال قلت له ما بال اقوام مروون عن فلان وفلان عن رسول المد<u>صله</u>الة بموسلمه ولاتيهمون بالكذب فبحبئ منكمه خلافيه قال إن الحديث يسنح كما يسنح القرآن ازكية كافئ مركلينكي را درماب اختلاف حديث بمرادركرون أسنا دارمنصوراين حازعرست گف صبیت حال من می پرسم تراا زمه سکالس حواب سیاسی م بجوا بي ليس مے آيدنز و توسوا سے من ليں جواب ميد ہميٰ اورا دران بجواب ديگر کسپ کفت يم مردم رابرزيا دت وكمي كفت كفته بين خبرده مراازاصحاب رسول خرصلعمرا برمحتدبا دروغ كفت كلدراست كفتند گفت گفتمريس حبيت حال ايث ان كهاختلات كروندكير إد لبدازين بأنخه تسنج ممكر دآنزابرن خ ميكر د ندحديث بالبعض آن تعبض را ونيز اُذا في عبدالمدكِّفت گفتم اورا جد حال ست قومها را روایت مے كنت ت كروه منيشوند مبرروع يس مع آيدار ننما خلان ان كفت مركبينية من نسخ كروه ميشود حيانكي تسنح كميشود قرآن فائدةً اخرى اجلّ من الاولى ولقابناً ث الثقلير ، فهر ، شاء فليجعلها مع الابواب الخسته التي بجد هَا رسالته علیره نامکره و کمراست بزرگنرازاول ولقب دا دیم آن راسعادت سردوههان دنیرج في تقلين تسيب سركيخوا بدما بدكه كمندآك را بالبواب نبحيكا نه كه بس از دست م ستندر ساله جدا

پیعه *وسنی این حدمث نیابت ا*م فهيكمه لثقلين ماان تمسكتهر تبجالن تضلوا ليدي احديبها اعظم من اخركتار إئنة كبه بنتيم درنتما دوجيركراز أنقدركه اكدگرفتيدتا بنا برگزگمراه نشويد يوم ن يرةٔ وعملا باطل ونامعتهاسات وسرکهانکاراین، دویزرگ کندخارج از دلز يدافتادكهازين ووفرقه سيعنے شيعه وسٹى كدام مايث تمسك مابن دوصل ستيئة ف این دوچنرعالی قدرم بگیه دواین تحبث انبظرتامل وانصاف بایدومد کیطرفه کاری وعج برومشيومنقول سنخو اردلود حباسخه دريما مرساله ارملته بدومتل تورات وانخبيل قابل تمسك نمايذ زبراكه تحرلف سوخ شده وآمایت وسورب اکونا سنح احکام فصص عمومات بود ، بدائتدان القران الذي حاء بهجبرنيل الي محريث التدعلير بدانتد سرآئنه تقرآن آنكه اوروه بودآ نراجبرئيل بسومح تعن بنه ه القرأة واقراكما تقلهُ الناس حقَّ يقوم القائم فأذا قله إلقاً ىن قىلكەمن رسول ئولانېتى تولامەيەت قال دىكان على مېن دى طالب چىد ئا ور ًو ئ الهلاني وغيرومن ابي عبدابسدات امتّه هي اد لي من امتيليس كلا مرابيّه

عربطعن موضعه والمنذل ائيته هي ازكي من ايمتكه وروانيكغ ازسالم بن سليم گفت خواندمروي برا فبي عبدايتدومن مصنف نيدم آنراحه فيها ازقرأك نبود المخير ينجانند مردم لبس كهنت الوعسدالتد بازمان دبازمان ازين قرأتها ونجوان حينا نخصيخوانيذ آمزام دمرتاكه قائم شأد امامه مهدمي يس بركأ لة فاميم شودا ما مهمدى نجواندكتا ب خدارا برطريقة ان دروايت كروكليني وغيراه ارحكم بن عسب ترائز ويح كغت كه خواند على البحب بين و نفرستا ومربيش از توجيج مغيه بيسي و نهصاحب الها مركفت ولو وعلى امين اسبطالب صاحب الهامرور دات كرواز محيرين لجبهم الهلاثي وغيره ازا في عبدانتد سرآ ئمنه *جماعت وی مالاتراست از ج*اعهٔ بیت کلام خواملکه هجاکرده مشده است آبطویخود و نازل کرد^{ه ش}ا *جنین است امامان کتانها باک ترا ندازامامان شما دنر د ایشان ناست. دهزنه تیشه واست کیجفیه* وربتمامهاسا قطات مثل سورة الولايته ولعضي سور بأكثرنا مثل سورة الاحزاب أفإتها كأنث مثل ورة الانعام ليرل أبين سورانخيه درفضايل الل ببت واحكامها مامية ،ابث ن بووسيا فطاكر دند ولفظ وَ مُلِكَ فَبِلِ إِزَ لَا سَخَزَكَ إِنَّ التَّدَّمَعَةَ إِنْهِ سِلْقطارَ دِه الْدِ ولفظ عن ولا ينة هلى بعدارين آیت وَقِفُومُ مُرَاتُخْمُرُسُنُونُونُ لِفظويُكُكُم بِنُواْمَيْنَهُ لِعِدارِينَ آمِيْتُ خُيُّرُمِّنُ الْفِيهُ بَشْهُ رِلْفَافِيْ بْنِ البيطارِ بعدازين آبيت أكفي التدالم ونين القنا الخفاال محدازين تيرؤ شيئعكم آندئن ظكموا الرحجيد التَّى منقلب نيقلبُونَ ولفظ على بعداز ولكل قوم لا يه وكريل ذلك بن المُولِي المندرا في فى كتاب المنالب له و على نداالة ياس كلمانى بسيار وآيات بينيار راشمروه انديس طالا نزواليثان درميان قرآن محبة ومخفوظ ودرميان توريت وتجيل فريقيه نماند وتمسآب بابن سيتر وجهجه ندارد كهمحرف ومبدل ومنسوخ بناسنح مجهول أغدواما عتبرت رسول بس بإحماع الإلغت رينتخص اقارب اوراگوپندواينهالنيبټ يعض عترت راالكاركنندمثل حضرت رڤيه وحضرت فلتومر بنات انحضرت صلے الد عليه وسلم ليعضرا و خلعترت نميشار ندمتل حضرت عبال بول التدواولادا وَمَتْل حضرت زبيرابل صفيه عمه رسولٌ وَاكْتُرا دِلا دحضرت زبراً رانييز ا ن دارند وبرگرمنیدمشل زید بن علی مَن الحمین که خیلے عالمه وشقی ومتوع بود داز وسست روانيان منشهبية شدوبيه الوعيلي ابن زيدرانينه وشمن دارند فيحنين ابرامهيم بن موسيني كالم الوممنيين يحبفرابن مويسك كأطمرا واوراملقب مكذاب كروه اندحالا نكها وانركبا راوليا ماله دلود

. با نره بسطامی ازوا خنط لقت کرده و نغلط شهرت یا فنه _است که بایزیدنسطامی مربد حجوه ت وحبفرابن على راكه مرا درحضرت امام حسن عسكري بوو نيزملقب مكذاب نموده اندو بداوعبدايته محض راننه كأمجهاكيه لقسمحين به إمتدرا وزكرياين نحدبا قررا ومحدين عبدالتدين بين بن بحسن ومحدين القاهم آبره کو نیجیلے بن عمراکدازاحفا و زیدین علی بن انجسن است نیر کافر ومرتدوانندوهما عهداوا بنيه راكه قائل بأمامت وبزركي زبيرين على بوده اندضال وكمراهث اسندحالانكه آ يام توارميج ساوات دلالت صريح ميكند ترانكه اكثرابل سبية حسنبيان ؤسينيان متقداما زبدين على وفضيلت آن نزرگوار بوده اندو حماسيراننا عشريه درحی آن بزرگواران اعتقا و کفزازه وخلو و رنار دارند حنایخه دریاب معاد ازکتب ایشان منقول خوابدت د وجبیش هم ظام راس زر کارمنگراهامت مایساها مذنر دانشان مثل منکرنبوت کی نبی کافراست والنگافیر مختاط فیے الّنا، واين بمبد نزرگواران منكراهامت امامرقت خود ملكه امامت بلعضه ازايمه ماضيين نيرلوده اندوطا بلهازا ثناعشه بيربران رفتها ندكهانيها دراءات خواسند بودشل حضرت عباس عمرسول ليضح كومند كهدورازعذاب فسيديين فاعت احدا وخود نحات خامهند يافت واين سرودقول مِیک ومردوداند وموافق قواعدوا صول ایشان سم ان قول اول ست زیراکه شفاعت در غاربالاجلءمقبول نيبت واعراف دارالخله نبيت ومهزالودن ايثان را دراءاف وحجير ت كداينهامنكه امامت لودند ومنكران امامت كفارا ندوبا وصف ابين يمهروايت ميكننه لدمحت على لأندخُلُ النَّارةِ ورعمبت اليثان بالهيه المونير هم يبيح سنبدنديت اماناصبية اين فروط تماشا بامدكر دكه حير قدر بزرگان راكه حكر بارناسي اميه و سرادران ايمه بو دند بجه مرتب اتانت متخفا ىينايندودر حق چيد كركر معدودازا بلبيت ايما نناع نسرونعض اقارب اينيان ماستند دريرده ، ہزاران عبوب وقبا سے نسبت كنند وستخفاف وانائت زماده ارحد نمايند بالاتراز وارح ے + دوستی نکے خروخور و ممنی اس يل أن قبائح دعيوب كاتمرُس فئ نصُف النَّهَارِ مبويدا ميَّكر دد وليكين دينجا حيندے از

بان وسراسان وخائف وبزول بوده رست که ازمدت بنرارسال سخدو جمایا مان کیمی صادق شیعه وخیرخواه این گروه _است د بعداز رواج این نویب د يت اين فرقه در مهندوم سندسركز بريني أبدواورااطينان طا نِدْ مَتْهُ حَوَارْبِنَا لَنَا فَقُرُ وَتُحَبَّرَ ، كُكُرُ البدالبدلفوس خبیثه ایشان چیزسراین بهتار عظیمرا الب ر ماین جناب ماک نب یت کروه نتشه **مرانکه برحضرت نب** پیشمیکن که فرکمه و للمراتول فرمج غفيب متناسجان النديركلم يست كداز يأك اليشان برمے آيدنرديك است كةالسمان فروافندوزمين بشگا فداول درحق آن بر بول فلزة كبداليتبول حفيحش وسووا دب ست وكدا مخصلت خبيثه رايدامرن اکن طاہرہ مطہرہ ہے بندند دوگیروی حضرت امیروحضرت صیر کے قدر نبیے حفاظی و فرنامویی ^نابت میکنند*ودر حق حضرت صا*وق کهاین *کلّمه ران ج*نباب تهمت مینمایند میر*قدرنے حمی*تی ارنداین لفظ رااول بزرگان برزبان نمنے آرندعلے الخصوص وکراین ت ورالاسم والمسته ازا قارب ملكه نرريگان خودامرسيت كهاراذل واو بابتن نيرازان اننحه بازاريان وملى راويديم كه وميئه كامها فاغنه قندنار كه حوورا بتراينيا لبقها ی*اری را نسے ناموسی مٹ واہرگز من بعد نام این ق*ل قبی*یج برز*بان نب اور ف^{ید} حتمال انكه دريضبعئه طاسره رسول اين قسمفعل غبيث واقع شودجه وكريا كاربهبج لاحل ولاقوة الابابتيد- خيبارم آنكه كوينيذكه حضات بنات واخوات خور الكفوه فجره نزني ميدادندمثل حضرت سكينه كه درككاح مصعب بن رسر بودوسطے بزاالقياس ديگه ات خورا درعقد كفره نواصب مے درآور وند حیا نجہ درکتب انساب سا دات مجمیل میں ج ىبت كنند ىبحضرت معاوق كەقرآن مجىدرا برزمىن بريافت والانتې نمود عودنمووه اندىعبينه تجضرت صاوق ابت كين

لكلينيءن زبدين جهرالهلابي عر الصادق انذقرأ ولاتكونوا كالتي أ قه ة انكانًا تنخذونَ إيانكه دخلًا مبنكم ان تكون اينهُ هي از كي من ايمتكه نقله تُ اتنایقهٔ اردلخال ومار بی داومی سیده ف بتبكم يخواندوبنات لبند فاي خود راموحب خلل درم نى بارە بارەمۇ وميشوداربى كفت حبيت الزبى وانشارت كرد بدسر مشتيرانكه الخيمنا في ايمان مضدعلا بان ائبراندازند كمعضات لننار دسيخوا بهنداشها دت حضرت ام وحق داخها رباطل درطول حبيات خوربا وصف عدم خوف بلاكت ورعق بشأ يالمومنين كه درتهج البلاغت موحود استأين علامته الامان اللاتو ثرابصدق حيث بيضرك عليےالكذب حيث نيفعاب كذا في نېج البلاغ بذكيني رستى راحائيكه زبان دبدترار دروغ **سماق سخن باشد تحضات منسوب م** ت ترانکهازائمه روایت کنند کهایشان از يامتراكبا وتقيد فرموده اندبر سطفل مكتبه بعبارت بممروايت وندنزدمن برجوض دازينء مرفت اقوال وم*ذامب عترت طاهسسره بنا ترانکه مردم برای*نیان ^{دروغ} نوایمند رديماعنايت فرموده امس

بأوأ رنمازكه عظماركان وين ے، میشار پیلم تجویز لویس وکنا رابازن ورعین *کما* فرمع سايد حيلا وبهمر منع مردمه ارتعليم واحبات دين مرزنان رابجنا ر ت آریے حدیث نکینیدازایشان کیٹیس خواہمند کرفیت این راعلت ورز صورت لازميرمے آيد كەجناپ امهراقهي پايث ند كواندان نماز درجالت حنايت كـان كفت بالاتفاق حالانكدمضا بالكفرنيزكفراست بالاتفاق معاذا متدمن ذكك ونيزراضي اشتجهل لعيت وهومناقض كمنصب الامامته فادمخ في سخفا قها قاطع للعب دالة والترونة وازين خديج ترو فبييح ترورين ماب روانيت صاحب المحاس إست ك آورده - انه قال لاتعلموا نلانخلق اصول دینهمه سرآئنه و کُفت تع دین الیٹان سبحا*ن الداین جه روایت قبیح و حکایات شنیع اس* اليثان العليم اصول دين مروم رامنع فرما يندو كمران حيستم

لمامه کایشان ترک تقبیه کیردندحالانگه احضرت صابق روایت کنند وانقیه وین آبا فی کها ، درومراً به ما موکرامخروچی قبیری یا فت زکه ترک داوند ش<mark>یا</mark> نزویهمه خلات نف *صریح ک*تاب اله ببت كنندتا ايقاع نخالفت فيما ببرال تقلين نمايند ومردم را درالم ويرم تحيرسا زندكو يندور زوس وكخصرات اينتان زكوة واحب ندانسته اندوخودهم نداوه اندمعاذائته بنجوا بهند كحضات رادعويا والذين تكنذون الذمب والفضّة ولانيفقونها فيسبيل ابتدد فل نماييذ يتمقُّته بمرَّو سُدَكه حامرد وكرسان حاك كردن موا نراه زما نرا درموت بسه ومديه و دگراقارب حضات ائه مهائز در مشاندا ندمها دلاشا عصبران وجزع كنندكان وخل مينما يبنذواز نبثالات قراني كه در حَق صابرين واردست خارج بازند ومروعيدلىيس متَأمن شق الجيوب شامل عتقا دميكينندم پرديم تخصيص ق**ص**ماص بنيام مي مخط *ں قرانی است بجناب ایشان نسبت میکنند نوزولیم رحکم باسترفاق النومی کیمسلمانے متل کردہ* مبت تحضرات الميهنا بينه خلات قاعده مشرابع است لاتزر وازرة فنداخرى ولانيخري والدمن ولده ولامولووم وجازعز والدواكراين قسم انتقام كرفئين ورشرع حائز بود فرق درميان توروح بكيزخاني يشربعيت متحدى حيثوا مدتود وحواز استرنائل ولدحرني مان ت كدتو فع محاربه بست ازان اولا درآ ليل سُوادانها أولاد ذمي قاتل با أنكه ن**ه ستعدمرب اندونه داخل سوادا بل حرب بجب وح**ب رقاق درست باشكركصر يحلقفن عهدست ومخالف تمييج ادبان وملل كه وفالعمد راوب رونينرخالف نص قرآني كهالنفس بالنفس ينشك يترأكدا زحضات اميلقل كمنذكه ازروقية ت اسه روزازاتم گمناه صغیره وکسیره برکسے نوٹ تانمیشود وبنزعم اليشان نهم رسيع الاول س ا باحت كفروخمبيع معاصى دران مسدروز بجناب ايمه نسبت نمايند ينات و**ل**م وأزاستعمال آبي كهاواستنجاكروه باشنه درشرب وومكر حوائج وطهارت بجناب آن طعيتم وطاهرين كسبت كتندلسبت ودوم- ازحضرت ائيمه روايت كتندكها متهم حومه رالقبام ، رواه العيرفيعن ابي عبانته عليالها مرو يعضه روايات تشبيامة معبط فوريخ بنازر عنرت صادق روائت كنندكما رواه الكليني علنه طبيانسلام حالانكه ورنفس قرآني خيامة اليثيان راخطاب داوه اند درحت ايشان فرمووه وكذ لآب حبلنا كمرامة وسطا بالمجليغرض اين طائعة القاع خالفت است فیما بمبن الثقلین تا سه کلاه دین شائید گرمشود و تمسک بکتاب التدب ب ادعام سے تحرافی فریادة و نقصان و تغیر و تبدیل بریم خورد و تمسک لعبته و تحجهت کفید و حکم بازیاد بعضے دروایت مخالف کتاب التداز معضم تعذر شود و خلایق خدامتیل به ایم و انعام غیر قرار بقیب دے ہرجہ خواستہ باشند کردہ باشند

رساله وسلة النجاة

تصنیف فخرالمحذین دواعلم والتمینمولاناشا هعبدالعزیز دمهوی حمته اتساسیه بسم اسدارحن اترسیم

الحديدة حق حمده والصلوة والسام على حبيبه وجنده الله بامقلب لقلوب نبت قلوبناعلى دينك بسبت باليون شخصه از اشنايان كرندت بع الفت واشت استدمانم و كرجه برا ورسال در الرحق من المحتمد المراسية المحتمدة والمرسية المحتمدة والمرسية المحتمدة والمحتمدة المالي وسيان المرسية المحتمدة ا

بي آن بنالارآيات قرآني مطابق كن دبنامي هر بائح آنبامیخوان نِعمل آر وبنا ہے ہرمذہبے کہ باطل ہائی کتا بہائ آنہا را ب اندازدگر وان هرگرز گرد وانهارا باره پاره کن رفتین ت کس بدانگه منامی مذم وعلى وغيوهم إزمها حبرين وانصار در گراه السلد جيبا سلطر لارجيا لمزمينته درنصرت وحمايت اوبوادند ولعدو فات انحضرت صلعرورخلا متى گزايدنىد وفدمت ايل مت وتحيت آننها تحااور وندوام تنمود وبمراه أنها بأكفارحها وكروه ودرلس انهانما زخامذ بعدوفات انها درحق انها دعاء خيرنموده بهمهآ نهاائيان نفاق آوروه لودندو سحرت بم سرالے ر رای خداولعدو فات شخصدت باا کم سر ريض على رض را بارى مكر دند وحق اونير درگر فتند ومتابع للمرتماره ايهما ك وكقيه لود حتى كه على رضى الدرنعاليع وغيرعلى وعثمان على بمربرا-ن دعماره حابریض دحیندکس دیگ**رای برا**د چون مبنای هرد وم*زم* ت دینا راحتصار در بن مقام حندا بات ایر بْ الْهُاجِرِيْنَ وَالْانْصَارِ وَالْذِينَ وَاتَّبُو ۚ النَّهُ وَاتَّهُمْ الْحَسَانِ رَضَى النَّهُ ع وأبأنكه بيرومي دشأا المحتعالي المانها ورانني شدندانها إخدائ تعالمي وأعدا كمح تبتت تخري ن تغيِّبُ الأنبَارُ ومهياكِ وخدامِ إست آنها بهتت ناكه عارى اندزير منازل ما درخطان آمنها نه

لدنن فيها أيدًا الرجم مهاجرين وانصار ومتالعت كنند كان أنها در بهثت يدكه مهاجرين وانصبار سابقين بمهنبتهي اندومته العبت كمنند كان آنها كدبع باركر وندآبنها يمثبثته الدوشك بنست كدالويكرعه دبق رضا بالكاران آيه كافرباشدقا اجوين اوليين داند وسركهالوبكة كالزمها حرين اولين بذاندا لَفَرُوْانًا فِي ٱنْنِيرَ إِذْ مُبِهَا فِي الْغَارِاذْ يَقُوُّ لَ لِصِيَاحِهِ لَلْتَحْزُكُ الرَّبَا ان ببیرون کردندرسول خدارا صلیے اسّدتعالئے علیہ والدوسلوکفار مکہ درحالیکہ دومہ دوکس ہو لمجانبدتعا ليخلبه وآله وسلرمربا يخور إكداكو مكاه ئت خداماست دمتابعت گنندگان آنها بوقعی مهالجرین وانصار این تاایمان آوردند و بحرت ونصرت کروندوی تعالئے درین آیت خبروا د که آنها ہمیٹند در ت خوامپندلووکس ثابت منندکهان ال قطعی شبتی اندسر کهان زابهشتی نداندسب ایکاراین ایت كافربا شد والزدرين مقام مشيطاني بيا يدوترا وسيوسنه دبدكه شايدمرا دازين آبيت مهاجرين بهشن ورجؤته انهاحس بطول دارندكه ببحرت آمنيا في سبيل التيدلود ويبحرت ابو كم وغيره براي طمع دينه دروغ ميگاوني ملكه بحرت حميع مهاجرين برا محضرا بودحنالخه درايجا - تتال نازا رشده أذِنَ لِلدَيْنَ بِقَالَلُونَ بَانْتُهُ طَلِمُوا اذِن ووتنوكِ ولكه ينحامند كارزاركردن رايض مهاجران رابسب آنكهانه ت كفارْ للمُكتُ بِهِ وَهِ دُوانَ اَللَّهُ عَلَاْ نُضَرِهِمِ الْقَدِيرُ وبديب تبكينوا ي تعالي برنصة كأن ، الْذِيْنَ اخِرْحُواهِنْ وَمَارِيمُ مِنْغِيَرِثُقَى الْآلانُ لَقَوْ كُوارِتْنَا اللَّهُ أَنَا نَاكُد سرو ال مغسرة على مُكراً نكد ميكفة بندائها كَدبرورد ككارما تعاليا . نیج گنا<u>ے</u> نشده کهسبب *ان بهرون کرده شدند گافقطاب امیان آنها را بیرون کر*د بسر ت شدکه سجرت مبعی مهاحرین خانصاً بیدتعا کیے بود ندبرام طمع دنیالیں ٹاہت بشدکہ م مهاجرين يزمنصورإندامي براور سركه ابيان بقرآن داروحون بروتمخزاب شدكه خدامي تعاللے تتى فرمود وگفت كة انها در حنبت برببيل ابدو دوامه مابشندتمام اعتراضات او و حق

لأكشت حراك حق رتعاللے عالمه الغيب است وميداند كه از فيلان بينده ور فلان وقد يئه بظهورخوا مدآمدوما وبحركواك أكراورا فرما بدكداين راحنتي مودمه دريرضمن ام لات ونم تحقو محمشت اس ومگر مندگان را درحی ان سطعن دستنیه نمودن ا کہی کرون ست گوہاکہ اعتراض کنندہ میگو مدکہ این سندہ مدار لهاعتداض كرون وُرين مقام كمراست ومبنده راكه خدا مح تعاسك بشتي خوا مذه به ي کیسے درحق وہ و نسرایسے ندار د واورا دوزخی نسیاین کیو راعتراض کنندہ البيرى ابن وجرتما مينبها تهشعة طمين ساقط شدواحتها جنماند كربحواب آن برواخته ش طبين كروه ينينو بسير آيت طان بيا بدوترا وموسكن كه درسويه انفال نل شده تولقعائے یا بیمااً این امنی اوالقیئی الذن گفروا رفغاً فلا تو تو مُمُوالاً دِیاریم ت كىنىد كمغار ليريشت مدميدا خِنَّاك كفارة الدتعالي ت دېږازگښگ كفارگر د روالىيكە برازند، بايث دېرا پوخنگ، يا بنا ءآرند، بسبوي مجماعت مومنيلن يضرا وعامحا وحبنمراست وگومند أيصحابه وييناك احدومنين گرينخيتدا نا كسے نگریخته ملک بهما است قدم ماندندخیانچ حستا وُلْقَدُنْصَرُكُهُ اللَّهِ سُدِّرُوا أَنْ يُجُوا وَأَنَّ سُرِحُمُوا سِنَّا مِرْكُ ومخرصك التدعليه وسلم حول وحي ميكر دبروروكا رتوبسوى فرشتكال كم بالمتولية عاللے فتنت والَّذِيِّ الْمُنَّوَّا ترحملُ ثابت دارىدمومنان راوَات مُكُور وركَّهُ دلا ر*برآنکد کیفتن از حنیک کفار حرام است و حق ا*ند تعالی ست اگرخوا دنمنه اگر خوا مدعدار ولهذاجون ومضأك احدفراروا قع شده حنى تعاليه ازان عفوفرموه قوابتعا. پس ا*حراض سا قطات ومدر فرحنین اولا فرار نمو د* و ثانیّا چوان عبا س^{رط} آواز دا دیا عبادانه نوازه التدح مندائ وورآمدند وحنك غطيمهموونه وتومتحق كشت وازبس كهاينيان ماصران وين ضاتيعاً بودندى تعالىٰ مبومب وعدَه خود تولُّهُ عاليُّ لينْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ مُنْضُرُهُ نصرت اينَ كَرُومِهِ ٩ 11.

ومنيئن ترجم بيترنازل فرمو د خداء تعاليا سكنة نان كەبنداسى عباس بازگشتندوآمره تدارك ما فات كروه متأاً" ووند تولە تعالى*نے وائلزل څېنو دا لوئرو کا تاجمہ وفیت*اد بشک*ا تاے ملاک*کہ کہ شیما ا بدأبها راوقوله تعاللے وَعَذَبَ الَّذِينَ كَفَرُوْا ترجمه وعذاب كرد وشكست واوكفا ررااميخرزنا ا رحت الهي وستكيمال بهاباشد سركا كدمته ضائح بشسرت ملغه ندفرشتكالا لاءاما وانبآا يندوسكيناآهي درباره أنهانزول بايبكارسلمانان بإث كرتمامرًايت رحت فخفا راموتن كمندوآمنها را مدف مطاعر ، سازومعا ذائته تعالى من خيث الباطن وشالت يطان وشرك ياز اگريشيطان بيايدوتراوسوسه كندكه شايدآيزامنانق باستندكه درانوقت منافقاك يهمربو نبئانجه در قرآل مجید دکرمنافقان هم مبارآری درجواب مگوکه آرسے منافقان بودنالیکر مهنافقات بالودندو برخانان كدمساكن آنها كرومدينه لوديا لعضه ازساكنان ودرابل مكته يعني مهاحرير إنصاركهامان ونصرت شان منصوص است كييه منافق نبو دحنا نخيرميفرا بد توله تعا ومتن تحوككم من الأعواب مُنَافِقِونَ ترمه ولعضيرازان كسان كدوركروشهما باستندام الإ برولعضهالال مرينه غالي شدندارتكي ورحالسيكه هوكروه اندبرنغاق نمسيداني المومخترا یسی ومبداہم آرہارا بعدازان حق آما کے آمناراہم ممسازر وحداكن بليديه ازباك لعنصنيا فقان راازمومنان كبير حقتعا كيمنبرداد وانحضرت صلعمرااطل أنبام طبلغ كروائب وانحضرت مبخديفة بن اليمان رضى التدتيجا لياعنه كيرصحا في است إظ ، و یسوانی نبسان ایشان که موشیر منجلصین بودند بردگران ظا بزگرداکی

سبحانه وتعاللے بوجھے قبائخ درقرآن ماد فرمودہ ورحق آنہا رعیدٹ دیر میان نمووہ ہوجھے حسن لما هرنند وومصحابركما بل سنت ورحق آنهاحس اعتقاد وارند كسيه منافق نبود حيانج حق بعالي ورحق ښافقان ميفرا پيۇلەتعاللے فاٽ ئيۇنۇا كِتْخَيِّرالْهُمْرْترمېدسىر ٱگريوبېكەندىمنا فقال ازغاد خوم للے وَاكَ تَبُولُوا عَذَبُهُ مُحِمِ اللَّهُ عَذَا بِالكِمَا فِي الدَّنِيا وَالْآخِرَةِ ترحمهِ أَكُ له دا نندازته به درنفاق خودمانندعل كنييضاء تعاللے آنهارا عناسخت دردنیا واخرت قرام ا دُ مَا أَهُمُّرِ فِيهِ الْأُصْرِ مِنْ وَلِمَا نُصِيبُ تِرْحِمِهِ وَمِنْهِا شَدَائِثَ الْرَادِرْمِين بَهِيج مايري منه مردگا ري يعنه یاری انهانکندوخا و تعالے درحق مهاجرین برخلاف این قبایی اوصاف میده ييفرا يدووعده بضرت مبديد حناسخير وآبت سابق درياب اذن قتال درحق مهاهرين خرا ندريفظ ليه وَإِنَّ التَّدِيعَ لَمُ لَفِرْهِم لَقَدُيرٌ كُذِيتُ تَرْحُمِيتُحَيِّيقَ ضِلَابِحَالِي ر ت لینے آنہا ایاری حاہدواً دہمدرین آیت ذکر ہمین مہاہرین میفرما میقولہ تعالیے لویڈھ اِ بلته مَنْ نَيْصُرُهُ ترحمِ البته مارى خوا مروا و اسدنعا للے كسے راكه دین اورا باری و مروشک، فیر روتعالية حميع صعابرا كه بعبرانحضرت صلحالتيدتوالية عليه والهوسلمرا قبي ماند ننخصوه راشدین را بارمی داد که نبرار تامنه کان و مترمدان راکشتهٔ دو ملک خلفا راستدين لقمام صحابه بارى كروندسي معلن كمرفخلفائ لمشهارم عی تعالیے وعدہ نصرت کہ مہاہرین دا دہ بوو ورحق النا ان بوحیا تمہراست کر و معلومشد کیوا بانبزناصان دين عذابود ندواگرمينا فت بودندست كسيے دست اتنها بم نميكرفيت ولور زير سے دننزطا ہرمٹ کہ آنچیونکرین قرآن گویندکہ علی نے ابعدان حضرت بنمود دخانه بخانه مهاجرين وانصار برائ فائم كردن حجت ميكشت وكسي الانها ماي ادكرد دحمايت اوننمو دايسخن شان كفرصر يح وكذب على والنكاراس أ المونيون على رخان رمير رمه دسزن آیت وعده نصرت مهاحدین کرده وشیک ىت ومحال ست كەكسىھ اورايارىي مكرومى ئىب ئابت شەركەكسانىيكەان خن بجناب ا*ل مرتفو*ي -بت ميكنند نتيمن انتماب اندكه آيت منافقين *درعق اوميخوا مندوسيگوين*ة اله عالارًا المج<u>رفي الأ</u>

يَّ ولَيْ وَلَانْصِيْهِ وَثَابَتِ مِنْ كُهُ دَوْسِتَانَ إِنْجِنَابِ الْ سِنتَ انْدَكُهُ اورانسبت نَفاق لِنْسَكُمْن مِنْدَكُهُ الْرَانِجِنَاكُ برائ طلب خلافت برخاستے وارادہ آن دشتنی داز منیمہ صلے استطابیہ ال نفطے درحق خورشنبد کو البتہ تصرف ادنا فذگنتے ویمہ مباری امرخاستند کو حنا ننگے ہے و بإينة لبرم علومت كانحناب خلافت صدلق ضرجق دنب تدمبيت نمودونهم يشذا صروعيا وه والحديتد علےنعما ئەبازات نوكەحق تعالىے دفیفییوت منا فقان جەسپفرا پد تول تعالى كأ بْنَيِّهُ الْمُنْفِقُونَ وَالَّذِيْنَ فِي فَاكْبُهُمْ مَرْضٌ وَالْمُرْخِنُونَ سَفِي الْمَدِينَةِ لَنُحْذِينَاك فِيْهُا الْآفِكِيْلُا تَكْعُونِيْرَى ترجمه سِرَامِيهُ ٱلْرَابِانِيا بيندمنا فِقانِ انْفَاقِ خود *وأَلَّه* اَزْنيا بيندك الْبيكه د^و اتنها بهماري بست جرن ضعف ايمان ومانيذتان واگر بازينها يذكسها نيرك خبر ويصے افكننه ور ب لشكارسلام سفرما يداگر ماز نها بيندو تومه نكننداين سرسهگروه البتيه برگما ريمه ومسلطاگر دانيم ترا المحتحك مرلات اربس مهسأبة تونياست ندور بدمينهاندك قانه ليبنئه زودارشهر مدمنه سلرون روندخواركو راندگان قال امتدلیجالے اٹیماً لُقِفُواْاُخِنَهُ وَا وُقْتِلُوا لَقُبِيْهُ لَا ترجید سرکھاکہ پونیته شوندگر فنه شوندوش شوندُث تهشدنی سیارازین آیت نابت شدکسائیکه تومیازنفا ق نیگروند در مدینه از آنها کسنے نا وآنها خراب ٹ ندویل*اگ ش*تنه دکرشته شدندلس معلوم شدتما م صحابه که بعدا مخضرت م درمدنیه باقيما نانديمه ناصران دمين خداوحق برست وإصحاب خلصل بو دندليل ابخيرانها برآك احماع وانفاق كروندعين عن وبدليت باسته ينظار وضلالت جوان قباحت منافقان شنيد وجهوب حبين بمريكس إبرب بنوقال التدتعاليا - وَالْذَبْرِيُّ لَا جَرُوا فِيهِ اللَّهِ مِنْ يَعْدُمَا طَارُهُ الْذَبْتُو فےالڈنئالمئٹئٹہ ترمیہ وکسانمکہ بحبرت کروند دریا ہ خدایتعالیے ازاس آکہ ظامر روہ لو بران ان كفار كمه البته حاديم إن نزابه ملدهٔ نيكو ليف درمد بنّه مطهره قوله تعاليه وَالاَ جُزُلُاهُ اِنْهُ تَهُ ترمَبه وسراسَهٔ ثُوابِ آخرتِ نزارُ كَهُ است لعِنے برالیان اگریسے لِقرآن ایمان د**ہشتہ اُ** ہمین کے آیت امرابرایونعے تما مروسا وس شیطا نی کانیست حیدت سجانہ وتعالیے داین آتت در حق مهاجرین فی سبیل امتدوهٔ عده کرده ه کیے دردنیا دوم درآخرت وشاک نیست می دنيا بوفارسپيدومهم ههاجرين *درورين* حاگرفتنه خصوصاً خلفا مخللته کهم ورحيا**ت،** خو**دالهما** خەندىنىيىن ئېرقەمنوپەناب سالىك يناصكى سىتقا

ندوعثمان خ رمعتسبع رونق افزاگر دید واگرمعا ذالبدمنا فق غيز جخاندمرى تعاليے رسول ضام را رآنها مسلطاً کیشے وانہا زد داز مدینیہ و نهارواضح ولاسئح شدكه أنهامها حربن في سبيل المد وطعي بهتي اندود. ودوم برركترخوا مرلو وجمجينين ومكرصحابه انحصرت صلحا ودلين هرحة أننها لبندائحضرت صلح العرقعالط عليه واله وسلم مرآن حنراقفا بإنت لإمثندو كارسليان نيست كدمااين بم بعروف وبنبي منكركروه اندنه نبا برلعصب وفسيا وجنيا نييتن تعاليك دروصف مهاجرين ورا ال حوانية ميفيوليه قالَ التَّدِيُّعَاكُ الَّذِينَ انْ مَكْنابِمِينِي ٱلْأَصْ أَقَامُوا وَّا إِلنَّهُ وَن وَنَهُ وَعَنِ الْمُنَارِّيرِ مِه ليضح مال وصفت مهاطرين إينه م*اینداز م^{ملی} ران*، وخلا*ن شیعیت بین محال ۳* نظهواً بكير نسبسة، كرزن للميرانها الكارا*ن آي*ته باشد**ام**وذ بالسرمند بازاگركس*ے ويق ع دارد شده قال التدتّعاليا يأنيّها آنُدز الشّوامن بَرِتَنَمْنِيكُوعُنْ دِنينَهُ فِيرُفَ مَا قِيا ا* لین اُعِزَّ توسطے اُلکا فیرین ترحمبدا سے کا ن خودلیس زود باشد که سارد خداشته لطے میجاً ہُڑوک فی سَبِیُلِ اللّٰہِ اِلْاَسِّحَا فُوْلَ لُوسَۃ لَا مِعْرَ رَحِبِهِ رَحِم مندكان بركا فران قوايتعا ن قوم بمرّدان درراه خدا و نخوام ند ترسه بدأ زملام

ین ٔ یت حیْه منی دارد درجواب او گیوکه دارین آیت کمال مناقب صدیق اکبروغیره اصحاب ويكر فرقه تابحاءاب كفصيل ابنياطول والومزند شده لو دند والكارزكوة مبكر دنديهمة انهاجها ردندوآ نهارا تدتيغ كشيدندول بارى ازابها بازاسلام آور دندوازين آيت تهمت ارتدا دانصحام بوجيح بالمل شدكه فوق آن بتصويبيت جهاكرك انصحالهم تدبود سےمعا دانىد دىگرمومنان كامل الابمان بإنهاجها وكردندسي وآنها رائك تندى وشك نيست كديخلفا مؤللته رخ كسيازين كامل الايمان حبك نكروه ملكه على وابوذرخ مومنان كامل الايمان متالعت ومورفقت انهاكر دندليس اضح كشت كةانهام ومنان كامل الاميان وطعى حنتى وازمها حرين في سبيل المداند كه وروسف أنها أيات لاتحصے داروشدہ قال العد تعالىٰے وَا عَدْلَهُمْ حَنَّت تَخْرِي مِنْ تَحْنِهَا الْأَنْهَا رُطِلِهُ بِنَ ت شان است وظاهرت كهتما مرمها جرين والنعهار برعين حق مكال ايمان وبدايت بووندوامبلء والغاق شان مرضى وتقبول الهي است ليس كسے رابرآنهاطعن و غنيع نمود ن جائز تنابش بلكرشب دروز دعا بمغفرت درحق آنها خواندان وظيفه مسلمانان است وسركطع ولشنيع لند دورحق آنها وعاسوخيرتكند وآبنهاكبينه داروكا فارست وازمباعه للمبين خارج جنانج حق تعالى ا وقرآن برسة منتقسم سلخته قوله تعالمك للُّفَقُرَّا إِلْهُمَا جِرْنَ وَالَّذِينَ ٱخْرِحُوا مِنْ وَمَا رِيمُ وَامْوَا لِهِمَ بْتَأَفْرُكَ نَصَلًا مِنَ اللَّهِ وَيْصَوَانْا قَانَيْصَرُوْنَ اللَّهُ وَرُسُولَهُ ومال فَي براى فقراست كه بمجرت ىنن*دگان اندانا نكه بيرون كرده شدندازخاَنه نا واموال شان در*حاليك **طلب سيكر**وند فضل و ضامندی اوراونصرت میکردندوین خداور سول اورا لینے سجرت ایشان براے خداور او صلے المدتعالے علیہ والہ وسلم وبرائ نصرت دین خدائ تعالے بود نہ برائ اغراض دنیو ہی تال امندتعا لی اُوٰلئِک بُهُمُ الصّٰیه تَوَّلَ و**آن کروه الینیا ن اندراست بازان مهم درا**قوال وسم د انعال تستم ومرتولة عالى وَالَّذِينَ تَدَوْدُالْلَهُ ارْ وَالْائِيلَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ وِمالَ فِي برا يحساني آ لراسي بحرت وخاندايمان لينه مدينه مطهره مبين از ببحرت مهاجرين قوله تعالىٰ يُحِبُّونَ مَنْ لَمَجْرَالَيْهِمْ رَحِمه دوست ميدارند كيه راكه بجرت كندبطرف ايشان يعنه مهاجرين · دارند قولدتعالى وَلَهُ بِحِيدُولَ فِي صَدُوْرِ بَمِ مَا جَدُّ مَتَا ٱوْتُوا و نفح يا بند انصار حب س

باحرين وخدمت آن نزرگواران ساليش نموده وم تَحْفَلُ فِي ْقَلُّوبِهَا عِلَّا لِّلَذَيْنَ امْنَوَّا ترْجَبُهُ ومَّكَّهِ إِن وروله لينے درحی صحابہ دعائ خير ميكنندو سيكوميذكہ حق تعا خووصادق اندبمين نبطآ ايت محكمات راكه تاديل بآبان بآه نبود بركفه ونفاق جبيلع مه

وانصار قائمکنند انگاه بجث وگفتگو بحکتا بی وسوال وجِراب علمی بجار پرند وگرنه عبث زبا ندرازی <u> و ان وآیا ی</u> ونصوص را انگارنیو ده برا محخود آنسش ^{دوزخ خر}ریه ارسیم سوم مسلها با ب خارج میشو^و لمومه است كه در قران يك آيت بهم بركفرونفاق مهاجرين وانصاراً موعود ميت وحيكونهان بباذراكهحق تعالى حاسجامرح ومناقب ببيان نموده بابيثدواميان وتقوى لموّه وغيرد اعمال صالحات شان ُ وَكَرُوه باشْدَغُولْهُ تَعَالَىٰ وُكُلّاً وَعَدَالِتُهُ لِخَسْنِي بوده باستُه وشهادت مخلوو خبت وكبشارات نعيم قيمه واوه باشد بازح يطورآ بنها بأكا ذومنا فق گويدمحا ذاريمن الكيفه النفاق لين ظاهرت كه نباهج زرب منافقين برآيات قرأني نيست ملكه بقبصه نائ توارينج وواميات عقل بهت وقرآن كمذب ميطل آن قصيه كالمطمس آن خيالات شان است بس معلوم شدكه مدمب ايشان مدسب ابل ببت نيست حراكه زمب ابل مبت خلاف قرآن نباشد ومعلوم شد كه مدم لبلبية ىت كەمواڧق قرآن ست واگرېمنورىم تراوسوسىدبا قىما لەنشىنوكەامامزىر. العابدين على بن حبير عليه السلام وسطله ابابئه الكرامه وصحيفه كامأركه نروشيعه عتبرو عمول -لامه- الكتمه واتباع الرسل ومصدقو تهم من ابل الارضعيا[.] مارضةالمعاندين لهمه بالتكذير زمان ارسَلَت فيدرسولًا واقمات لابليه وليلّامن لّدن لوم الي مُحَرِّ صلّے اله ائية الهدملي وقُدوة الإلاتقي عليجيعهم التبالام فا ذكر يبم منك مبغفرة ورضوان حاسل ابر ، و انكه *خدايا اصحاب جميع ميغيب*ان *راكه در وقت انكذب* كفار تصديق منبيانمو وند واميان بابينها آور ذم إدكن بمغفت ورضوان وجوأن اصحاب محرصك المدتعا للےعلمية والدوسكم براصحاح بيع يبغمه ا لت دارند حنا مخدا تحضرت صلے اللہ تعالیے علیہ وآلد وسلمرے پالمسلیو^ل ا ساوات اصحاب جميع ببغير الزائد درحق انها دعائج فعييص ميفرايينا تولهُ اللَّهَرُّ واصحاب محترصتَّح التّ للےعلیہ وآلہ دستمہ خاصہ خدا یا علے لتحصیوص اصحاب محدرا صلے البدتوباللّٰے عکیبہ وآلہ وسلمہ نواز آ إيمبغفرت ورضوان نما بعازين فرمتعامرم حصحابه آمده سيفرما يندقوله والذين احسنوالظعا تبا نرحمبه وأنانكه نيك كردنه صمبت بغبيه وراوحق صحبت بجاآد ونيدا بيضا وأكذبن البواالبلاء الحسن في روترجمه وأنأنكه داوندمطاء نيك راؤر نصرت آل حضرت صليح التدنعا ليعليه آله والمخوا وكنفوه

ا « « وَدُرَّا فُتند وازستراعه العافظت مودند المصرت ما قوله اسَّرْغُوا إِ ث تندزنان وبسال خو درا درظامرکردن کلمه لامربوونه برامحطهع ونر ل كروند بابدران وكيسان خود درمحكم ساختن نبوت اختةاندو درمزمعركه وغزوات حاضر لودند ونصرت براعداى بده إسلام راقوي روابوذرخ وغيره تمام حبكهارا فتح نكرده اندوتما مركفارراك بدوسنپرده لس و کا حد نبرارلس و درخسون دواز ده سرا ودرتبوک ننتی نزاز بمجنین دراکتر غزوات ہزار ناصحا برخ سے بوزند و بمربہ آمنیا نصرت وحمایت ہے ا ت میدادلین نابت سند که مذرب امام زین العابدین عم مفعور و به يتندليس مبنامه مذرب مخالفين كهصحابترا ورحيندتن حصوم يكيننداز ابيح ابضًا ومَنْ كَا نُوامَنُطُورُنَ سَطِلِحُتَبْنِهِ ترحمِهِ وَانا لَكُ لِوونديْبِيره برم ٺ آن *سرط* اليني عام الضَّا يُرْجُوكُن تِجَارَةً لَنْ تَبَهُورُ فِي مُوَّدِّيِّهِ ترحمبهاسيدواربووند سودي راكدزيا يستى بخضرت البرام آخرت اختبار كرده لووندواين ابشانرلا قوله وَالَّذِينَ بَجُرْتُهُمُ الْعَشَاكِرُ إِذْ تَعَكَّمُوالْجُرُوبِهِ ترحمه وانالكم ارقرأت أنخفرت صلحان على وعلى آله وسلم ليني جران معابه بالمحضرت

وقرابت فطع كردندايضًا فَلَامُنْسُهُمْ اللَّهِمْ مَاتَرَكُوالُكَ وَفِيْكَ ترجمه ليس فراموين مكر فبرحق عابه خدا يأتنخيه ترك كروند مراسى تووور راه توسايعنے جازا ہے ہجرت ونصرت ایشان البته عنایت فرما اليضبأ وارُضِهم مِن رَضُوا بَكَ ترحمه وخوشنووساز ورضي كن ايشان رااز رصوان وخوشنو وخ وْلِهُ وَمِمَا مَا مَنْوَاكُلُو ٓ عَلَيْكِ ترحِمه وحزاده آنها راىسببَ ٱناجْمع كروندخلق رابرَاهِ قُولَه وَكَانُوا مَعَ رَسُولَكَ وعَانَّهُ لَكَ وَالنَّيْكَ نرحمه ولو وندآنها بمراه رسول نوصلے المدتھالے علیہ وسلم خوانندگا خالصًا برائ تووبطرت توليعنے حيا شخه خود وصحبت أنحضرت اكالم سنده بودند خالصًا بتد تعاليه كا وبكران راهم بطرف ضاميخوا ندندونب بإركمنذه كسان راكة تميع كروند بردين اسلام يبني نهزازم روزن تبعي أمنها ورحلفته اسلامترا مرنداكر يكسيه طالب راء قرآن وراه الل سبت خوابد دربين لمتعامه تامل نخووها بالفورتوبدازوسوسته طال نموده براه قرآن خوابدآ مدحة تمع كنندگان خلق بردين اسلام بهم صحا بووند بمرورحيات انحضرت م وسمرلوبروفات انخضرت صلح الدرتعاسل عليه وآكه وسلمرنه أنكه لصرث الوذ وعمارخ بإخيذكس وبكرورتمآمه بلاورد كفرسيكر دندوتمام خلق خدارا تعليمه وارشا دميكر ولتركيب فهوكهم ایسنخن نگوید حیجا مرکسے که دعلوی علم قران دہشتہ بالتٰہ قولَہ وَاَسْكُرُ لِهُمُ سُلِكَ بِهُحِ رَتِهِمْ فِئْكِ وَكِارّ قومهمُ ترحمبه وخباوه اليشان لا بريحبرت كردن اليشان درراه توشهرنا مح قولم خودرااليفمًا 'وَخُرُوجِهمُ ينُ سَنَعَهِ المُعَاسِّ الياضِيُقِهِ ترحمهِ وحبْراده برببرون سنّه ان شان اُرفراخي معاسَّ خودسوي لكئ بغزيبب حجرت ازخا نهامي خود وعيسن خود كناره گزيدند و در ديارغزبت درننگي عيش اوفها و ندا ايضاؤر عَانَى تُنْ كَثُرَتُ فِي إغراز دُنينك من مَنظلاً مهتمه ترحمه واحسان مكبريم ان كسانيك بسيار كروى بوحووأنهامطيعان خودرا درغزر ساختن دين تواز ليظلوما ن صحابه لعينے مهاجرین اوا مطلوم بوذه بعدازا نكه يجرت كروندو فتح شددين تسبب آنها غالب كشت وبسيارمردمان بآمان ستأنأ إلى التَّالِعِيْنَ لَهُمْ بِالْحِسَالِ الَّذِينَ لَقِيُّوْلُونَ لِنَبَا أَغِفُّ لَنِكَ وَلِإِخْوَانِنَا الّذِينَ سنبقونا بالإئيان خيئر تجزائك ترحمه لندايا وبرسان بدبيروان صحابه كدمهنيلي بيروى آبهاكة وراه آبها اختیار نمودند مهترتن جزار توآن تابعین کرمیگویند حذا پایبامزر ماراوبرا دران مارا که سبقت كرونداز بإبيان يعنفه درحق صحابه وعاسي خيرومغفرت ميكننداين كلام امإم عليه السلاه ىت ئاكەنسىم ومازسلما ئان مهان كسان اندكە دىرى صحابەد عاي طىمىلاندىر

فابت شد کرموافق قرآن وموافق مٰرسب اہل ہیت اہل سنت وجباعت نابعان صحابہ اند کہ در قر مص و کینند کمینه کیسے ازا بنها ندارند و وعای حضرت سجاه علیه انسلام در باره مغفرت ایشان ليس ايشان مغفور وفرقه باخيراند ندمخالفان ايشان بازتشنوكها ماموعليهاك لامروره ايضًا أَلَّذِينَ تُصَدَّواً حَجَّتُهُمْ آنَ العينِ كَرْقصدكر دِنرحجتِ وراه صحابراا يضًا وَلَتَحَ واوْجَهَمُ وقص بحانت اليشان كردندو دميره وأدانستدبراه اليشان رفقنداليفها وتمضئوا علط شاكِلَتِهُم ورفقند الط پەسھارقولەرۇكئرىتىبەئەرنىڭ نىڭ ئىجىئىتىنى رازىگردانىدان ئابىين رانىكى دىبعىدت يعضناك نكروند درآك كهصحابه لبريدايت اندو ترفيسيرت وروشنا في الصنّا وَكُورَ يُحتَاجُهُمُ مُشَاكِم و فَقْهُ 'انَّا بِيمُ سُرَّمِه وَمُلِحانَ مَكُرُونِ خِلْهِ لايثانا النَّكِ درمة العَبْ بسروي أنَّ وأنها بنوع المراريخ المراسبة بعثة أنهاكه وندو درليق لبودانتا شك نياور وندقوله والاثيتهام مهبدا ئبير مناكر بيم ترجيه وشك كروند دراقتلا ون مهدامت وروستنا ني صحابه سيعنے صحابہ را بريدايك وانسـتدافـتدامـدانهانموذيـقولـدُمـكالِفييّن ومُوازِرُين لهم ترحمبةان ما بعين حمايت كنندگان دا عانت كذندگان صحابراند ليينے اگريسے لمحداً كما بجناب باك صحابطعن كت آن نابعين بحواب طعن اورا ووركننه ورحمرنماير دازين لفظانب م وساوس شيطاني كهمخالفان برصحابةهمت ميكنيند بإطل شدومعلو مرث كالمعون ورحق ايشان كآ لمانان نبيت ملكشيوها بل اسلام حاب وروطعنه لا موصحا براست وشك نيست كداين وصع واموابل سنت دريبيج فرقه بافيته نبيلة وملكه روض بهزار ناطعن تجمان فاسد بجناب آن يكا بكنه جمخبين خواسج خدلهم ابعدتعالي بسرمعلوم مشدكه فرقه ناجبيا بل سنت اندندمخالفال ئان مهوالمطلوب ايضًا يَدِّبِينَوْكَ مِدِّنِيهِمْ ترمِباعْقادام يارندآن بالعِين بددين محابه قولَهُ وَ بُهُ تَنْدُولَنَ بَهُدُمِيمُ رَحْبِهِ وراه ميروندبراه حلحاية قولهُ بَيْفِقُولَ عَلَيْهُمْ رَحْبِهِ اتفاق ميكينندر صحابعني بر یت ونصرت صحالہمتفق اندوہر نہے دیں بتیطان وارآمرہ برصحابہات بانداز داوراجواب میدمنا وميرانند قوله وَلاَ يَتَّهِمُ وَنَهُمْ فِيهَا ٱقَّرْوْالِيُّهِمْ ترحمبه وتهت نميكنند صحابه لاورجنب كه اواكر دندوتيانيا اراحكام دسين واحاديث بيغر لصلےالى على وسالم بديشان ليفنے صحابراصا دخين دائسته تمام روايات احادیث ازیثان قبول کروه بران عمل ملیدند پس ثابت شداحا دیث کتا بها محائل کسنت لهازا الم سبت وصحابهم وبسيت مهمة عتبه وميقبول است وندسهب حضرت اما مهزين العابدين

عليه السااه المت وظاهرت كه روايات شيعه وخوارج كه ازصحابه مروى منيستند نزواه مزالها بريز عليه السااه م كذب وافتراست واگر و ليفضروا بات شيد نبيت بيضي الم ربت يا ليفض عابكنند جوان آن روايات خالف قرآن و نخالف نرم ب خضرت المام نين العابدين عم برآييظا به شود كه نه آن قول بالم بيت است و نه قول صحابه ملكه كدام مفترى وكذاب برائيم طاهرين افتراك وه باش بس بقول المه منين العابرين عم تمام روايات وكذب شيعه باطل وافترا است الم اسلام ومحبّان قرآن والى بيت را ازان كناره وقتران المارين المارين المارين كناره وقتران من من المت المومون طالب نجات النجه مركورت دا كل النهى وكلهات حفرت سجاد الرئيسة والكرب المنارة وقتران برائي معادت المنارة وتنابت المنارة وقتران برائي معادت المنارة والمنارة وان برائي معادت المنارة والمنارة والمنا

رست الدنولانا فناه عبدالعربيصا

وروفع اعتراضا برعض عبارات حضرت مجدولف في النا

بسم الدالم الرسيم

مور دانسكال موافق انج ارين عبارت مفهوم ميشو د چيز رست آو آنگيم مقام محبت ارفع ا ازمقام خلت كبس باوجود حصول مقام محبت تحصيل مقام خلت حيه دركاراست لتجوآبين كأكمعها انسكال خودا قراركروه است بكتكه شب معراج بجناب حضرت خاتميت مقامم عبت عطا سنده بود حيجيج اخ بيبقى آوروه وازجامع صغيلقل كرده بعدازان خولقل نمووه كة تحضرت للخود إخليل كفته اندوننر زكتت صحيحة كوروه ات التداتخذ ني خليلا كما تنخذا براميم خليلا بس معلوم شركه ما وحود حصول متما وبت *كدار فع ارمقا مخلت است حصول مقامرخلت دليلار*يود والانحصو^ال آن فخرينے فرمون^د نحكفتندان امداتنخ أفي خليلاكما اتنخابرا ميم خليلا وتنيرازا طاويث صحيحهاحب أسكال خود فهميده دست كةمبيج كمالات أرخاتيت واولوالغرمي ورسالت بإننجابعطات ورسال وظا براست كه درين كمالات لعصفه ارفع امد و لعضه عنيرار فع ليس معلومته كمه با وجو دحصوا ارفع ول غیرار فع همه در کارمینیو دخصوصًا و قتیکه آن غیرار فع طربق حصول ارفع بابشده در آرا ه أن وا تع شو دكه درنيكيورت حصول أن غيرار فع موتوتَ عليْحصول ارفع _است أكُرنِط بآ لنندكه أن غير رفع في نف كما الست نير مطلوب است واگر نظر مان كنندكه آن غيرار فع طريق حصول انفع است بس نيرمطلوب است مثل أنكة سبمرا لامي بودن كمال استُ و اس بودن کمالیے است دیگرار فعرانان نطق وعقل کما ایرانت وراراین و کمال

بت بامتفامیحت با پرفهمیه درومرانکه مقامرخلت بیم خیالیخو را صلےائىدعلىيەدسلمەطەل بودخيالنجەاجا دىن شخىچە بان ناطق است كىر جىملول آن لە ساك حيد <u>معنه دارو حوالبش ا</u>نكه حصول متعام خلت انجناب را بلات القيني وطعي *اس*ت بدليل احاد می<u>ت صحیحه وسمر باین که لیک که در اه مقام محبات ^{دا} قع است وموقوف علیمقام محبت ا</u> وحصول الموقوف مأون الموقوف عليه محالكين تصرف دران متفامه فرموون وطالبان را بالأصالة آبان مقامر سأنيدن وطريق تحصيل اين مقام را مرون وفصل ساختن موعو ولودكه **ىجەلزىنرارسال ھال لىخدا بېڭ دانندا ئايەموافق اعادىت كىچىچەمتواترە خلافت تىامىر وسىنے دىر.** ازمشرق تامغوب وازحبوب ناشمال انخضرت رابطريق احمال عالى بوديليل اعطيت مفاييح لنوزالارضُ ودررَوابيت ديگراست كه وضعتُ مفا تيح كنوزالارض في بدي و وصحيحير فهارسن كه رُوِّنيت لي الارض منارقها ومغاربها وسيبلغ ملام متى ما زوى لي منها و ورّروايت ديَّالِنّ التبدزوي لى الارض مشارقها ومغاربها واعطيت مفاتيح كنوز الارض ووربعبض روايات كه درغيرصحاح اموحاء في حبريل بمفاتيح كنوزالارض عليے فرس المق حال أنكه ايمعني در زمان ساد نشان انخباب ودعبه كرامت مهدخلفار راشدين فاقع نشد ملكه فتح مهند مروست سلطال مجمود نخرنومي وفنح تركستان بروست وكميلان وفتح روم باككليه بروست عثمان تركما في واولادا ولوقوع آمده ومنوز ملك حبشه وملك وسيع عيين وخطاار تعلمر وانحضرت خارج است انشارابيّد تعالى دعومه حضرت مہدی وحضرت عیلے بوفوع خوا ہرا مدوخلافتہ الار عن کدمیرات حضرت ابوالبشراست کمالیے ە درآلوقت - أنخباب راتبوسط لى<u>غض</u>ا فرادام*ت كەاعوان مەبدى ^{دى} عيسلے على*مها ال خوامهٰدلودحامل خوا مرشدحهٔ اسخه در طامع صغیر باین منے انتار تب واقع شدہ کہ خیراتنی عصابها عصابته تغزوالهندوعصابت تكون مع عيليابن مريم حالامثل فتاب روشن كشت كه انحضرت راحبيع كمالات حاصل بود وتصرف دران كمالات تبوسط لبعضے افرا دامت واقع شدہ دررنگ آنكة انخضرت راعلوم اوليين وآخرين حال بودئبانجه درصحاح بسبته وارداست كدا دنيت الاولىينَ والآخرين ليكن تصرف وعلم كلام شلاً تبوسط شِنْح الوانحسن بشعري وسشيخ

ـنا دالواسحاق سفراینی دا ماهرغزالی وامامرانی روامثال ا وطاشر مدسئ دام اورا د و دکرخهروسفی و بإىرالدين لقتشبند وحضرت خواجه بزرگ معيور والدبوج تبتي وامَثال اين شد نوآ دکمالات مختصدانجناب که رعلم بودیم رعطانموو فیه ت لىكىر. دران الىدائتخذى خلى ت کیول منع ظاہراست زیراکہ تفام محمہ و و ت مامور بابن دعاگر دیده که آت محمرا الومسیلة و والعيثهمقا مامحموداالذمي وعدته ائك لاتخلف الميعا دحياسخيه سربيج وقت كامورشنده كداللتم صل سعك محدوسط آل محدكها صليث على ابرامهم وعلى آل تقتضى طبيعت لودن ازكجا ثابت شد دليل بربن ازعفل بابدآه صرى نبيت ملكهمراوا طبيعت طبيعت كما لمقتضى آن بودكه تهذيب ظاسراعمال وارح دمهزيب فلب بفس وعشا ماک باطور مزمایناً ونصرف درما درارآن تفیضِر تکهٔل است نمایند زیرا که ایم يتندوهم عنى برواقفان سيرت مصطفوي أ ىلوك ازمدادمت دكريسا نى وتكثيرمنا حات وادعميه واوكا ^وتفقا^{وا}ل جنرا واحال مديكه الغيظه وعفلت وتوحهآن فوه قراكه وصمن برتعب وسحد دخواهم بالتدسط سوى ونبل حإن ومال دالل واولا و درجه بانزاير. إعمال إفضيم وسيمس إر ت وابين من الاس حيّانجيه درَّه سيران لا ت وقاعده مقرمی است کهتغل مالوت بحکمالعاد هطبیعتها میه ت میشود وخلاف آن خلاف مقتضی طبیت نمیت دبیل نی این مطلب آیا دسالقلی لبس دراحا دیث صحاح موجوداست کهمرسول بانتیجملب سين في مسج*ده فقال كلا*م

ننل من صاحبه آمام ولاء فيدعون ابتد فان شاء اعطام مردان شاءمنعهم والط مولا فيتعلمون الغ والعكم بيلمه والجابل فهمضل وانما بشت معلما ثم طبس فهلم ودكيل اصرخ سرنم يقدمه آنست كدحق بنفسك معالذين ميعون رسمهم بالعذاة ولعشى يريدوان وجه برخلاف مقتضى طبيعت انخضرت نميبودا مربصبه جراسيفرمو د فبخنيين اليه ولاتبطر والذين يدعواجيم بالغامه ة والمشي بريدون وحبه توديسا محربرين مقدمة انست كتعليم ابن امور سيني تهذيب ظاهر وأنجه ىت اعْقَل وقلب دلفس موقوف علىة حميع كمالات است ونبيادتمام كارخانه ولايتأ درين أمورانخفرت صلحاله عطيه وسلم قدم نمتح نها دندونكمال حبيدتصرف دران لنحنه وذند بنياد ىت قايم مقالم انحضرت درين بعليم نميتواندث رزيراكه اين امورخه نصوص مهاحب شربعيت نميتوان ورباخلت اوكشف وعرفان بدرايافت اين ميطالب نهيير ت همرموقوف رژبندس ظاهروما فی حکمهاست بس تعلیمر تهذیب ظامیروما فی حکمهٔ شوفات آگرگو نئ این کلام واین آبات واحادیث ملکه متبع سیرت خباب مینیم <u> وسلم خا</u>نخه د لالت میکندر ترک تصر*ف ایشان در تسلیک طریق خلت همچ*نان لندبرترك تصرف ايشان درجميع ولايات بعين ماؤكر في المقدمات كوتم في الواقع وتصرفيكي أنجناب رادرته ذب ظاهرو ما في حكم انظام ربوده در تهذرب باطن وكشعك باطريج فيداز تتنبع سيرمومواست كسكن درمقا مخلت وأدمكرولايآت فرق بدبهي ست بب وحبه وكأنكه ارمقامات ومكرنشان داوه اندوطرن تحصيل آن ببان نبوده تارة صرسجا وتارة كناته شلا وتحبونه درحل سحب التدورسوله وتبحب التدورسول ورضي التدعنهم ورضواءنه وكقدرضي التب للموكنين أذبيا بيؤنك تحت الشجرة فعلمها في قلوبه فرآن التدامرني تجب اربته مراصحابي وخرج إليفغيز ولكبس الآيات والاحا دميث الدالة ليطلحان بحض الافعال والاشغال علات تدامي كون اثخفر محبابته ولعضهام وسل ليصحبو بتدالتد تخلاف مقام خلت كهركزاز لا پوشخصیل دعلامات حصول این نتان نداده اند و خبرد و مرانکه ولایات دیگر دازمان قرب از زمان سعادت نشان لابيج ومتداول مشدندوصها به وما بعين وأتبع بالبعين والمرحراالي زمآن لحبز

4 4/2

گرو مدىخلاف مقامخلت كەدرىن عهو دمنطاول اصلاكىيے مذكوران مك كالتخرنيثت وطريق تحصيل ازم مقامر دربروه اختفاوا على ذلك حالابيال بن طريقه توجيح نمايم كداختص لنهار منكشف گرود قبل از حضرت مجدوطرق سلاک ممه ارزاه محبت ومحبوبیت ويمودند وآخر كمرتم محبوبت فائز يشدندوانجه لوازم محبت إست ازذك باروتضرع وصبوتوكل ورضاجو كادوماقبه صفات خم وستغرأق دتوصدوعوى وفعك خودرا كألميت في يدالغسال وشتن وصفات خودرا وغيرخو درام ورصفات اوويدان ملكه ذات خودرا ورزدات اومندمج ساختن وحسن وحبال ادرا ورمزغ نمودان دران كوشيش لبيغ مينمووند تآاكه بإنوار وتحليات درابتدا يحسلوك دفنا ولقا درانتهاسة ہے زوند کہ اٰمامن اہموی ومن اہموی انا تا آنا چضرت خضر یتنه وومراتماد ب محضرت خواصط بالخالق غجدواني كداراص طربقيه مجدويه بودند تعليم ذكرحفي نمودنه يدند دازجاك سينه خود مساسف فمجبوب ببداكر دندحالاغيابت س ق ووجد ومناحات وتضرع كي طرف ماند سرحيبهت درقله ت أانكهانوار وتحليات أزباطن خود درياطن خودسمه افتدورفته رفسر بمقامه خلت ميكشد متعنے محبت عامقى است ومعنى محبوبت معشوقى است ومعنى خلت يا مائس ت وسابق عامقى ومعشوقى بود دربنجاراز ونبازاز جابين إ انطرفين فاتع ميشود ودرعاتقي نعره ومبيتا بي وسمربردرو دليوارسكستن ودميعشو في نازو ولا (فرمخ وسا^{با} ت بوده _است انبیت طریق خلت بطریق اجبال داگر نفصیل ان کسیخواید **با**لنباع

عدد پیمندسال نشست درخاست نماید و در وصدان خو دنیفاکند که همیرنیگ بیدا میشود ورای طرق بالقبين دازىسيكهالوحدان لايكون ولبيلاعك الغبيرا كغيم مشكوشود بالمحصندار دمث نقت يندر عجب فا فله سالارانند يحر كدېږندازره پنهان تجرمة فافله را + قاصيت گرکېږاين ملائفه راطع قصويه مالا ىِتَدِكُەبِرَّدِم بْرِيان مِن گلەرا مۇسمەشسان جاڭ بستەرىپىلسالەند ئۇروپەزچىلەتچەن مگر بلدا كواوجبسومانكه خلت حالتي است ممتزج ازنحبت ومحبوبت من الحابنين لبر بنسبت او إمقام عجبت ومحبوبب تكبت مركب وبسيطاست والبسبط مقدم سطيح المركب طبعًا فقدم وض انول درلن امت محبت صرفه ومحبومبت صرفه لاشج شد مابن طربق که درا درال سلوک مجیت ابث ووراخران محبوست كماف السالك المحذوب يأبالعكس كماف المحذوب السالك دحوان دوره ليط امرشددوره مرکب شروع سندے جوان فراغت زمیفردات امد کو مقت مشق مرکبات آمد مؤ) انست که سرچنداین طریقه محبرویه دررواج وشیوع وفیضان فیوض الهی در ضمن آن مرا^ت طفوبه متاخواست انطرق وگیرنسکین سبرءآن مقدم ست برمیادی طرق دیگرزسراکهاین جلانته باست بحضرت صديق اكبرغ واواول خلفارست والوك من اسلم من الرجال البالغين ست ونيردرى اوستحقاق غلت منصوص است جنا كلارشاد بيغراست لوكنت متخدام امتى خليلا لاتخذت ابا بأخِليلا الية اخرالحدث وأكريسي رانجاط خطور كندكه درين صورت لازمرم أيدكؤوم متضيع اتباع معدويه انضل لبث ندازاوليار سابقيين سبحانك بذا بهتان غطيمه كونتم وإلبثر نسبه وجه ت اول آمکه این و قصے لازمرمے آید کہ طریق خلت را انفنل از جمیع طرق انگاریم حالا تکوئین ىت ملكەمجىوىت نىنىل است ازمقام خلت بەلىل لاو تراخ بىبى علىخلىلى ۋوم آكىدا فضلىت بعلومرتبهاست دربيرمقامه كمبابشدخوا وخلك خواه محبوبت مثالس آنكه بإدشانان والمرارا ماران متحبين ميباب نذكه مامه ورحصورها ضرابت ندورازونياز بابنها درميان وامراءوصوبه داران عمده ورساله داران ودارو خله لم كارخانه جائت ومتصديان دفا ترميه باستنه ومرتباين منتهجاً/ بيار لمبندازمر تبه مايران ومصاحبان ميباست گود وام حضور وصحبت دائمي ففتوس بياران ومصاحبان محلس است لمكه انحاص وخدشكاران تسومة أنكهنتهيان سرطرلقه رااين ميعنه لعنى دوام حضور وقرب دائمي ماك است بس سبب اين لحرب دائمي ننبراز فتهيأن طريق وبأ

بان طرق وترارزح است ولهذاگو منده گفته آ دواین الفاط ناشی ازگدامه عالمها^س الشئي وبذا الامركالبديبي فلأسرام عشرض ازر نتندليك بالقيمنين بت وسركهازا حوال حضرت ايشان أكاه ام ئەترانكە حضرت ائىشا نرالىدارا ئايار ، طرىقىدىخاست م بروحضرت كماالم سيدندخيا سخدسانو بازراه محبوبر إم بوضع حجاسوه ومشركت درينا ئح كعبيم قامرا براتيمي حاصل شُده بعدازان در مرتبع كال يحباد رمقالبه اببيود ونصارى مقام موسوي وعيسه

بـرىبىيوى بىت المقدس آ غازاىنىغنى شده بودتاغزو ە تبول كەادل غۇدات شا. وتزائد بديرفت تاانكه درحجه الوداع ازكمال ابراميمي مضرف شدند مرنود والنهابية سي الرجرع البي البداية خقق كشت قوله ووربيض ياس در پنجاخود ا مريح مراد دائت اندگوئيم درين کاره تناقض بهم القاميشود ابنقين آئ بهم ميفرايندو دروخانيك بشي مبهم القاميشو وعق ىرق آن مېمىردلانى رومىيدىد يىناسخداراتحضرت <u>صل</u>ے الىد*غا* شعه ورفيحين موحوداسات انى رايت دار سجر بكمرما مين تخل ولم رفذسب وبلي انهااليم ت حال حضرت مجدوا درین کشف اول ایشا نزانط پوت الها: ىشدكەفرومتوسلىخىين وجنان سے بايديون دېدندكەل باس اين طريقي حضرت خضر بنها ده اندخميا ابنيطرت رفت بإزملا خطهنمو دمركة حضرت خضرابمروم اختلاط سيبيار دارند وطريقة خلت رأخلور الازماست خيال بطرف حضرت البياس رفت دانيهمه نبابراين بودكه متوسط درجصه ل بممالي براج منمنيتوانيث دودرافراداين امت غيرارين دوبزرك بيغهب نييت آخرملوم لارائيغيه لودن صرورنميت ملكهكال متألعت ميغمه خود كا في است *ديرا*م ودانروا وخلوت وانخبر بهست كه مبنا رطريقة حضرت خوائجكان برإنست نه خلون حبيما ني باليقين معلومت كهآن متوسط دات شرلف الشأن است تحديثا نبعته ابتدكها بركر ، اما منعمته رئك فحدث وانشكاف مآن معنى اظهَا رنمو ونداين فسمرا حتلافات را تناقع ىت والداز كلام شيخ اكبر درجايهاي رباكشوفات اين مردم آمشنانيه إخاتم الادليا قرار دا ده اند 📭 چوټ نوې څخن ايل دل مکو که خطا س ت ئۇ تولەمنىركداين كمالات را برسول خاكسب كنانىدىم اقول ازىن عمات انت درتقل روتحرلف واقعرشده زبرآكه تبسأ درازك فروسجا بمشيخ ومرث بإشدورسول خداحا شامن ذلك سجاسحطالب وتلميذ بابث ندوسر كزمرفا د بلام برضرت ایشان آمینی نیست *عق ع*بارت آن بود کهنم این کمالات راکسب کروه ه

فےالعروض باستد لعنی صفتہ واحدہ قابم شود ہواس وب کرد د بذی و اسطه تما رحرکتر ول خداکت تداند سحکهٔ انکداعما که رام والتحصول كمال رفع منه وتهميني بييج قباحث ليحالارض مشارقها ومغأر إنجلهآ نكدورحدمث صحيح وارداست كدانحضرت حصزت على را ذمو دندك رالقراد مركما فأ طه توسطے ازا فراداست ممکن نبود نا جارمتوسطے رابررد کا كردد وتصرعهم امكان

ةِ قَالَ عَلَمَةِ أَوْلِ القرانِ مُتَصورُ نِيتَ زِيرَاكُه سِرَا وَلَى رَاكُهُ الْحُضِرَةِ لِمَا · خوو رما سندآن تا دیل تندنل میگر دولس نتال برآن قتال برتنهزیل میشود نه براویل ومنکران تاویل با فرميشودگو يا كەمئىڭ خىرى قىران ئىلىدىنىڭ لايەتتوسىكى بايد زوجېتىن من جېتەخلىغە دىجتېد بام ناانكارًاول اوكفرنگرود و با ككارتنزيل منجرنشود ومن جهترمتي الحكيم پنجر كهٔ خليفه حکم ستخلف وار و حوك الكارحكم اوبالعرض انكارحكم بيغيارستآن كارش منسوب بانحضرت ميثيود ودرحريده إعمال انحصرت يبنه تولة آن راه از کها وروندمرادازعالمرد بگرعالمرامتنزاج محبت ومحور ت كەنعبىرازا*ن بىغامخلت كردەمى*شوداىين *راز نز*د خداآور دىنەخ_{ىا} ئىچەھنىرت^اعلى مرتىضے كرمرا تەخپىم علية تاول القرآن لااز نروخدا أوروند وآن قتال ازعاله ديكاست أقبيل حباء كفار سمرنيه إقسآمسلمين بهنم ميت مئيت متنرحه واردام عنى الشائرا سجاخ الأفت نبوة ومتابعت انخبا حل صلت يثانرا نيركب بكبال متابعت انخباب روزى شده أوعجب است ازكسانيكه يرجفيزت ايشا لينندماين حبكه كةحضرت النيان ومراستيقلال مينرنند دبرنرخ رلا زميان برم يدارند ومميشنونا مبنيدكه كلام حضرت ايشان دركمتوبات وغيران مشحون ومملواست ازتخلص مركمال متافعت يرجا سجا برايخود العبان خودمين معنى طارخدا طلب دارند وجا سجاميفه مايينه كدينا مطرنت مالملأ ت داحتناب ازموت قوله بزیخ محدرسول انتدازمیان رنمینچدودمراتب ولایت خلیلے تمام بواسطہ آن باست داز دلایت موموی حال سندن معنی ندار دا قول نے ابحال گزشت کے مرف ولايت مليلى انحضرت راصل بودوتصرف ورالن نفرموده بودندنسبب عل مهم ترازان يتضربة ايشان أمحض كمال متالعبت انحضرت عال شداز بشيكاه حناب آنهي ومنسوب بإباج حضرت كرديدك ى شرلف كەيراز جوابىرگوناگون علم سلوك وعلىم معرفت إر رومي قدس العدسه وتحض بجمال متالعت بينجه خودعنايت تثدومنسوب بحضرت رسالت گشت نوى أنحضرت رامكن باست لقوله تعاليه وماعلينا والشعروا ينبغي ليرار يفاع بزرخ را فهمیدن از قبیل اوم مرکنیطانیه است معا دانسومن دلک وحل سنبهه بالکلیه که معا نی و مضامين مثنوى بممه اخزواز شككرة نبوة رست وكسوت شعربوبنيان يدام بخصوص بمولانا جلال الدين رمى دست چنائحه اجراسي مقام خکت ليعنه محبت ومحبوبيت مهد ملخوذ ازجنا بالفتمي است وتعرف

و بر

7 6

از گيري اشدوخوص سركه ۋسدرااز گياز موخته اشدكذا واقو آ از نبارسال مقول جابت گئت وسبزول شحاشه اول ورین بهیج استبعارنا الاض تمربعين السرفي بوميكان مقداره البن ل أن رافطة ازماده ترمير مبرارسال خوامه كرشت ودر لغالبه وروايات محيمة آمده و بروالضاً وعاسح صنرت ابرامهم وحضرت التمايل عليهما السلام رينيا والبجلنام بلة كاساله بقوله رساوالبث فيهرسوا أتنهمه للوطنيوم اماكن فيلهمه لكذبات الحكته ال مرتمون بإجابت منه رمخ بيزي بياره ولفد كلبنافي الزلومين إحيراا ذكران الدغن برثها عيادي الصابخ به منظریان سال نقرون جابت شد تولد ترین ب ارلان اولمها وخلفار را شدین لودندارم بیکیایر برا ارام و منظریت ا قوان على تعجب كلام بيوود التنج عن سن نبيعن كدارا دواله تصمص بعض حوادث معض اوقات معضر أما مبعض بوال ليردكن جاسي نبيت ويول وجرارا دران كغابين نبيت نميتوان كفت كهضرت خواجه ينجاهبعين الدنب يتي جوأمخصوس بإشا دابل مندش نبدنا انكيشهره افاذ لهت كدايشا زاولي الههند النشأن ازففأت بمحضرت وكثيب شعبيه الكرشته لودودرين مدت مزاران مزاراوليا وخلفأ متَّ بِشَيْخُ طَاهِرِي لَمَكَ مِهْ مُدوسَّان بِروسَ سلطان محمود مطالأنكقيل إزورت صيدسال تقريبا كزنت بود ودران مرت ساطيه ستخيط محب كأممعني نسبت كول سرول خداسابق أرشت يرتجه وإسطه فيالعرض لمزية أمارآل جزيمه زياطن عبارت اربطالف سيجصول ملكها ودرثت فضورائمي زسبت برتكي ئيع **كنيازامت م**صطفوريا مرمح *ديگيفسيت في ج*التيدا من ماس في رالبة النهار محق _است واكنفيو ب كان اير

سام م ت منه که سوال مجازان بودمیتوان گفت که نجار و **سرم**نه خود خشان د قبنه تارو کا بل و غربی د ماشکه ندو یا

شهر نبرومصار شادهان که سکن بالهام ست دستارت منود وزیصار در وخص وجود بهت همیرازین طریق پرتونیم دان دیگراینج میست الاشدفذاوند و اقواراین فرد ابرای حرالت زستا در این وعونی هبیت گویم زیلا بسرت مدار د دودات شرکیف حضرت ایشان شبههات ملاصده و روخش و غالبیان توحید و مبند عان طرایق موشقد این سیا

۱ مند بردندگ فترف فترف هنروتانبهان بردن مامده درور مرحه میان و بیدو به دس و میران و میران افغی و ملی انگلیه طِفِ شدوتانبهان لیان الفضالی دراتباع سنت سرگرم دوراجه ناکن بروت میران و میرار برنزلو الارزین نورید از بروی کرک دازان نیکه نارخود به شهید رانته بر سازه را درگذهٔ پیشر و در و میران برونو

ان شَدُنْ تَعْدِيها مِدودَو كُنْدُكُورُ فلان مُكِيمُ لِمُرْجِعِهِ ويرتب مرانته ومردم ازمعالیادمتنفع شوندواد مطربق درا ظلاجه الجو النخاء أمرنيم ميركرودكار شخص صادق القول است كاعجبه و خدمت خود بوجه ص رامده وسانخام مهمات این حد استنگار زنامه از منه مرمطانه مراه

ئمود واگر نبذنها محار وفته حکیم طلق مطلوب ست نهم وجردست حبال الدین سبوطی ترمیع الجوامع حارث آورده ۱۳ گون نی امتی تا لقال لصلهٔ یکنو بیشفا عالم خبه کذا و کذاو اسپر عرجی بدار تمریح ن رید برجا بربلاغا انهم و مشنیخ

برائدین «رکناجصراه الفدر آورده اندکه ریشارت اشارت بونوبود و حضرت اینتار با شدهیانیان درمیان مله بسوفیصله بودندکه اختلاف فرلقین را در وحده وجود ففطی راجع دشته اندوخود نوشته اندکه لحدامه دالد تخویلنی

نېرائيس دانښفاعت تونجنندمنطوق حديث مخضمون ښارت بران چنگه ت صادق هے آيد و درين مرث نېرارسال د گيري ابن لقب گريشة بهت واير استنباط مويد به نقليات وکشفيات بهت و د مکتبو ابت

امرو من ویرین مب رصیرات وی مباطر توییج منبان و منایات است و این است. هنرت ایشان سطوراست قوله اگر شکر نیمت است کدام قبول خوا در کرد آه طرفه اجرااست این این است. منابع میران می

مهاهبُ مت بالیکقبل کندار مبول فاقبول دگران چرمکنشا پدفقه قال امتدنعالی کتن شکرتم الازید کریس بیفاکهٔ نبول شکر در جنا الهی ست مبوجب وعده او تعالیے حاصل ست ایتبول کسا

لائید میں جدور میں میں اور رضیت عنی کرام عَث یتی کو فلازال عضبا نا مصلے کیا مہا

تمام خدرساا بمصنفه ولامانیا ه عبدالعزیز علیه الرحمة د دِفع اعتراضات بعض عبارات حضر المام مها مجدد الف نانی شیخ احد سرمزدی رحمه التعلیکه حض مجدد الف اعراض کردانیده مود

فهرست مضامين فتا ويعزيزي حضرت مولانا شاع لبدلغزيزم					
صفحا	مضمون	صفحہ	مضمون		
17	مسئله عاق والدين ٠٠٠٠٠٠	۲	رمال درباب ستمباب يغرب إبرس		
14	مسئله دارالحرب شدن دارالاسلام٠٠٠	0	رساله دربیان دوازده خلفان ن		
11	مئله برعت یا فسق نموون کدام سید ٔ ۰۰۰	٨	مسئله حكم اجرت حافظان قرآنِ ٠٠٠٠.		
1	مئلة كمفيرخوارج وروافض منهم	1.	مضمون منقادو دوملت ٠٠٠٠٠		
19	سائل دا جبات وسحدهٔ سهو ۰۰۰۰۰	11	رساله نازنان و ۲۰۰۰ ۰۰۰		
~	بيان نبوت غلافت خلفا نبعس. ٠٠٠٠٠	; ‡	سئلنگا به شنن پایدیفن ۲۰۰۰۰۰		
71	نرط لودن دعوی نواصه بینسبت دعوست	1	مسئله کرمنا مسکان ازال رشوت		
	الوزيت على مرتضى. ٠ ٠ ٠ ٠ ٠ ٠	15	مئله بنام صبحه كمرفتن قرض دادا سازز ررتبوت		
44	کیفیت خروج ا ماحمین براے ا عانت اہل کوف	10	مسئلهٔ کل سنی از زن مشیعه ۲۰۰۰		
11	بيان گارُسيدا حمد مبرُوگو سپند شيخ سده ٠٠٠٠	É	فواندن آيات قرآن واستغفار بوقت نان		
10	مناني حديث متنفترق اتتى نمئة وسبعون فرقية ٠٠.	jju	طرنق خواندن صبنا المدونع الوكيل براحه ولءطأ		
+1	مسئله سود واون تجربیان ۰۰۰۰۰	11	مسئله مهزر نے که نا فرمانی شو هرکند		
4	مسئله شفعه وكمينيت تقييميأن شفعه داران	100	عمل براسے وفع آسیب محز		
19	بيان قول على مرتضى بوقت يجيب بم في صحيفة	11	نبوت مبعیت از سنت		
1 2	قول يعبنامن انجها والاصغرالي انجهاد الأكبرن	10	بيان شقاعت ومبت اصحاب ٠٠٠٠		
"	بيا ن سئلة صدة الوجود و قولُ بهها وست	11	بان اختلاف مناجب		
poj	ناوی ر ق صیده بانت سعاد ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰	11	احكام انكار هديث مشديف		
۴۴	مسئله نهندوی کنان پیدن ۲۰۰۰	17	ح <i>کمانگاراز کتاب فقه</i> ۰۰۰۰۰		
popu	سنأير فنتن سو دا زنصلارى دا داسي مبو در الك	11	مستنكيفتن كلئريفرنا والنستة٠٠٠٠		
	معموله كفا رودا دومستريبود ٢٠٠٠٠٠	"	مسئلا بإنت علم وعلم إ		

444					
صفحه	مضمول	عنفحه	مضمون		
٥n	مسئلهم سروووننا سندس	ما شا	بان روشبهات بت برستان		
09	معنی آیته وما ایل به بغیرانسد ۲۰۰۰	۲	بیان دایگفتن مروصالحرا ۲۰۰۰،		
41	رسال نوائد تسسيه وانحمز ۲۰۰۰۰	٣٧	معنى عديث ان تؤمروا عليا ولاارا كم ناعلين ٠٠٠		
۲r	رسالهٔ ها دمبسهانی ۲۰۰۰۰۰	.//	مئله اراضی مصارف رگاه وسیا دو نشینی . ۰ ۰ ۰		
אן צ	رساله باین تفضیل صحاب ۲۰۰۰،	۳۸	مسئليت نرمين باقرار بودن منانى برتهن ٠٠٠		
77	رسالها صول فرسب جنفيه ازمعقول ومنقول	۱۳۰	مسئلاستعالاً بنگ برقبور. ٠٠٠ ن		
41	رساله غنا ۰ ۰ ۰ ، ۰ ، ۰ ، ۰ ، ۰ ، ۰ ، ۰ ، ۰ ،	3	مئلة تقرر موزى بعدسالى براسازيات قبوبعني روجر		
	رساله بیچ کنیزان ۰۰۰۰۰۰	11	ا قراغلامی نرزگان که نه بزرنیر بدند.		
27	مئلة تعزيه داري محرم وصورت قبوروعا ومهندي	ابها	سندنونج جا نور ښاه خپراليه تعالى ٠٠٠٠		
	ر سیجانتانی	"	مسئله بیعانسان ۰۰۰۰۰		
44	رساله بیان ترجیح احاد بیث ۰۰۰،	77	مئا نورو ن درحال جنابت		
44	ميفيت خواب برإن شاه و دعوت طا هرقمی	*	کر وه لبوون درازی پایجا سهازشتا ننگ ۲۰۰۰		
• •	بىزىب شىيعە	1	مئلم برمين سعبلت ٠٠٠٠٠٠		
۸٠	رساليشج روكاس شاه عبدالعزيز صاحب	1	مسئلەبردە وكنيزان ٠٠٠٠٠٠		
11	مكاتبه درجواب اعراضات مضمون رويا	I	بيان تفيروعدم تكليرا بل قبله ٠٠٠٠٠٠		
1	بیان جواز ملیانسلام گفتن بهای مرتضی و	50	بيان شع امام صن بمعاوية بن شديج از سب على تنضى		
AF	سية النيادسنين رضي المتينهم ٠٠٠٠	د م	مسلااراضى عطاب سلطاني ٠٠٠٠٠		
19	كمتوب درجال بمرابهاي ن المحسيق واقعطا	24	مئله گائوسیدا حرکبیر وگوسپندشنج سدو ، ، ، ،		
41	متله جواز لؤكرئ كفار وقبول افتا ٠٠٠	or	کمتوب درباب توحید وجوری وشهودی ۰۰۰۰		
91	فركتاب معاج القدس والطاف لقدس	٥٥	كمتوب دېچى ئېقدىمە وحدة الوجود · · · · ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ،		
95	مسئله ساع موت	40	مئلفضيلت اولاتخيين واولاداعام آن حضرت		
"	شوريوت	,	صطفالد يعليه وسلم		

71 -		۲	~	
-----------------	--	---	---	--

		<u> </u>		
صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	
1.9	نزگرغاز تراویج	9 ~	استمادازاموات	
11-	ر فع سبا به ۰۰۰۰۰۰۰	11	اخذ فیض از قبور	
11	مرځيه خوانی ومحبس مبيان پنهاوت	11	اتعین روزع س وزیارت ۰۰۰۰۰۰۰	
	حكم كوسنت كركدن ٠٠٠٠٠٠٠	14	آب پاشی ونوست بو برقهر ۲۰۰۰ ۰۰۰	
111	منده مخيست	40	ندرميت وقر پوشن	
بمااا	كيفيت نواصب وخواج، ٠٠٠٠٠٠	94	مسئله وحدة وجود ٠٠٠٠٠٠	
11	موالات ومحست كفار ولوكري آنها	g z	خواندن آیة قرآن برطها م	
110	راً گرنتن دردارانحربِ ۲۰۰۰،۰۰۰	2	و بيح بنام غيرالمدوطعام منت زركان وبنام مردكا	
114	٠٠٠ دُکُر فعتن ازانگریزان ٠٠٠٠٠٠٠		رووارثان آن ٠٠٠٠٠٠٠٠٠	
1	عکم سنن رواتب ۰۰۰۰۰۰۰	"	مصارف قبورا وایسا ۲۰۰۰،۰۰۰	
114	تصرف جن وشيا طبين در بدن آ ومي ٠٠٠٠٠	41	رمېن دامشتن اراضي٠٠٠٠٠٠	
lla	بروزوتناسخ وتصرف ارواح	"	طعام اليسال نواب	
iri	ئىيغىت نوا قە اېل زمان فترق	99	حکم اماست کمیکه زنان او پروه نه کنند	
184	اليغيت نجات والدين شريفين ٠٠٠٠٠	-	طلاق زن سبب نافرانی	
Iro	مسئلەستەركىت ئازىرا ويىخ	1	تعلود كفار درنار وغا ةمؤنين ٠٠٠٠٠	
112	استعانت ابل قبور	1.1	اطعن بغا وت بعبنی اصحاب واجتها دمعا ویورخ · ·	
11	مسئله حيله	1.1	وجه تكفيرا رسشنيلين وعدم كفيارسب ختنين	
ira	استعانت ارواح	1.7	كيفيية طعن عائىغەخ درا فئذاى آنخضرت ٠٠٠٠	
"	ىباس سرخ غىرمعى خىرىدىن	44	انسخ "یات قرآنی وبدل درمت متعه. ۰ ۰ ۰ ۰ .	
114	لزم منسر	1.4	وحباقتداى صاحبين رجوء مرما قتداى شافعي ج	
"	مديث لولاك لماخلقت الافلاك	1.0	انواع شفيعان ٠٠٠٠٠ ، ٠٠٠٠	
N.	حرمت سود كرفتن عددادن	1.4	کمیفیت تعلق روح میت در دنیا ۲۰۰۰۰	
<u> </u>		L		

L	~	4
	1	7

•	<u> </u>	•	
صفحه	مضموك	صفحه	مصمون
101	فتوى بقدمه وست رسانيين به ماورزن	179	اجرت تعلیم قرآن ۲۰۰۰ ، ۰ ، ۰ ، ۰ ، ۰
	بنيال بودن زن فود	11	بيان هما بكهف
109	بيان مخابهجروف وضروريات قرات قران	14.	معنی حدیث ما شعک ان نسب ابا تراب
14.	بيان سح ربع لعيد ديماري تعالى وعدم تغير	-	مســــــــــــــــــــــــــــــــــــ
	وات الهي بحدوث مخلوق وحكم تصرف كافران	1377	فتوی درباب محووا نات تقدیرات ۰۰۰۰۰۰
	برد ارالاسلام وصلوة الوسطى ولبيان شربعيت	مهرا	فرق وعصمت انبيا عصمت النميدا وليا ٠٠٠٠٠
	وطرنقيت وحقيقت ومعرفت ودريافت كماكم	177	فرق دربیان تحفهٔ تناعشیهِ قصلو قع مولقه ۰۰۰۰
	برشے وکیفیت سوال وجوال لیس کوفیت	120	مبعوث شدن رسول التقلين جرت بوايت عالم و
	سجده ارواح ونمودن ذكر درحال برمنكي		رسىيدن دعوت دين بهرملك
	وديدن بيغم بصلے العد عليے سلم ٠٠٠	IN.	کیفیت اوتار ما وغیره ور ملک مهند. ۰۰۰۰۰
177	جواب شبهات مشركين درباب شيت آتبي	ایما	فرق درسیان سجده کعبیه سحده قبوروتصا ویز ۰۰۰
171	مسئلەس مىنىدەن	ייאי	, ,
16.	ليفيت نوروز وإسائ سالهابنا م جانوران	الحماد [كيفيت احلاف مزاجب اربعه المست
141	, تقت يم بروج فل <i>ك</i>	1.	فتوى بجاح صغيره وغير كفو ونترا كطانكاح وحكم غازوروها
1	لیفیت فلنائل رمضان دو گیرشهور ۰۰۰	1	بجائيكه روروشب ششش شدفياه باشديستايات قرا
124			فتوى حوازماى صيدكرورة كافروإ داى ناز فرض ونبيتي
L.	يغيبت سيرقدمى وسينظرى وطربقة حد في طرنقيه كو مهم		براك ناز بنازه باشر وجواز فازبرگليم وخلل سيج وزيات
144	يفييت طريقيهم ورديهم ووالفثاني وأوثيدوجو ووكأ	1	قروضی و تالوت تعزیه و نوحه و تَرَح خوردن ٠٠٠٠
1/4-	رسالە فىفرغام		بيا ن عنى حديث درباب خلافت على مرتصني " ا
119	يان النخر'		فتوى حوازا قتداحنفي بامام شافعي المذيهب ونان قون
141	ئواب سوالات عشره شا د بخا یا ۰۰۰۰	, 104	ر ران وحلال ماحرا مرد استن وعنی <i>هریث از راست خود ک</i> رد
191	للأل العِه شيعه وبيان حدث تقلين ٠٠٠٠	104	ن ترى د باب ت بوال دعوت فنصى كه غض نيرى د اشته ^{اك}
!	<u> </u>	<u> </u>	

تمضمون رسالددرو فع اعرًا ضات بربض عمارات 114 حضرت مجددرج ٠٠٠٠ خاتمةالط حميضدا كشبجها كأفرين كرمجموعه فتأ والمستحضرت مولانا شأ وعبدا لعزيز محدث ولموى مع چندرسانل كه حضرت ايثان وجواب بض رمسائل رساله نبسث ته اندنجين انصرام وسعى ما لأكلا م رازائها م احقرالانا م محرعبدالا صرعفاعنه بصم درمطبع محتبا في داقع وباجسن رانطباع يا فست اي رشوال المكر

کایں رائٹ بذریعیب رجب شری صلی با ضابط محفوظ ہے۔ ۱ ، عنی سام

قرة العينين فضيال ثين

---}<>

مبىم المسدا ارحمن الرتيم - حامداً ومصلياً ومسلماً - شأكفتن وين تثين اورطا ببان ابل بقين كومثروه مهوكها ند نون ا**يك ثماب** ا ورا وجوميا بتصنيف منيف حضرت قدوة ابل السنين، عارفان تن آكا وشيخ الليوخ جناب مولانا شاه ولى المدومينا محدث و**ناوی** قدس مره العرزاصنال ایزوی سے احترکو باعثہ آئی جونکہ اس زمارز مین منا ہمپ ایل م^وعت کی کٹر ۔ ہو گئی اورعقائمہ یا طلعہ نے کو گون سے و لو ن میں را ہ یا تی تسلیم امیں کتاب کا شائع ہوتا نہا بیت ضروری ہم کرتاب مذکہ نین منح قلی صحت سے بیے نہامیت الاش مسے اور ہی ہم پہنیائے گئے اور خدمرت مین حباب و سیدزمن مولانا محمر اس كى پېچكواسىتىدماائس كىتصىچە درىقەرىتىرۇرت تىنىيە كى كىڭى اگرچە يەنتىنون نىنغەبى غلىلى سىيەپاك. نېچەلىكىن ،غىرچىچىخ ^{ما} رى محنت اورجا نغشانى سيعازالة انخاا درووس كتابون - يدكيد بنك حواسك مشاه صاحب في ديد متيد مقابل كريك عى مهارت كو درست كما اورمضا بن شكلر ركسية درخش. بهي فرالي اس كتاب كم مضمون كاخفار عدر يركما ول الين ننت بيان كى كى م يه كربير مدارانعنليت كاي كيريونا بت كياكياب كه يصفت خاص بروم كال صرف تينين بي مين تبی اُنتے سوا دوسرسے صحابہ می**ن نہی ا** دراُ سیکے ساتہ ہی دلا ال بعنی دعقلی ہی میش سینہ بین بہتر خین سے ما ڈیجا بیا ن ہی ورجومطاعن كمانير فرقية مخالف كالوك كرتي بين أكحيجاب الزامي وتقيقي مندرج بين بيرمطاعن ومآغر فتنين سحربهي اسی طرح ذکر کیے بین بېروه اسرار بیان بین کرجنکا وجود حضرات فین مین پایا جاتا ہی اوراً ن مقامات کو اقوال ارباب لشف وکرا مات مصدمثالین دیکراس طور پر بیان کیا ہے کہ آپٹری ستدرا دوا ہے ہیں اُسکو جمہر سکتے ہیں اور آخر میں شاہ متا ف ابنام کاشغه بیان فرایا برکه بنه ارواح شخین کوایسی حالت مین یا یا در دومرسه احداب کی ارواح کوال کیفیت مین ا ورفتم رساله اس مغمر ن بر کمیا کدار کاسوال روحانی سبنے انمضرت صلی المدعلیہ وسلم کی روح برفنوح سے کیا تو وہانسے ا بمارے دلیریہ القا بهدا کریمی امرحی سی*ے معرف کم بیرینا* بلاجاب برپاکیزه کا غذیرخونینط ا درنها میصحت سے سان بیما بی اً کُنی بوجوشا کن اس گو ہریے بہا اور درمیم کو نقد جَان سند زیاد ہزنر پیجے سٹنے تنٹرلینے. لائین اور واسن، تصور کو گلہاں مرز ىالامال **زمائين- و تصمح بهو** كةمنسير فيخ الغريز مولانا شاه عبدا تغريزه ببي مطبع مين موجود برا ورسور **۴ بقر**ي تغيير ظام مطبع ہی مین نہایت عمر گی سے طبع ہوئی ہے شا کقین نظامین اور لطف منوی عال کرین۔ محرعبدالاصعالك بهرطيع مجتبا أيموملي

وساوالم الماكلة الماكل

ا خاکفان عام دینید و ابران فنون تقینی بریدا مواظهری بخس ہے کومشکو الممصل بیجے صوح سد کا اختصار بنزاد المحکوثیدہ ہے۔ کتب موصوف کے اکثر ابواب ہمین درج ہیں تطبیق احادیث ترجیح اقوال دکیفیت ناسنے و منسوخ جواسا تذہ کا ایک المقین کو بتاتے ہیں تام کتب احادیث مین کام آتی ہیں ۔ علی بخصوص صحاح کے بڑسنے میں ان امورسے بہت مدوملی ہے۔ عمدہ طورسے جوطالب علم شکوہ شریف بڑہ لیت اسکو سے کا بلکہ تامی کتب حدیث کا ملکہ حال ہوجا کہ ہے۔ بلنا بظرافاد کا طالبیں سے اول مولانا مولوی حافظ احمد علی صاحب مرجوع مالکہ طبع احمدی نے اس کتاب کے تشدید کا فرات میں موالا اور محشی المشکوہ شریف طبع فرماکوشت احمد مون منت فرایا۔ اگرچہ مولانا معروے انصدر الا بند عتبر) حسرت سے ساتھ تاحین جیات یہ فرمات سے ساتھ تاحین جیات یہ فرمات سے ساتھ تاحین جیات یہ فرمات کے سے مساتھ تاحین جیات کے فرمات کے مساتھ تاحین جیات کے فرمات کے مساتھ تاحین جیات کے فرمات کے مساتھ تاحین کی فرمت کئی دہ بہی لا المام کی خدمت کی فدمت کئی کئی دہ بہی لا المام کا ایک عمدہ نوری جہا گیا اور مقبول خلائق ہوا۔ گر ان دنون بعض آنتا صرف کی فدمت کئی کی مورت کی فدمت کئید کی کہوں نوری خوال مولوں خلائی ہوا۔ گر ان دنون بعض آنتا صرف کی مساتھ تنہوں کے اسکو تا بہی بالم مولوں خلائی تھوئی۔ اسکو میں بالمان نوری بالمین اور فقہار و مقبول خلائی تھوئی۔ اسکو می بالسندو بلا جوالہ نشروح مرفوب و مقبول خلائی تھوئی۔ اسکو تاب کے جھابی کہ اکثر علیا رحقیقین اور فقہار و موسے مول خلائی تھوئی۔

جو نکه عاجزایک وصد سے بتائیدانزدی اسی فدمت پرکرب ته ہوکہ مقرم کی تفاسیدادر کتب محاح و نقد کی غایت درتصیح کی جاسے
اور آنکوا ہتام خاص سے جھاب کرشائع کرے اسلے بالغعل یہ نوا ہش ہوئی کہ یہ کتاب ہم شکل سا اوق نہایت بائیزگی کیسا تھ
طبع ہوا و رہائی ہی آسی طرز کیسا تہ شروح نایا ب سے متبظ و نحص کراکوا ضافہ کے جائیں۔ بس مرقا قرا المفاتی جمب وطشی
طاعی قاری حمدالمدا دراوسکے علادہ بہت ساسا ما من مہیاکیا گیا اور محقوق نے احتری ستدعا برسی بلیغ و بجال جائفتا
وعرق ریزی ایسے عجمید جائے دیں ومفید جواشی اضافہ کے اور ہتنباط و تلخیص کی کرجن سے مطالعہ کے بعد طلبہ کو بہر کسی شرح کی طرف
رجوع کونے کی عاجت باقی نرہی۔

تعلمین احادیث دِشیج اسما دالرجال دعل مغات وتسوید نواندعجیب و کاسی خرید کی ایسی کی گئی ہے کہ احاطر تحریرست باہرہے شائقین مطالعہ سے خود معلوم کرسکتے ہیں اوٹوب ہمین کرجن لوگو ن سے باس شکوۃ المصابی مطبوعہ و گیر مطابع موجود ہیں وہ بھی اسکو د کیم کم خروراکی خربداری کی آرزوکرین گئے۔ اس کتاب سے آخریین پوری اکمال نی اسما رالرجال جومولف علام کی تالیف سنخ منضم کی گئی ہے۔ قیست کجھا خواقد مام کا غذ حرفے بیل ہے۔

كانفرولايتى سفيد تقطيع كلان ٢٦- ٢٩ (صرم) كانفره الى تقطيع كلان ٢٩- ٢٩ (سيم) كانفرولايتى تقليع ٢٦- ٢٦ (للعبر) كانفرگلابى گنده ٢٠- ٢١ (للعه) كانفرسز ٢٠- ٢٦ (ملعم) اليضاً مُرخ (للعه) كانفرسفيد وحنائى گنده ٢٠- ٢٦ س

Servent de la constitution de la Pervocinstribusion of the Lacrob Lenses Instering ici cy والمرابع المحافظ المرابع المرا Robinstanie of the Constitution of The state of the s AND STATE OF THE S Je recording to the Parker of the land المرام ال Little State of the State of th بن و المرسي